



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است.

عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد پنجم از گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۱۱۵ جلسه و ۶ مجلد، از تاریخ ۱۳۶۷/۰۱/۱۰ الی ۱۳۶۹/۱۲/۰۱ به بحث پیرامون «فلسفه اصول روش تنظیم نظام» دور دوم پرداخته است که گزارش جلسات ۷۷ تا ۹۶ در این مجلد تقدیم می‌گردد.

اهم مسائل مطرح شده در بحث «فلسفه اصول روش تنظیم نظام» ناظر به تبیین «اصالت تعلق» است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نواری، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد. ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

| | |
|-----|-----------------------------|
| ۷ | جلسه: ۷۷ (۴۱ دوره دوم)..... |
| ۲۱ | جلسه: ۷۸ (۴۲ دوره دوم)..... |
| ۳۵ | جلسه: ۷۹ (۴۳ دوره دوم)..... |
| ۴۷ | جلسه: ۸۰ (۴۴ دوره دوم)..... |
| ۶۵ | جلسه: ۸۱ (۴۵ دوره دوم)..... |
| ۷۵ | جلسه: ۸۲ (۴۶ دوره دوم)..... |
| ۸۹ | جلسه: ۸۳ (۴۷ دوره دوم)..... |
| ۱۰۵ | جلسه: ۸۴ (۴۸ دوره دوم)..... |
| ۱۱۳ | جلسه: ۸۵ (۴۹ دوره دوم)..... |
| ۱۲۹ | جلسه: ۸۶ (۵۰ دوره دوم)..... |
| ۱۴۱ | جلسه: ۸۷ (۵۱ دوره دوم)..... |
| ۱۵۳ | جلسه: ۸۸ (۵۲ دوره دوم)..... |
| ۱۶۹ | جلسه: ۸۹ (۵۳ دوره دوم)..... |
| ۱۸۱ | جلسه: ۹۰ (۵۴ دوره دوم)..... |
| ۱۹۷ | جلسه: ۹۱ (۵۵ دوره دوم)..... |
| ۲۰۹ | جلسه: ۹۲ (۵۶ دوره دوم)..... |
| ۲۲۳ | جلسه: ۹۳ (۵۷ دوره دوم)..... |
| ۲۳۹ | جلسه: ۹۴ (۵۸ دوره دوم)..... |
| ۲۵۱ | جلسه: ۹۵ (۵۹ دوره دوم)..... |
| ۲۶۱ | جلسه: ۹۶ (۶۰ دوره دوم)..... |

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۷۷ (۴۱ دوره دوم)

۶۹/۳/۲۰

بحث: فاعل محور واحد لازم دارد

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم یک سوال طرح شده بود پس از اینکه مقدماتی درباره بحث علم بیان شد سوال این بود که وقتی قبل از نظام تمثیل و قبل از نظام حساسیت دو محور را فرض می‌کنیم و می‌گوئیم انسان به یک کیفیت‌هایی تعلق دارد و در ربط با یکی از آنها فاعلیت دارد و یکی محور میشود و بقیه تابع میباشند یعنی بقیه عناصر مجموعه حول آن محور واقع می‌شوند و این مطلبی است که باید کاملا مورد دقت قرار گیرد و آثارش هم بعدا در همه مراتب پیدا میشود حالا آیا لازم است محور یکی باشد و دو محوری یا چند محوری نباشد یا میتوان چند محوری فرض کرد و اگر چند محوری فرض شود و برخورد آن محورها هم امر واحدی حاکم نباشد پایه جدا جدا بودن اطلاعات و تمایلات و تصرفات گذاشته می‌شود و بعدا از لوازمش این است در یک شان خیلی خوب شاشد بقول یک نفر قبلا می‌گفت انسان در ماه مبارک و دریا ماه عاشورا برای عبادت و برای عزاداری درجه یک باشد و وقت کنار دربارفتن هم آاده باد این دو مطلب بهم ربطی ندارد. این مطلب برای انسانهای بی انضباط گفته می‌شود و برای افراد دیگر که منضبط باشند می‌گویند انسان نیازهای مختلف دارد نیاز به دین و ارتباط با خدا او یک مقدار اعمال و مناسک خاص برای عالم بعد از موت است والتبه در این عالم هم برایش آثار و برکاتی دارد ولیاگر دندان من درد گرفت و خواستم آنرا بکشم ربطی به آن مطلب ندارد یا برای خانه سازی بنامی آورم و مصالح را نیز که قبلا از چوب استفاده می‌کردند امروز برای سقفها از آهن استفاده می‌کنند فصل دنیا داری جداست و فصل متدین بودن هم جدا البته برای این انسان یک آثاری دارد و لکن همه امور را نباید مخلوط کرد ابتدای انقلاب فرهنگی یکی از بزرگان به ما می‌گفت لا تغلوفی دینکم خداوند به یهود فرمود در دین غلو نکنید ولی طرف خطاب خداوند فقط آن امت نبوده است و در دین

نباید غلو کرد دین برای انسان سازی آمده است اما برای ساختن تلفن انسان داری یک وسیله دیگری است که با آن محاسبه می‌کند و زحمت می‌کشد تا با راههای دور ارتباط بگیرد و شما که می‌گوئید از تکنولوژی کفار استفاده نکنیم درست نیست حالا این مباحث برای زمینه سازی ذهنی نبند که فوراً بگوئیم پس یک محور دارد بلکه برای این بود که این بحث دقیق است و اگر بنظر شما استدلالها کافی نیست اشکال کنید.

ما از چند راه گفته ایم یک محور دارد یکی اینکه اینها نیازهای متعدد یک شخص است و فرد بالذاتی که اینها منسوب به اوست یکی است یا اینکه چند تاست مثلا انسان پنج نیاز دارد حالا این پنج نیاز دارد حالا این پنج نیاز پنج نر درست می‌کند یعنی وحدت ترکیبی را بهم میریزد تا منتهی واحد هم از آن نخواهیم و بگوئیم پنج مجموعه جدا متعلقه پنج انسان جدای از یکدیگر است که البته درباره این مطلب اشکال کرده ایم که اگر ارتباط بین افراد را قطع کنید و انسان به معنای درون مجموعه نباشد خود انسان با توصیف فعلی اش هم نیست اگر عضو یک مرکب را جدا کنید و مثلا درباره این میکروفون بگوئید جاذبه زمین را بر میداریم دیگر آن میکروفون نیست لذا این به همه عالم مرتبط است یعنی اصل بودن ترکیب در جمیع مرتب که حتی فاعلیت هم فاعلیت ترکیبی است و فاعلیت مستقل نیست حالا اگر این پنج خصلت به پنج موضوع جدا بازگردد که فرضا بگوئیم در آنجا هم می‌توان پنج فرد را ملاحظه کرد که با هم ربط نداشته باشند آنوقت ممکن است گفته شود انسان پنج فاعلیت مستقل دارد برای تقویت این بحث می‌توان گفت انسان نفوس مختلف دارد یک نفس او حیوانی و یکی ملکوتی است آنقوت مصنوعات نفس حیوانی حیوانی است و نفس ملکوتی اش هم تعلقات ملکوتی دارد آیا میتوان این تقسیمات را انجام داد و در نهایت هم این پنج نفس را به یکی بازگشت نداد به نحویکه یک محور حاکم و شامل نداشته باشد یا نمی‌شود بنابر حد اولیه ترکیب ممتنع است یعنی اگر ترکیب اصل است و برهانش هم در جاذبه زمان و مکان عرض شده این ممتنع است و اگر پنج تا نفس فاعل هم داشته باشیم باید میدان تصرف یکی از آنها در نیابت بیشتر باشد و سعه و ترتیبش بالا و تر و موضعش رفیعتر باشد و بقیه تحت آن بچرخند ولو برای آنها هم فاعلیت قائل باشید ولی فاعلیت آنها تحت حاکمیت مافوق است. یعنی محور داشتن بدلیل اینکه می‌گوئید مرکب وحدت ترکیبی دارد و جدای از وحدت نیست بنظر می‌رسد در اینجا

فاعلیت بسیط در نظر گرفته شده است والا اگر فاعلیت ترکیبی قائل شوید وقتی انسان دارای نیازهای و فاعلیتهای مختلف هم باشد باید محور حاکم داشته باشد یعنی اگر پنج نفس قائل شویم که ره کدام جدا بوده و با یکدیگر ترکیب نشوند و مال یک نفر نباشند چند نفس قائل شویم و برای هر کدام یک فاعلیت و میدان فرض کنیم و اینها را بصورت مستقل و جدا بدانیم به معنای بساوت است بر مبنای اصالت شی یعنی ذات فاعل حیوانی خصوصیات و آثارش به خود آن نفس حیوانی برمی گردد مستقل از نفس ملکوتی نه متأثر می شود و نه متأثر می کند و نفس ملکوتی هم بصورت مستقل کار خدش را بکند که این همان صحبت اصالت شیئی است که در بحث وحدت ترکیبی این مطلب نقض شده است.

حالا اگر بپذیریم که وحدت ترکیبی در یک رتبه کل عالم را یکی می کند و در رتبه یک فرد هم او را یکی می کند و نیازهای متعدّدش را در رتبه ترکیب به یک وحدت میرساند و تابی نهایت حفظ دوئیت نمی کند که در این صورت حتما یکی محور می شود حالا در مقابل این یک نقض عینی یعنی شرک و فسق بیان شده که اینها یک محوری نیستند حال ببینیم وضعیت اینها چگونه است شکی نیست که غیر از موحدین خالصی که همه اعمال فردی واجتماعی و همه آثار وجودی شان برای پرستش خداست و هیچ چیز اضافه ندارد یا آن کسی که همه جا بدنبال پرستش دنیاست و هیچ چیز اضافه ندارد بین این دو طرف یک طیف بسیار وسیعی هست که شرک خفی و مراتب آن و ظهور شرک و فسق هست انسان فاسق هم در شب قدر دلش می شسکند و یا الله می گوید واقعا حالت خدا پرستی دارد و بخشند هم می شود بعد از شب قدر هم می شود بعد از شب قدر هم توجه به دنیا می کند و از آن اعتقادات کم می گذارد البته هر کسی در یک سطح کم می گذارد تا می رسد به آنجا که یک کارهائی می کند که سازگار با ایمان به خداوند نیست مثلا شراب می خورد یا گوشت خوک می خورد یعنی فاسق در تمام عمرش یک لحظه هم خداپرست نیست؟ برای عمر بن خطاب چنین چیزی می توان گفت ولی برای همه فساق چنین نیست.

یقین داریم که مراتب مختلفی از شرک آمیخته به مراتب مختلفی از ایمان هست حالا این دو محور است یا یک محور است اگر در بحث تعلق و فاعلیت گفته بودیم یک کیفیت خدا پرستی و یک کیفیت دنیا پرستی است

و در برابر فلاعلیت دو راه است این فرمایش تا حدود زیادی محل ورود پیدا می‌کند ولی اگر در آنجا گفته ایم در مقابلش پنج تا کیفیت است یکی اعلا مرتبه توحید متناسب با فطرتش است و بیک هم ادنی مرتبه متناسب با فطرتش هست و یک وجه‌های دیگری هم دارد که مثال زدیم اگر این کیفیت مثلا چهار باشد میتواند سه تا بالای چار که هفت است و سه تا زیر چهار که یک است انتخاب کرده در این مراتب حرکت کند. پیداست اگر آن مرتبه بالائی را که هفت است متناسب با ظرفیتش انتخاب کند معنایش این است که همه اعمالش به نسبت ظرفیتش خالص شود و اگر ادنی مرتبه را انتخاب کرد هر چند غیر از متناسب با مشیت به او داده نمی‌شود یعنی مثلا اگر سه را انتخاب کرد دو یا چهار را به او می‌دهند و اگر چهار را انتخاب یا سه یا پنج را به او می‌دهند در هر صورت متناسب با مشیت خواهد بود ولی اینکه کیفیتهای دیگر را انتخاب کند یعنی همین اختلافات در لوازم آنهاست هست و اختلافات درون مجموعه می‌آید بلکه میتوان گفت متناسب با ظرفیتش ظرف او به نحوی است که این شرک است ولی متناسب با وحدت ترکیبی می‌گوئید این اگر رتبه چهار را انتخاب کرده و سه تا پنج را به او داده اند خود این مرتبه پنج برای این صاحب رتبه چهار مرتبه پرستش حیوانی است نه مرتبه کمال انسانی این میتواندست تا هفت بالا رود و مرتبه کمال انسانی او هفت بود و در درون این رتبه شرک خفی و فسق هست و عدم انضباط دارد یعنی وحدت ترکیبی این در عالی ترین مرتبه ملکوتی نیست نه اینکه محور ندارد محورش محوری است که این مرتبه از پرستش و ولایت را خواسته است محورش مرتبه خالص کفر یا توحید را نخواسته است و نظام حساسیتهایش حول یک محور شکل می‌گیرد نه چند محور و بعد هم تحت همان محور اولویت‌ها تعیین می‌شوند و نظام تعاریفش تحت همان محور شکل می‌گیرد نهایت متناسب با فطرتش چون فطرتش در زمان دوم ظرفیت بیشتری داشت اینها آن ظرفیت را پر نمی‌کنند.

حجت الاسلام میرباقری: لازمه این فرمایش این است که در مراتب بعد دیگر اختیار باشد و اختیار همیشه در همین محور است چون محور لوازم خاصی دارد که قابل تفکیک از آن نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: حالا قدم اول تمام شود که میتوان تحت یک محور امور متخالف و غیر

مناسب یعنی یک آلیاژ غیر مرغوب تحویل داد ترکیب می‌شود و اولویت‌ها هم حول یک محور است ولیکن

مرغنبیت ندارد اگر برای آهن مرغوب یک فرمول خاص بیان کرده اید این بدانصورت نیست بنابراین در آنجا که از حکومت یک محور صحبت می‌شود هنز زمان بررسی استمرار اختیار نیست التبه بعد می‌گوئیم که استمرار اختیار نیست التبه بعد می‌گوئیم که استمرار اختیار ایجاب می‌کند که تواند تا عمل تصرف خارجی اش را عوض کند یعنی همان انسانی کع در ابتدا آن محور را انتخاب کرده بود حالامیتواند محور را عوض کند و اگر پنج تا پنجاه تا کیفیت در مقبلش بگیرد چون پنج تا برای ساده بودن مثال زده شد فقط لحظه اول نیست که ارتباط برقرار می‌کند و قدرت بالا و پائین کردن آن را دارد بلکه تاحین التصرف و مادام العمر میتواند بالا و پائین کند ولی هر وقت بالا میکند دارد محور را تغییر می‌دهد ولو یک عضو وارد مجموعه کند از طریق تصرفی که دارد می‌کند خود این فاعل تعاریفش از زندگی فرق پیدا می‌کند پس یک مسئله راسخ بودن محور است تا حین العمل و روسوخ عین همان محور تا همه کیفیتهایش و همه را تبدیل کردن به یک وحدت ترکیبی و پیدایش یک جز میتی که اگر به حق باشد جزمیتی تام میگوئیم و اگر ناحق حتما میتواند بطرف خدای متعال بازگشت کند و در همه مراتب امکان الصرف دارد و لکن معنای امکان الصرف مقابل محور داشتن نیست و مقابل وحدت ترکیبی و منتجه و جهت واحد داشتن نیست مرتبا وحدت ترکیبی اش را عوض می‌کند در فاعلیت ترکیبی نسبت تاثیر دارد البته در تحققش فاعل دیگر هم هست و تنها این نیست و هر چه هم این بخواهد همان محقق نمی‌شد ولکن بقای فاعلیت تا عمل هست واین بقای فاعلیت تا عمل مزاحم محور واحد داشتن در همه مراتب نیست بلکه معنایش این است که نسبت به خود محور و منتجه هم فاعلیت دارد بر این اساس آن اشکال دفع می‌شود

حجت الاسلام میرباقری: بالاخره ارتباط تصرف خارجی با آن محوری که در رتبه فاعلیت تعیین می‌کند چگونه است اثر اصلی را این بر آن می‌گذارد و یا آن بر این یا اینکه اصلا طرفینی است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: تاثیر اصلی مال هیچیک از اینها نیست بلکه از آن فاعل است یعنی نه مال تصرف خارجی بعنوان شیئی خارجی است و نه مال کیفیت تعلقی در رتبه قبل از نظام حساسیت است بلکه نسبت تاثیر نظام فاعلیت است فاعل تا آخر کار فاعل است و هر وقت بخواهد میتواند محور را تغییر دهد ولی

معنایش این نیست که محور واحد ندارد بعبارت دیگر پیدایش جهت محوری این فاعل به فاعلیتش باز میگردد و اصل در فاعلیت نفس فاعلیت است.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی اگر بگوئیم این در رتبه فاعلیت میتواند مستقیم عمل کند و بعد آن محرو را تغییر دهد چه لزومی دارد که بگوئیم اول یک محور انتخاب می کند و بعد حول آن کثرتی پیدا می شود و بعد به عمل سرایت می کند و بعد با عمل می آید فاعلیت را عوض می کند از اول بگوئیم سراغ عمل می آید.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: گاهی میگوئید من سراغ عمل می آیم و هیچ ابزاری لازم ندارم و علم هم برایم لزومی ندارد و فاعلیت و صرف ربط هست دیگر حجیت هم لازم نیست و شایستگی برای تکلیف هم لازم نیست یک وقت میگوئید مقام نیابت است و باید نسبت به مولی علیه اشراف داشته باشد و اشرافش هم به یک ابزار خاص نیاز دارد و با ابزار وارد کار می شود یعنی اختیار تا وقتی که بخواهد به تصرف برسد باید به یک ابزاری مسلح شود البته نیازمند به ابزار بودن غیر از این است که وقتی ابزار بدست آورد مجبور باشد طبق این ابزار کار کند بلکه میتواند از ابزار دست بردارد و دنبال یک ابزار دیگر برود.

برادر سبحانی: در هر حال تغییر در تمثیل یا تصرف خارجی منوط به تغییر محورا است یعنی وقتی که میفهمد این محور باطل است بر می گردد و تغییر محور میدهد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: از همینجا هم میتواند تغییر محور دهد یعنی چون فاعل واحد است خود آن فاعل تا آخر استمرار دارد نه اینکه تا قبل از نظام حساسیت یک خودی داشته باشد بعد یک نفر دیگر در نظام تمثیل برای فاعلیت حاضر شود و بعد هم یک نفر سوم باشد که ارتباطهای این سه فاعل هم قطع باشد بلکه خودش هست که در همه مراتب نازل میشود و تصرف می کند استمرار همان فاعلیت است و در هر آن میتواند نظام ما قبل خودش را تصحیح کند البته در این صورت هم هر چه خواست محقق نمیشود بلکه در ترکیب است و باید فاعل بالا تر خودش هم بپذیرد که اینک در باره فاعلیت هم قبلا عرض کردیم که تعویض مطلق نیست بلکه با ترکیب فاعلی است استمراری که تا پایان هست معنای آزمون و خطا همین است که کاربردی است یعنی هم علم کاربردی شود و وقتی میخواهد بگوئید من بر روابطش شارف دارم و رابطه هایش را تغییر

دهم تا جا بگیرد میگویند در این صورت نظام روابط و تعاریف عوض می‌شود می‌گوید هر چند که عوض شود من این را می‌خواهم مثلاً اگر داروین بگویند این تئوری تو مخالف با قول انبیا و به معنای کنارزدن آنهاست و او هم می‌گوید هر چند قول آنها کنار رود یکوقت هم تا می‌بیند جا نمی‌گیرد متوقت میشود چون میخواهد بر اساس آنها این را اصلاح کند این اشراف بر رابطه و نسبت به معنای علم بود و این درتبدل انجام می‌گیرد آنوقت از طریق این اشراف بر نسبت است که اشراف بر مقصد برایش حاصل می‌شود یعنی اینکه در این مقصد این تعاریف بدر نمی‌خورد و در این مقصد کارائی ندارد کما اینکه ایمان به خدا در مقصد دنیا پرستی کارائی واقعی ندارد و باید بگوید این چیزها ذهنی و خیالی است و اگر بخواهد اینها را بپرستند آن مقاصد دنیائی اش را نمیتواند حفظ کند و این خودش بیانگر وحدت ترکیبی است و وقتی میخواهد بگوید این قسمت را میخواهم جا بدهم باید لوازمش را ببیند یعنی بر تغییراتی که در سایر جاها روی میدهد مشرف باشد و اگر اینها از هم بریده بودند و محورو وحدت ترکیبی نداشتند دیگر لوازم قول یک نفر که دستورات انبیا را نقض میرکد نادیده گرفته میشد آن یک حرف در جای خودش و اینهم یک حرف در جای خودش ولی شما می‌گوئید لازمه پذیرش این مطلب این است اصل بودن ایمان یعنی همان محور با اصل بودن ولایت در همین بحثها هم وقتی رجوع به آن مطلب میدهیم و می‌گوئیم اگر علیت را بدینصورت بپذیرد اختیار و ارسال رسل را نفی می‌کند آقایان می‌گویند اگر چنین لازمه‌ای داشته باشد آنرا نمی‌پذیریم ماعیت را می‌خواستیم که خدمت گزار اینها باشیم و علیت را برای خود علیت نمی‌خواستیم اگر لازمه اش اینطور است از آن دست بر میداریم بنابراین اگر خود آن فاعل در آزمون و خطا باشد معنایش این است که ابتدا بر نمی‌گردد آنجا را درست کند بلکه وقتی نقضش را در اینجا دید دیگر آنرا جلوتر نمیبرد البته باز هم نظام حساسیتها مورد تصرف قرار می‌گردد و قبل از آن تصحیح جهت میشود یعنی تصحیح آزمون و خطا اثبات حجیت دارد و قابلیت تکلیف هم اینجا میدهد.

برادر سبحانی: درباره فاعلیت قبل از حجیت این اشکال بنظر می‌رسد که آن معنای اختیار را اتمام نمی‌کند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در آنجا اختیار به معنای متعارف نیست.

برادر سبحانی: اگر در تعدد مسیر اختیار نباشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنای فاعلیت و ربط است البته فاعلیت ترکیبی یعنی گاهی درباره اختیار می گوید لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین که بنظر می آید معنایش آن است که نه انسان مجبور به فعل معصیت است و نه همه کارها به او سپرده شده بلکه ترکیب فاعلی اختیار را تمام می کند یعنی محصولی که داریم از ترکیب دو فاعل یا چند فاعل و بعبارت دیگر محصول نظام فاعلیت است حالا اگر محصول نظام فاعلیت فقط دررتبه ارتباط با کیفیتها باقی می ماند که تعلق و فاعلیت بود و همینجا اتمام می شد اشکال شما وارد بود ولی اگر گفته شود این ترکیب فاعلی در تمام محصولاتی که بعد داریم وجود دارد معنایی که برای اختیارتان بیان شده معنای ترکیب فاعلی نسبت به محصول واحد هم اضافه شده است اما از کجا صحیح است که لقب اختیار پیدا کند از آنجا که فقط با فاعلیتش به جهت محور برقرار کرده است اما از کجا صحیح است که لقب اختیار پیدا کند از آنجا که فقط با فاعلیتش به جهت محور برقرار کرده است نه آنجا را نباید اختیار بنامیم ولی مایه اختیار و ترکیب فاعلی درست شده است کجا ظهورید امید می کند که بگوئید مختار و مکلف است فاعلیت این به معنای تعلق و تصرف شد نه تعلق جدای از تصرف و نه تصرف جدایا از تعلق است مهم این است که محصولی که درنظام حساسیت تحقق یافت پس از اینکه این به یکی از کیفیتها ارتباط پیدا کرد اینجا هنوز نه علم و تکلیف است و نه اختیار به معنای مکلف و لکن یک چیز در آن بحث باری ما تمام شد و یک مطلب تولد بنام موضوع واحد و فاعلیت های متعدد به نحو مساوی در آن بحث برای ما تمام شد و یک مطلب تولد شد بنام موضوع واحد و فاعلیت های متعدد به نحو مساوی در آن موضوع البته از جهت کیفیت تعیین مساوی است و الا قوام هستی اش به فاعلیت بالارت است ولی در اینکه این درست شده سهیم هستید در اینجا تعلق تنها نیست فقط در اینجا یک کلمه را تمام می کنیم که آیا مستند به ذات است یعنی چون این ذاتا ظرفیت شماره چهار هست سه یا پنج را انتخاب می کند قهرا و جبرا یا اینکه فاعلیت به معنای خروج از این است که ذات حاکم باشد در آنجا فقط همین معنا را کردیم در آنجا تعلق و فاعلیت هست ولو این فاعلیتی که در اینجا هست نامش اختیار نیست و لکن مایه ای است که در همه مراتب اختیار اصل است مثلا ظرفیتش چهار است و تعلقش از دو تاهفت به شش رتبه است ولی تعلق جدای از فاعلیتش نیست فاعلیتش وزن میدهد ولی نه وزن عن شعور یک ارتباطی را سنگین

میکند و چون فاعل است میتواند سنگین کند و چون فاعل است دیگر نمی‌توان گفت تحت جبر است فاعلیت معنای تصرف پیدا کرد نسبت به تعلق یعنی تعلق است که طبق علیت عمل نمی‌کند که بگوئید چون ظرفیتش چهار است حتما پنج یا سه را انتخاب خواهد کرد بلکه میدان تحرک دارد هر چند این تحرکش لا عن شعور است و محصولش هم مرکب است از دو فاعل است و آ، چیزی که محقق شد نه فقط این فاعل انتخاب کرده و نه آن فاعل بدون قید انتخاب این عطا کرده است چیزی که محقق می‌شود غیر از چیزی است که در ابتدا با آن ارتباط برقرار می‌کند در اینجا قدرت تحرک و نوسان دارد.

برادر سبحانی: آیا این به معنای ترجیح بالا مرجع نیست؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: این مطلب بر اساس اصالت شی است که چون علیت را عام می‌کند اینطور می‌گوید ولی اگر علیت عام زمان و مکان را تحویل نمیدهد و این هم از امر زمانی است یعنی ترجیح در زمان واقع می‌شود و وقتی علیت نمی‌تواند زمان را معنا کند حق ندارد درباره این صحبت کند اینجا می‌شود تناسبات ترکیب در این رتبه اگر بگوئیم فاعل بدون علت رجحان میدهد چند اشکال دارد اول اینکه باید در آن علم باشد ولی هنوز وقت علم نیست دوم اینکه صرف ربط در اینجا کافی است هر چند آنها علم را هم یک نحوه ربط میدانند ولی نحوه ربطی که در اینجا ذکر می‌کنیم غیر از نحوه ربطی است که در دو قدم بعد در تمثیل بعنوان اشراف بر ربط ذکر خواهیم کرد پس در اینجا جریان علیتی که مناسبات با اصالت شی باشد می‌شکند و معنای جدید علیتی که مناسب با زمان و مکان یعنی مناسب با تقویم فاعلی هست آغاز می‌شود تقویم شی به دو فاعل و تقویم یک تحقق به دو فاعل که فاعلیت ترکیبی نامیده می‌شود و همین امر است که در رتبه تمثیل مصحح اختیار است و اگر این ریشه را عوض کنید در تمثیل دستتان خالی می‌ماند.

برادر سبحانی: در رتبه قبل اشکال در تفسیر خود فاعلیت بود که با حذف اختیار

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: مهم اینجا هست که اگر علیت را در باب زمان و مکان طرح کردید و گفتید آن علیت نمی‌تواند معنیا زمانی و مکانی را تمام کند و یک قدم بالاتر در بحث وحدت ترکیب گفتید اتگر دوئیت خاصی باشد آنرا دو قسم می‌کند که دیگر مرکب ندارد و بعد هم دوئیت با ما به الاشتراک و ما به الا

تخلّافش نسبت به ماهیات مختلف را هم دو قسمت می‌کند و دیر ماهیات تعدد هم ندارند و یک ماهیت بسیط دارید اما اگر آن علیت کنار رفت دیگر در استدلال قابلیت استناد ندارد. آ، گاه در جای علیت در قدم اول معنای ترکیب می‌آید و از ترکیب واحد ترکیبی برمی‌خیزد و از وحدت ترکیبی در زمان و مکان می‌آید و معنای تناسبات تعلق را پیدا می‌کند و از تناسبات تعلق بالاتر می‌آید و تقوم فاعلها بهم و فاعلیت ترکیبی می‌شود حالا فاعلیت ترکیبی بعنوان پایه درست شده اما کجا برای تکلیف شایستگی پیدا می‌کند. در تمثّل.

حجت الاسلام میرباقری: ایشان سوال می‌کنند تصویری از خود فاعل و لو اینکه ترکیب شود بدهید فاعل

یعنی چه؟

حجت الاسلام والسلمین حسینی: فاعل یعنی تصرف و تعلق که اگر تصرف را از تعلق جدا کنید و بگوئید در ذات تصرف دیرگ تعلق فرض نمی‌کنیم و چون متصرف است نباید متعلق باشد یا باید بگوئید تحرک ندارد یا بگوئید اگر تحرک دارد تعلق ندارد یعنی یا باید فاعلیت تحت تعلق عمل کند و یا اگر نخواست تحت تعلق عمل کند تعلق تحت فاعلیت عمل کند و تعلق در کار نباشد عین آنجا که می‌گوئید در ترکیب یا وحدت نداریم یا کثرت وقتی گفتیم وحدت و کثرت ترکیبی با تالیفی فرق می‌کند و در ذات کثرتش تقوم به وحدت است و بالعکس وحدت ترکیبی از تالیف دو مفهوم کثرت و وحدت درست نمی‌شود فاعلیتی را که شما می‌گوئید فاعلیتی است جدای از تعلق و می‌گوئید فاعل نداریم مگر اینکه آزاد باشد و تعلق نداشته باشد و تعلق نیست مگر اینکه جبر باشد.

حجت الاسلام میرباقری: ایشان می‌گویند حتی با تعلق هم فاعل بی‌معناست خود فاعل یعنی چه معنا ندارد

اگر ده تا تعلق است یکی از انتخاب کند چرا این را انتخاب کرد؟

حجت الاسلام والسلمین حسینی: اینکه می‌گوئید معنا ندارد معنا داشتن به یک حسد باز می‌گردد چرا معنا ندارد؟ می‌گوئید برای ما قابل تصویر نیست یعنی چون یک تصویر دیگری در نظرتان هست بر مبنای این تصویر چنین تصویری حاصل نمی‌شود بر مبنای حفظ ذات وحدت و کثرت متقوم بهم بی‌معناست وقتی می‌گوئید فاعلیت قدرت التصرف لحاظ می‌شود می‌گوئید قدرت التصرف بودن اشارف و رجحان دادن ممکن نیست و بعد

هم فاعل را یک ابزار باری تعلق می‌کنید و می‌گوئید یک میلی قبل از فاعل ملائم با ذات یا منافر با ذات هست و فاعلیت طریق جریان یافتن آن میل است ولی ما فاعلیتی را که طریق جریان یافتن باشد اصلا فاعل نمی‌دانیم شما می‌گوئید فاعلیتی که طریق جریان نباشد چرا فعل انجام دهد چنین فعلی بالا علت است فاعلیتی را که آقایان بیان می‌کنند فاعل طریق چراین یافتن تلائم یا تنافر ذاتی ات و ذات حاکم بر فاعل است ولی مامی‌گوئیم این اصلا فاعل نشد این اختیار را نتیجه نمی‌دهد اگر فاعلیت قدرت تصرف است و در نفس تلائم و ملائمت یا عدم ملائمت تصرف می‌کند دیگر نباید سوال کرد چرا تصرف می‌کند سابق بر آن که چیزی نیست تا آنرا به یک طرفی براند می‌گوئید تصویر از فاعل نداده اید اصالت شیئی نه برای وحدت ترکیبی و نهه برای مرکب تصویر نمی‌دهد و نه زمان و مکان و اختیار و نه خود فاعل را می‌تواند تفسیر کند براین فس فاعل نمی‌تواند یک تصویر و تصور روشن ارائه کند چون فاعلی که به تبع ذات عمل کند که فاعل نیست ارگ فاعل هم نبود آثار ذات را داشت حالا هم که می‌گوئید آثار ذات از طریق فاعلیت عمل می‌کند و فاعلیت اسم جریان اثر ذات شده است لذا در آ، جا ابتدا اختیار انسان را نفی می‌کنند و در نهایت اختیار خداوند سبحان را واراده را سلب کرده و تبدیل به اثر غیر از اراده است.

حجت الاسلام میرباقری: بالخره تلقی از خود این مفهوم یعنی فاعل چگونه حاصل می‌شود و قدرتر تصرف

یعنی چه؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: قدرت تصرف یعنی قدرتر بندگی.

برادر نجابت: می‌فرماید چند راه وجود دارد و دقیقا به تلقی از علیت بر می

گردد ما قبلا پذیرفتیم که این قدرت تصرف دارد و تصرف خاص می‌کند چون آنطرفش را که در نظر

بگیردی اگر این اختیار و تصرف کردن خاص را به آن ندهیم به آن قدرتر تصرف در هوا داده ایم که یکی را

انتخاب کند یعنی حاج آقا قبلا می‌فرمودند اختیار را خداوند خلق کرده حالا فکر کنیم که چه معنائی دارد این

که اختیار ملائم با طبع یا منافر با آنرا انتخاب می‌کند یعنی چه؟ شما می‌گوئید ما می‌پذیریم که قدرت تصرف

دارد به این معنا که چرا اینرا انتخاب میکند اگر این را زیر سوال ببریم اصل قدرت تصرف را زیر سوال برده ایم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: من توضیح بیشتری در علم مسئله را حل نمیکند اگر یک قدم تنزل کنیم و بگوئیم در رتبه تعلق علم داشته باشد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: من توضیح بیشتری در علم مسئله را حل نمی‌کند اگر یک قدم تنزل کنیم و بگوئیم در رتبه تعلق علم داشته باشد.

حجت الاسلام میرباقری: حاج آقا برای موجودات غیر مکلف هم فاعلیت قائلند اما اختیار و انتخاب قائل نیستند و فاعلیت یعنی تعلقات مختلفی که قدرت تصرف دارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: قدرت ترکب یعنی فاعل نباشد ترکیب نمی‌شود در بحث زمان و مکان عرض کرده ایم اگر فاعلیت نباشد ترکیب محال است یعنی اگر قابلیت محض باشد و اصلاً فاعلیت نداشته باشد ترکیب حاصل نمی‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: آن فاعلیت معین مورد سوال است و فاعلیت معین برای ترکیب کافی است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: فاعلیت معین اگر معنای جبری بدهد و معنای تحرکی ندهد باز ترکیب را نمی‌دهد.

حجت الاسلام میرباقری: قابلیت تحرک هم نباشد یک جاذبه‌ای است و به یک طرف می‌رود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نمی‌تواند برود ایدر زمان اول یکی شکلی دارد چگونه می‌تواند در زمان دوم برد پذیرش تنها که علیت ترکیب نمی‌شد می‌ترکیبی هم همان میل تصرفی است.

برادر سبحانی: میل ترکیبی با بودن یک جهت محور کافی است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا میل ترکیبی بدون فاعلیت مرکب زمان دوم را تحویل می‌دهد یا در مرکب زمان اول باقی می‌ماند ذات همیشه با خصوصیات خودش هستو معنا ندارد که ترکیبش شود که در اینباره مفصل بحث شده است.

هماهنگی این بحثها بیشتر از اخلاص شما و اخلاص شهدای انقلاب است و الان ابزار تصرف در زمان و مکان در دست طرفداران انقلاب نیست و این مطلب برایشها در عالم برزخ روشن است و آنها برای این امر و برای بقای

توحید و بقای را هشان دعا می کند اذا این هماهنگی در بحث و وحدت ترکیبی کل مفاهیم که یک نظام فکری را ارائه میدهد فقط از این برادران که بحث می کنند بلکه به نظام فاعلیت برمی گردد و مبداش هم لطف و عنایت خداوند سبحان و معصومین است که این مطلب را مایه تمامی حیاتها در همه عوالم است.

برادر سبحانی: یک اشکال درباره حجیت بنظر می رسد که این تعریفی که از حجیت می دهید با آن مطلبی که ازم عارف بدست می آید هماهنگ باشد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: هنوز به آن بحث نرسیده ایم و در اینجا فقط قابلیت تکلیف تمام شده است و در بحث حجیت در تمام مرتب می گوئید لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا و رتبه ولایتی شما بالاتر است و آنکه پائین تر است نمیتواند تولی کند و اولیا شما هم بالاتر هستند و حجیت چیزی جز جریان ولایت نیست بعبارت دیگر حجت که قدر تر تصرف است این قدرت تصرف اصلا برای کافر نیست عالم حیوان نمی تواند در عالم ملکوت تصرف کند ولی عالم ملکوت نمی شود. شما بر کفار ولایت دارید همانطور که ائمّه پاهین بر شما ولایت دارند و میتوانید در ذهن و در ادبیات و در فعل آنها تصرف کنید. القمافی یمینک فتلقع ما صنعوا شما آنچه را که دارید بیاندازید از کفار چیزی باقی نمی ماند از سوتهای شیطان نترسید حتما جلو می افتید برای من واضحا است که شما می توانید در رتبه اول در مصنوعات اجتماعی تغییر کلی ایجاد کنید یعنی الگوی تخصیصش را عضو کنید و در رتبه دوم میتوانید الگوهای خود طرحها را عوض کنید و در رتبه سوم میتوانید الگوهای آزمایشگاهی را عوض کنید و تکنولوژی مورد نیاز را ایجاد کنید و تکنولوژی شما هم مراتب قویتر از آنهاست فقط نباید ترسید.

برادر سبحانی: در کتاب و سنت یک سری مفاهیمی است که در باره حجت چیزهئ را فرموده اند که مثلا عقل را بعنوان حجت معرفی می کنند و توصیف می کنند و آثارش را میگویند یا فطرت را یک معنای خاصی می کنند که ظاهر در معنای حجیت است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: استفاده کردن از این کلمات مبارک گاهی است که همه استفاده می کنند مانند آفتاب که همه مراتب این عالم ناسوت را و عالم ملک از آ، بهره می برند گاهی است که محصولات

مراتب پائین را می‌بینند و خیال می‌کنید اگر بالاتر بیائیم نمی‌توان از اینها استفاده کرد اما اینجا خیلی هماهنگ تر با این کلمات است معنای عقل را که شما بیان می‌کنید ما عبد به الرحمن است یا معنای عقلی را که آنها بیان می‌کنند و در نتیجه کنیز هم جز عقلای قوم می‌شود در بحث اصول می‌گوئید درباره فرمایشات ائمه باید دقت کرد و مثل اخبار گریه‌ها نبود اینجا هم فوراً نمیتوان گفت این مباحث هماهنگ است یا نه ما عبد از بحث علم باید سراغ پایه منطقها و منطق ارتکاز برویم و بعد بگوئیم منطق ارتکاز یا استناد به اینصورت است که کتاب لغت و علم صرف و نحو برای اشنائی کافی است ولی برای فهمیدن معنیا روایت باید لسان معصوم را از لسان خود معصومین فهمید که در جای خودش هر مطلبی که از علم اصول سازگار با رجاین ولایت بدست آید مورد پذیرش است و هیچ شکی در آن نیست و کمال بلوغ این است که همه مطالب را از آن چشمه بنوشیم ولی در مراتب ابتدائی یک قدر متیقن هائی از مذهب داریم که مثلاً دین کامل است و آن کسی که میگوید در زمان غیبت حکومت نداریم ما سوال می‌کنیم یعنی احکام حکومتی و تصرفی هم نداریم یا مامور به تصرف نیستیم اگر گفت احکام حکومتی نداریم میگوئیم معنایش این است که دین ناقص است و در زمان ظهور خاتمیت دین شکل می‌گیرد و قبل از آن عقاب و ثواب هم نباید باشد یک متیقن هائی از مذهب دارید که ایمان به آنها منشا سیر در منطق سازی شما شده است یعنی اگر مبدا آنرا اصالت ایمان بگیرید اینکه این تعاریف را پشت سر یکدیگر می‌گذارید برای این است که می‌گوئید دین کامل است و ولایت ما بدست کفار نیست و به پرستش دنیا دعوت نشده ایم. (والله یدعوا الی دار السلام)

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۷۸ (۴۲ دوره دوم)

۶۹/۳/۲۳

بحث: معنای سجود و شهود

(پیشگیری کردن از فعل و بکار برن فاعلیت در مقابل فاعلیت بالا تر علیه خودش معنای اعلام عجز و یک

مرتبه از شهود و شهادت است)

حجت الاسلام میرباقری: بسم الله حضرت تعالی در نهایت ادراک را به اسما تصرفی تعریف فرمودید یعنی چون

انسان مکلف و مختار است و قدرت تصرف در عالم را دارد متناسب با مشیت و فاعلیت یک اسمائیبرای تصرف

در اختیارش قرار می دهند که در حقیقت قدرت ابزار سازی دارد و چون میخواهد در عینیت تصرف کند

متناسب با تصرفی که می خواهد بکند و متناسب با مشیت و متناسب با مجموع تناسبات نظام ولایت یک اسما

تصرفی در اختیارش قرار می دهند که متناسب با مقصدی است که در تصرف دارد و حجیت هم در همین

مرحله تمام می شود چون قصد او از تصرف و اسما تصرفی که می خواهد بسازد اگر اسما متناسب با مقاصد اولیا

معصوم الهی نباضد در همان مرحله اسم سازی حجت بر او تمام می شود چون تصرف در رتبه بعد از او صورت

می گیرد و تکلیف مال تصرف است و تصرف بعد از اسم سازی صورت می گیرد رتبه تکون اسم سازی حجت

برای تصرف بر او تمام می شود که متناسب با اسمی که میخواهد بسازد چگونه تصرفی می خواهد بکند حالا چه

تصرف در حالات روحی یا تمثلات خودش یا تصرف در عینیت که حتما تکلیف به این تصرفها تعلق می گیرد و

حجت در رتبه قبل از تصرف که تکون این اسما تصرفی است بر او تمام می شود چون این اسما تصرفی که

حاصل می شود اولاً مستند به ترکیب فاعلی است و ثانیاً نسبتی با آن اسما تصرفی دارد که از ناحیه اولیا امور

برای ارشاد و دستگیری و هدایت القا شده اند در نتیجه اگر مقصدش حق باشد هماهنگ با اولیا امور استو اسما

تصرفی که می سازد جهت هماهنگی با همان اسمائی است که از ناحیه اولیا برای هدایتش القا شده است و اگر

چنانچه قصد تصرفی این مناسب نباشد این اسما با آن اسما هماهنگی ندارد و او هم عدم هماهنگی را درک می‌کند بنابراین ادراک چیزی جز ساختن یک سلسله اسما تصرفی متناسب با مقصد نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آنوقت درک به معنای قدرت تبدیل و تصرف در اسم سازی می‌شود یعنی عقل که قدرت درک است همان قدرت اشراف بر عوض کردن رابطه‌ها و تناسبات می‌شود و چون قدرت تبدیل کردن روابطش را دارد بر این روابط مشرف است.

حجت الاسلام میرباقری: حضرتعالی گاهی در میان مباحث ادراک را هم اضافه می‌کنید یعنی اینکه عدم هماهنگی اینها را می‌فهمد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنای فهم در اینجا عوض شده است یعنی بر ناهماهنگی اش مشرف است و قبلا گفته بودیم مشرف بر منتهی است و منتهی اوصاف روحی اش در این کیفیت تمثلی ظاهر شده است حالا وقتی این کیفیت می‌خواهد در مجموعه جا بگیرد یک وزن و حجم مخصوص و یک نحوه ربط با بقیه دارد که یا هماهنگ است یا هماهنگ نیست و می‌تواند این هماهنگی ناهماهنگی را ببیند و این دیدن به معنای اشراف است یعنی اگر گفتید فاعل مشرف داریم چون مسئله حضور در نظر مبارک شما هست دیدن را هم به معنای حاضر شدن در نزد نفس می‌گیرید نه فاعل مشرف فاعلی که به فعلش مشرف است و ناهماهنگی این با مقصدش را درک می‌کند که کارائی ندارد یا اینکه تمسک به اسما اولیا نعم را اگر بخواهد حفظ کند به این مقصد نمی‌رسد اگر بخواهدت این را حفظ کند باید حول محور تمثلی خودش آنها را تبدیل کند. البته خود آنها را نمی‌تواند تبدیل کند چون خود آنها تبدیل شدنی نیستند فاعلش حضور دارد بلکه می‌تواند نحوه استفاده خودش را پست کند و پائین ببرد و بگوید می‌خواهم از این اسمائی که برای هدایت آورده اید بصورت ضلالت استفاده کنم در حقیقت خودش را دلیل می‌کند و از حیوانات پائین تر می‌برد نه اینکه بتواند آن اسما را تغییر دهد. حالا این هماهنگی که در رتبه نازل ایجاد می‌کند برای صورت تمثلی خودش ابزار فعلش را درست کرده و خودش را بطرف حیوانیت پائین برده است که این اولاً فاسق است و فسق و عصیان را اینگونه درک کرد که شارف دارد که این با آنها هماهنگ نیست و اگر بخواهد آنها محور باشند که محورند این مقصد حاصل نمی‌شود

و در نتیجه از محور بودن آنها دست بر می‌دادر و می‌گوید خودش محور هستم با اینکه می‌داند خودش محور نیست پست می‌شود و پائین می‌رود تا اینکه به رتبه حیوانیت میرسد حالا هماهنگی به این معنا که با مقصد تصرفی اش هماهنگ باشد برای او ممکن است ولی نه هماهنگ با منزلت خود این بعنوان منزلت انسانی در تحت اشراف معصومین دارد منزلت خودش را پائین تر از حیوانات آورده و حالا در این منزل که شرور مختلفی وجود دارد چون جامع صفات حیوانی است ابزار هماهنگی اش حالا ساخته می‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: فرمودید در خود آن اسما نمی‌تواند تصرف کند بنابراین نمی‌تواند آنها را هماهنگ کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در نتیجه ترکیب فاعلی است آن فاعلها می‌پذیرند که اگر کسی بخواهد برود فخر جهنم بایستد از این اسما میتواند استفاده حیوانی کند و آنها برای عالم نظام ساخته اند یهودی به کثیرا و یضل به کثیراً اضلال کتاب یعنی اینکه این کتاب انسانها را رشد می‌دهد ولی پست تر از حیوانات را گمراه می‌کند و چیزی که او امداد کند به او داده می‌شود یعنی در آن رتبه هماهنگ می‌شود اگر ظرفیتش ظرفیت حیوانی بشود برای مثال یک کودک می‌خواهد یک اسکناس هزارتومانی را به یک قوطی بچسباند و با چسب این اسکناس هزار تومانی را جلد یک قوطی کرد که این قوطی پنج ریال بیشتر ارزش نداشت حالا خوشحال هم هست و اطراف آنرا هم رنگ می‌کند تا این جلد مانند یک کادو شود اما اسکناس هزار تومانی برای اینکار چب نشده بود البته این استفاده از آن هم صورت می‌گیرد و این هم یک نحو استفاده از اسکناس هزار تومانی است ولی این استفاده معقولی نیست می‌گویند یک دوره گرد می‌خواست جنس بفروشد بعد یک زن رفت و خولاست سر آن دوره گرد کلاه بگذارد آنوقت گردن بندش را آرام بیرون آورد و کنار سنگ وزنه ترازو گذاشت یک طرف ترازو سنگین ترشد و میوه بیشتری گرفت ولی این میوه را به ازای وزن طلا گرفت حالا استفاده از کتاب در رتبه حیوانی یک چیز دیگر می‌شود مثل استفاده از نعم الهی برای غرور اینها آیه برای هدایت است و نعمت مولا برای وصول است نه یک وسیله عصیان علیه خود مولا باشد.

حالا فهمیدن در اینجا به معنای اشراف است یعنی قدرت فاعلیت و اشراف با یکدیگر معنای علم را تحویل می‌دهد اشراف به تناسبات و نسبت‌هاییکه این کیفیت با سایر کیفیات دارد. یک مجموعه ملاحظه کنید بعد یک عدد بنویسید و بگوئید نسبت این عدد با آن عدد چنین و با آن عدد دیگر چنین است و همه نسبت‌های آنرا بنویسید هرگاه نسبت‌هایش کاملا رسم شد آن عدد را از میان مجموعه اعداد وصت کرده اید هرگاه مشرف بر توصیف شد یعنی عالم شد البته توصیفی کاربردی برای قصد است و وقتی می‌گوئید نظامش را تکمیل رکد یعنی ابزار تصرف برای رسیدن به مقصد شیطانی اش را درست کرده است یا ابزار تصرف برای بندگی که بعدا بصورت مفصل عرض می‌کنیم.

گاهی موضوع تحت تصرف فاعلیت نسبت است و در نسبتها تصرف می‌کند که تصرف در نسبتها همان تصرف در وصفهاست که معنای همان علم کاربردی را می‌دهد یعنی بوجود آوردن اوصافی که متناسب با مقصد است و مشرف بر متناسب بودن این اوصاف به مقصد نیز هست یعنی ابزار تصرف درست شده است و هر وقت درست نمی‌شود می‌گوئید با مقصد من هماهنگ نیست یعنی فاعلیتم کارائی ندارد و هر کاری می‌کنم هماهنگ نمی‌شود یعنی اینکه آن نسبت تحت فاعلیت من در نمی‌آید موضوع تحت فعل اگر خود نسبت شد می‌توان گفت اشراف دارد اصلا علم چیزی جز اشراف بر تناسبات نیست و تهرتین دلیلش این است که علوم تدریجی الحصول بدون اختیار حاصل نمی‌شود و علم در جبر و فرض ندارد اگر علم در فاعلیت فرض دارد فاعلیت بر تناسبات به معنای علم است نه هر فاعلیتی اگر چیزی مجبور باشد مانند این نوار ضبط صوت که مجبور است بچرخد هر چند جبر مطلق ندارد هر قدرت فاعلیت را کم رنگ معنای علم بهمان نسبت کم رنگ می‌شود قبلا مثال می‌زدیم این قوطی کبریت را در اینجا می‌اندازیم حالا این قوطی نه بر اینطرف مشرف است و نه بر آنطرف من می‌گویم بنابراین نمی‌توانید بگوئید بر همان موضع خودش هم مشرف است چون نسبت به حد این هیچگونه اشرافی بر آن ندارد و همانجاکه افتاده قرار گرفته است و دیگر حد و مرز معنا ندارد ولی طرفین آنرا بگوئید معنای اشراف است و یکی از اشکالهایی که در بحث شناخت شناسی به اصالت شی وارد بود اینکه نه تنها اختیار وز مان و مکان را پاسخ نمی‌دهد بلکه نمیتواند بگوید جبرا علم حاصل می‌شود چون جبرا تغییر

حاصل می‌شود و اگر اسم تغییر را علم می‌گذارید همه اشیا تغییر می‌کنند تغییر کیفیت و تبدل آن در همه اشیا است تغییر را علم می‌گذارید همه اشیا تغییر می‌کنند تغییر کیفیتی و تبدل آن در همه اشیا هست به چه دلیل وقتی نفقسانی شد علم نامیده می‌شود این نحو حضور جبری علی اصالت شی‌ای در همه اشیا است آب روی خاک می‌ریزد گل می‌شود بگوئید کل عالم شد چون رطوبت در حاق وجود آن حاضر شد یا مثلا اکسید عالم به اکسیژن ترکیب شده و اکسیژن در نزد آن حاضر شده است ولی نمی‌گوئید آهن عالم بر اکسیژن است با اینکه ترکیب شده است ممکن است بر اساس همان منطق کسی بگوید این آهن و اکسیژن یک روحی دارند و وقتی ترکیب شدند باید در قوای درونی اینها اثری حاصل شود و این حضور پیدا شود ولی می‌توانید بگوئید اکسید یعنی آهن زنگ زده بر اکسیژن عالم است چون اکسیژن در نزد آن حاضر است نه نمی‌گوئید بهر حال این یک اشکال دیرگ است که علم در جبر حاصل نمی‌شود.

حالا فاعلیت بر چه چیزی است که میتوانه آن لقب علم داد؟ فاعلیت نسبت به تناسب است که اولیا پله این فاعلیت فاعلیت بر تناسب تمثلی در رتبه تبدل است و قوه تبدل قدرت حاکمیت و فاعلیت که به منزله تمثیل می‌رسد و میتواند تکلیف را زیرو رو کند و اسم بسازد معنی پیدایش غعلم است که البته یک ربطی به قلب و به جهان خارج و به خودش دارد که ربط آن با قلب مقدمه بحث یقین است.

حجت الاسلام میرباقری: لازمه این صحبت این است که انسان هیچ ادراکی از خودش جز ادراک تمثلی نداشته باشد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: مگر اینکه ارتباطش را از سه جا قطع کنید و بگوئید فقط با تمثیل ارتباط دارد ولی از پایگاه تمثیل میتواند حالاتش را تحلیل کند ربط به معنا علم نیست ولی می‌تواند ربطها را عوض کند و نحوه ارتباط صورت تمثلی اش با قلب را عوض می‌کند نحوه ارتباطش با خراج و خود تمثیل را هم عوض می‌کند آنقوت علمی که در اینجا گفته می‌شود غیر از شهادت است چون گاهی علم به معنای شهادت بکار می‌رود و بعدا درباره این صحبت خواهیم کرد این علم غیر از آن چیزی است که نظام حساسیتها و اوصاف تحقیقی را بیان می‌کنید.

برادر نجابت: بر این اساس معنای قصور و خطا چگونه می‌شود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاهی می‌گوئید بدی فاعلیت فاعل در ارتباط اولیه مبنا ندارد که این

ممکن نیست.

برادر نجابت: چون فرمودید اشراف بر تناسب هماهنگی است اگر این مطلب ذاتی انسان باشد او نباید

هیچگاه خطا کند و این غیر از سو اختیار است چون اگر سو اختیار کرد بر آن مشرف است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: منظور شما از خطا چیست خطای در کاربرد در چند حاست یکی

در خود همین مسئله تمثیل است حالا اگر ابزارش را ساختید بنا شد ابزار با ترکب فاعلی محقق‌میشود یعنی این

تنها نیست و فاعل دیگری هم هسترمان و مکان پیدایش این نظام فکری معلوم است حالا می‌خواهد عمل کند در

آن رتبه تحقق هم باز ترکب فاعلی است و آن فاعل اجازه نمیدهد در این زمان عمل شود یعنی تحقق هم باز

ترکب فاعلی است و استمرار فاعلیت این از اولین مرتبه‌ای که به کیفیات مختلف ارتباط پیدا کرده است تا نظام

حساسیت و تکلیف و تمثیل و تصرف خارجی در همه اینهاست فاعلیت نظام فاعلیت و فاعلهای بالاتر هم در

تمام اینها و سابق بر اینها هست یعنی اصل ایگانه این که ظرفیتش کجا باشد تا آخر کار همراهش هست و در

هیچ جا این فاعل مطلق نیست قبلا هم بیان شده همانگونه اختیار مطلق نیست که جبر مطلق نیست و ترکب

فاعلی است حالا برای این مقصد این را درست رکنده و لی الان زمان و مانع نیست در نتیجه در عمل پیاده

نمی‌شود و این به مقصدش نمی‌شود و می‌گوید خطا کرده ام و می‌رود یک صورت دیگری درست می‌کند اگر

خودش را پست تر کند و جایگاه زمانی و مکانی اش را جای دیگر ببرد می‌تواند آن تصرف را انجام دهد.

برادر نجابت: آنوقت ممکن است با نیت خیر کاری کند که آثار سو داشته باشد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس خطا در شکل اول تمام شد و حالا در شکل دوم آمدید که خطا

معنای نیتی دارد که نیت سو یا نیت خیر حالا آیا با نیت سو یا نیت خیر حالا آیا با نیت سو می‌توان کاری کرد

که آثار خیر داشته باشد یا بالعکس یعنی بگوئیم فاعل خیر کرد؟ خطا در اینجا خطای نسبت به کاربرد است

یعنی من یا به هدف می‌رسم یا نمی‌رسم.

برادر نجابت: به تعبیر عرفی می‌گویند اشتباه کرد آنها می‌گویند غیر منطبق با واقع شد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما می‌گوئیم به هدف نمی‌رسید و هرگاه منطبق بر هدف نباشد شما هم

مشرف هستید که منطبق بر هدف نیست.

برادر نجابت: ما یک قصور داریم و یک تقصیر بر این اساس دیگر تقصیر که عن شعور است و قصور که

نزدیک به اشتباه است منتفی می‌شود چون همه چیز بر اساس اختیار سو یا اختیار حسن است و بر هر دو

اشاره دارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: این قصوری که که می‌گوئید من به مقصد نمی‌رسم در رتکب فاعلی

تحقیقی در مرتبه وقوع هم حضور دارد و فقط با سفارش این پیدا نمی‌شود قصور را بر شما نمی‌گیرند.

برادر نجابت: در آنجا که به جبری بودن علم به معنای حضور شی عندالنفس اشکال می‌کنید ایراد ساده اش

این است که خطا راه ندارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: به حکم علیت علم معنا ندارد و الا همه چیز باید عالم باشد مسئله

اشتباه با اختیار مطلق هم معنا ندارد ولی با ترکب فاعلی می‌سازد هوالاشراف در ترکب فاعلی است یعنی آن

نظام به صرف تقلای شما محقق نمی‌شود و یک طرف تقلای شما ترکب است در نتیجه جا پیدا می‌کند فقط

شما مشرف نیستید بلکه در یک نظام هستید.

حجت الاسلام میرباقری: بنابراین تناقض بعنوان یک ادراک رها می‌وشد و تناقض مکانیزم عملکرد ذهن

است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: وقتی یک فاعل مقابل شما باشد نمی‌توانید و نقض می‌شود تناقض به

معنای ترکب فاعلی است که تنهها شما فاعل نیستید.

حجت الاسلام میرباقری: وقتی می‌گوئید مشرف به عدم هماهنگی است این مشرف است یعنی درک

می‌کند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه یعنی تلاش می‌کند ولی نمیتواند هماهنگ کند و جا نمی‌گیرد.

حجت الاسلام میرباقری: اشراف دیگر معنا ندارد مشرف است یعنی چه؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی اگر خودش را در منزلتی برد که جا گرفت معنایش این است که

کل نظام روابط را می بیند یعنی فاعلیت خودش را در نسبت بین تمام کیفیات و تمام اوصاف اعمال می کند.

حجت الاسلام میرباقری: به این اعمال کردن خودش واقف هم هست یا فقط اعمال می کند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همین وقوف به معنای این است که یک ابزار برای برای کاربرد درست

کرده است و معنای دیگری ندارد اشراف به معنای حکومت بر نسبت است حاکم است و فاعل بر نسبت است.

حجت الاسلام والمسلمین میرباقری: یعنی در ترکیب فاعلی با اختیار خودش نسبتی را ایجاد می کند پس

دیگر نباید گفت چون خودش ایجاد می کند فعل خودش است ووقوف دارد در رتبه بعد از اینکه فعل خودش

است چیز دیگری نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: عبارت دیگر خودش در ترکیب شدن به این کیفیات سهیم است.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی با اختیار و فاعلیت خودش به نحو متناسب در نظام ترکیب فاعلی یک مرکب

درست می کند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بفرمائید فاعلیت در تناسبات ترکیب و پیدایش یک وحدت ترکیبی

جدید فعال است و معنای عالم بودن همان فعال بودنش است چون علم به معنای رابطه با یک جانش.

حجت الاسلام میرباقری: اگر و رای این چیزی را تعریف نکنیم نمی توانیم بگوئیم این وقوف به فعالیت

خودش ندارد وقوف نیست یک فاعل است که فعالیت دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فاعلیت در نسبتهای وحدت ترکیبی دارد گاهی می گوئید حوزه فاعلیت

یک وحدت ترکیبی محدود است وگاهی می گوئید یک فاعلیتی است که توسعه یافتن وحدت ترکیبی اش به

فاعلیت باز می گردد توسعه وحدت ترکیبی در اینجا به فاعل بر میرگردد مثلا می گوئید اکسیژن با آهن ترکیب

میشود ولی توسعه پیدا نمی کند ضیق هم ندارد گاهی می گوئید توسعه و تضییق پیدا میکند ولی نه به فاعلیت

خودش بلکه دیگری می‌آید و اینها را ترکیب می‌کند می‌گوئیم پس فاعلیت در اینجا هست ولی توسعه فاعلیت مال این نیست توسعه فاعلیت در وحدت ترکیبی و توسعه دادن آن وحدت ترکیبی است.

حجت الاسلام میرباقری: بنابراین علم به معنای ادراک رها می‌شود ادراک نیست فقط یک فاعل مختار دارمی حالا حتما باید یک عنصر دیگری اینجا بیاوریم و خود این عنصر تمام کننده نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: من بنظرم می‌آید چند مسئله در نظر شما هست که بر اساس آنها می‌گوئید یک چیز دیگر کم دارد یکی مسئله شهادت و شهود است یکی مسئله حضور است که از آن تعبیر به وقوف می‌کنید وقوف نیست ولی شهود هست شهود وحدت ترکیبی این با تمثلات مافوق است.

حجت الاسلام میرباقری: بین جامدات و انسان هیچ تفاوتی نیست چون آنها هم قدرت تصرف دارند و معنای علم و جهل تبدیل به حق و باطل می‌شود و بین عالم و جاهل تفاوتی نیست مگر اینکه معنای علم و جهل عوض می‌شود عالم یعنی فاعلی که هماهنگ عمل میکند و جاهل یعنی فاعلی که ناهماهنگ با نظام ولایت عمل می‌کند متناسب اب ظرفیت خودش هماهنگ نیست ولی متناسب با ظرفیت حیوانات هماهنگ است جنود علم و جهل نیز بهمین معناست یعنی جنودی که با نظام ولایت هماهنگ هستند یا اینکه با نظام ولایت هماهنگ نیستند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بفرماید که هماهنگ با جایگاه حیوانات هستند و با جایگاه این هماهنگ ندارند یعنی آن نعمت و جایگاهی را که به او داده اند کفران کرده و خودش را برده پائین تر از حیوانات قرار داده است.

اما در مسئله شهود هنگامیکه تمثلات و تصرفات ولی بالاتر در صورت مثالی اش آمده و این اعلام عجز کرد یعنی آنها را محور قرار داد و از مقصدش دست برداشت همان فاعلی که وحدت ترکیبی خاصی را مقصد قرار داده بود از آن دست برداشت ولی حالا نمیتواند وحدت ترکیبی‌ای بسازد که با تمثلات ولی بالاتر هماهنگ باشد چون این اشراف بر رابطه و فاعلیت خودش در رتبه سابق بر نظام حساسیتها ندارد و اشرافش در صورت تمثلی است نه در ما فوق حساسیتها و در آنجا صرف فاعلیت است نه اشراف بر رابطه حالا اینکه احساس عجز

می‌کند یعنی چه یعنی ناتوانی خودش در آوردن تکلیفی که با اینها هماهنگ‌باشد اگر این متوقف شد توفیق در فاعلیت و عجز در فعل تمثلی اش معنای سجود در یک منزلت خاصی را دارد و معنای شهود و شهادت دادن در یک منزلت دیگر دارد وقتی تکلیفش را برابر این تمثلهای آورده و فاعلیت فاعلی که تمثیل مقابل را آورده در اینجا حضور دارد و این می‌بیند که بر آن فاعل سبیلی ندارد و آن فاعل تحت تصرفش نیست بر خلاف مراتب مادون که می‌بیند تحت تصرفش هست هرگاه این عمل را متوقف کرد با حفظ فشاری را که بر فاعلیت دارد یعنی با حفظ تعلق به فاعلیت پیشگیری کردن از فعل و بکاربردن فاعلیت علیه خودش معنای اعلام عجز است هرگاه فاعلیت در برابر فاعل بالاتر قرار گرفت با سعی حقیقی که در تعلق وجود دارد و تعطیل بردار نیست یعنی فاعلیت مقابل تعلق قرار گیرد در عملکرد تعلق فاعل بود حالا مقابل تعلق خودش فاعل شد فاعلی که مقابل تعلق قرار گیرد قدرت فعل ندارد ولی عجز محقق می‌شود و عجز چیزی جز ظهور فاعلیت بر علیه خود فاعلیت نیست یعنی فاعلیت عوض اینکه طرف وحدت ترکیبی و مقصد جدید برود علیه میل و فاعلیت خودش آمده و عجز در برابر این تمثیل فاعلیت بالاتر محقق می‌شود و وقتی این اعجز به وقوع رسید معنایش جز تسلیم بودن چیز دیگری نیست چرا این فاعلیت را علیه خودش قرار داده چون در برابر برتری فاعل مقابل ایستادگی نکرده است یعنی منزلت خودش را پذیرفته است پذیرش منزلت خودش یعنی چه یعنی فاعلیت علیه خود فاعلیت و تعلق فاعلیت و تعلق با یکدیگر ترکیب شده و اختیارا درست می‌شود فاعلیت توفیق بردار نبود حالا علیه خودش که شد عین وقوع عجز است و وقوع عجز در تصرف در اینجا یک لوزامی دارد و یک رتبه از شهادت به نفس این معناست خود این که فاعلیت در مقابل فاعلیت بالاتر که قرار

گرفت برگردد و علیه خودش فاعلیت کند یک مرتبه از شهود و شهادت و تحقق حالت تسلیم است.

پس از شهود تصرف ولی در تغییر حالا روحی این فرد است البته متناسب با نظام عالم یعنی اینهم خودش یک نحو فاعلیت محسوب می‌شود و متناسب با آن تصرف می‌کنند و او را بالتر می‌آورند اسمتزار این حالت عجزیا سجود تا تمام مراتب رشد هست همانطور که ابتهاجش هم تا تمام مراتبش هست وقتی که این رتبه را ساجد شد ظرفیتش را بالاتر بردند. ناهماهنگی خودش را در رتبه بعد می‌بیند مگر اینکه تسلیم باشد و خودش

را تحت تصرف قرار دهد باز از آن رتبه بالاتر می‌آید و طبیعتا هر چه بالاتر برود وحدت و کثرت در حساسیت پیدا میکند و وقتی در صورت تمثلی می‌آید و طبیعتا هر چه بالاتر برود وحدت و کثرت در حساسیت پیدا می‌کند و وقتی در صورت تمثلی می‌آید با خود نظام حساسیت ارتباط می‌گیرد حساسیتش بیشتر میشود و چیزهایی را که قبلا حساس نبود و نمی‌توانست ترکیب کند و وحدت ترکیبی پیدا کند حالا در آن ظرفیت بالاتر ممکن است. تحقق کیفیاتی که در مراتب رشد سجود هست در وحدت ترکیبی ایشان دارای یک آثاری است که اثر در فعلش اعتراف است و همان عجز است که ظهورش در فعل بصورت اعتراف به اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله است و این همان عجز است نهایت عجز اضطراب آفرین و درد آور نیست سجود توام با ابتهاج است چون با وحدت ترکیبی مرتبه بالاتر می‌سازد در آنجا هم وحدت ترکیبی بالاتر درست شده است ابتهاج قطع شدنی نیست در هیچ رتبه‌ای همانطور که سجود هم قطع شدنی نیست حالا برای کافر عوض اینکه سجود بیاورد رنج اضطراب و ناهماهنگی با فطرت را بصورت دائم التزائد می‌آورد آن کسی که می‌خواهد برمحور خودش فاعلیت کند به او هم عطا می‌کنند و خودش را هم پست می‌کند و به او می‌دهند ولی با فطرتش نمی‌سازد آنجا اضطراب میشود اضطراب وقتی دائم التزاید شد ابتهاج متلون دارد می‌گودید تنوع طلب است و در باطن خیلی مضطرب و متولن است و استقرار ندارد. آنوقت در این طرف که می‌گوئید فاعلیت بر تعلق به تعداد ارتباطی که در وحدت ترکیبی عالم با این فرد هست تعلق هست هر چند ایشان بر آن مشرف نیست مگر اینکه بصورت تمثلی در می‌آید اگر ظرفیت حساسیت بالا رود یک تعلق قبل از حساسیت بود که با فاعل ترکیب می‌شد متناسب با ظرفیت ولی آن تعلق جدای از عالم نبود. ظرف او در جهان بود مثلا اگر استکان بود این استکان با جاذبه زمین و جاذبه منظومه شمسی و با همه جا ربط داشت و در این استکان آب یک پارچ هم جا نمی‌گیرد و لکن ارتباط به همه دارد مشرف بر رابطه هایش نمی‌شود و همراه با سعه ظرفیت رابطه‌های جدیدی برایش طرح می‌شود سجود در آن منزلت و در منزلت بالاتر. این سجود یعنی وحدت ترکیبی پیدا کردن این در ظرفیت خودش با صورت تمثلی و تصرف مولا این فاعلیت در ابتدا بر علیه خودش بود و می‌گفتیم سخت است ولی از آنطرف که نگاه کنیم می‌گوئیم در منزلت خودش با تصرف مولا ملحق شد یعنی همه تصرفاتش در خارج

تابع تصرفات مولا شد که در اینصورت گاهی به زبان نسبت به احدیت حضرت حق و به رسالت نبی اکرم(ص) و ولایت مولی الموحدین شهادت می‌دهد و گاهی میگوئید این در کلیه روابط اجتماعی اش در حال شهادت دادن است گاهی شهادت او فقط در بخش تمثیل است و گاهی در بخش فعل هم شهادت می‌دهد و انضباط عینی پیدا می‌کند که این بر اساس استمرار فاعلی بود یعنی در برابر آن کلام تسلیم شده بود ولی در فعل خارجی می‌توانست تسلیم نشود یا اینکه آن سجود در همه افعالش می‌آید که اگر همه افعالش یا فاعل بالاتر بردند اگر در همه مرتب فردی و اجتماعی باز تسلیمی بود باز هم او را بالاتر می‌برند یعنی اینکه یک وحدت ترکیبی بزرگتری پیدا می‌کند. اما حالا آیا می‌توان گفت فنا یعنی اینکه فاعلیتش به نحوی باشد که با همه تعلقات و همه روابطی که در عالم هست مقابله کند و نخواهد یا نیکه این حد مخصوص معصومین است بعداً عرض می‌کنیم.

حجت الاسلام میرباقری: پس می‌فرمائید ابتدا با کل عالم ارتباط دراد ولی چون این ارتباطها تصرفی نیست و ارتباط تصرفی نسبت به مراتب مادون است در نتیجه یک ارتباط تمثلی پیدا می‌کند که ابزار تصرفی اوست و حجت برای تکلیف در همینجا تمام می‌شود یا تبعیت می‌کند یا طغیان که اگر طغیان کرد این ظرفیت محدود میشود یعنی قدرت تصرفی را بگونه‌ای بکار می‌برد که ظرفیت خودش را پائین می‌برد. اما جگر تبعیت و عبودیت کرد معنایش این است که در ابتدا خودش نمی‌تواند یک نظام تمثلی و یک اسما تصرفی متناسب با رتبه بالاتر بسازد آنگاه اظهار عجز میکند و نظام حساسیتش را رشد می‌دهند و متناسب با آن یک اسما تصرفی شاملتر می‌سازد و اگر این اسما تصرفی را در طغیان بکار برد ظرفیتش پائین می‌آید و اگر احساس کرد این اسما تصرفی را نمی‌تواند در رتبه بالاتر هماهنگ کند و اظهار عجز کرد نظام حساسیت قدرت ربط و جاذبه‌های ترکیبی اش اضافه میشود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: البته اضافه کنید که نمی‌شود اعمال نکند در اعمالش مقابله میکند نمی‌شود در خارج فاعلیت نداشته باشد ولی هب کیف مقابله کردن با خودش اعمال می‌کند یعنی با کیف ترکیب شدن با وحدت ترکیبی که آنطرف فاعلیت در کارهای این اولویت پیدا می‌کند یعنی ابتدا دو فاعل فرض

کنید حالا اراده او ظهور پیدا می کند نه اراده خودش و جعل هواه هوا علیاً نه اینکه فاعلیت خارجی ندارد یعنی مقصد خودش را در مقابل مقصد ولی بالاتر می گوید آنگاه مقبله با هوا و تهذیب هم در اینجا روشن می شود که میل و فاعلیت باید باشد ولی مقبله با میل است و مقبله با تمایلات اجتماعی هم مقبله با مستکبرین است که بعد باید مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین اگر فاعلیت علیه خود فاعلیت شد در ترکیب فاعلی این فاعلیت در یک وحدت ترکیبی منحل میشود که یک فاعل دیگری در حال اداره کردن است و هرگاه که خود من محور درست نکنم و چیزی نتراشم فاعل متصرف در تکوینی قابلیت منحل شدن مرا در وحدت ترکیبی قرار میدهد.

برادر سبحانی: فاعلیت من باید به یک شکلی در تعیین محور دخالت کند والا مصحح عقاب و ثواب نیست فرمودند عجز پیدا می کنم که محور سابق را نفی کنم اما در اختیار محور جدید چطور؟ در آنجا هم ترکیب فاعلی می آید یا نه؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: فاعلیت شما بر رتبه قبل از نظام حساسیت مشرف نیست و نمی توانید آنجا را درست کنید و فقط می توانید مقابل خودتان قرار بگیرید، حالا در مجموعه مقابل خودتان قرار بگیرید یعنی چه؟ یعنی فاعلیت فاعل مقابل را بر ایجاد تناسبات خودتان جاز بدانید و با فاعلیت او وحدت ترکیبی و هدف شما درست می شود البته متناسب با منزلت خودتان و این منحصر در فاعلیت در رتبه تمثیل هم نیست.

(وصلی الله علی محمد و آله الطاهیرین)

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۷۹ (۴۳ دوره دوم)

۶۹/۳/۲۰

بحث معنای حب همان فاعلیت تبعی در نظام ولایت است

(وحدت فاعل با ابزار معنای اشراف را تام می‌کند)

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بسم الله بحث در توضیح بحث اشراف است که مختصری بیشتر آنرا توضیح می‌دهیم که چرا این فاعلیت نسبت هب منثل را به آن لقب علم می‌دهیم یک بحث در گذشته بوده است و در آن بحث عرض کردیم که حضور به آن معنا عندالنفس وجود ندارد و اشکالاتی را به حضور وارد کردیم که غرض شما از حضور چیست؟ حضور حضور خارج نیست و بر حضور خود نفس برای خود نفس نیز اشکالاتی وارد کردیم که در خاطر برادران هست گفته شد اشرافی به تناسبات نظام تمثلی اس گفته شد که شارف چیست که در اینجا نقش دومی را عرض کردیم پس یک نقض به اصل حضور مطرح شد و آن تعریف کنار رفت و درون متناقض شد تعریف دومی که عرض و از آن خواستیم برای اثبات اینکه اشراف علم استفاده کنیم این بود که اگر جبر باشد علم معنا ندارد اینهم نفی یک مطلب دیگر است گفته ۹ شد اگر طبق قانون علیت این شی مثل قوطی کبریت در اینجا بزمین می‌افتد اینطرف و آنطرفش معنا ندارد که تحت اشراف این باشد این ترکیب شدن بدینگونه که بصورت جبری انجام بگیرد علی کلام فیه که درباره هیچ موجودی از موجودات عالم باین معنا که هیچ گونه فاعلیتی نداشته باشد نیست اگر چنین چیزی هم باشد با علم سازگار نیست ولی باز توضیح اینکه معنای اثباتی اشراف چگونه است فاعلیت نسبت به تناسبات بوده است ولی بنظر می‌رسد اگر توضیح بیشتری بدهیم که تعریف ما را مشخص تر کند بهرت است حالا اگر بگوئیم در وحدت ترکیبی کثرت هست وحدت هم هست و اینها مقتوم بهم هستند بگونه‌ای که نه کثرت را می‌توان کثرتی جداگانه و وحدت را هم جداگانه دانست و از اینها یک تلفیق و تالیف درست کنیم بلکه حد خودشان

حدیاست که در آنجا وحدت و کثرت یکی شده است آیا بدین معنا که کثرت در وحدت منحل شده است خیر
 مرکب ذاتا نحوه وحدت و کثرتش قابل تفکیک نیست و بهم مقتوم هستند بنابراین یک تعریف و حد دیگری در
 مرکب مطرح است که در بحث وحدت ترکیبی عنوان خواهد شد حال سوال میشود که در بحث ولایت در
 وحدت ترکیبی محور چه چیزی بود که گفته شد محور در وحدت ترکیبی فاعلیت است و لذا نظام فاعلیت در
 وحدت ترکیبی اصل می شود هر چند در آنجا در نظام فاعلی اینها بهم تقوم داشتند در مرتبه تحقق گفتیم که
 یک فاعل نیست که کار می کند آنکه محقق می شود از یک نظام فاعلی می آید و لکن محور کدام است محور
 مشخص چگونگی آن وحدت ترکیبی است اگر مشخص چگونگی باشد محور در نفس وحدت ترکیب است از
 آنطرف بالعکس آنرا هم ملاحظه بفرمائید بگوئید اگر چیزی قوامشان بهم باشد هم کثرتش به وحدت و هم
 وحدتش به کثرت صحیح است که بفرمائید معنای علم به قدرت تبدیل بر می گردد تبدلی که با خود نظام
 وحدت پیدا می کند این قدرت کی می تواند وحدت پیدا کند وقتی نظام را می سازد و نظام تمام می شود نظام
 که جبرا ساخته نشده است چو فاعل اینگونه اعمال تبدیل کرده است اینگونه شده است صچرا می گوئید با
 خودش وحدت پیدا کرده است چون بوسیله یک ابزاری می واهد در خارج تصرف کند تصرف در خارج که بدون
 یک ابزار محقق نمی شود با ابزارش یکی شده است یعنی صحیح است ابزار از شئون خود این بدانید یا اینکه
 اینرا در تصرف مقتوم به ابزارش بدانید یعنی فاعلیت فاعل در اعمال از طریق ابزار می گذرد ابزارش همان نظام
 تمثلیش است پس تصرفش در خارج تقوم به یک چیزی دارد که خودش آن چیز را به این کل در آورده است و
 بالعکس آنهم صحیح است گفته میشود که بگوئیم آن نظام تمثلی به این فاعل تقوم دارد در اصل تبدلی که پیدا
 کرده است در تصرف خارجی که آنرا ملاحظه کنید می بینید قوه تبدیل و این نظام در یک مجموعه قرار گرفته
 اند حالا در این وحدت ترکیبی کدامشان نسبت بهم محورند آیا نظام فاعلی محور است طبیعی است که در تبدیل
 گفتیم قدرت تصرفی که در تمثل دارد محور بدست فاعل است فاعلیت فاعل نسبت به تناسبات نظام تمثلی به
 چه معناست یعنی مثلا یک کیفیت را با نخ به همه کیفیات وصل کنید با فاصله های مختلف هر کدام یک
 جایگاهید ارد و بگوئید تناسبا و نسبتها در تحقق منسوب به این محور است به کدام محور؟ به نظام فاعلیت اگر

بخواهیم بگوئیم به یک معنا صحیح است بگوئیم آثار و وزن و بها کیفیات و اوصاف آنها لوازم کیفیات به جایگاهشان تعریف می‌شودد شما می‌گوئید نسبت این کیفیت ذهنی به کیفیت ذهنی فلان چگونه است این تحت آن قرار دارد این فوق آن قرار دارد این قید برای انست تا یک نام می‌شود آن چیزی که فاعل در تبدیل ایننسبتها است یعنی فاعل در تحقق کیفیت خود نسبتها است با خود این برای رتبه ثانی وحدت پیدا کرده است در حالیکه محور وحدتش خودش است یعنی محور چگونه بودنش و چگونه تغییر کردنش خود این فاعلیت است اگر محور در ایجاد و چگونه بودنش و چگونه تغییر کردنش خد این فاعلیت است اگر معنا نمی‌تواند بشود علم و قدرت در منطق تجریدی است که می‌توانند از هم منفک شوند ولی در آنجائیکه منطقتش بر اساس وحدت ترکیبی و بعد تعلق و بعددر نظام فاعلیت آمده بعد اینها دو تا متحدند ممکن است بگوئی که خیلی از جاها استکه ما علمس را داریم وقدرتش را نداریم می‌گوئیم در همان منزلتی که علم دارید قدرتش را هم دارید علم نسبت به منزلت تمثلی اش دارید و قدرت هم در تمثلی اش دارید ولذا در ذهن مبارکتان حاضر است اینکه حاضر است به چه معنا است به این معناست که با شما وحدت ترکیبی دارد می‌گوئید قدرت اعمال ندارم می‌گویم در پله بعدی هم هنوز ترکب فاعلی است استمرار فاعلیت تا رتبه بعد هم می‌آید در آنجا هم که شما تنها نیستید د قبل از آنها تنها نبودید جایگاه تحقق این در اینجائی نیست که شما قرار مید هید جواب هم نمی‌دهد آنوقت وقتی جواب نمی‌دهد می‌گوئید علم هست و عمل نیست نخیر علم متناسب با وضع نیست در حالیکه علم در آنجا هست اما متناسب با مرحله تمثل است اما تحقق است اما تحقق تمثلی است فاعلیت است اما فاعلیت تمثلی است نظام فاعلیت است و این نظام هم محقق شده است منتهی در رتبه تمثل در رتبه خارج اگر نسبت به هدف شما تحقق پیدا کرد آنوقت می‌توانید بگوئید که دوباره من سفارش داده ام و متناسب با نظام فاعلی تحقق پیدا کرده است شما که تنها نبوده اید قفاعل دیگر هم هست پس بنابراین با این توضیحی که عرض شد محور هر گاه در وحدت ترکیبی که خود این قدرت تبدل است قرار گرفت که محور چگونگی وحدت ترکیبی اش است معنیعلم و قدرتر توام با همیدگر می‌شود و معنی اشراف هم همین است که چگونگی را می‌تواند این به چگونگی دیگری تبدیل کند بنابه استدلال فاعلیت که قبلا فرض شده است.

یک بحث دیگر در بحث قبل که اتمام حجت و مرحله‌ای که شما در ترکیب فاعلی در نظام تمثیل نمی‌توانید در مقابل فاعلی که بالاتر از خودتان است قرار بگیرید و موضعتان موضوع اشراف نباشد در آنجا مسئله عجز پیش آمد و صحبت این بود که می‌توانید با فاعلیت خودتان مقابل قرار بگیرید که مسئله تقوی و استمرار سجود تا تمام سیر تشریح شد حالا هم یک مطلب دیگر را اضافه می‌کنیم می‌گوئیم گاهی است که می‌گنید نظام تعلق در کل عالم که با ظرفیت تعلق ارتباط دارد نسبت به ظرفیتش چیزهائی در تحت تصرفش آمده است تا اینجائی رسیده است که شما کلمه عجز را برای آن گفته اید می‌گوئید کیفیتی که ظاهر شده است در مقابل آن صورت تمثیلی که از طرف مولای او تصرف شده است و تمثیلش حاضر شده و در وحدت ترکیبی اسمالین فرد آمده است خواست با آنها کلمات آنها ترکیب کند ملاحظه کرد و دید ترکیب نمی‌شود لذا دست از صحبت خودش برداشت یکوقت می‌گوئیم دست بر نمی‌دارند و طفیان می‌کند و وزن خودش را پست کرده و پائین می‌برد تا استفاده اش از آن کلمات نازل شده و در حد حیوان بشود یکوقت هم است که می‌گوئید خیر کیفیت خودش را کنار می‌زند و مقابل فاعلیت خودش می‌ایستد محقق شدن این عجز بدون حب ممکن نیست یعنی باید تعلق داشته باشد که آن تعلق هر چند به حب فاعلیت در رتبه قبل از نظام حساسیت مورد فاعلیت اینفرد قرار نگرفته است ولی وجود دارد و این حاضر نیست آن تعلق را قطع کند یعنی مصنوعش که نظام حساسیت‌هایش است حاضر است آن مصنوع و فاعلیتی را که نسبت به یک محوری یکی از کیفیات را قرار داده بود حاضر است آن فاعلیت اول و مصنوعش را زیر سوال ببرد یعنی به نحوه‌ای به این کلمات متعلق اس که بر علیه فاعلیت اولیه اش قیام می‌کند نهایت زورش به خودش نمی‌رسد محبت و تعلق به اولیا نعم دارد ولی قادر بر تغییر خودش نیست که عرض کردیم که این عجز سبب می‌شود سعه در ظرفیتش ایجاد شد حبش هم بالا برود و بتواند نظام حساسیت‌هایش را با استعانت و تصرف فاعل بالاتر اصلاح کندا حالا اگر اینکار را کرد آیا قضیه تمام می‌شود نه پس این فرد به عدد کیفیتهائی که در عالم وجود دارد ظرفیتش مربوط به همه کیفیا است هر چند مقدارینش که تحت سعه تصرفی اش بود مقداری کمی است ولیکنکم بودن ظرفیت تصرف دال بر محدودیت ارتباط ذات تعلقش نیست و ذات ظرفیتش ارتباط دارد و لذا می‌گوئید تحت تصرف دال بر

محدودیت ارتباط ذات تعلقش نیست و ذات ظرفیتش ارتباط دارد و لذا می‌گوئید تحت تصرف ولی بالتر است تعلق به همه آنچه کع در عالم هست دارد منتهی ظرفیت تصرفی اش محدود است یعنی فاعلیت و تعلقش را که نگاه کنیم که حوزه تصرفش را معین می‌کند محدود است نه اصل ربطش در وحدت ترکیبی عالم این بعنوان یک تعلق در عالم ارتباط به همه جا دارد ارتباط به اسفل السافلین تا اعلی علیین ظرفیت تصرفی اش محدود است نه اینکه ارتباطش مطلقا محدود باشد و این فرد از نظام فاعلی عالم بریده شده باشد اگر این آقا بخواهد تعلق اینرا حفظ کند که فاعلیتش حفظ آنرا ایجاب نمیکند ظرفیت بالاتر به او عطا می‌شود التبه با تصرف فاعل بالاتری نه اینکه خودش به تنهایی می‌تواند کاری کند بنابراین تقوی محقق نمی‌شود مگر اینکه سابق بر آن یک جبی است در مرتبه ارتباط دارد و تعلق که پس از تصرف مولا ظهور پیدا می‌کند در ظرفیت فاعلیتش می‌آید ارتباط وجود دارد ولی این ارتباط تبدیل می‌شود و در ظرفیت می‌آید از اینجا می‌خواهیم عرض کنیم پس تقوی پرهیز مقابله با فاعلیت خود تکیه گاهش در نظام عالم به فاعلیت مولا و ربط این فرد به فاعل عالم است که دیگر لزومی ندارد این ربط تحت فاعلیتش باشد بنابراین وقتی می‌گوئید تحت فاعلیت نیست سوال می‌شود اگر تحت فاعلیت نیست چگونه می‌تواند عمل کند می‌گوئیم که حضور نظام فاعلی هست و این بدین معناستکه این فرد مقابل خودش عمل کند آن نظام هم عمل خودش را می‌کند سعه صدر و سعه ظرفیت پیدا خواهد شد فرضا این فرد در رتبه نازله با هوی مقابله می‌کند سعه ظرفیت که عمل مولا نسبت به این فرد است اینرا به درجه بالاتر می‌برد حالا این توصیفی را که عرض کردیم شاید مقدم بحث یقین و تهذیب باشد شما در هر درجه‌ای از درجات که مقابله با خود و پرهیزات از فاعلیت می‌کنید و تعلقتان و ارتباطشان را با آن صورت تمثلی که از طرف موالیاتان آمده است حفظ می‌کنید بدین معناست که همانگونه که ظرفیت شما قبل از فاعلیتان با کل وحدت و کثرت عالم رابطه دارد بعد فاعلیتشان این مطلب استمرار دارد حضور فاعل بالتر در رتبه تمثلی این نوشته را آنجا آورده است چو خضوع کردید یعنی آن ارتباطتان را ولو در حوزه فاعلیتتان نیست در مقابله با خودتان تکیه گاه قرار دادید نه آنکه خیال کنید تکیه گاه قرار داده اید یعنی با فاعلیت خودتان را عوض کرده اید فرق بین آنجائیکه می‌گوئیم با فاعلیت خودتان می‌خواهید سفارش بدهید

و چیزی را عوض کنید و آنجائیکه تکیه به او می‌کنید اظهار عجز می‌کنید متمسک به آنها می‌شوید و اظهار عجز می‌کنید و می‌گویید انت سبیل الاعظم وطراط الاقوم آنها را راه بزرگ و مستقیم و راه اعظم میدانید چیزی که میتوان به آن تمسک رکد حصنی که می‌شود با آن پناه برد پناه بردن به حصن غیر از فاعلیت نسبت به تاسیس حصن است تاسیس حصن را که فاعلیت بالارت کرده است نهایت هم در رتبه قبل از صورت تمثیلتان ارتباطتان با عالم حاضر است تاسیس حصن را که فاعلیت بالارت کرده است نهایت هم در رتبه قبل از صورت تمثیلتان ارتباطتان با عالم حاضر است و هم در رتبه تمثیل منتهی حوزه تصرفتان نیست نه اینکه ارتباطتان قطع است حوزه تصرف نبودن اعلام عجز کردن است یعنی نحوه ربطی که در حقیقت برقرار می‌کنید نحوه فاعلیتی را که علیه خودتان اعمال می‌کنید با هوی و میل مخالفت کردید معنایش اینستکه آرزوی فنا در میل مولا را دارید هر چند قدرتش را که خودتان را در آنمرتبه ببرید ندارید با فاعلیت مولا فاعلیت شما و ظرفیت شما اصلاح می‌شود شما می‌توانید میلتان را تابع میل مولا و شامولا قرار دهید یعنی جز وحدت ترکیبی مولا قرار بگیرید بگونه‌ای که فاعلیت شما تبعی بشود نه اینکه فاعلیت نباشد که در نتیجه تکلیف نباشد بلکه فاعلیت صحیح هماهنگ این است که فاعلیت شما تبعی باشد و کاری جز خواست او انجام ندهید اگر فاعلیت تبعی شد معنای حب را میتواند داشته باشد یعنی دوست بدارد آنچه را که او دوست می‌دارد رنگ تصرفش و کیفیت تصرفش تابع کیفیتی تصرف مولا بشود خودش را برای اعمال فاعلیت بالاتر طریق قرار دهد آنوقت جزئیت و عضویتش در نظام فاعلیت عضویت تبعی است و طبعا تعلقش هم هماهنگ با تعلق مولا می‌شود البته به نسبت خودشکه صحیح است در مورد آن کلمه حب را بکار برد حالا اگر هر چه حب شدت پیدا کند یعنی همین فاعلیت تبعی که معنای حب است که فاعل است ولیکن فاعل تبعی است هر چه که این فرد حساستر شود نزول امر مولا از طریق این فاعل در خارج می‌شود. وحدت و کثرت بیشتری را تحت الشعاع قرار میدهد بعد هم در اعمالش که نگاه کنید بیشتر می‌توانید بگوئید که اعمالش الهی است چون مجری فعل مولا شده است در نظام فاعلیت ترکیبی این فرد هر چه هماهنگیتر شود و هر چه در فاعلی مولا فغانی شود صحیح است که بگوئید حبش بیشتر شده است این تعریف برای حب عین کلمه علم است اما حب در اینجا منحل شدن

فاعلیت در فاعلیت بالاتر است که بدون تعلق و بدون سعه ظرفیت نمی‌شود بدون قرب هم نمی‌شود اعلام عجز کرد مولا به او اضافه کرد و بالاتر آمد باز هم اعلام عجز کرد این از یک طرف از طرف دیگر هم می‌توانید بفرمائید فاعلیتش راتباع فاعلیت مولا قرار داد فاعلیتش ترکیبی از تعلق و تصرف بود تعلق و تصرف ترکیبی معنای فاعلیتش است هر چه تبعیتش بیشتر شود نمی‌تواند معنای حینداشته باشد و نمی‌تواند معنای قرب بیشتر هم نداغشته باشد و نمی‌تواند معنای قرب بیشتر هم نداشته باشد هر گاه میل کهقبلا از آن به تعلق تعبیر می‌کردیم و تصرف هر دو مرکبا تابع یک چیز بالاتری شود بگونه‌ای که عملی که از او سر می‌زند به آن نسبتی که بالاتر رفته می‌شود به مولای بالتر نسبت داد که در جلسه قبل عرض کردیم جناب سلمان و جعل هونه هوی علیا که معنای حب هم همین است یمل نمیکنند جز اینکه او میل کند تعلق ندارد به چیزی جز آنچیزی که او تعلق دارد اینرا اگر با فاعلیت بصورت ترکیبی ملاحظهکنید می‌بینید که معنای حب جز تعلق با فاعلیت نیست اگر کسی دیگری را دوست داشته باشد دوستی اش را اگر عاری از مطلقفاعلیت کنید نه فاعلیت تبعی بلکه مطلق فاعلیت در اینجا اصلا دوستی اش را اگر عاری از مطلق فاعلیت کنید نه فاعلیت تبعی بلکه مطلق فاعلیت در اینجا اصلا دوستی معنایی ندار بنابه بحثیکه درباره اینکه بدون فاعلیت ترکیبی ممکن نیست بنابراین تعلق مجرد از فاعلیت نیست بنابر بحث قبل گفتیم تمام ذرات عالم فاعلیت را دارند تا ترکیب می‌شوند نهایت حوزه تصرفشان گاهی خودشان است و گاهی غیر خودشان است حالا اگر در اینجا گفتیم تعلق و فاعلیتبه تبعیت در آمد آیا می‌وشد متبوع محبوب نباشد چگونه میشود متبوع محبوب نباشد می‌گوئید فاعلیتش تبعی است یعنی تعلق و تصرفش تابع اوست متبوع این و آنکه این فرد تابع اوست و تعلق به تبعیت از او دارد طبیعتا محبوبش است صحیح است که در اینجا بگوئیم هم فاعلیت و هم تعلق به نحو وحدت ترکیبی به ملا متعلق شده اند البته از طریق صورت تمثلی آنوقت خواستنش اینستکه مولا نظام حساسیتها یش را هم همینگونه نماید حالا اگر نظام حساسیتها یش اینگونه شد چه میشود یعنی نظام حساسیتها هم با تصرف مولا تغییر کرد حبی که در این رتبه نازله بود در رتبه سابق خودش آمد آمد در نفس فاعلی البته با تصرف مولا تصرف کرد تقاضای خود اصل تغییر ظرفیت فاعلیت از نظامتمثلی شروع می‌شود ولی تحققش به تصرف مولا در

نظام حساسیت واقع می‌شود او قطعاً مهمرت است پس ارتباط از نظام تمثلی به سه امر اس یک ارتباط به عالم محسوس یکی ارتباط به عالم خودتان یعنی عامل مثال یکی هم ارتباط به عالم معقول است و هر گاه در نظام تمثلیتان تعلق به اسمائی را که مولا فرستاده است پیدا کردید و اعلام عجز نسبت به تبدل و فاعلیت خودتان کردید تصرف مولا در ارتباطی که شما نسبت به نظام حساسیتتان دارید و در نظام حساسیت واقع می‌شود الله یزکی الانفس شما میل به تزکیه پیدا می‌کنید یعنی اعلام عجز از پیروزی نسبت به هوی می‌کنید پناه می‌برید به خداوند پناه بردن غیر از اعمال فاعلیت در حسن است وارد حسن می‌شودید تکیه به حصن می‌کنید درون حصن پذیرایی مولا بالاتر بردن شما است انعام مولا و پناه دادن مولا تصرف در شما و تغییر دان نظام حساسیتتان است حالا وقتیکه نظام حساسیت تغییر کرد معنای حبش صراحت پیدا می‌کند و لق حب را همه می‌فهمد چون حساسیتش عوض شده است یعنی میل که در صورت مثال کیفیتهایی را داشت و شما در آنجا مقابله با خودتان کرده بودید که هوی خودتان را بر فاعلیت مولایتان رجحان ندهید و حجیت هم در همانجا بنا بر بحث تمام شده بود این حالت متبوع بودن برای مولا و تاع بودن برای شما محقق گشت به اینکه حساسیت شما عوض شد و اگر بنا باشد چیزی خرج کنیم کدام ارتباطاً اعظم برای خرج کردن است؟ اینکه صورت تمثلی مولا یا اسما تصرفی ولی بالاتر را اصل در تغییر تمایلاتتان قرار دهید یعنی از آنها بخواهید که میلهایتان را تغییر بدهند وقتی میل تغییر پیدا کرد و تابع شد و نظام حساسیت عوض شد و تبعیت از مولا در نفس حساسیتها ظهور پیدا می‌کند در نفس حساستها و فاعلیت سابق بر او که اثر گذاشت آنوقت صحیح است بگوئیم این فرد همه وجودش نزدیکتر وفا تر شده است اما ایا فنانسبت به همه مراتب ممکن است یعنی ایا مادر تهذیب می‌توانیم خدا را اصل قرار بدهیم اسمائی که را از طرف خداوند در نظام فاعلی آمده و ما هم به آن ارتباط داریم و از همه رفع تعلق کنیم نه چنین چیزی نیست ما می‌توانیم رفع تعلق یا سعه ظرفیت نسبت به عالم محسوس بنمائیم ممکن است کسانی هم باشند که بعضی مراتب نسبت به عال آخرت هم می‌توانند رفع تعلق کنند و هوی نسبت به رفتن به بهشت را هم مقابله کنند ولی تمایلی که نسبت به معصومین دارید درست هم نیست بان مقابله کنید چون نمی‌توانید در حضرت حق فانی شوید می‌توانید در معصومین فانی شوید چچرا ما چنین حرفی را

میزنیم چون هرگاه فنا را بالاتر از سطح معصوم ببرید فنا یعنی کنار زدید آیا مگر کسی هم می‌تواند پیامبر اعظم شود چنین چیزی نیست فنا و قطع از آنها درست نیست برای ما صحیح اینستکه خداوند متعال مقصد قرار گیرد و ظرفیت آن حتمی است که بابواسطه معصومین است لذا تعلق به معصومین صحیح است فانی شدن در آستان آنها صحیح است حالا در اینجا نکته ظریفی را دقت بفرمائید اگر کسی بگوئی ازط نظر منطقی فانی در حضرت حق شود چطور می‌شود فنا به این بیانی که عرض شد معنای قرب اساکر قرب باشد معنایسعه در تصرف می‌شود اگر سعه در تصرف بگونه‌های بالا رفت که گفتید هیچ اسمی فاصله بین او و خدا نیست یعنی این فرد اسم اعظم خداوند است در تصرف در همه عالم شما اسم در تصرفید اما در یک محدوده کوچک اسمی که هیچ فاصله قربی با حضرت حق ندارد و خدای متعال فاعلیتش را از طریق آن اسم بر همه عالم می‌فرماید وسعه آن اسم باندازه همه عالم است و سرپرستی از طریق او بر همه عالم محقق می‌شود این مطلب منحصر در شخص نبی اکرم و اهل بیت عصمت است کسیکه فانی محض در حضرت حق باشد معنایش اینستکه در تبعیت از حضرت حق هیچ فاصله‌ای نداشته باشد که این مطلب را بریا حضرت ابراهیم هم نمی‌فرمائید در مورد حضرت ابراهیم می‌گویید که ایشان جبرئیل را کنار زد ملک باد را کنار زد ولی وقتی نزدیک آتش شد گفت یا حمید بحق محمد..... یعنی فاصله بین خودش و خدا را قبول کرد که نبی اکرم و اهل بیت طاهرین باشند این مطلب را دوباره اشاره می‌کنم آن اسمی که بخواهد فانی بشود و تعلقش را از همه ببرد همان معنا سعه در تصرف و واسطه نسبت به فاعل بالاتر پیدا می‌کند نسبت به همه آهائیکه قطع رکنه است و این قطع شدنی که هیچ اسمی فاصله نباشد منحصر در اسم اعظم است که در اینجا صحیح است او را اسم خود خداوند متعال بدانید خود وجودش را اسم بگوئید سرش اینکه وجودش طریق تصرف در جمیع ممکنات است و طریق دو طرفه هم هست یعنی طریق ارتباط همه ممکنات به حضرت حق هم هست لذا خودش برای حضرت حق جلت عظمه اسم تکوینی ات هر چند نام مبارکش اسم اسم است ولی خود وجودشان اسم برای حضرت حق قرار گرفته برای اینکه واسطه فاعلیت حضرت حق نسبت به همه عالم هستند و از همه اسما اعظم هستند.

برادر رضائی: مطلبی که در مورد عجز فرمودید اینکه مقابله با فاعلیت خودش می کند این فرد نظام تمثلی قبلاً داشته است و بعداً آثاری از آن مناشئی که فرمودید وارد می شود و می بیند که جا نمی گیرد و ناهماهنگ است چون ناهماهنگ است برمی گردد و احساس عجز می کند همینکه احساس عجز کرد می فهمد حوزه تصرف خودش نیست لذا.....

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اینکه بر میگردد معنایش اعتماد به آنطرف است اعتماد به آنطرف معنایش لسان استدعی هم هست دعا هم هست دعا هم چیزی چیز عجز نیست معنای قطع علاج نسبت باین و آرزوی قطع کردن و مقابله با فاعلیت میل کردن هم هست.

برادر رضائی: آنچه‌ی که از طرف فاعلیت بالترش واقع میشود آیا از طریق نظام حساسیتها است که وارد میشود یا نه.....

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نه در هر سه رتبه است ترکیب فاعلی همراه این استمرار در همه جا بود اگر در خاطرتان باشد آنجائیکه می گفتیم یک کیفیت را فاعلیت کند بعد می گفتیم بدون فاعلیت ترکیبی می آید در تحقق هم فاعلیت ترکیب می گوئیم وقتی او بخواهد تصرف کند اینگونه نیست که بگوید من اول اینطرفش را بعد آنطرفش را تغییر بدهم بلکه همه را می تواند تغییر دهد یعنی هم فهمش را بلا می برد هم روحش را ارتقا می دهد البته اینکه ظرفیتش را هم ارتقا بدهد طبیعی اس که متناسب با جایگاهش است یعنی متناسب با ظرفیت عجزی که شما فرمودید اینگونه نیست که فوراً همه چیز با هم تغییر کند.

برادر رضائی: یعنی احتمال دارد که نظام تمثلی اش عوض شود ولی هنوز نظام حساسیتهایش عوض نشده است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: تصرف مولا که در اینجا هم حاکم است چگونه می توانید استمرا فاعلی برای خودت قائل باشدی و برای او قائل باشی اینرا می فهمد اما می فهمد که دلش هنوز اینطرف نیامده است میفهمد که حرف صحیح اینست اما هنوز دلش اینطرف نیامده است می فهمد که حرف صحیح اینست اما هنوز دلش اینطرف نیامده است باز تقاضا می کند که متناسب باز تقاضا می کند که متناسب با جایگاه عجز و ارتباطی

که با نظام حساسیتها دارد ولی نکته مهمی که در این بحث بود یکی بحث اشراف در اول و دیگری بحث فنا بود در آخر بحث.

برادر ترابی: از طرف فاعل بالائی چون این تابع است همانگونه که فاعل بالاتر میخواهد او را قرار می دهد طبعاً محبوب واقع میشود اما چگونه این فاعل بالائی برای این محبوب واقع می شود؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر فرمودید که فاعلیت بدون تعلق و تصرف نمیشود وقتی با خودش هم مقابله می کند باید ایندو تاباشند که در اینصورت به این معناست که به او تکیه کرده است یعنی در حقیقت یک نحو تعلقی را به آن اسما دارد که بآنها نمی خواهد دست بزند اگر می خواست بآنها دست بزند دست میزد و خودش را پست می کرد.

برادر ترابی: منشا عجزش تبعیتش است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ولی نمی تواند راه برود کانه کسی مریض است و روی زمین افتاده است مهمان عزیزی برایش می آید زور میزند که بلند شود لی نمی تواند بلند شود کمکش می کنند تا بتواند بنشیند اینکه زور میزند تعلق به آنطرف است و با تکیه به او هم هست که مقابل خودش مقاومت می کند همانطور که عرض کردیم ظرفیتش مربوط به همه عالم است ولو اینکه محدوده تصرفش نباشد در اینجا هم الان بصورت تمثلی آمده است باین ارتباط درد و میتواند تکیه کند ولو نتواند در خودش تصرف کند که با کمک او تصرف می کند بذهن من می رسد که این بحث فنا را که در باب عرفان بحث کردیم مانند علم مسئله بسیار مهمی در عرفان است یعنی اختلافی را در تعریف فنا بوجود می آورد.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۸۰ (۴۴ دوره دوم)

۶۹/۴/۳

بحث: رشد در ادراک

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اعوذ با.. بحث ما درباره علم بود و نکته‌ای که در جلسه قبل حضور برادران عرض شد این است که فاعلیت در رتبه تمثیل آمده محوری را معین می‌کند و محور اسماء یا صور تمثیلی که از طرف فاعل بالاتر آمده قرار می‌دهد و می‌خواهد وحدت ترکیبی حول آنها قرار بگیرد و پیدا شود و تعاریف بر آن اساس شکل بگیرد یا اینکه آن تکلیفی که برای خودش پیدا شده آن را می‌پذیرد و رها نمی‌کند و می‌خواهد آن را اساس قرار دهد و صور تمثیلی را متناسب با آن درست کند و بعد عرض کردیم این فاعلیت در نسبتها جدای از خود فاعل نیست این قدرت تبدیل با خود آن تصرفاتی که می‌کند حول خود این قدرت تبدیل در رتبه تمثیل است که وحدت ترکیبی حاصل می‌شود در حقیقت ولایت یا اعمال فاعلیتی را که در اینجا در تبدیل کردن نسبتها می‌گوئید بگونه‌ای می‌شود که متناظرش (که البته این تعبیر مربوط به دستگاه وحدت ترکیبی نیست) در اصالت شیئی به تعبیر شئون آن آورده می‌شود، در اینجا هم عرض می‌شد که چون وحدت ترکیبی داریم و وحدت ترکیبی حول یک محوری قرار می‌گیرد، این فاعلیت قدرت تبدیل روابط در پیدایش نظام تمثیل محور قرار می‌گیرد یعنی خودش معنای وحدت آنها را تمام می‌کند اگر این گونه است با خود این فاعل وحدت ترکیبی پیدا کرده است یعنی در حقیقت سوال می‌شود این نظام تمثیلی که پیدا شد چه به الجاء برسد و چه قبل از آن صحبت کنیم که تکلیف خودش را اصل قرار داده باشد و خودش را متنازل کرده است بهر حال ابزاری که درست می‌شود برای تصف در خارج با خود این فاعل تبدیلی وحدت پیدا کرده است یعنی صحیح است بگوئید این وحدت حول آ محوری که فاعل بالاتر تبدیل می‌کند پیدا شده است البته و حدتی را که پیدا می‌کند از قسم وحدت برابر کثرت نیست یعنی خود این قدرت تبدیل و آن چه تبدیل شده است با هم

واسطه قرار می‌گیرند برای مرتبه تصرف اگر این گونه بشود معنای اشراف در چیزی که آن هم از آثاری است ولی آثاری که در وحدت ترکیبی قابل تبیین است نه آثاری که در اصالت شیئی مطرح است و این متحد شده اند و به یک وحدت ترکیبی رسیده اند، این معنای علم بود که در جلسه قبل در معنای اشراف عرض شد و گفته شد چون این نسبت به نسبتها و تناسبات مبدل است و تناسبت حول تحرک و تصرف فاعلی و تبدیل این واقع می‌شود بالعکس آن هم صحیح است گفته شود با خود این وحدت پیدا می‌کنند، آن را از موضع تصرف کننده نبینیم بلکه آن را از موضع تصرف شده ملاحظه کنیم در اینجا یک نکته‌ای را باید عرض کنیم که استمرار فاعلیت در ۳ رتبه می‌تواند محور درست کند، در یک رتبه در نظام حساسیتها بود که قبل از آن گفتیم تعلق به یک کیفیاتی هست و معنای تعلق و فاعلیت ترکیب شدند و محوری درست کرد که حول آن محور یک نظام حساسیت ایجاد گشت ولی آیا اختیار از بین رفت که باید در جواب گفت نه، اختیار حضور دارد و استمرار دارد و دوباره می‌تواند محور درست کند هرچند کیفیت به حسب تنازل مرتبه از بالا می‌آید ولی برای بار دوم این کیفیاتی که حاصل شده است با ترکب فاعلی دوباره برای فاعلیت موضوع قرار می‌گیرد کیفیات اولیه مربوط به مولای بالاتر بود و این فقط می‌توانست یکی را بعنوان محور معین کند یعنی در حقیقت در ارتباط به یکی از آنها شدت بورزد یعنی چند راه جلوییش بود ولی در اینجا محصول دستگاه خودش هم که می‌آید باز می‌تواند محور معین کند نسبت به صور تمثلی که مولا فرستاده یا صور تکفیه‌ای را که خود درست می‌کند پس اینجا دوباره می‌تواند نظام درست کند و اعمال فاعلیت نماید در خارج هم همین طور است استمرار که می‌گوئیم معنایش این است که در خارج نیز عیناً می‌تواند این کار را انجام دهد یعنی می‌تواند یک فعلی را ترک کند و از یک محور دست بکشد حالا اگر فرض شد که در استمرار فاعلی سه نظام داریم هرچند در یک جا حساسیت و جهت گیریها هست و در یک جا ساختار و در یک جا تاثیر خارجی است از سه موضع هم این استمرار فاعلی می‌تواند برخورد به دو نظام قبل و یا قبل و بعد برخورد کند یعنی از موضع عمل می‌تواند به نظام فکر حساسیت برخورد کند و از موضع فکر به عینیت قلب برخورد کند و از موضع قلب هم به آندوتای دیگر هرگاه سطوح مختلفی را ملاحظه کنید و هماهنگی در یک سطح بین هر سه اینها واقع شد معنای یقین را

(در آن سطح) می‌دهد و اگر آن ۳ درجه تمام وجه به یک وحدت ترکیبی رسیدند یعنی استمرار فاعلی راسخی باشد معنای شرح صدر را پیدا می‌کند یعنی در این رتبه که می‌رسیم می‌گوئیم راسخ شده است که همان چیزی که اول کار گرفته در عمل تا آخر کار حفظ کرده است در همه ابعاد به یک وحدت رسیده است حالا این غلظت و شرح صدر را پیدا می‌کند یعنی در این رتبه که می‌رسیم می‌گوئیم راسخ شده است که همان چیزی که اول کار گرفته در عمل تا آخر کار حفظ کرده است در همه ابعاد به یک وحدت رسیده است حالا این غلظت و شرح و گستردگی عظیمی را که پیدا می‌کند در جانب تبعیت از ائمه نور است یا در جهت ائمه نار فعلاً بآن کاری نداریم این یک قسمت در ابتدای کار اما هنوز سوال اصلی که مسئله رشد در ادراک باشد بیان نشده است که موضوع درک درست واضح شود تا اینجا صرفاً معنای اشراف و تبدیل وحدت ترکیب تمثلی و اموری را که عرض شد مقدمه‌ای برای روشن کردن خود درک بود اما رشد در ادراک هنوز بیان نشده است در ضمن اشاره‌ای هم به یقین شد اما اگر نفرمائید شخص در رتبه تمثل آمد و اسماء تصرفی مولا را محور قرار داد چون فاعلیتش استمرار دارد و از بین نرفته است ولو تکلیفاتش مناسب نبوده است، قدرت این که کیفیات را حول آن کلام مولا شکل بدهد ندارد چرا؟ آیا مگر مبدل نبود؟ بله مبدل بود اما مبدل متناسب با همین ظرف تکلیف بود این فرد می‌خواهد عوض کند کیفی را که خود شنمی تواند آن را عوض کند فقط احساس عجز می‌تواند بنماید احساس عجز این است که فاعلیتش را تابع فاعلیت مولا قرار می‌دهد، چرا این معنا را برای آن می‌نماید زیرا می‌بینید در نظام فاعلیت ترکیبی آن اسماء منحل در فاعلیت این نیستند، آنها هم فاعل دارند، همعرض این هم نیستند یک رتبه از حجیت هم همین است همین که این فرد اعتراف به عجز می‌کند و تسلیم فاعل بالاتر می‌شود شبیه آن اقرار لسانی است اینجا اعتراف ذهنی است به اینکه می‌دان تصرفش آن میدان نیست حالا اگر میدان تصرفش آن میدان نباشد و این شخص خواست منکر شود مثل کسیکه آن صحبت در میدان تصرفی او هست عمل می‌کند یعنی حظ خود را از فاعلیت مولا پست کرده و حیوانی می‌شود و مولا هم او را در همان حیوانیت امداد می‌نماید یعنی اضلال می‌شود پائین تر می‌رود تا اینکه از آن کلمات یک نظام تمثلی درست کند و با خودش وحدت ترکیبی پیدا کند تا در ردیف حیوانات و اضل از آنها باشد، و بالعکس آ، اگر اعتراف به عجز

خودش کرد یعنی فاعلیتش را تسلیم کرد معنایش این است که یک نحوه تعلقی در اینجا وج ود دارد، پس کل تعلقات در رتبه قبل و نظام حساسیت خلاصه نشده است تعلق اینجا هم متناسب با وضعیت تمثلیه است که تعلقات در رتبه قبل و نظام حساسیت خلاصه نشده است تعلق اینجا هم متناسب با وضعیت تمثلیه است که در موضع تمثیل محور تعلقش را آنها قرار داده است و به همان دلیل خودشان و شأن خودش را در برابر مولا تکذیب کرده است چون میدان خودش پائین تر است پس در اینجا کلمه تذیب صحیح نیست بلکه اعتراف به عجز خودش کرده است که به دین معناست که در فاعلیت مولا در مرتبه تمثلی منحل شده است طبیعی است که برای پیدایش نظام تمثلی اش در این رتبه منسوب به فاعلیت خودش نبوده و بلکه منسوب به فاعلیت مولا است به نسبتی که برایش عجز حاصل شده باشد فاعلیت مولا در آنجا حاضر است و به همان نسبت در رتبه تمثیل تعلق به ولایت مولا پیدا کرده است ولی متناسب با ظرف خودش همین که در زیر سایه مولا و حدت ترکیبی پیدا کرد برای او ابتهاج حاصل می شود یعنی از یک سختی به سهولتی گذر می کند و ظرفیتش هم همراه آن بالا می رود، ظرفیتش که بالا رفت معنایش این است که اگر دوباره از نظام حساسیت و فاعلیتش شروع کند تکلیف جدید می دهد نقض رتبه قبل را نسبت به این ظرفیت دوباره مقایسه می کند، صحبت ما جریان رشد در ادراک است، این قسمت را عنایت کنید، گاهی است که می گوئید حجتی یعنی جحریان علیت (جریان فاعلیت و ولایت) وقتی این فرد اعلام عجز کرد و معنای اعلام عجزش بعد از تمثیل به مولا متناسب با ظرفیت این فرد یا اسماء تصرفی مولا در رتبه این هست معنای این مطلب این است که، همین که اعتراف عجز کرد خودش را تسلیم نمود تصرف مولا در فاعلیت این فاعل جاری شده و این را در یک وحدت ترکیبی جدیدی وارد کرد، برهان در یک معنا چیزی جز جریان علیت نیست که می گوئید نظام فاعلیت است و یک مرتبه بالاتر آمده و م یگوئید جراین ولایت است پس برهان چیزی جز جریان ولایت و بوجدت ترکیبی رساندن آن نیست حالا اگر فاعلیت فاعلی که موضعش در نظام بالاتر است جاری شود و این در و حدت ترکیبی در منزلت خودش قرار بگیرد معنایش این است که دارای حجت علی بصره هست یعنی تناسباتی را که گفته بودیم تناسبات بین کیفیات در نظام تمثیل که با فاعل وحدت ترکیبی پیدا می کند در اینجا فاعل خودش را جزء

یک نظام وحدت ترکیبی قرار گرفت و فاعلیت فاعلی اش تبعی شد نماینده مولا در نظام ولایت شد و وحدت ترکیبی در تناسبات جاری شد ولی به تبعیت تابع شدنش نسبت به مولا پس حجیت یک رتبه اش در مرحله‌ای است که سجود حاصل می‌شود الجاء حاصل می‌شود احساس عجز می‌کند که این رتبه برای کافر و مسلم وجود دارد حتی در برخورد یک مسلمان به کافر، کافر احساس عجز را می‌کند می‌بیند که حرف مسلم را در دستگاه خودش نمی‌تواند حل کند می‌بیند که این فرد را نمی‌تواند مهره کار خودش را قرار دهد و می‌بیند موضع در رتبه‌ای است که اگر بخواهد وحدت ترکیبی درست شود باید کلمات خودش منحل شود این که می‌بینید به این معناست که می‌بیند خودش و تناسباتش با هم وحدت ترکیبی دارند یعنی حضوری هم که در ذهن گفته می‌شود همین مرتبه وحدت ترکیبی است حالا در رتبه بالاترش آیا این حجت برای کافر و مسلم به یک گونه است؟ نه حجت مسلم از این مرتبه به مرتبه بصیرت می‌رسود زیرا آن وقتی نمی‌تواند آن را حل کند نمی‌آید تکلیف خودش را اصل قرار دهد و ادراک از آن را نازل کند جهود نمی‌ورزد انکار نمی‌کند، برابر آن سطحی که قلمرو تصرف این فرد نیست استکبار نمی‌ورزد یک ملجاء به خود آنها می‌شود فاعلیتش را به تبع قرار می‌دهد در اینجا هم جریان بین کیفیات واقع می‌شود یعنی تناسبات وحدت ترکیبی در این شکل هم پیدا می‌شود ولی تناسبت و وحدت ترکیبی خاصی که این نسبت اصلی تناسبات به فاعل بالاتر است و نسبت تبعی اش به فاعلیت خودش بر می‌گردد کانه این فرد در تنظیم کیفیت (نسبت به ظرفیت خودش) دست مولا شده است، در تنظیم تناسبات با خودش نماینده و تابع مولا شده است و وحدت ترکیبی در اینجا پیدا می‌کند فاعلیت هم جریان پیدا می‌کند ولی جریان هماهنگ پیدا می‌کند جریانی پیدا می‌کند که وحدت ترکیبی بالاتر متناسب با ظرفیتش است وقتی متناسب با ظرفیتش باشد و وحدت ترکیبی که پیدا شد از یک مرتبه به مرتبه بعد می‌آید، یعنی ظرفیتش سعه پیدا می‌کند، ابتهاجش مربوط به انتقال از رتبه قبل به رتبه بعد بوده و یعنی قرب بیشتر به خداست، در این ظرفیت نیز فاعلیت رتبه حساسیت هست فاعلیت رتبه تمثل و تصرف در خارج هم هست ولی فاعلیتی که ظرفیتش بالاتر آمده است وقتی ظرفیتش بالاتر آمده باشد اسماء تصرفی مولا در آن جا درخشش جدیدی پیدا می‌کند که با وحدت ترکیبی سابق نمی‌خواند، در ظرف سابق اگر بود صحیح

بود بگوئیم وحدت ترکیبی پیدا کرده است ابتهاجش هم درست بود ولکن در رتبه بعد که می آئید می گوئید آن چیز دیگری است که با قبلی نمی خورد، برای منزلت بالاتر و نزدیکتر نسبت به مولا آن چه را که از نظام تمثلی اش و تناسبش را حاصل شده است در ذیل فرمایشات مولا که قرار می گیرد می بیند در آن رتبه اگر بخواهد آن قبل را حفظ کند معنایش این است که دوباره عجب به درک خودش پیدا کند و رفعت فرمایش مولا را نبیند، اگر در رتبه بعد معجب به همین نظام تمثلی که از ناحیه مولا در ظرفیت قبل آمده بود گردید و در ظرفیت جدید در خشش جدید را نخواست ببیند برای رشد حاصل نمی شود، عجب آفت رشد است عجب او را شایسته سقوط می گرداند اگر چنین نباشد و بگوید همان گونه که تکلیف قبلی را کنار زدم (چون با فرمایش مولا نمی ساخت) اصل همین وحدت ترکیبی هم که الان پیدا شده در این نظر دوم که یا باید آن تصرف فاعلی را که درخشش جدید آن اسماء در ظرفیت بالاتر است و تاب درخشش جدید را دارد حفظ کنم باید دست از همین نظام تمثلی هم بکشم و به این هم تعلقی نداشته باشم، این دوباره وحدت ترکیبی جدید برایش حاصل می شود، پس از عجز ملحق شدن مرتبه اول فاعلیتش است و بعد از آن پیدا شدن حجت بالاتر است و این جریان رشد حجت، یا جریان رشد ادراک سیرش را همین گونه ادامه می دهد و در تمام تناسبش هم جریان است و این مسئله مهمی است که در جای خودش باید دقت شود.

حجت الاسلام میرباقری: فقط در این جا یک سوال باقی می ماند که نسبت در ادراک را به ایمان باز می گرداند و می فرمائید درجات ایمان است که منشأ درجات ادراک می گردد اما در اینجا نسبت ادراک است که حجت را نسبت به مرحله ایمان تمام می کند آن وقت اگر این نسبت را در این مرحله هم متأثر از ایمان ندانیم و بگوئیم حجت خود ایمان هم در همین مرحله تمام می شود والا تا به مرحله تمثلی نرسیده است مرحله حجت نیست و مرحله مؤاخذه و تکلیف هم نیست این هم نسبی است و نسبت آن هم به ایمان که حجت باشد بر نمی گردد آن وقت پایش به جایی بند نشده و همان نسبت مطلق در ادراک م ی شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر عنایت فرموده باشید عرض کردیم که خودش زورش نمی رسد که تکلیفات را برگرداند و ملجا نسبت به مولا می شود (در سجود و اظهار عجزش تصرف مولا که برایش واقع

می‌شود معنای تصحیح در نظام حساسیت‌هایش می‌باشد به تصرف مولا تصحیمی می‌شود یعنی ظرفیت ایمانی رشد پیدا می‌کند.

حجت الاسلام میرباقری: نتیجه اش این است که ایمان تابع رشد ادراک است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بنابه این دلیلی که عرض شد ایمان تابع افاضه‌ای است که مولا می‌نماید،

اظهار عجز را در صورت تمثلی درک کرد و لکن اعطاء از آن طرف آمد اعطاء مستقیماً به خود صور تمثلی ملحق

نشد...

حجت الاسلام میرباقری : وقتی اظهارعجز میکند چرا از مولا دست بردارد *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : این فاعل است و میتواند دست برداشته و پائین

برود *

حجت الاسلام میرباقری : حجیت چگونه تمام میشود *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : عرض کردیم که در میدان تصرف خودش حضور

فاعل دوم را هم که در این رتبه می بینید اگر حضور فاعل دوم را هم در این رتبه می بینید یعنی

فاعلیت ترکیبی است این فرد تا توان ازحل آن فاعلیت در فاعلیت خودش است مگر اینکه یکی را اصل

قرار دهد یا صورت تکلیفیه خودش را و دیگراد را که از دیگری را پائین بیاورد چون آن فاعل دیگر هم

حاضر است و در اینجا غائب نیست ، یعنی در عالم مثال که نمی گوئید مولا حضور ندارد و فقط نمودم

هستم که مثال را میسازم بلکه می گوئید مولا در آنجا هم حضور دارد پیدایش وحدت ترکیبی با فاعلیت

مولا ، تازه صورت تحقق هم که بعد پیدامیکند و وقید را با آن اضافه کنید (اینکه چیزی که محقق

شده و نظام تمثیل را می سازد با فاعلیت تنهایی این فرد نمیشود و باید فاعلیت ترکیبی باشد و باید

مولا او را امداد کند تا نظام متناسب با جایگاهش پیدا شود فرق ندارد که شما این را درست کنید و

بگوئید فاعلیت ترکیبی است یا بخواهید صورت تمثیلی این را به عنوان یک شیئی خارجی یا اینک

بخواهیم نظام تمثیل یا نظام حساسیت درست کنید و فاعلیت شما یک کیفیت را محور قرار داده باشد

و در آنجا هم گفته باشید به صرف اینکه یک محور را قرار داد نمیشود ، بلکه باید فاعلیت مولا هم باشد

تا در ترکیب هر دو یک موضوع بنام نظام حساسیت درست شود در اینجا هم عیناً همان را میفرمائید ،

نهایت در اینجا میفرمائید کیفیت یا فاعلیت ترکیبی آمده و تکلیف هست ، تبدیل که میخواهد واقع

شود تا تبدیل شد در نظام حساسیت ، این تبدیل ، عوض شدن نسبتها که میگوئید جبری انجام

نمی گیرد بلکه با فاعلیت هم انجام میگیرد با اسمائی (که ابزار تصرف مولا در اینجا است) که مولا

فرستاده است بوحده ترکیبی نمیتواند برسد مگر اینکه امداد مولا باشد، نه فقط امداد مولا بلکه اینهم متناسب با آن باشد، در ظرف ظرفیت خودش باشد، جریان یافتن ولایت که بشوهد این وحدت ترکیبی را تحویل بدهد بایک فاعل که نمیشود، حالا مولا که میخواهد تصرف نموده و اینرا امداد نماید بدون اینکه ظرفیت اینرا یا نازل کرده و در ردیف حیوانات قرار دهد یا بالا ببرد یعنی ایمانش را بالا تر بیاورد واقع نمیشود مقام حجت در صورت تمثلی واقع میشود آنوقت مقام تحقق را از ایمان میآورد و رابطه ای که خود صورت تمثلی به خارج و به خودش و به قلب دارد باز همین مطلب را تمام می کند یعنی این تکلیف دیگری در اختیارش نیست که بیاورد تا بتواند وحدت ترکیبی جدید بشود لذا عاجز از ترکیب با اوست این را که دارد ظرفیتش ناقص تر از آنستکه با آن وحدت پیدا کند آنرا هم که ندارد که نمیتواند تناسباتی داشته باشد در حقیقت برای تحقق نظام تمثلی کسه حتماً عجز دارد و خودش بتنهائی نمیتواند، برای ارتقايش هم که واضعتر است و کیفیت هم در ایجاد ردستش نیست، یعنی برای تحقق نظام تمثلی باید در وفاعلیت کار کنند و این بتنهائسی نمیتواند، برای ارتقايش که همان یک کیفیت اولی هم در دستش نیست فقط تعلق که در رتبه تمثلی به کلام مولا دارد در دستش است و هیچ چیز دیگری در دستش نیست و این جز معنای عجز معنای دیگری را نمی دهد آنوقت مولا عنایت میفرماید و ظرفیت روحی این فرد بالا میرود تکلیفش عوض میشود تکلیف جدید شایستگی دارد که متناسب با ظرفیتش با این وحدت ترکیبی پیدا کند یعنی در حقیقت از رتبه تمثلی، فاعلیتی را که قبلاً می گفتید اشراف ندارد اصلاح میکند، می گفتید ارتبساط دارد ولی اشراف ندارد آنوقت آیا بلافاصله نظام حساسیتهايش هم درجه یک میشود یا اینکسه نه در آنجا هنوز صحبت خیلی است صحبت اینستکه به میزانی امداد میشود که برهانش تکمیل شود ربط دیگری هم ایشان با حساسیتهايش دارد که در آن ربط ضعف حساسیتهايش را نسبت با مور مختلف میتواند بفهمد و میتواند خودش را تحلیل کند نه اینکه بواقعیت حساسیتهايش پی ببرد

بلکه بعضی آثارش را میتواند ببیند که بازالجاء دیگری برای اصلاح و محقق شدن آنها دارد که سر جای خودش عرض خواهد شد. اگر شما تصرف فاعل بالا تر را اصل قرار دادید همیشه کتبه ایمان اصل نباشد چون کیفیت متناسب باید بیاید و با این به یک وحدت ترکیبی تبدیل شود پس اصل در جهت همان ایمان است و لکن اصل در سنجش همین قدرت عقل یا قدرت تبدیل یا فاعلیت تمثلی است احساس عجز قوه ۶ ماقله است که میتواند زمینه تصرف مولا را فراهم کند یعنی در عجزش و سجودش ارتباط جدیدی استمرار فاعلی به مولا پیدا میکند و رابطه قبلی را که نسبت بان حساس بود کنار میزند یعنی تقوی جاری میشود تا رشد پیدا شود و لود مرتبه حُب تمثلی باشد.

برادر جمالی: هماهنگی با فاعل بالا از کجا مشخص میشود؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: هماهنگی تام که هیچگاه پیدا نمی کنید معنای این است که در ظرفیت خودتان هماهنگی می بینید اگر توانستید وحدت ترکیبی پیدا کنید که کلماتتان همدیگر را نقض نکند و در یک ظرفیت با کلمات مولا وحدت ترکیبی پیدا کند که در آن ظرفیت وحدت پیدا کردن فاعل و در نظام فاعلیت قرار گرفتن نسبت به مقصد صحیح است، دیگر مقصد شما و موضوع عوض میشود بنابراین ۱- اینکه بنا شد صحت کاربرد تعریف شود ۲- اینکه کاربردی تابع اختیار فاعلیت شما باشد ۳- این فاعلیت و کاربردی را که می بینید اگر فاعلیت مولا در طرف شما شد و وحدت ترکیبی پیدا کرده و همدیگر را نقض نکرد و یک مجموعه شد این معنای هماهنگی را میدهد هرگاه دیدید در هر جانا سازگاری دارند یعنی دوهدف دوراه را معرفی می کنند، تعاریفتان را در هر جایش که دست بگذارید اینگونه نیست که فقط نتیجه و نتیجه اش و گونه باشد بلکه این نزول را تمام تعاریفتان می بینید یعنی اینکه میشود هم اینگونه گفت و هم آنگونه گفت، اگر اینگونه بگوئیم یک رقم معنا میشود و اگر آنگونه بگوئیم رقم دیگری میشود، این تردیدی را که ملاحظه می کنید معنای بوحدت نرسیدن است، به وحدت رسیدن یعنی اینکه کلیه تعاریفتان همدیگر را تأیید

کند ، روی هر کدام که دست بگذارد بشود بقیه را اثبات کرد یعنی جریان فاعلیت را ملاحظه کرد ، اگر این فرد نفس فاعلیت بیاورد که با فاعلیت مولا در ظرف خود تان وحدت ترکیبی پیدا کند معنی صحت را در ظرف خود تان میدهد هر چند این در ظرف بالا تر که قرار میگیرد در بخش دیگری از فرمایشات مولا می بیند که این با آن وحدت ترکیبی مرتبه قبل نمی سازد .

حجت الاسلام میرباقری : آیا میفرمائید جریان تصرف مولا ابتدا از طریق ذهن و تمثل

است ؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : دست مولا باز است در اینکه فاعل را در کجا امداد کند اما دست این فرد بسته است این کیفیت دیگری ندارد جز همان تکلیفی را که از طریق نظام حساسیت آمده است اگر این میخواهد وحدت ترکیبی پیدا کند که عجز خودش را می فهمد ، اگر هم مولا میخواهد تصرف کند که تصرف در هر جای عمل این میتواند واقع شود این دامنه تصرفش به تکلیفی که آمده است محدود است کانه سنگ آهنی را رویهم چیده و آتش کرده و آهن استخراج کرده است یا چیزهای دیگر . حالا کسی اگر با قلعه بخواد پیستون بسازد می بیند که نمیشود با قلع کار فولاد را کرد ، همینکه تراکم احتراق در آن واقع شد ذوب میشود حالا مولا میخواهد تصرف کند ، فاعلیت مولا هم مشرف بر آهن و قلع و ما فوق و ما دون اینهاست هر کجا باشد عطا کند دستش باز است حالا مولا در صورت تمثلیه این فرد تصرفی فرمود که از اینجا میتواند نظریه قلع کند و الجاء کند و از این مرتبه فرار کند ، اگر مولا در ایمانش تصرف فرمود ، یعنی این فرد یک آریالی تقاضا کرده بود و مولا ۲۰۰ تومانی باو داد و اصل ظرفیتش را بالا برد این فرد اشکالش در این بود که فلان بحث را چگونه حل کنم شعورش هم به این نمیرسید به اینکه بالا ترش اگر حل شود چگونه این پائین تر برایش حل میشود دست مولا در اعطاء و تفضل باز است و دست این محدود است حالا اگر فرد در همین رتبه تمثل خواسته باشد دست مولا باز است که در همین جا همان آریالی را باو

عطا کند، وقتی آریالی را که عطا کرد برای او حاصل میشود که این وحدت ترکیبی با نظام فاعلیتی را که در نظام حساسیت دارد نمی خوانند یعنی ۳ تای آنها رویهم یک وحدت ترکیبی نمیشود در موضع عقلانی و فهمش در موضع پرستش در موضع ادراک سنجشی اش خوب شده است ولی ارتباط با حساسیتها پیش دارد و می گوید که آنها کارش خراب است در اینجا حالت سُجود برایش پیدا میشود در پناه بردن پیدا میشود و اصلاح حساسیتها پیش را طلب میکند از اینطرف هم وحدت ترکیبی درست شده و قلب هم درست شده اما در تصرف خارج که می آید می بیند دوباره هماهنگ نیست زیرا اینها بود که ترکیب فاعلی باشد می بیند که اصلاً الان وقتش نیست یعنی این انتظاری که برای اصلاح داری وقت آن الان نیست دوباره الجاء می برد تا منزلت وقتی اش مشخص شود پس بنابراین پیدا شدن وحدت ترکیبی در هر کدام از این منزلها داریم و یک وحدت ترکیبی در ۳ منزلش داریم اگر البته حالات به تحقیق رسید که فاعلیت مولا در آنجا هم بوحثت ترکیبی رساننده حالات نسبت بسه ظرفیتش باشد نور علی نور است آنوقت دیگر حال دیگری دارد در موضع وحدت ترکیبی تمثلی ادراک دیگری دارد فعلش هم که محقق شود و آنهم وحدت ترکیبی پیدا کند در تمام مراتب برایش یقین جدید و سرور جدیدی میشود که مقدمه عجز بالا تری و شهود بالا تری است پس بنابراین سئوال حضرتعالی که آیا ایمان از اصل بودنش کنار رفت یا نه، عرض می کنیم نه، اینکه آیات دست مسئول بسته است که اول او را تغییرید هد، افاضه تام آنستکه آنرا هم تغییرید هد و لو در حدی که الان این فعلاً در آن هست مولا میتواند تصرف کند و تکلیف متناسب را با و عنایت کند، نوعاً دوراه برای رشد هم ذکر می کنند ۱- اینگونه است که اول صورت تمثلی تغییر کند و نقصهایش را بفهمد که یک وحدت ترکیبی جدید پیدا میکند و می فهمد دارای ربا - بخل - است و دوباره نسبت بسه آنها الجاء میکند ۲- البته گاهی هم میشود که نسبت به عجز این، اعطائی که شده از ریشه ساقه را، همه را با و اعطا کرده اند و میگویند این دیگر یک حالی دیگر درک دیگر قدرت ذهنی و

قدرت فعل دیگری را پدید آورد آنچه را که در باب تهنذ یب گفته میشود که به محاسبه و مراقبه بکشند
 معنایش اینست که از صورت تمثلی سیر میکنند در اینجا هم اعطاء است ولی آنچه را که گاهی مثلاً -
 افرادی را یکشنبه به صد ساله میرود معنایش اینست که از مولا این مطلب را خواسته بود و مولا به صورت
 تام به او عطا فرمود ، حالا بحث حجیت و بحث رشد در ادراک از مباحث مهم این قسمت بود اما
 بحث یقین را بنظر میآید با اینکه دوسه بار هم اشاره شده باز اشکالی اگر نباشد آنوقت وارد شویم .
 اینجا در سطوح مختلف یقین یعنی سطوح مختلف هماهنگی سه نظام در عین حالیکه هر کدام
 يك وحدت ترکیبی هستند اگر سطح بردار شد معنایش اینست که مراتب مختلفی را می بینید در بعضی
 از افعالش درست و میزان و بعضی از افعالش نامیزان و بعضی ادراکاتش میزان و بعضی
 نامیزان ادراک میکند بعضی حالات میزان و بعضی نامیزان است ولی يك نسبت هماهنگی بین
 کل آن وجود دارد که يك رتبه از یقین که هم حالت وهم انعکاس که در صورت تمثلی وهم در صورت
 فعل خارجی پیدا میکند .

حجت الاسلام میرباقری : یعنی در هر صورت حتماً يك کیفیت خاصی از وحدت ترکیبی

باید وجود داشته باشد .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : بین سه تایش يك منزلت است و باید وحدت ترکیبی

باشد .

حجت الاسلام میرباقری : کما اینکه بین کل نظام موجود با کل عالم معنا ندارد کسسه

وحدت ترکیبی نباشد .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : بله ، یکوقت است که میگوئید وحدت ترکیبی

نداشتن معنایش اینست که عالم را خارج کند که این مطلب در کار نیست اگر کسی حیوانی محض است

باشد رتبه او را اضلال میکنند و متناسب با فاعلیتش پائین می برند و در آن پائین هم با کل عالم وحدت

ترکیبی دارد، اما یقوت میگوئید بخشی از کارهایش با ملکوت وحدت ترکیبی پیدا میکند و بخشی از کارهایش وحدت ترکیبی با عالم حیوانیت پیدا میکند این دوگانگی را شما میتوانید ببینید البته اگر وحدت ترکیبی تام بین هرسه نظام پیدا شده باشد یعنی فاعلیتش فاعلیت ناقصی در سه رتبه باشد (متناسب با ظرفیتش) اگر فاعلیتش کاملاً تسلیم مولا شده و اعتراف به عجز در همه شئون کرده است " وَجَعَلَ هَوْبَهُ هَوْبِي عَلِيًّا " حتماً جناب سلمان (ع) شرح صدر پیدا میکنند .

برادر جمالی: قضایای بشرحافی یا فضل ایاز که فضیل در هنگام دزدی از بالای خانه با شنیدن سوره ای که صاحبخانه در آن وقت شب تلاوت می کرد منقلب شد و بشرحافی نیز آن موقع که کنیز برای ریختن سطل خاکروبه به در منزل آمد حضرت را دیده می فرمایند صاحب این منزل بنده است یا آزاد کنیز می گوید آزاد حضرت می فرمایند بله آزاد است اگر بنده بود چنین نمی کرد که همین کلام را که کنیز به بشرحافی می گوید او را منقلب مینماید آیا اینها با حالت قبلی اشان چگونه میتوانند چنین کنند ؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: شما استمرار فاعلیت را تا چه اندازه ای می پذیرید در این صورت اگر استمرار فاعلی هم باشد از عمل خارجی هم میتواند همه را درست کند یقوت میگوئید که فاعلیت از بین میرود اما یقوت میگوئید که استمرار فاعلیت است میگوئید این فاعلیت است هم در رتبه نظام تعلق و حساسیتها هم در رتبه ذهن و هم در رتبه عین فاعل است، فاعلیتش را از اول خلق نمی کنند نمی گویند اگر فاعل شدی در رتبه بالا مجبوری که طبق همان عمل کنی، البته نسبتی که بین این ۳ وحدت ترکیبی عرض می کنم کار را سخت میکند اما این سخت شدن غیر از بین رفتن فاعلیت است سهل میکند و سخت می کند ولی فاعلیت سرچایش است لذا اشاعن تکلیفی دارد نمی گویند همان روز که انتخاب کردید دیگر فرقی ندارد بلکه تا وجود دارد میدان فاعلیتش هم هست .

برادر جمالی: آن ظرفیت بالا را با اعطا میکنند .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: حالا اگر فاعلیتش را از همین جا برگرداند دیگر اعطا مولا

است هرچه باشد • حالا این تحلیل از شناخت ولو بصورت تفصیلی بیان شده و برهان آن در قسمتی است که اتصال مطلق و انفصال مطلق نیست و حالا میخواهیم ببینیم بر حسب آن چیزی که شمایه روایات معصومین علیهم السلام ما نموس هستید ، این تحلیل از حضور انساب است یا آن تحلیل از حضور که آقایان می فرمایند ؟ یعنی در اینجا فاعلیت مولا حضور مسترد ارد وید او منسلول به علیت نیست و معنای اختیار هم برای عبد حفظ شده و هم اختیار تام برای حضرت حق است •

حجت الاسلام میرباقری : اینکه تعریف ارائه نمی دهد کار را مشکل میکند ، چون اولاً

رابط بین خالق و مخلوق را قطع میکند یعنی وقتی هیچ تحلیلی نمی دهد و مطلق ربط را به وحدت ترکیبی توصیف میکند و می گوید یا ربط هست یا نیست ، آقایان وقتی میخواهند ربط برقرار کنند از منزلت اصالت شیئی دست برمی دارند و یکطرف را از استقلال می اندازند چون هرگاه شیئیت دو طرف حفظ شد ربط بی معناست ، یکطرف را از استقلال می اندازند و آنرا از شئون آن طرف قرار می دهند ربط تحلیل میشود • حضرتعالی میفرمائید اگر بخواهد ربط باشد باید دو طرف یک نحو تعلق ... حقیقی به یکدیگر داشته باشد یعنی جاذبه طرفینی که ترکب را می دهد ، اما این در واجب الوجود قابل تحلیل نیست و نوع دیگری از ربط را هم میفرمائید قابل توصیف نیست ، در نتیجه یک نظام بریده از اول و آخر میشود که اول ندارد یعنی از مخلوق آغاز میشود ، مخلوق اینطور است و از خالق آغاز نمیشود چون اگر از خالق آغاز شود قدرت جریبان یافتن را ندارد ، آقایان از کمال مطلق شروع میکنند و می گویند کمال مطلق جلوه اینطوری دارد و بعد کثرت پیدا میکند و نظام درست میشود آن ربطی که حضرتعالی آنرا قابل تحلیل نمی دانید از مخلوق آغاز میشود هم بی اول می ماند و هم بی آخر ، چون هو الاول والاخر ...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : ما چند سؤال از شما می کنیم اول اینکه در صورت -

تمثلی که ارتباط سابق بر حساسیتها نمی آید ، ربط هست و نمی آید نه اینکه ربط نیست ، حالا این

چه چیزی را تمام میکند؟ ربط با مولا هست *

حجت الاسلام میرباقری: یعنی اینکه ما هیچ چیزی را نمیتوانیم تحلیل کنیم و اینکسه میفرمائید وحدت ترکیبی داریم بهم میخورد فقط رتبه مادون تمثیل خودمان را فقط نمیتوانیم تحلیل کنیم. بنابراین دیگر نمیتوان گفت معنای زمان و تعریف مکان این است، زمان و مکان تحت تصرف ما نیست *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: زمان متصرف شما تحت تصرف شماست و شما نمیتوانید درباره آن صحبت کنید و لکن زمان به معنای کلی را نمیتوانید، شما یک مطلبی را بفرمائید که نه تعطیل بیاورد و نه ^{تشبیه، آنطوریکه} میفرمائید تشبیه می آورد نهایت یک تشبیه مفهومی، تشبیه گاهی محسوس است مثل اینکه بگوئید معادل... خود او بد شکل درخت یا شکل کوه است، گاهی تشبیه مفهومی میکنید و میگوئید خود او بد شکل کل نظام فهم من است، گاهی میگوئید نه تشبیه درست است و نه تعطیل، رتبه ای که برای تعلق و فاعلیت بیان شده حاکم بر نظام حساسیت است و در رتبه تمثیل نمی آید خودم را هم نمیتوانم همانگونه که هستم بشناسم نه اینکه خودم نیستم و با خودم رابطه ندارم ارتباطی که قبل از نظام حساسیت با نظام فاعلیت دارد جلومیرود تا مراتب ولایت و در نهایت ربوبیت الهیه و اصلاً لازم نیست درک مثالی از آن وجود داشته باشد چون درک مثالی منزلت تصرفی است و تا احاطه نباشد صورتی حاصل نمیشود، آن معنای دقیقی که ملاحظه می کنید مصنوع شماست برای کاری که میخواهید بکنید برای عبادت نه اینکه معبود شما واقع شود بلکه وسیله و طریق عبادت است، مصنوع میتواند طریق عبادت باشد مثلاً نماز که میخواهید یک کیفیتی است که شما در تحقق آن سهیم هستید همانطور که وقتی یا ال... میگوئید یک کیفیتی است که به لسان شما یک کلمات مبارکی را تلفظ میکند و معانی خاصی هم پشت آن هست ولی اینکسه میگوئید او محدود به این است و تحت این قالب قرار میگیرد درست نیست، شما در سیرت انسان

مجبوریه کیفیت هستید و کیفیت طریق برای سیراست و یک رشد برای شما باید واقع شود شما متکیست

هستید و باید کیفیات شما تبدیل شود تا این رشد واقع شود پس کیفیت طریق برای بستر است *

حجت الاسلام میرباقری: اینهارا که میفرمائید مربوط به مادون نیست بلکه در مراتب

ولایت و تصرف مافوق است که همه اینهارا می شود *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نظام ولایت میزانی را که طریق برای حرکت شما

قرار می گیرید بیان میکنید نه ماورای آن همانطور که تحت تصرف شما هم زمان دارد اما همینکه

میفرمائید دست بالا تر در اینکه در کجا تصرف کند باز است معنایش این است که ارتباط او با شما از

سرخ ارتباط خودتان با خودتان نیست و آنرا به خودتان تشبیه نمی کنید ولی شما با همین کیفیت

هستید و اگر یک فلزی را زود فقط می توانید یک مجسمه از همین بسازید اما اگر او خواهد

میتواند معنایش این است که او را منزه میکنید که تصرفش مثل تصرف شما باشد و فعالیت او مشرف است

اما آن صحبتی که آقایان کمال مطلق را اصل می گیرند و اینها از شئون آن میدانند تا به

این عالم برسد و حالا در اینجا رسالت چطور میشود فعلاً مورد بحث نیست و این اشکال را فعلاً

مطرح نمی کنیم و جهت ارتباط از بالا به پایین مورد بحث است و بقیه اشکالات را مطرح نمی کنیم و

حالا اگر کسی این ارتباط را مثل کند مولا را تشبیه کرده است یا نه؟ البته تشبیه مفهومی نه

تشبیه عینی اشکالهای قبلی را کنار می گذاریم و درباره توصیف ارتباط مولا با بعد صحبت می کنیم که

اگر این ارتباط در فلسفه ای تصور شود معنای تشبیه هست یا نه؟ یعنی از این جهت که ارتباط

مولا را بیان میکند ربط مولا را به ربط خودش تشبیه کرده است ربط مفهومی را مشخص کرده و در ربط

قدم از تشبیه وارد شده است همینکه میگوئید از شئون مولا است یعنی مولا موصوف به این اوصاف

است و این معنای تشبیه مفهومی است و قبلاً می گفتیم همه فلسفه با اضافه همه منطبق بصورت است

قضیه حملیه به حد اولیه منطق حمل میشوند و همه توصیف آن حد هستند موضوع و مواد و صورت

منطق به يك چیز باز میگردد والا منطق نیست و آن چیز هستی است و تمام منطق بصورت یاء قضیه حملیه واحد حمل به هستی میشود و بعد همان هستی را مجدداً ماده می گذاریم و صورتش را با همین منطق می سنجمیم و تا آخر کار می رویم و فلسفه بدست می آید و آنگاه کل فلسفه و منطق از لوازم ذات آن هستی است که در ابتدا لحاظ کرده اید بنابراین هستی به کل فلسفه و منطق و کل لوازم تعریف میشود حالا در اینجا هم عین همان را میگوئیم اگر بگوئید همه شائمی از شائمن او هستند تشبیه او است البته تشبیه مفهومی، همه را بصورت يك کل ملاحظه می کنید و یا قضیه منطقی اثبات می کنید یعنی اینها را لوازم ذات آن می دانید یعنی ذات او را توصیف کرده اید به کل اینها و توصیف کردن به معنای تشبیه مفهومی است و آنچه در عالم ذهن ما آمده ظرف او شده است و دیگر تشبیه در اینجا نیست، برخلاف اینکه بگوئید يك دسته از ارتباطها از موضوع تمثیل خارج است نه اینکسه آن ارتباط نیست بلکه شما نمیتوانید تمثیل کنید.

برادر نجابت: یعنی اذعان هست ولی به تمثیل احتیاج ندارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: امام خمینی رحمه الله علیه هم می فرمودند ما يك قضایای اعتقادی داریم که بدون تصور تصدیق می کنیم و این معنای اعلام عجز است نه اعلام سلطه، یعنی هیچ تمثلی نسبت به آن نداریم و لا زم نیست احاطه باشد تا تصدیق باشد البته معنای تصدیق هم جریان فاعلیت شد و معنای تصور هم تکلیف شده و معنای تصدیق هم جریان فاعلیت در نسبتها شده است اما فرقی با کسی که انکار می کند او که انکار میکند تعطیل میکند و موضوع تصرف فعل خود ماست، اول از حوزه تحت ولایت شروع نمیشود آنوقت این حدیث شریف "کل ما یتصور فی الاوهام باذق معانیها" فقط در اینجا نیست که "مصنوع لکم و مردود الیکم" بلکه خیلی از آنها این مطلب را می رساند که در مقابل شما و هم به حیرت می افتد.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۸۱ (۴۵ دوره دوم)

۶۹/۴/۶

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم بحث درباره یقین است ابتداً مقدمه‌ای درباره تردید و تلون عرض می‌کنیم و ببینیم اگر استمرار فاعلی منشاء این شد که شخص دنیا را انتخاب کرد و چیز ناحق را بجای چیز حق قرار داد او را در منزلت حیوانات می‌برند و در آنجا دیگر استقرار ندارد یعنی میل و نفرتش در جریان رشد مجبور است مرتباً پایگاه عوض می‌کند و روی یک خط ثابت نمی‌ماند، در یک موضع خصلت عقرب بودن او را دعوت به آرامش می‌کند و حال آنکه آرام هم نمی‌شود، نیش می‌زند ولی چون آرام نمی‌شود سراغ خصلت مار بودن یا گرگ بودن و سراغ خصلت سایر حیوانات و ترکیب این خصلتها می‌رود استقرار ندارد، وقتی شجره خبیثه شد مالها من قرار خودش پرستش دنیا را اصل قرار داده است مثل کسی که در برابر صاعقه قرار گرفته است هم از صاعقه می‌ترسد و هم می‌خواهد از نور صاعقه استفاده کند و راه برود ولیکن آرامش ندارد، شما خیال نکنید کفار با همه زرق و برقی که دارند یک دقیقه آرامش داشته باشند.

البته اگر عدم آرامش را مطلق کنید که در هیچ رتبه‌ای استقرار نداشته باشند نمی‌توانند حیات داشته باشند و یک درجه کوچک از آرامش که لازمه حیات و بقایش هست ولو در ادنی منزلت دارد، وحدت ترکیبی متناسب با غلظتش هم پیدا می‌کند ولی نمی‌تواند تلون و اضطراب را از آن جدا کند وقتی اضطراب در همه وجود کفار امتداد داشت غلیظ عمل می‌کنند ولیکن آرام نشده اند باصطلاح عوام همیشه دلهره دارد و انی اضطراب در شب قدّ رود ایامی مانند ایام معلومات خیلی شدیدتر می‌شود از اینجا می‌خواهیم دقت کنیم و یقین را در مقابله آن ملاحظه کنیم و اینکه تردید را ابتداً بیان کردیم برای آن است که صولت تمثلی شما باذن الله بر آنها تسلط دارد و می‌توانید براین حالات آنها هم مسلط باشید یعنی موضع شما موضع برتر است ولی تصویر حال خودتان را نمی‌توانید منعکس کنید، بلکه می‌توانید حال خودتان را بیابید نه اینکه منعکس کنید اما اگر بخواهید در

صورت مثالی از تصویر فلسفی ارتباطی که با حال خودتان دارید نمونه سازی کنید برایتان ممکن است و این درجه نازله از حال است و خود اصل حال نیست بحثها یاصطلاحی که درباره حال و مافوقش می کنید مطابقت نسبت به خود آنها ندارد و رابطه عالم مثال با عالم قلب است که آن را می توان ملاحظه کرد، اگر بخواهیم از همین عالم مثال، یک مثال فلسفی بیان کنیم اگر تغییر را مطلق کنیم که هیچ چیز حاکم بر آن نباشد تغییر نفی شده و انفصال مطلق پیدا می شود در بحثهای قبل از تعلق و زمان و مکان گفتیم که نمی توان تغییر را مطلق کرد و حتماً باید یک امر ثابت بر آن حاکم باشد امر حاکم بر تغییر که بعداً در تبیین رابطه بین امر ثابت و امر متغیر بیشتر تشریح یم شود، امر ثابت حاکم که باید تناسبش در این شیئی متغیر باشد و تناسبات و حدتش هم باید باشد که تناسبات و حدتش خود نظام ولایت است یعنی ثبات که حاکم بر تغییر است تناسبی را که در درون شیئی دارد خود یقین است که ربط به ولایت است.

اگر بگوئید میل و نفرت جوهره همه کیفیتهای مختلف حساسیت است، نسبت به این رنگ حساس است یعنی یا آن را دوست دارد یا از آن متنفر است، نسبت به این مزه یانسیب به این شیئی حساس است محور تعلق او محور پرستش است یعنی حب و بغض در نهایی ترین مرتبه و همه حالات انعکاس همان حب و بغض متناسب با نظام وحدت ترکیبی آن حساسیتهاست و آن محوری که علت حاکم شدن ثبات بر اینها در جریان رشد است پرستش است و مثل این پرستش مثل امر ثابت و ارتباط با ولایت است و استقرار حالات به ارتباط به ولی بالاتر است و این حاکم بر تغییرات است لذا عجزی را که در باب تزکیه در تغییر اوصاف دارید کمالش این است که خود اوصاف به نفسها مد نظرتان نباشد مثلاً کسی مبتلا به حرص یا تکبر است بعد حالاتش عوض می شود مثل اینکه در خود این اوصاف غرض می شود این اوصاف در نظام حساسیت است و در و حدت ترکیب یاین اوصاف است که حساسیتهای مختلف شکل یم گیرد این نظام حساسیتها که در حقیقت تناسبات بینش تابع یاز نظام اوصاف و حالات شماسست استقرار ندارد جز به همان چیزی که پرستش شما هست و آن پرستش هم استقرار ندارد ز به ربطی که با مولا دارد یعنی یقین محور ثبات شما در برخورد با چیزهای مختلف است بر اساستکیه بر ولایت بالاتر یعنی اختیار شما وقتی اختیار دارای ثبات و دوام است که مربوط به ولی بالاتر باشد.

برای مثال شما در دعا می‌خوانید و تصیراً روا حنا معلقه بجز قدسک برای ما صحیح است گفته شود ارواح ما بجز قدس معصومین در این عالم است این اطمینان و آرامش همان یقین است نه چیز دیگر، فزمن تمسک بکم و امن من لجالیکم در جاهای مختلف به صورت مختلفی ظاهر می‌شود، آنها سفینه نجات هستند این امنیتی که در خطرات دارد یعنی با امور مختلفی که مواجه می‌شوید انسان رنگ نمی‌بازد و اینها اسماء اعظم الهی هستند.

حجت الاسلام میرباقری: در این اطمینان دیگر فتور هم نیست و کمال این اطمینان هم به همین است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: لم يتوسل المتوسلون به وسیله هی اعظم حقاص ولا اوجب حرمتاً ولا اجل قدراً منكم اهل البيت شما گاهی خداوند را به وسیله‌های مختلفی پرستش می‌کنید، یقین عبارت از شدت حب به معصومین است من احبکم فقد احب الله و همه بندگان به آنها آزمایش می‌شوند هر کس به در خانه آنها آمد نجات می‌یابد، ممکن است یک نفر با ریاضتهای نفسانی دنبال رسیدن به چیزی باشد و خیال کند خودش کاره ای، است اما شما می‌گوئید چون آنها فرموده اند نه اینکه چون خودش یک چیزی است، شما روزه می‌گیرید و نماز می‌خوانید یک وقت می‌گوئید چون خود روزه یک چیزی است که می‌توان به آن تکیه کرد و بالا رفت یا با خواندن این ذکر بالا روم مثل شیطان که خیال می‌کرد حالا که عبادت کرده خداوند او را پائین نمی‌برد، او در متن سجده هایش هم استکبار داشت، مثلاً درباره قوانین طبیعی می‌گوئید وقتی تشنه هستم آب می‌خورم و خداوند این را رافع عطش قرار داده کانه یک نحوه تفویض مشاهده می‌کنید و یک نحو فاعلیت مطلق برای خودتان فرض می‌کنید، یک وقت هم می‌گوئید خیر این طور نیست چون او این حرکت را دوست دارد این را انجام می‌دهم ولی درر خود این حرکت چیزی نیست این را از این جهت دوست دارم که با او تناسب دارد ولی مستقل از او صالح نیست، تناسب به نسبت معرفی می‌شود نه اینکه به سویه تناسب، نسبت معرفی شود، گاهی می‌گوئید ماهیت و خصلت کیفیات اصل است و بعد در تعریف عدل و تناسب و نسبت هم خصوصیات ذات را اصل قرار دهید و دیگر تناسبی در کار نیست، همه خصوصیات را که ملاحظه می‌کنید نسبت به او اصل است یعنی خصوصیات نسبت بد بقیه جاری است تا لقب تناسب و تقوم و علیت و سایر لقبها

پیدا می‌شود یعنی خواست اوست که اینها را استقرار دارند والا هیچ یک از اینها قراری ندارند و در عالی ترین رتبه اش که رتبه تعلق است تعلق و حب از ناحیه آنها و از انفاق و اعطاء آنهاست که این دارای چیزی می‌شود شکر نعمت این است که استکبار نکند و نگوید با فلان عمل تهذیبی یا تحصیلی یا تصرفی من به دست می‌آورم.

پس یقین در حقیقت ارتباط حاکم بر جریان رشد است که در آن جا می‌توانید اصل پرستش را به ارتباط به مولی ملاحظه کنید و ارتباط به مولاست که در جهت خاص بودن را نتیجه می‌دهد و دیگر بقیه امور از لوازم این مطلب است، البته لوازم بودن هم گاهی خودش را مستقل می‌بیند گاهی می‌گوئید این ظهور آن چهره و کیفیت آن است و کیفیت چیزی بودن با خود آن چیز قوام دارد و زائد بر آن، چیز نیست تا بعد بگوئید این اصل است یا اصل نیست.

بنابراین آنچه را که وصف می‌کنیم در تمثل است که وصف می‌کنیم و اگر همان عجزی را که در باب تمثل گفتیم در رابطه با نظام اوصافش این عجز و سجد محقق می‌شود ولایت و فاعلیت آنها بهمان نسبت که سجد محقق شده جاری می‌شود یعنی هرچه این اظهار فقر کند آنها عطا می‌کنند و در خود نفس این حالت سجد هم باز مسئله فاعلیت ترکیبی هست یعنی آنها می‌خواهند و دعوت می‌کنند و این هم ساجد می‌شود.

پس یقین استقرار آن حالت در جریان رشد اس که البته این استقرار منافی با حرکت نیست بلکه ثبات در جهت حرکت کردن و شسته نشدن و مردد نشدن در حوادث و رنگ نباختن در مقابل امور مختلف است، گاهی شما خیال می‌کنید الان نسبت به چیزی یقین دارید بعد یک بیماری جسمی و یک احساس ناتوانی پیدا می‌کنید و بعد می‌بینید مثل اینکه حافظه هم دیگر کار نمی‌کند بعد می‌بینید مثل اینکه در بعضی از امور استقرا هم ندارید، اما گاهی می‌بینید در حال ضعف هم مستقر هستید و استقرارتان با حال سلامت تان فرق نکرده است، توان بلند شدن ندارید و لی غیظ نسبت به کفار بهمان شدت هست و علاقه نسبت به اولیاء هم به دشت خودش است و ناراحت هستید که چرا مثلاً در این مجلس عزاداری آنچنانکه باید عزاداری کنید نکردید ولی همان دلسوختن را دارید و یا اگر مجلس مدح است حب به کمالش هست، این فقط در مرض نیست بلکه

در امور اجتماعی هم در هنگام پیدایش حوادث انسان خیال می‌کند تعلقی به آبرو و امثال آن ندارد بعد می‌بیند در یک امری یک تهمت ناروایی زدند البته تهمت به حسب ظروف اجتماعی مختلف است مثلاً به یک نفر می‌گویند و ابسته به خارج است و به یک نفر دیگر چیز دیگری می‌گویند گاهی انسان بسیار متأثر می‌شود خوب اینکه قرار بود به این یزها بند نباشد پس چرا اینقدر متأثر شده است، درباره امور مهم تر بدتر از این حرف را می‌زنند ولی در آنجا متأثر نمی‌شود، علیه خدا مطلب نمی‌نویسند علیه دین و نبی اکرم «ص» می‌نویسند ولی این آن طور که درباره خودش ناراحت شد ناراحت نمی‌شود خودش هم معتقد است که خودش در عالم رکن نیست و باید گفتن به این کسی کافر نمی‌شود، حالا فرضاً که حق ایشان هم ضائع شده و این صحبت ناحقی بوده است ولی چرا این همه غصه می‌خورد، این غصه کشف می‌کند که به چیزی تعلق دارد، یا اینکه در یک مجلس می‌رود و می‌داند که این مجلس یک ذره اثر در حقائق عالم ندارد و فقط امتحانی از جانب خداوند متعال است ولی آنجا خودش را در هنگام حرفزدن خیلی جمع و جور می‌کند و خیلی احترام می‌گذارد، درست است که این احترام از روی حب نیست اگر انسان خدمت حضرت آیت الله خامنه‌ای مشرف شود از روی حب احترام می‌گذارد ولی در این مجلس که خبری نیست و فرضاً یک عده‌ای از متخصصین هستند و شما معتقد هستید که تخصص اینها از نیرنگها و شیطنتها ابلیسی است و اینها خودشان هم خبرندارند چرا این مجلس با مجلس مردم عادی فرق می‌کند گاهی نفس به انسان می‌گوید اگر این طور باشی بهتر می‌توانی از اسلام دفاع کنی و گاهی هم بر عکس آن قابل ملاحظه است که اگر بی‌اعتنا بروی بهتر می‌توانی تصرف کنی می‌گوید آداب این مجلس را باید رعایت کرد و نباید کاری کرد که بگویند این انسان بی‌انضباطی است، خوب تو که به اصل اینها معتقد نیستی چگونه به آداب آنها اعتقاد داری.

در عالم تمثیل یک اموری ظاهر می‌شود ولی نسبت آن به عالم اوصاف و ارتباط به مولی در آنها نیست انسان حظّ می‌کند از اینکه عده‌ای از سران کشورها نزد امام خمینی ره آمده بودند وقت نماز مغرب و عشاء شد ایشان مشغول نماز شدند و آنها هم پشت سر ایشان مشغول نماز شدند اما امام هیچ توجهی نداشت که اینها چه کسانی هستند بلکه اگر یک عده بسیجی پشت سر ایشان نماز می‌خوانند ته قلبش خوشحالت‌تر بود شاید از

خداوند می‌خواست که به برکت اعتماد و حسن ظن اینها به من نماز مرا قبول کن و مرا به قلوب اینها ببخش و با رأفت به من نظر کن، از من سوال نکن که به علم و عرفانی که به من عطا کرده‌ای چگونه وفا کرده ام، بلکه به اینها نگاه کن، کسی ما نند امام خمینی «ره» که درجه اش بالاتر است و در باره کارش احساس خطیر بودن کارش را دارد و می‌گوید من به آن چیزهایی که به من عطا کرده اند چقدر وفا کرده ام و از جلال خداوند می‌ترسد همانطور که عاشق جمال خداوند است، می‌ترسد که سخت محاسبه کند و بگویند به این مردم که نمازشان عقب تر از نماز تو است به اندازه تو عطا نشده و شاید اگر به اندازه تو به آنها عطا کرده ابودند نماز را بهتر می‌خواندند از جلال می‌ترسد و عاشق جمال است و لکن بعد از نمازش به همین‌ها متوسل می‌شود و می‌گوید خدا یا اینها به من اعتماد کردند تو هم قبول کن ولی وقتی که این سران خبیث می‌آیند به آنها توجه نمی‌کند چون اینها برای کارهای سیاسی آمده اند.

حالا کسی که حالش تغییر نکند و منظم باشد استقرار ندارد جز به ولایت و محبت اولیاء الهی و جز به عطاء خودش آنها هم عطاء نخواهد شد، فاعلیت شما یقین نمی‌آورد یقین با تلقین فرق می‌کند، در عرفان گاهی یقین را مثل تلقین معنا می‌کند و حال آنکه تلقین ناشی از تجزم است و مربوط به کفار است و پرستش صورت مثالی است نه ارتباط با مولی یعنی ارتباط پست از حیوانات، یقین یک واقعیتی است که شما در مثال می‌بینید و در عالم قلب هم آن واقعیت را می‌بینید و تذکر چیزی است که از آن غفلت دارید و از طرف مولا عطا می‌شود ولی تلقین یک امر غیر واقعی است مولا در اینجا هم امداد می‌کند و در حالیکه تجزم کرده اید در یک مرحله آثار تجزم را به شما می‌دهد، کفار همه تجزم دارند از باب تکنولوژی گرفته تا سایر بابها یک ذره یقین ندارند و متجزم مضطرب هستند بلکه بالعکس آن می‌فهمند که نمی‌توان به این تکیه کرد جحدوا بها و استیقنتها انفسهم یعنی یقین آنها در جهت خلاف عملشان است و می‌بینند که حوزه فعالیتشان نیست به دیدنی که در بحث اشراف بیان شد یعنی ناتوانی خودشان را در باب تمثیل و در باب استقرار در وحدت ترکیبی که برایشان حاصل شده است و ناتوانی را یافته اند می‌دانند که کارهای نیستند ولی اعلام می‌کنند که کارهای هستند معنای علم که در بحث اشراف روشن شده است و وحدت ترکیبی فاعل با صورت تمثیلی با تناسباتی که در نظام تمثیلی

هست، فاعلیت و نسبتها ولی این معنای یقین را نمی‌دهد ناتوانی شان را می‌بیندو اعلام تجزم می‌کنند و این معنای فرعونیت و استکبار است خودشان را به بزرگی می‌زنند جزم و وحدت ترکیبی که حول محور ولایت و پرستش متکی به ارتباط با مولاست و این یقین منسوب به مولاست والذین آمنوا اشد حباً لله این شدت اکتسابی نیست که انسان خودش را به حب بزند تا دوستی برایش پیدا شود، آن دوستی که به وسیله فعل و ریاضت پیدا شود که انسان خودش را فاعل پیدایش آن بداند استقرار هم ندارد و از قبیل آن چیزی نیست که از اعطاء معصومین باشد. تصویری که از صورت تمثلی یقین ارائه شد در حالیکه احاطه بر آن کماهی ممکن نیست و متناسب با آن در صورت تمثلی می‌توان مفاهیمی را بیان کرد اما این مفاهیم آن همانطور که هست معنا نمی‌کند.

حجت الاسلام میرباقری: آقایان یقین را گاهی در تصدیق معنا می‌کنند و به تمثل بر می‌گردانند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اینکه معنای برهانی می‌دهد و به معنای جریان ولایت در صورت تمثلی شد و معنای حجت و تصدیق و برهان و یقین‌های عملی است اما یقینی که به معنای حال و تحقق باشد چطور معنا کرده اند؟

کفار مثل حیوانات هستند ولی اگر یک رتبه مختصر از یقین را هم نداشته باشند که هیچ استقرار ندارند یعنی اگر تغییر در تغییر را الی لا نهاییه ببرید آن وقت حرکت نفی می‌شود، یک رتبه حیوانی اش مثل گوسفند که به علف دلخوش می‌شود البته آنها از هر حیوانی بدرت هستند ولی به هر حال یک رتبه از یقین را که اطمینان به پست ترین مرتبه باشد که در همان منزلت حیوانی هم جریان ولایت امداد می‌کند چون آنجا هم ترکیب فاعلی است ولی آن معنای یقینی نیست که در برابر حوادث استقرار داشته باشد یک وقت در برابر حوادث به صورت عقرب در می‌آید و خیال می‌کند کارش درست شده است ولی بزودی تلون پیدا می‌کند و به شکل ماری در می‌آید و یا مجبور می‌شود به شکل گرگ در می‌آید خلاصه استقرار ندارد در وحله که نگاه کنید مثل انسان متیقن، متجزم است در آیات ثرآن مثلاً ان اوهن البيوت البيت العنكبوت لوكانوا يعلمون یک حادثه کوچک که پیش می‌آید مجبور می‌شوند خانه خودشان را عوض کنند مثل تشنه‌ای که سراب می‌بیند و خیال

می‌کند این آب است البته این اول همان سرابی است که از استکبار خودش پیدا شده و خیال کرده می‌تواند بایستد و بوسیله همان استکبارش چنین خیال کرده است و با ترک فاعلی برایش حاصل شده است یعنی اگر تغییر را مطلق کنید حرکت نفی می‌شود یعنی در نظام ترکیب فاعلی هستند و لکن در پائین ترین مرتبه اش ارتباط با مولا گاهی در مراتب شریف و اشرف است که ولایت دارند و بعنوان دست مولا در تصرف خیلی از امور می‌شوند و در حوادث هم بیم ندارند بلکه حوادث را هدایت می‌کنند امام خمینی ره حوادث را به نفع دین پیش می‌برد، در سالهای اول انقلاب مرتب حوادث مختلف پیدا می‌شود بعضی‌ها می‌ترسیدند و دوست داشتند این مسائل تمام شود فهمیدن غیر از تحقق است و بدون واسطه جز برای معصومین حاصل نمی‌شود چون قدرت تصرف بدون واسطه برای کسی ممکن نیست حب لله هم همان حب به معصومین است و ممکن نیست که بدون وساطت نبی اکرم و ائمه معصومین همانطور که نمی‌توانید پیامبر شوید و در کائنات تصرف کنید کسی که تصرف بلاواسطه برایش حاصل می‌شود خودش اسم تصرفی حضرت حق است نسبت به جمیع مراتب عالم یعنی معصومین خودشان وسیله تصرف خداوند در همه عالم هستند و این برای احدی ممکن نیست حتی انبیاء سلف و پناه هم پناه به معصومین است.

برادر جمالی: می‌گویند قرب به خداوند در این قفس تن حاصل نمی‌شود آیا نسبت به معصومین هم همین طور است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: درباره قرب حقیقی یک وقت می‌گوئید سیر داریم و متناسب با سیریک رندها و یک کمالاتی هست که بخشی از آن را می‌فهمیم و بخشی را نمی‌توانیم بفهمیم و فقط با اسمائی که ائمه طاهرین آورده اند می‌فهمیم، یک وقت می‌گوئید آن مرتبه کمالی که متناسب با این مرحله دنیایی است قابل تحقق است، اما موضع خود معصومین از همه این دستگاهها بالاتر است و اصلاً سیر آنها از قبیل سیر ما نیست، کسی که جبرئیل در باره اش می‌گوید لودنوث لا حترقت چه ربطی به ما دارد که هرکاری بکنیم و به بهشت و حجب نور هم که برسیم تا آنجا که همراه ملک مقرب بشویم خیلی فاصله است، عز اکمل ما نوکری معصومین است نوکری به معنای عبدک و ابن عبدک و ابن امتک غلام و غلام زاده و کنیز زاده البته به معنای

وواقعی نه به صورت تعارف بلکه واقعاً شأن رفیع ما غلام و غلام زاده بودن آنهاست که اگر چنین باشیم خیلی کارها می‌توانیم بکنیم یعنی صحیح است که امام خمینی ره با هم این صحبتها در برابر معصومین بگویند عبدک و ابن عبدک و ابن امتک فاصله خیلی زیاد است می‌فرمایند من دو ساعت طاووس را شرح دادم و خسته شدم ولی شرح آن تمام نشد و حالا تو که می‌گوئی خدا را وصف کن حداقل جبرئیل را وصف کن، ما در عالم ذهن خودمان و در صورت مثالی خیال می‌کنیم خیلی می‌فهمیم در حالیکه بعضی چیزها هست که اگر متوجه شویم حتماً دیوانه خواهیم شد و بعضی چیزها هست که اگر ببینیم ذوب می‌شویم نقل می‌کنند عده‌ای نزد امام باقر (ع) آمدند و اسم اعظم را درخواست کردند حضرت قبول نکردند آنها اصرار کردند حضرت از میان آنها یک را انتخاب کرد و در گوش او یک چیزی گفت بعد آنها دیدند که پیرمرد هفتاد ساله استخوانی کنار دست حضرت نشسته است خیال نکنید زمان زیاد لازم است تا این امر صورت گیرد و گوشت بدن انسان بریزد.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۸۲ (۴۶ دوره دوم)

فلسفه اصالت تعلق

بحث: مکانیزم پیدایش یقین تمثلی و حسی بر اساس نظام ولایت

حجت الاسلام میرباقری: بسمه الله الرحمن الرحيم

در جلسه قبل یک تعریفی از یقین ارائه فرمودید که به یقین قلبی بازگشت می‌کند و غیر از جزمیت‌های ذهنی است، اما توصیف شما از جزمیت‌های ذهنی چیست که ظاهراً متقوم به آن حالات قلبی و روحی نبوده و بین کافر و مؤمن در کثیری از موارد مشترک است مثل یقین‌های حسی، منظور همان یقین‌هایی است که در برهان و استدلال و قیاس و خلاصه در ضیه سازی بکار می‌رود که این غیر از آن حالا روحی و قلبی و ثباتی است که می‌فرمایید در اثر تسلیم نسبت به مولا حاصل می‌شود، مثل یقین‌های حسی که در قضایای محسوس پیدا می‌شود یا یقین به یک سری از بدیهیات اولیه مل الکل اعظم من الجزء که اینها جزمیت‌هایی است که حاصل می‌شود و اول آنکه مفهوم موضوع و محمول در این قضایا در اذهان مختلف به صورت متفاوت بوده و کاربردی باشد ولی همه ی نوع یقین به آن قضیه‌ای که در ذهنشان هست دارند، حالا توصیف از این گونه یقین‌ها چیست که متقوم به آن حالت هم نیست یعنی آ، کافری هم که ثبات و اطمینان نفس دارد این گونه یقین‌های حسی یا یقین‌های اولی را داراست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: درباره یقین گاهی گفته می‌شود یقینی که در برهان ملاحظه می‌شود یعنی نسبتی که بین مقدم و تالی و جود دارد و جریان علیت نامیده می‌شود یعنی می‌گویند اگر یک نسبت باشد که این نسبت بدون یاری شما بین مقدم و تالی جریان پیدا کند و اذعان للنسبه واقع شود و با تصورش تصدیق نسبت به آن پیدا شود این یقین آور است، گاهی می‌گوئید این دوئیت و ربطی که دارد در یک وحدت ترکیبی واقع می‌شد و جریان ترکیبی بین این دو کیفیت ذهنی و حصول یک منتهجه جدید است که همان

منتجه است گاهی می‌گوئید کاربردی است و جریان فاعلیت در بین دو تکلیف است که این را در یک تمثیل و نمونه می‌آورید، گاهی می‌گوئید جریان فاعلیت هم نیست و شما در جادادن تکلیفی که در تبدیل دارید عجز پیدا می‌کنید نسبت به کلام مولا و تصرف فاعل بالاتر و تصرف تمثلی او در شما و وقتی عجز پیدا کردید به دلیل این که استمرار فاعلی هست فاعلیت شما منسوب به آن اسم تصرفی مولا و به آن صورت تمثلی که مولا در آنجا آورده است، می‌شود و به همین دلیل همان طور که در ابتدا می‌گفتید تعلق و تصرف هست در اینجا هم می‌گوئید عجز در استمرار فاعلی یعنی عوض شدن تعلق به جای اینکه یکی از کیفیتها ر کثرت باشد اینجا به کثرت فاعلیت مولاست یعنی تعلق به ولایت مولا و تسلیم شدن به ولایت اوست، بعد می‌گوئید فاعلیت حقیقت جریان ولایت بالاتر در پائین تر است متناسب با ظرفش و مولا و می‌توان به افاضه مولا نسبت داد چون آن تکلیف قابلیت این را نداشت که در اینجا با سخن مولا به وحدت ترکیبی برسد این اعلام عجز کرد چون تعلق به مولا و فاعلیتش داشت و چون در استمرار فاعلی در چندین جا همان فاعل هست و دوباره می‌توان محو معین کند ولی اینجا دست خالی می‌شود وقتی صورت تمثلی به و اسم تمثلی را محور قرار می‌دهد دیر تکلیف خودش فائده‌ای ندارد و آن را دور می‌اندازد، اینجا مولا صرف می‌کند و تکلیفش را به تکلیفی که متناسب با این ظرف برای تبدیل شدن به یک نظام است تبدیل می‌کند لذا جریان ولایت مولا در مرحله تمثلی است و برهان برایش تمام می‌شود و اگر این کار را نکند و عجز خودش را نادیده بگیرد و بگوید همان تکلیف خودم اصل است و آن باید با تکلیف من هماهنگ شود معنایش این است که مولا این را پائین تر می‌برد تا اینکه بهره این شخص از این شخص کلام آنقدر ضعیف می‌شود که دیگر به صورت وسیله برای یک مقصد دنیایی در می‌آید یعنی یک تکلیف متناسب با آن اسم تصرفی مولا درتس یم کند که این استفاده حیوانی و پست تر از آن می‌شود.

بهرحال در قسمت مثبت و صحیح آن عرض شد که در مرحله عجز برابر با کلام مولا حجت بر او تمام می‌شود که نمی‌تواند و میدان تصرفش نیست و اگر به این مطلب تسلیم شد و خودش را عوض کرد یعنی فاعلیتش حضور دارد ولی خود آن را رئیس رار دد و گفت حق است که ما تابع شما باشیم، آنگاه تعلق و تصرف با همدیگر می‌آد و خود این را متعلق به مولا می‌کنند و تصرف مولا در تمثیل این جاری می‌شود و تمثیل الهی

پیدا می‌کند یعنی یک ادراک الهی و یک ابتهال برایش پیدا می‌شود که ظهور آن در مرتبه بعد یک ظهور متناسب با پرستش خدا حول محور مولا در مرحله تمثیل است روشن است که این مرحله از برهان قابل مقایسه با آن مرحله از برهان نیست، استقرار این مرحله از برهان به ولی بالاتر است.

این گونه نیست که مولا یک کیفیاتی را در عالم خارج و عالم ذهن و عالم قلب درست کرده و آنها را رها کرده باشد و خود این است که آنها را هماهنگ می‌کند این جریانی است که بدون عنایت مولا انجام نمی‌گیرد و آن حرکت واقع نمی‌شود و آن اتصال و وحدت و مرکبی را که می‌خواهد پیدا نمی‌شود البته متناسب با سطح این والا می‌تواند سطحش را پائین ببرد و متناسب با حیوانیت درست کند که در آن رتبه حیوانیت هم باز با فاعلیت ترکیبی درست می‌شود ولی اینجا که انسانی است فاعلیت ترکیبی آن تعلق به نفس فاعلیت مولا می‌شود که پذیرفتن ولایت مولا در رتبه ذهن خواهد بود و عبادت خداوند در رتبه ذهن به وسیله تولی به ولایت مولا واقع می‌شود حالا اگر این تولی به ولایت مولا در رتبه ذهن نباشد برای کفار حاصل نمی‌شود و برای آنها حاصل نیست و حجت بر علیه آنهاست در اینجا چند شکل بین این مطلب و آن بیان شما یک مقایسه‌ای می‌کنیم.

در اولین قسمت می‌فرمایید تصدیق قضایای اولی برای کفار مثل مسلمین حاصل می‌شود، اگر این مطالب درست باشد باید وقتی برهان الهی برایش می‌آورد برای او ثابت شود نه خدا هست، آقایان می‌گویند این تصدیق برابر با حصول کیف نفسانی است یعنی علم کیف نفسانی است دیگر انکار هیچ جایی ندارد مگر علم خودش کیف نفسانی نیست از طرف برهان این اشکال وارد است که شما می‌گوئید برهان بین مسلم و کافر مساوی است، بعد هم نمی‌گوئید رتبه من بالاتر است تا اینکه او احساس عجز کند و فهمد تصرف در سخن من برایش ممکن نیست معذک قدرت فاعلی برای انکار او اعلام تجزم دارد بلکه می‌گوئید هر دو فهم اولیات مساوی هستند و نسبت بینشان هم مساوی است حالا بحث می‌کنیم و برهان می‌آوریم و او محکوم می‌شود یعنی تصدیق می‌کند به تبع کیف نفسانی اش کار می‌کند و نمی‌تواند خارج از آن کار کند، پس باید تصدیق کند و قدرت انکار هم ندارد و اختیارش هم نمی‌تواند مانع این تصدیق منطقی اش شود چون شما کیف نفسانی او را عوض کرده اید و حالش تبدیل به یک حال دیگر شده و از حال کفر وارد به حال اسلام شده است براین اساس

قضایای منطقی باید ایمان ساز باشد نه ختم حجت کند، بر خلاف آنچه که ما عرض می‌کنیم که وقتی با آنها بحث می‌کنید موضع تصرف شما در تمثیل آنها اعلی و برتر است و او به عجز کشیده می‌شود نه اینکه حالش عوض شود حالش مربوط به فاعلیت خودش است، نظام تمثیلش هم عوض نمی‌شود بلکه او می‌بیند نمی‌تواند در شما تصرف کند و معنای حجت این شد که میدان رویارویی او با شما نیست.

بنابراین یک موضع نقض آقایان در بیان اولیات همین است که اولاً ادراک از استدلال باید برای همه قهری و جبری باشد که البته اگر جبری شد این اشکال وارد است که دیگر معنای علم نمی‌دهد و با معنای اشراف سازگار نیست ثانیاً عین کیف نفسانی عوض نمی‌شود.

حالا باز سراغ همان بحث یقین می‌آئیم، یک یقین در مرحله تمثیل داریم که جریان ولایت مولاست یعنی نظام تمثیل شما در جایگاه خودش متناسب با سیر به طرف مقصد مولا و حل محور فاعلیت مولاست جایی که شما هستید و به نسبتی که حول آن مقصد حرکت می‌کنید بنابراین می‌توان گفت که همیشه یقین محور تغییرات در دامنه‌ای است که حول آن تغییر می‌کند یقین برهانی این گونه است و اگر شما تولی به ولایت ولی بالاتر پیدا کردید طبیعی است که محور وحت و کثرت شما می‌شو و تصرفات نسبت به مادونتان شما متأثر نمی‌کند تغییرات شما آنها را متأثر می‌کند و دست مولا در تغییر می‌شود.

یک مرتبه از یقین هم یقین نسبت به عالم محسوس است که بحث یقین نسبت به عالم محسوس در د قسم مطرح می‌شو یک قسمت این که ما می‌بینیم که این میکروفن است آن ضبط صوت است این میز است و آن کاغذ است و امثال ذلک یک مثلی هست که می‌گویند در اینکه الان روز است که شکی نیست و این را نمی‌توان منکر شد، طبیعی است که در مراتب نازل افاضه همین طور است که انسان این گونه نگاه کند بگوید خداوند به ممکنات شناخته می‌شود، البته در جایگاه خودش هم ارزش دارد و در یک مراتبی هم باید همین طور گفت، یک وقت بالعکس آن می‌گویید همه اینها فانی هستند و به شیئی فانی نمی‌توان تکیه کرد، ادراکات ما هم فانی و ممکن الوجود هستند، حالا آیا وصف دلیل بودن ممکن واجب است یا اینکه آن هم به وجوب داشتن وابسته است و اگر وجوب نداشته باشد دللیت هم ندارد، نمی‌توان روی ممکن پا گذاشت و به واجب نظر

کرد، این ی سکوی محکم نیست همه اشیاء واجب شناخته می شود یعنی تناسبات به نسبت شناخته می شود نه نسبت به تناسبات، چون نسبتب دارد متناسب با نسبت متکیف است و متناسب با نسبت گفتن هم از خود نسبت است بعد هم میگ وئید در خود نسبت هم طرف نسبت اصل است والا نسبت چیزی نبود که وجود داشته باشد می گوئید بک عرفتك و چیز محکم تر دیگری نیست که با تکیه بر آن به چیزهای دیگر نگاه کرد به تو است که تورا می شناسم و به تو همه اشیاء را می شناسم تو در شناخت همه اشیاء اصل هستی و اصلاً پیدایش خود شناخت و پیدایش جریان فاعلیت و ولایت به توست.

بنابراین یقین به امور عینی که کاربردی متناسب با حساسیتهایماهست منزلتش منزلت بسیار پائینی است، برای مثال یک نفر محکمی آهن را از خود آهن و دیگری از فرمول آهن و دیگری از میدان جاذبه ای می داند که اگر آن میدان جاذبه نبود فرمولش نبود و دیگری از خواست ایجاد می کند که این را ایجاد کرده است می داند و بعد هم از اسمائی که آن اسماء کیفیات این را معین می کنند و عالم خارج را مشت پرکن نمی داند و می گوید لا حول ولاقوه الا بالله العلی العظیم.

ماهیات را در خصوصیات اصل نمی داند بلکه می گوید اینها به تبع یک وحدت ترکیبی و به تبع نظام فاعلیت و ولایت و ربوبیت مطلقه الهی هستند، البته جایگزینی این امور در قلب یک مطلب است و صحبت درباره آنها یک مطلب دیگری است ولی برای مؤمن خورشید و نور آن چه چیزی است که بتوان به آن تکیه کرد در مقابل ولایت مولی الموحدین که با اشاره انگشت جای خورشید را عوض می کرد و آن اشاره هم برای معدوم کردن خورشید بود که اگر اراده می کرد خورشید کاملاً تاریک می شد و اگر اشاره کن که قمر سعه و جودی پیدا کند و از خورشید روشنتر شود می تواند، این شعر واقعاً درست است که:

به ذره گره نظر لطف بو تراب کند به آسمان رود و کار آفتاب کند.

مگر خورشید بغیر از نظام ولایت به چه چیز بند است و به چه چیز نور دارد جز به آن اندازه ای که به او دستور داده اند که ر جهان درخشان باشد.

حالا این یقینیات محسوس که بعداً نسبت تأثیر عینی نامیده می‌شوند اینها مشت پرکن نیستند و آن چه از نظام ولایت می‌آید اینها را به این شکل درآورده است که شما به آنها نظر می‌کنید، ما در حجاب هستیم و به نظرم می‌آید احتیاج به مسکن داریم و خانه یک چیز مشت پرکن است و انسان را از گرما و سرما حفظ می‌کند اما در باطن شما محتاج به ولی بالاتر هستید و این صورت احتیاج شماست که همین صورت احتیاج هم به یک یز دیگر بند است یک وقت می‌گوئید، رب انزلی منزلاً مبارکاً و انت خیرالمنزلین یک وقت منزل را همین چهار دیواری می‌دانید و یک وقت به معصومین عرض می‌کنید می‌کنید بمنزلت الله عندک و بمنزلتک عنه حالا آن منزل هم مثل اینها سقف دارد،- منزلت خداوند در نزد آنان یا منزلت آنها در نزد خدا از همین قبیل است یا نه منزلت آنها در نزد خداوند یا سقف نشان داده نمی‌شود بلکه با قدرت و قرب و به نحوه ارتباط مولا با عبد و عبد با مولا، گاهی می‌گویید ما را در منزل مقربین و شهداء و صدیقین جای بده، در آ، منزل هم برای انسان احتیاجات هست ولی این منزلی که در نظر شما مشت پرکن است در مقابل آن هیچ است و هیچ تر از خواب و خیال برای الان ماست، در روابط عادی که نگاه کنید برای تهیه منزل باید زمین خرید اعتبار برای پول و مصالح داشت، آن وقت این اعتبار را در جامعه عوض می‌شود و می‌گویند ما به فلان قشر مصالح تعاونی می‌دهیم بعد به نظرتان می‌آید قیمت آن با نرخ آزاد فاصله دارد ی ضابطه دیگر می‌گذارند و می‌گویند اعتباراتش را به فلان دسته بدهید و شما به آن فرد می‌گوئید این منزل را ارزان ساختی، هم زمین و هم مصالح را به شما ارزان دادند در اینجا به دست اولیاء جزئی اجتماعی اعتبارات کم و زیاد می‌شود در وصول به این حاجت خیلی فرق می‌کند مثلاً این خانه‌ای که به استاد دانشگاه دادند ثلث قیمت آزاد است، یک ولی اجتماعی که در اعتبارات سیاسی فرهنگی یا اقتصادی می‌تواند تصرف کند چه رسد ب آن ولی‌ای که اصل شیئیت این اشیاء به دست اسماء تصرفی اوست ولی‌ای که اصل حاجت شما و رفع کننده حاجت شما همگی به دست او است و رابطه شما با جامعه و اشیاء به دست اوست اگر یقین او زیادتر می‌بود در هوا هم راه می‌فرت و اگر قربش به ولایت مولا زیاد شود هوا برای او مانند زمین می‌شود و سرعتش هم خیلی زیاد می‌شود این نسبت تاثیر عینی برای رزمندگان اسلام در حین مقابله با کفار حاصل می‌شده است و امام «ره» هم می‌فرمودند ره صد

ساله را یک شبه می‌روند، بعضی از رزمندگان اسلام در حین مقابله با کفار حاصل می‌شده است و امام ره هم می‌فرمودند ره صد ساله را یک شبه می‌روند بعضی از رزمندگان می‌گفتند این ترکشها مأموریت دارند و به کسی که مأموریت نداشته باشند نمی‌خورند، در میدان مین هم می‌رفتند پاکسازی هم می‌کردند و مدتها هم سالم می‌ماندند و به دفعات مکرر که در قانون تصادفات و احتمالات نمی‌آید که این تصادفی باشد، مشاهده می‌کرد که باید کشته می‌شد ولی زنده مانده است یا زیر پایش مین بوده ولی منفجر نشده است و واقعاً در لشکر صدام بعضی از آنها می‌دیدند که اندازه قد این بسیجی‌ها به بلندی آسمان است این را واقعاً می‌دیدند و یک لحظه ارتباط این بسیجی‌ها با خداوند ظهور می‌یافت و آنها را مرعوب می‌کرد و تا به آن امر مسلح بودیم جلو می‌رفتیم و همین که به نظر ما رسید که موشک جواب موشک، این عالم رامشت پرکن دیدیم، البته باید به این عالم اهمیت داد ولی باید به آن به صورت تبعی نگاه کرد و نسبت تاثیر عینی را هم در جایگاه خودش و به نسبت و تبعی که دارد اصل بدانیم اصل با ذهن نیست اصل با ولایت است و ذهن و قل ب هم تابع ولایت است.

نظر به محسوسات یک گونه نیست و کاربرد محسوسات هم یک گونه نیست و واقعیت محسوسات تحت ولایت و متکی به آن است، حالا اگر کسی در سه مرتبه نظام تمثلی که ادراک آن به معنای ترکیب فاعلیت با تبدل و رسیدن به عجز و جاری شدن ولایت مولا شد چون با فاعل وحدت ترکیبی پیدا می‌کرد معنی اشراف را داشت، اگر تعلق به ولایت مولا پیدا کرد و ولایت مولا در نظام تمثلی اش جاری شد و از راه ارتباط نظام تمثل به نظام حساسیتها عجز مجدد نسبت به مولا پیدا کرد یعنی به فاعلیت مولا در نظام تمثل خودش متمسک شد و فاعلیت مولا در نظام حساسیتهاش متناسب با ظرفیتش جاری شد و این مرتبه هم الهی شد و اطمینان قلبی وحدت ترکیبی حالاتش هم الهی شد و رابطه اش به خارج هم الهی شد یعنی در آنجا هم خودش را از هر تصرفی عاجز دید و به مولا متمسک کرد و فعل را انجام داد اگر هر سه وحدت ترکیبی پیدا کردند یعنی جریان ولایت مولا هم در نسبت تاثیر عینی، همدر نظام تمثلی هم در نظام حساسیتها جاری شد می‌توان گفت این حول محور ولایت مولا وحدت و کثرت پیدا کرده است و ولایت مولا در این ظرف به صورت وحدت و کثرت

جاری شده و در کیفیت خاص ظرفیت این جریان پیدا کرده است، آنگاه این مغیر شرایط می‌شود و لکن قدرت تغییرش در شرایط منسوب به مولا و در جهتی است که مولا می‌خواهد دیگر نه دلخوش به تصرفاتش در عالم است و نه دلخوش به استدلالهایش و نه دلخوش به حالاتش است بلکه دلخوش به مولاست و تعلقش به کثرت تصرفات مولاست، اینجا یقین حاصل می‌شود یقین در مرتبه تام آنجایی است که تمام ظرفیتهای عملکرد این، بستر جریان ولایت مولا شود. البته این سه تا که انجام گرفت ظرفیت حتماً بالا می‌رود و دوباره در ظرفیت جدید هم معنای رشد ادراک هست یعنی یا فاعلیت می‌کند یا اینکه فاعلیتیش تعلق به فاعلیت مولا پیدا می‌کند و ولی بالاتر را در تصرف اولی می‌داند، آنگاه حاصل این سیر، قرب بیشتر به مولاست.

البته تکیه به ارتکازات اجتماعی که معنای کل و جزء و بدیهیات و اولیات را درست یم کند تکیه به ولایت اجتماعی است و هیت ادبیات به ولایت اجتماعی بر می‌گردد که اگر کسی آن ولایت اجتماعی را نپذیرد می‌تواند آن اولیات برایش حضور نداشته باشد اولیات در نزد افراد مختلف یک سان نیست تا درچه ارتکازات و چه مرتبه‌ای از ولایت باشد چه در دستگاه کفر و چه در دستگاه ایمان، شما از اول کتاب تا آخرش نگاه کنید ببینید زلزله و امثال آن را چه چیز می‌داند و ببینید الان در سائربلاد غیر اسلامی معنای زلزله در نزد مردم چیست که آن را یک امر طبیعی می‌دانند و برایشان در نظام ولایت اجتماعی ادبیات متناسب با خودش جا افتاده است می‌گویند کره زمین یک مجموعه است که بدور خورشید می‌چرخد و تغییرات درونی این مجموعه چنین و چنان می‌شود وژئو فیزیک هم منحنی‌ها را این گونه رسم می‌کند و در این میدان این اتفاق می‌افتد و هرگاه هسته و پوسته زمین چنین باشد زلزله می‌شود، درست مثل اهل یقین مطلب را بیان می‌کنند، در حالیکه باید گفت زمین و زلزله مامور دارد و با اجازه روی می‌دهد آن وقت اگر فلان عبادت را انجام دهید زلزله نمی‌آید تردید ندارم که اگر جنگ با کفار را شدت می‌بخشیدیم این زلزله نمی‌آمد و من در این شک ندارم، جلو چشم خود ما هواپیمای دشمن می‌خواست روی مردم بمب بیاندازد ولی روی مردم نیافتاد مامور دارد و آن را آنطرف می‌برد.

برادر جمالی: آنها درباره آتش فشان و سیل پیش بینی می‌کنند و واقعاً اتفاق می‌افتد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: پیش بینی دو معنا دارد گاهی می گوئید به صورت کاربردی ایجاد می کند و با ولایت شیطانی آنها ایجاد می شود نه اینکه خیال کنید اگر این پیش بینی را هم نکرد ایجاد می شود آنها با ولایت شیطانی شان ایجاد می کنند و مانع آن هم ولایت رحمانی است، اگر به صورت کاربردی در دنیا فعالیت می کنند امداد می شود نه اینکه خیال کنید این یک حادثه طبیعی است که در میدان کار کفار نیست، در میدان آزمایش دنیا باید تحت قدرت آنها قرار بگیرد اگر آنها این نحوه حیوانی شدند و در مقابل آن اگر شما عکس آن عمل کردید آن را خنثی می کند و چیز دیگری واقع نمی شود در مسئله پیش بینی از همان وقت که می گوئید علم کاربردی است معنایش این است که در نظام فاعلیت جا دادر و به فاعلیت شما و فاعل بالاتر بر می گردد، نه اینکه به توصیف از چیزی که بنا بود واقع می شود و اگر فاعلیت شما به نحو دیگری بود نحو دیگری واقع می شود.

برادر جمالی: بدیهیات اولیه فطری است و وقتی انسان به دنیا می آید هیچ چیز غیر از عقل ندارد که در این عقل هم بدیهیات اولیه هست البته حالا کاری به خارج نداریم یعنی اگر مفهوم کل را بفهمد و مفهوم جزء را هم بفهمد حکم می کند که کل بزرگ است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر ارتکازات ما را بپذیرید نتیجه اش همان است که گفتیم و اگر نپذیرید نپذیرفته است. حالا اگر شما عالم را با این قضایای نظری محض شناختید که از قضا آنها که با این ابزار سراغ عالم ما نرفت اند بر شما مسلط شده اند و همه شئون زندگی شما را قبضه کرده اند.

حجت الاسلام میرباقری: پس شما قضایای یقینی را این گونه تحلیل می فرمائید که با رشد مراتب ایمان تحلیل از خود این قضایا هم تغییر می کند و وقتی ظرفیت فرق کرد ادراکش از خود این قضایا عوض می شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: چه ظرفیتش در رتبه ایمان مورد تصرف مولا قرار گیرد و چه در جریان

رشد.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی نسبت تاثیرهای طبیعی که مفاد قضایای حسی است تابع نظام ولایت است و با تغییر ظرفیت افراد نسبت تاثیرها مختلف شده و کیفیت آثار حقیقتاً عوض می شود یعنی کیفیت ترکیب و ترکیب نظام عالم مومن غیر از کیفیت ترکیب و ترکیب کافر است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی اگر جریان ایمان شدت یافت و دست ولی اعظم شد حتماً تکنولوژی متناسبش را ایجاد می کند، متصرف در عالم و اسماء است و دست اوست.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی تحلیل از قضایای محسوس عوض می شود؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یک کارائی و خاصیت دیگری پیدا می شود. قضایای محسوس ظل قضایای بالاتر هستند و آن قضایا هم ظل قضایای بالاتر و در نهایت همگی ظل فاعلیت مولا هستند.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی برای مومن و کافر هم همین محسوسات دو سنخ قضایا هستند و اینکه الان روز است و خورشید طلوع کرده است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یک وقت می گوئید تحلیل آنها فرق می کند و شما در ابتدای صبح یک اذکار و کلماتی را بیان می کنید و می گوئید حالا وقت نماز است و بعد بین الطلوعین و بعد ساعت مشهود اس و وقت اجابات دعاست یک صحبت این است که تصرف و ترکیب شما با این عالم و نسبت شما با عالم در عملکردتان در این عالم دو گونه است و با نسبتی که با کافر دارد فرق می کند، یک وقت می گوئید اصلاً وقتی من جزء ساختار نظام ولایت مولا شدم در این متصرف می شوم و می توانم از دست او خارج کنم شما قبول دارید ولایت مولا شدم در این متصرف می شوم و می توانم از دست او خارج کنم شما قبول دارید که نحوه ارتباط آنها با خورشید که فرضاً یک دستگاه ساخته اند اگر خدا بخواهد دخالت کند کان لم یکن می شود فجعلناها حمیداً کان لم تغن بالامس دست مولا آنقدر باز است که می تواند آنها را از خاصیت بیاندازد یک وقت می گوئید الان شاء مولا بر این است که از دست آنها نگیرد تا اینکه شما متنبه شوید، این ظالمی که امداد شده و مسلط شده است برای این نیست که او را دوست داشتند بلکه برای تنبه شماست.

حجت الاسلام میرباقری: بالاخره یقین‌های ذهنی آنها را چکار کنیم یک قضایای تجربی هست که مورد یقین آنهاست یا قضایای حسی و غیر حسی.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: جریان ولایت مولا در رتبه حیوانی و پائین تر از آن برای آنها هست مادام که مولای شما بخواهد.

حجت الاسلام میرباقری: پس در آن رتبه احساس عجز لازم نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در همان رتبه هم در می‌یابد که نمی‌تواند و ناتوانی خودش را در برابر تصرفات مولای شما حس می‌کند و باز هم انکار می‌کند او نسبت به ظرفیت خودش باید مرتب استکبار داشته باشد تا به آن رتبه برسد او بر خلاف این طرف که شما مرتب اعلام عجز می‌کنید و یک نحوه سجود دارید او یک نحوه اضطراب دارد و مرتباً اضافه می‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: آقایان بین حالت قلبی و ذهن تفکیک می‌کنند و می‌گویند ممکن است یقین ذهنی حاصل شود اما قدرت جحد هم دارد یقین می‌کند و باز هم انکار می‌کند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نه آن کلمات هرگز وحدت ترکیبی متناسب با ظرفیتش پیدا نمی‌کند یعنی او نمی‌تواند یک وحدت ترکیبی متناسب با ظرفش تحویل دهد که جریان ولایت مولا متناسب با ظرفش باشد، در عالم تمثیل یک وحدت ترکیبی پیدا می‌کند که متناسب با ظرفش نیست لذا برابر شما برهان ندارد، اگر قضایای یقینی داشته باشد و وحدت ترکیبی پیدا کند با وحدت ترکیبی شما یک مبنای دیگری دارد و هرکس بر مبنای خودش یقین دارد و نظام منسجم دارد این درست نیست و اصل صحت را زیر سوال می‌برد. اگر بنا باشد کافر بتواند از قضایای محسوس یک نظام عقلانی هماهنگ درست کند که در آن هیچ گونه تردید و تزلزل نباشد و مسلم هم یک نظام بدون ضعف بطرف دیگر درست کند آیا هردو نسبت به عالم خارج حق است؟ این مثل آن است که بگویند اصالت وجود و اصالت ماهیت هردو حق است و هردو از خارج حکایت می‌کنند، خوب این عجب حکایتی است، این ریشه صدق و کذب را از بین می‌برد، اگر اصالت ماهیت و اصالت وجود هردو حکایت از خارج کنند و هردو هم منسجم باشند این چه رقم حکایت از واقع است مگر اینکه بگویند

یکی از آنها تناسباتش تناسبات حیوانی اتس و با ظرفیت خودش در همان مرتبه مثال و صور نمی‌خواند و به وسیله تجزم و اعمال فاعلیت نظام کاربردی خودش را برای کاربرد خاصی ساخته است و بالجمله صحتبه ولایت تعریف می‌شود نه ولایت به صحت. اگر بگوئید ما نمی‌توانیم راست بودن یا دروغ بودن قرآن را اثبات کنیم پای راست و دروغ چه چیز بند است و پای واقعیت به چه چیز بند است، اساس واقعیت چیست، در نفس کیفیت در صورت تمثلی پایش به کجا بند است، اگر بگوئید تناسبات ظرف حول ولایت مولا یک حرف دیگر است انطباق با واقعیت که می‌گ وئید پای واقعیت به کجا بند است آیا به ذات ماهیات بند است ذات ماهیات به کجا بند است؟ به ادراک من و شما.

شما اگر جریان رشد در ادراک را قبول دارید این اولیات هم در رشد ادراک یک معنای دیگری پیدا می‌کند که صحت آن به سیر است و صحت سیر کننده هم به ولایت است یک یقین هایی تحت ولایت ارتکازی در اجتماع پیدا می‌شود که برای اصحاب اصطلاح که یک درجه ولایتشان بالاتر می‌رود فرق می‌کند. شما می‌گوئید النار حاره او برای حرارات در فیزیک یا شیمی یک معنای ترکیبی قائل است و می‌گوید النار حاره او برای حرارت در فیزیک یا شیمی یک معنای ترکیبی قائل است و می‌گوید همه چیز حاره است. در نزد ارباب اصطلاح معنای آن فرق می‌کند و آن معنای اول کنار می‌رود، آنگاه چگونه محور همه اینها به ولایت باز نمی‌گردد، نهایت ما حجت را به این اثبات می‌کنیم که این برتر و اعلون است و چیزی بر او حاکم نمی‌شود یعنی قدرت شکستن آنها را دارد ولی شکسته نمی‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: بالاخره روشن نشد که یقین‌های آنها یقین هست یا نه؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یقین حیوانی است یعنی در ظرفیت خودشان درون متنقاض است و کارایی و نسبت تاثیر بر شما ندارند چرا شما را موشک نمی‌ترسید؟ چرا تفکرات ذهنی شما به لرزه نمی‌افتد، تفکرات فلسفی شما اگر هماهنگ باشد مثل سگ از شما می‌ترسند و اگر جرئت ما در نوکری مولا زیاد بود این ترس آنها معلوم می‌شد و از تکنولوژی سازی شما می‌ترسند و می‌دانند که شما می‌توانید تکنولوژی بالاتر از آنها را بسازید و الا چرا این همه تبلیغ می‌کنند خودشان مشاهده می‌کنند، الان پس از ده سال صدای اسلام نه

فقط مدیریت سوسیالیزم را به هم ریخته بلکه مدیریت عالم را به هم ریخته و کاپیتالیزم بیشتر از سوسیالیزم می‌ترسد و فروریختن این خیلی شدید تر از فرو ریختن آن است، ما وقتی به ابزار و تکنولوژی و روابط انسانی آنها دلبستگی پیدا می‌کنیم و در نوکری مولا سست می‌شویم آنها خوشحال می‌شوند، الان آمریکا که شش هزار میلیارد دلار را در بازار دنیا می‌چرخاند و رئیس مستکبرین عالم است پولش پوک می‌شود و دلیل می‌گردد اگر ما محکم باشیم آنها چیزی ندارند شما یک موشک به بند الاحمدی زدید که اگر به جای موشک به نیرو حمله می‌کردید اثر بیشتری داشت دلار آنها به هم می‌ریخت و این نظم آنها زمینه سرعت از هم پاشیدن آهاست و به چیزی بند نیستند جایی می‌رسد که یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین فرار می‌کنند و خانه‌های خودشان را هم خراب می‌کنند، الان اینهایی که در شوروی هستند و واقعاً فقیر هستند چون در آنجا اموال در دست دولت بوده است اینها الان وسائل زندگی روزمره شان را جمع می‌کنند و برای زلزله زده‌ها می‌آورند، این چه توجه قلبی به ایران است و چه اعتبار سیاسی عظیمی است این اعتبار سیاسی و تعلق ارواح به ایران، مدیران استکباری دنیا را دیوانه کرده است همان طور که مردم برای سالگرد امام می‌آیند و آنها غرق در حیرت می‌شوند که چه کنیم، این اعتبار سیاسی که خداوند در دل ملت‌ها برای شما قرار داده چیز کمی نیست و ما نباید خود را ببازیم.

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۸۳ (۴۷ دوره دوم)

بحث: در فاعلیت صرف ربط کافی است نه علم

(اسم تصرفی نسبت به حالات نیست بلکه به نفس خود ربط است)

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم

بحث پیرامون علم و یقین بود علم ابزار نظام فاعلیت متناسباً با مرحله فاعل است یعنی اینکه رتبه آن چه رتبه‌ای باشد چه مقدار از فاعلیت این رتبه منبوس به خودش باشد که این مقدار سهم تاثیر خاصی در دست کردن ابزارش دارد یعنی درست کردن اسم تصرفی اعم از اینکه تصرف شد رشیی خارجی باشد یا تصرف در نحوه تمثیل و اسم سازی اش باشد یا اسم تصرفی که در رابط خود فاعل با حالاتش است البته قبلاً بیان شد که رابطه این مرتبه با حالات با ربط خود این مرتبه اسم سازی با اشیاء فرق دارد، در قسمت دوم هم به صورت مختصر بیان شد که وقتی می‌گوئیم علم اشراف است یعنی این اسماء با فاعلش و وحدت ترکیب پیدا می‌کند و فاعل با اینها مرکبی یم شود هرچند محور دارد و آن محور جهت را نشان می‌دهد و استمرار و لی این تریب جای آن حضور را می‌گیرد.

حالاتی فقط با ابزار ترکی می‌شود یا اینکه وحدت ترکیبی بین ابزار تصرفاً و متصرف یم نسبت خاصی پیدا می‌شود یعنی اگر شما تصرف می‌کنید و هوای اتاق را خنک می‌کنید از این هوای خنک مبتهج می‌شوید و این هوای روی شما مؤثر است هرچند حاکمیت در ترکیب با شماست، ولی آیا وحدت ترکیب فقط با علم است یا ترکیب با معلوم فقط آن معلومی نیست که در ذهن شماست ولی آیا وحدت ترکیبی فقط با علم است یا ترکیب با معلوم فقط آن معلوم نیست که در ذهن شماست بلکه با آن معلومی که از ذهن شما در عینیت است نیز ترکیب می‌شود تا هر جا بسط نفوذ اختیار هست تاثیر اختیار هم متقابلاً هست نهایت جهت گیری آن منسوب به فاعل است.

حالا اگر کسی بگوید فاعل و اسم تصرف و معلوم و مفعول تصرف یا متصرف فیه هر سه با یکدیگر ترکیب شده و در نظام فاعلی حول محور فاعلیت شکل می‌گیرند، آیا این امر در یک رتبه‌ای یا در سه رتبه یعنی فقط خارج سات که موضوع تصرف کاربردی قرار می‌گیرد یا فقط یک دسته از تصرفات شما در خارج است و یک دسته از تصرفات در خود تمثیل سازی یا در نحوه ربط این قدرت تمثیل سازی با وضعیت روحی شما واقع می‌شود هرچند که وضعیت روحی تحت اشراف در نم ی‌آید و لکن نحوه ربط با آن تحت اشراف درآمده و موضوع تصرف واقع می‌شود شما یک اسم تصرفی درست می‌کنید که ذهنی است و نحوه ربط موضوع تصرف آنس ات، تعریف ما از تزکیه ورد تصرف آن است بعبارت دیگر عرفان صطلاحی تحت تصرفش است.

حالا آیا این مطلب به برهان ما که ایمان را پایه قرار داده بود لطمه می‌زند؟ نه به اصل آن لطمه می‌زند ولی ظرف قاقبل را عوض می‌کند ظرف قابل انعکاسی از ایمان است مثلاً شما می‌توانید دست خودتان را بشکنید و دیگر نمی‌توانید کار کند و هرنه تصرفات تصویری از ایمان است و لکن اگر شما با فاعلیت و ایمان قبلی آمدید و یک کاری کردید و چیزی را شکیتید دیگر چیزی جز انقلاب آن را جبران نمی‌کند که این یک اعطا دیگر است، انقلاب هم تفضلی است به این صورت که شما اظهار عجز می‌کنید و خداوند هم می‌بخشد، ایمان از تصرف ولی بالاتر حاصل می‌شود و از ناحیه این فقط تسلیم بودن نسبت به ولایت آنها لازم است و فاعل رشد خود این نیست یعنی ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اولیاء نعم هستند و ایمان و ظرفیت بالاتری برای ایمان را عطا می‌کنند کما اینکه شما در حیطة تصرف خودتان متصرف هستید نسبت به مادون خودتان تصرف می‌کنید هرچند که تصرف شما خیلی محدودتر است و بسیاری از کارها را نمی‌تواند برگردانید ولی بعضی از تجزیه و ترکیبها در حیطة تصرف شما است.

براین اساس حضور معلوم نزد عالم به م عنای حضور تصویر آن یا اینکه منتهی الهی آن کیف نفسانی شود، نیست بلکه جای خودش است چه جای آن خارج باشد چه در دستگاه سنجش و تمثیل ساز باشد و چه این که در ارتباط تمثیل با حالات باشد معلوم سرجای خودش است و ابزار تصرف و اسماء هم سرجای خودشان هستند

وفاعلیت هم سر جای خودش هست ولی وحدت ترکیبی دارند و تعدد آنها متقوم به هم است و محورشان هم فاعلیت است که وحدت به آن قوام دراد و محور تعلق است.

حالا آیا این سه نظام یعنی عرفان اصطلاحی و منطق و فلسفه و صور استدلالی و تصرفات خارجی شما همگی و حدت ترکیبی دارند؟ بله وحدت ترکیبی اینها در یک شان به خود فاعل و در یک شان به اولیاء اجتماعی بر می‌گردد، مثلاً منطق سازی که کار همه نیست، اگر بنا شد معلوم یا متصرف فیه به شما ترکیب شود معنای فاعلیت این همیشه به شخص بر نمی‌رگد در حالیکه عده زیادی از افراد همیشه مقلد هستند و از خودشان ابتکاری ندارند و اسم تصرفی اینها از آن دیگری است، کاشف اینها ولی تصرف در ذهن جامعه و در مصرف جامعه است و تولید هم در این جا به معنا اسم تصرفی جدید نیست بلکه این تولید کننده کار گرد آن شخص است برای مثال کولر خانه شما کار می‌کند و هوا خنک می‌شود فقط در مورد شما چنین است یا اینکه در جامعه یک الگوی مصرف را متأثر می‌کند و آ کسی که کولر را ساخته الگوی مصرف جامعه را تحت تصرف قرار داده است و بعد از آن همه کسانی که در تولید و توزیع کولر فعالیت دارند به نسبت تحت تصرف او هستند، حالا آیا این مسئله فقط درباره اشیاء خارجی اقتصادی صادق است یا در امور سیاسی و فرهنگی نیز چنین است؟ در امور فرهنگی یعنی چه؟

یک ولی فرهنگی روش فکر کردن و درست یابی به تعاریف و دسته بندی احتمالات و راه نسبت دادن احتمالات به یک دیگر را عوض می‌کند انگاه یک چیزهایی که در جامع قابل پذیرش نبود مورد پذیرش قرار می‌گردد و یک احتمالات جدیدی را برای جامعه پیدا می‌شود، کانه قوه تمیز قبلاً در یک سطح قرار داشت و الان به یک سطح دیگر رسیده است.

قبلا از پیدایش جریان الکتریسیته برای روشنائی احتمالاتی که به ذهن تولید کنندگان چراغ می آمد این بود که لوله شیشه چراغ اگر این قدر طولانی تر شود جریان قوا بهتر می‌شود و چراغ بهتر می‌سوزد آن اینگونه باش ابرهم بهتر است اما هیچ گاه احتمال جریان دادن الکتریسیته در گاز نئون برای روشنایی مطرح نمی‌شد و حتی اگر کسی می‌خواست خیال بافی کند باز هم یک سری از احتمالات در ذهنش پیدا نمی‌شد

یعنی از عالم خیال هم مطلق نیست و هر خیالی به ذهن نمی‌آید، اگر چه با خیال کننده متحد است آقایان آن را مطلق دانسته اند و قبول نمی‌کنند که محدود است مثل اینکه ی بچه‌ای را به باغ ببرند و در آن باغ گرد و زیاد باشد این بچه می‌گوید یک دانای گردو بود یا مثلاً ارقام نجومی که از حوصله تصور ما خارج است، این خیالات و تطرق احتمالات هم همین طور است، مثالهایی که سابقاً در قصه‌ها ذکر می‌شد مانند کتاب کلیله و دمنه همه مثالها درباره دیو و حیوان است اما هرگز از یک فضانورد صحبت نمی‌شود یعنی یاین مثالهایی که در داستانهای این ایام هست در آن داستانها نیست تمثیلهای نشان می‌دهد که ظرفیت تطرق احتمالات همراه با رشد ادراک فرق م یکند یک مثالهای درباره عالم آخرت، هست که اصلاص برای ما قابل بیان نیست باید آن را نازل کرد تا بتوان در این عالم از آن صحبت کرد اینجا تحمل آن را ندارد، آنها برای ما قابل درک نیست شما یک مقدار کم می‌توانید بهزبان کودک صحبت کنید و او اصلاً تحمل همه چیزهایی را که شما می‌دانید ندارد ظرفیت پذیرش او محدود است، تمثیل و تطرق احتمال هم همین طور است، دسته بندی و نتیجه گیری و به تعریف رسیدن هم همین طور است و جریان رشد ادراک هم همین طور است.

حالا یک ولی فرهنگی می‌آید تصرف می‌کند و ادراکات را از یک سطح به سطح دیگر می‌برد در سطح قبل دو دو برابر با چهار تا بود اما در سطح بعد به دلیل نسبتی دیگر دودوتا برابر با چهار تا نیست، در ارتکازات قدیم از نرخ شاه عباسی برای مثال استفاده می‌شد اما در ارتکازات الان از این مثال می‌خندند یک جایی این مثالهای صحیح بوده و البته نسبی شدن آن هم با ثبات جهت ضرری ندارد و آنچه که به نظر ما رشد و اعتقاد است و نه تلون از همان ثبات جهت به دست می‌آید.

موضوع تصرف این ولی فرهنگی خود قوه سنجش است که شما هم می‌گوئید رشد در ادراک حاصل می‌شود آن ولی قوه تفکر یک جامعه را به سطح بالاتری می‌برد و درست است که بگوئیم ولی با ابزار با تصرف فیه و حدت ترکیبی دارند و اینها دنبال او حرکت می‌کنند الان برای حسابهای یومیه یک شکل‌های خاص ریاضی بر روی کاغذ ترسیم می‌کنیم و جمع بندی می‌کنیم و بعد صورت حساب را به دست می‌آوریم و اگر هم درست مطابق نباشد ناراحت هستیم، برای مثال هزار تومان شهریه گرفته ایم و یک خرجی هم داشته ایم بعد جمع می

زنیم ولی جمع مطابق نیست به فکر می‌افتیم که آیا مقداری پول گم کرده‌ایم یا طور دیگری شده است ولی اگر مطابق بود خیالمان راحت می‌شود خوب این علامتها یک روزی نبوده و فردا هم ممکن اس محاسبات به یک شکل دیگری صورت گیرد، تا زمانی که مراجعه به این ابزار و جمع بندی اطلاعات به وسیله اینها برای شما ساده باشد ذهن شما نسبت به آن ولی فرهنگی تحت تصرف است.

اگر شما به دنبال نشر خدا پرستی و توحید باشید می‌گوئید جلسات اصول عقائد را در سراسر جهان گسترش دهید فرضاً مرحوم آیت الله بروجردی (ره) لساتی را در اروپا و آمریکا ترتیب داده بود و اگر ایشان پول بیشتری داشت مساجد بیشتری می‌ساخت و مبلغین با کفایتی برای این مساجد تعیین می‌کرد همانطور که در بلاد اسلامی این طور است و ساختن مساجد و تبلیغ رائج است.

بعضی این گونه نشر را با اعلاء اجتماعی توحید اشتباه می‌گیرند، در پاکستا یا سائر بلاد که نظام آنها براساس دموکراسی است و مبنای حق و باطل آراء مردم است بدون قید مصلحت و مبنای تصویب قانون در مجلس هم رأی اکثریت است و قید شورای نگهبان ندارد، ممکن است بگوئید مشروط به قانون اساسی شان است و در این قانون هم یک قیدهایی ذکر شده ولی خود این قیود هم به آراء برگشته است جز آن آراء چیزی برای آنها حقانیت ندارد حالا وقتی می‌خواهیم بگوئیم دادگاه حکم می‌کند باید بگوئیم براساس آراء مردم و تمایلات آنهاست. مبنای قضیه و منشأ قوا رأی مردم است و رأی است که چیزی را حق می‌کند نه اینکه حقانیت یک رای را امضاء کند حالا این مطلب نظام پیدا م یکنند یعنی این تعلق عمومی که بر قدرت اراده و فاعلیت انسان ملاحظه شده منشاء تصرفات می‌شود بعد می‌گویند مردم خیلی منظم هستند منظور هم همان نظم قانونی است می‌گویم پس نفوذ آن قدرت از شکل سازماندهی و شکل رفتارهای عمومی جامعه راهم تحت تاثیر قرار داده و در نهایت هم به عینیت می‌آید، یعنی اینکه پرستش عمومی نافذ شده است، حالا یک نفر در اینجاست که اعمال فردی اش را انجام می‌دهد اما همین می‌خواهد وارد اجتماع شود باید رعای قوانین اجتماعی را درباره دادو ستد و رفت و آمد را بنماید یعنی باید نفوذ آن پرستش اجتماعی را بپذیرد اگر توسعه توحید در شکل اجتماع با آن شکل فردی فرق می‌کن و منظور افزایش قدرت توحید در عینیت است، این

خیلی فاصله دارد با اینکه به صورت تکی نماز را اقامه کنید و در مسجد هم نماز بخوانید وقتی نفوذ اجتماعی توحید بالا برود نماز هم خوانده می‌شود یعنی خوف و طمع عمومی نسبت به امور اجتماعی شکل الهی پیدا کند و تعلقات حول محور دین بچرخد و گسترش تعلقات سیاسی فرهنگی و اقتصادی به شرط قرب الهی صورت گیرد. البته این یک بحث منطقی پیرامون جامعه مطلوب است که لازمه اش این است که توسعه اجتماعی توحید غیر از ترویج توحید در جامعه باشد. توسعه اجتماعی توحید فقط با ولایت و نظام حاصل می‌شود بر خلاف ترویج توحید که در هر جامعه‌ای ممکن است، البته اگر یک نظام کاملاً مخالف باشد مرتباً حدود و منزوی می‌شود چون اصل در امور اجتماعی همان نظام ولای است و گسترش این برابر با منزوی کردن و منحل کردن چیزهای مخالف با آن است.

به نظر می‌رسد وجوب شکر منعم که عقلاً اثبات می‌شود شکل اجتماعی اش مغفول عنه است و پایه آن را در اعتقادات ملاحظه نمی‌کنند بلکه می‌گویند اصل عدم ولایت است مگر آنچه را که دلیل خارج کند، حالا چند تا دلیل داریم که مثلاً این محدوده ولایت در اختیار ولی فقیه است، اما اگر از آن طرف که شکر منعم واجب است بیایند پرستش غیر خدا را که هرگز جائز نیست یعنی عقل کفران منعم را بهیچ وجه قبول ندارند لذا خوف و طمع از غیر خدا را نمی‌پذیرد آنگاه خوف و طمع اجتماعی را نیز هرگز نمی‌پذیرد اگر خوف و طمع اجتماعی را از طاغوت بپذیرد پرستش غیر خدا را جائز دانسته است و این محال است. لذا پایه امر ولایت در اصول اعتقادات است و بحث کنونی ما هم پیرامون همین موضوع ولی در بخش شناخت است.

حجت الاسلام میرباقری: شما فرمودید ادراک اسم تصرف است و فاعل با اسماء تصرفی و متصرف فیه خودش و حدت ترکیبی دارد چون تصرف را به معنای ترکیب می‌دانید و اسماء تصرفی یعنی ربط ترکیبی و علیت را هم به ترکیب ر نظام ولایت تعریف کردند، ادراک که حتماً اسم تصرفی است و به نسبتی به تابع فاعلیت شخص ساخته می‌شود و فاعلیت خودش که اصل در آن جهت و مقصد است در نحوه ساختن نظام اسماء تصرفی می‌آید و به میزانی که فاعلیت دارد در ساخته شدن اسم تصرفی دخالت دارد. همچنین در نظام ولایت اجتماعی اسماء تصرفی که در اذهان ساخته می‌شود یا به تعبیر دیگر فرهنگ عمومی جامعه تابع نظام

ولایت است (البته از طریق ولی فرهنگی) و به میزانی که تحت تصرف ولی فرهنگی است فاعلیتش محدود می‌شو البته خود اینکحه در یک نظام ولایت خاص قرار گیرند باز به فاعلیتش بر می‌گردد و نقش فاعلیت در اینجا این است که از یک نظام ولایت تبعیت کند و از یک نظام ولایت دیگر تبعیت نکند که این هم به تعلقات روحی اش باز می‌گردد، اگر تعلقات روحی و محصول این نظام ولایت داشت ترکیب و تبعیت قهری است و درنهایت مکانیزم تخلف هم به ایمان بازمی‌گردد و تابعیت یا عدم تابعیت او از ناظم ولایت اجتماعی به ایمان او باز می‌گردد، مطلبی که امروز اضافه فرمودید دو نکته بود یکی اینکه با خود حالات روحی و ایمان و نظام انگیزه‌ها ممکن نیست و تمثلات و ادراکات انسان تابع حالات و ناظم انگیزه اش است و فقط با کیفیت ربط ارتباط پیدا می‌شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: این خیلی مهم است، اگر در عرفان اصطلاحی یک اشکال و کجی پیدا شد عیان همان در جاهای دیگر هم پیدا می‌شود و اینها به حسب به مرتبه‌ای که دارند متاثر از یکدیگر هستند یعنی عرفان اصطلاحی اصل در منطق سازی است چون ربط بین حالات روحی و منطق را شکل می‌دهد.

حجت الاسلام میرباقری: مطلب دیگر اینکه فرمودید در فرد و جامعه همین طور است که محصولات عینی عکس حالات روحی است و محصولات عینی جامعه عکس حالات روحی ولی جامعه است که حالات روحی است که حالات روحی ولی جامعه در تعلقات اجتماعی جریان می‌یابد و بعد در فرهنگ اجتماعی می‌آید و بعد در تصرفات عینی و نظام سازی عینی جامعه می‌آید و بر همین اساس توسعه اجتماعی دین غیر از تبلیغ و ترویج دین است، توسعه اجتماعی دین فرع حالات روحی ولی است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: حالا این کساستی که می‌گویند حکومت یکی از نیازها هست مثل این که من به پنج تا چیز نیاز دارم، که یکی از آنها حکومت است، یک نیزه به پرورش باطن و روح است که نیاز به علم و درس خواندن داریم و یک نیاز هم آب و غذا اس و یک نیاز هم به نظم داریم که هرج و مرج نباشد، این صحبت غلط است.

حجت الاسلام میرباقری: بله، آنها نیازها را فرع بر ولایت نمی‌دانند و نمی‌فهمند که ناظم ولایت است که نیازها را سازماندهی می‌کند و می‌تواند نظام انگیزه‌ها را جابجا کن و تصرفات ولی فقط در الگوی مصرف نیست که قبل از آن تصرف در حالات روحی جامعه است و می‌توان آنها را تغییر دهد و برهمین مبنا به طور کلی وضعیت اجتماعی تابع حالات روحی ولی است و به بیان دیگر هر تصرفی که در روابط اجتماعی صورت می‌گیرد تابع میزان تصرف اولیاء است و اگر نظام غیر الهی حاکم بود حالات روحی جامعه تصرفات عمومی شان الهی نیست و پرستش خداوند واقع نمی‌شود هرچند در یک بخش از این جامعه یک تعلقاتی به یک فرهنگ تخاصی پیدا شود ولی بهر حال این هم منحل در نظام ولایت است.

حالا شما می‌فرمائید تصرف در حالات روحی رای خود انسان ممکن نیست و انسان فقط می‌تواند با کیفیت ارتباطش ربط پیدا کند آیا این ربط با فرهنگ نیست؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ما اول نمی‌توانیم عکس از ارتباط روحان با بالا داشت باشیم و از آنجا هرچه باشد عکسش در این ظرف می‌افتد نه اینکه ما مستقل از آن می‌توانیم تصرف کنیم و آن را تحت یک چیز قرار دهیم و رابطه اش را با بالاتر ترسیم کنیم، بلکه در اینجا یک نکته مهمی در باره تعطیل و تشبیه هست که آن شخصی که می‌خواهد صورت تحویل دهد ولو صورت اصطلاحی و مفهومی نمی‌تواند از بالاتر خودش یعنی صوری که از معصومین است، صورت بدهد چه اینکه آنها ابزار تصرف معصومین در روح و ذهن این است و لکن اگر بخواهد ارتباط خودش را با بالاتر ذکر کند در عالم تمثیل سازی و صور جایگاه ندارد و به وجود تعلق و ربط تعطیل نیست و ادراکی که هست غیر تمثلی است، شما در حضور معصومین مبتهج می‌شوید و برایتان یقین حاصل می‌شود ایستاده اید و زیارت حضرت ثامن الحجج را می‌خوانید و می‌گوئید اشهد انک تشهد مقامی او می‌شوند و می‌بیند و خیلی قوی تر از اینها که صورت ظاهر شما را می‌بیند او ظاهر و باطن و تعلقات همگی را می‌بیند حالا این یقین خصای که حاصل می‌شود صورت ندارد و شما نمی‌توانید تفسیر درستی از آن بدهید.

حجت الاسلام میرباقری: پس ادراک هم نباید باشد چون ادراک فرع بر اسم تصرفی است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در اینجا نحوه درک ارتباط است و در فاعلیت صرف ربط کافی است نه علم.

حجت الاسلام میرباقری: پس علم به آن ارتباط نیست و ادراکی هم از آن حاصل می‌شود و این به معنای تعطیل است، البته ربط هست، می‌فرمائید ابتهاج حاصل می‌شود و این فرع بر ادراک است، حالا اگر مطلقاً ادراک نباشد چگونه ابتهاج است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: تعریفتان از ابتهاج متقوم به علم است یا اعم از تقوم به علم است؟ یعنی علم به ابتهاج تعریف می‌شود یا ابتهاج به علم؟ اگر اصالت عقلی هستید ابتهاج به علم تعریف می‌شود و اگر اصالت ایمانی هستید باید علم به ابتهاج تعریف شود و اگر ابتهاج یا ایمان اصل شد آنگاه ارتباط او با خدا و قرب او ابتهاج است و بعدش اضطراب و عذاب است، البته یک دسته از ابتهاجها که در تصرف خودتان واقع می‌شود ابتهاجهای علمی است.

حجت الاسلام میرباقری: شما فرمودید انسان با نحوه ارتباطش می‌تواند ربط تمثلی برقرار کند خود این نحوه ارتباط روشن نیست چون خود این را به نظام تعاریف فلسفی و نظام تعاریف عرفانی معنا می‌کنید، در حالیکه ناظم تعاریف عرفانی در فرهنگ است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یک فرق دارد چون یک دسته از تعاریف فرهنگی تان برای تصرف در خارج است برای مثال تعریف از الکتریسیته نقطه ذوب و انجماد و غیره، یک دسته دیگر از تعاریف برای تصرف در خود تمثالات ذهنی است مثل کبری و صغری و حد وسط و سایر تعاریف منطقی، یک دسته تعریف هم نه مربوط به اشیاء خارجی هستند و نه مربوط به ادراکات ذهنی منطق سازی، تعریف اوصاف شجاعت و ترس را بیان می‌کنید و علت آن هارا می‌گوئید درست است که این از دستگاه منطقی شما متأثر است ولی موضوع بحث نه مربوط به قوه سنجش است و نه مربوط به خارج، بلکه حالات خود را موضوع بحث قرار داده اید در حالیکه خود حالات را نمی‌توانید موضوع قرار دهید بلکه ربطتان با حالات را موضوع قرار می‌دهید یعنی خود نظام حساسیتها را نمی‌توانید مورد تصرف قرار دهید، لذا قبول دارید که عرفان اصطلاحی را هرچند هم بخوانند اگر

عمل نکنند وصفها تغییر نمی‌کند، حالا صحیح است که بگوئیم اگر هم عمل کنید خودتان فاعل تغییر خودتان نیستید، اگر عجز حاصل شود اولیاء تصرف می‌کنند.

حجت الاسلام میرباقری: این اگر اسم تصرفی نسبت به حالات نیست چه خاصیتی دارد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اسم تصرفی نسبت به نفس خود ربط است، یعنی ممکن است شما با زمینه ذهنی که نسبت به یک حالت روحی پیدا می‌کنید بعد زمینه اشتیاق یا عجز یا نفرت نسبت به آن تقویت یا تضعیف شود.

حجت الاسلام میرباقری: شما قبلاً اشکال فرمودید که انسان نسبت به حالات خودش شهود و علم حضوری ندارد چون اینها برای او مخفی است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: حالا آیا باید بگوئیم ایشان نسبت به حالاتش شهود دارد یا اینکه بگوئیم مرتبط است.

حجت الاسلام میرباقری: ارتباط هم نمی‌توان گفت چون این بخش از وجود اوست چون این مرکب است قوه تمثل خودش با حالات روحی اش مرتبط است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: شهود یعنی حالت خاصی که برای اهلش پیدا می‌شود یا بعبارت دیر حالات رویح که برای همه حاصل می‌شود چون همه حالات روحی دارند و به نسبت خودشان و در جای خودشان به مولا ربط دارند و به نظام فاعلیت بالاتر مرتبط هستند. این حالتی که دارند یک وقت می‌گوئید بر نفس خودش شاهد است یک وقت می‌گوئید این حالت ربط بین خوش و مولای خودش است، اگر ربطش نزدیک باشد مبتهج است و از ربطش دور و در سقر باشد شدیداً مضطرب است. پس موضوع بحث دو چیز است: یکی ربط خودش با مولا که هرکدام جداست، آن چیزی را که می‌گوئیم تعطیل نیست و آقایان هم در مشاهده می‌گویند که البته به نظر ما آن را درست توصیف نمی‌کنند همان ربط به مولاست و همان است که از تعطیل جلوگیری می‌کند، ما قائل به شهود هستیم ولی نه شهودی که نفس نسبت به حال خودش دارد و نه این که حقائق را همانگونه که هست ببیند بلکه ارتباط خاصی است که آن ارتباط و ادراک از قبیل ادراک‌های تمثلی

دارای صورت نیست و مثل ادراکاتی که اسم تصرفی دارد نیست. پس یک ارتباط با بالاتر از خودش است که اسم آن را نه عرفان اصطلاحی می‌گذاریم و نه فلسفه و منطق و علوم تجربی و اسماء تصرفی. بلکه آن نحوه ربط به بالاتر تحت تصرف ولی بالاتر است و رابطه ولی بالاتر بامولی علیه اش است که در آن جا دخالت فاعلیت این فقط در منزلت بوده که صرف تعدد ربط برای این امر کافی است نسبت به چیزی که هنوز آن اختیاری که در رتبه تمثل بیان شد، نیست و فقط آن را از جبر بودن خارج م‌یکند که این ارتباط با بالاتر یک دسته است و کلیه شهودهای عرفانی در اینجا تحقق حال است.

گاهی شهود را به این معنا می‌گیرید که مثلاً یک نفر در عین حال که در جمع ماست ملائکه را هم می‌بینید یا ارواح مؤمنین را می‌بیند خوب این دیدن یک صورت است و می‌تواند یک تصور ارائه دهد. گاهی یک حال خاصی محقق شده است که از لوازم آن حال باز شدن چشم برزخی شخص است که امور مختلفی را می‌بیند و لی نفس آن حال که نفس ارتباط به مولا و نظام فاعلیت خودش است، دیدنی نیست و آن حال محقق است. چون دارای آن حال است چیزهایی را می‌بیند. شهودی را که می‌گوئید اگر این چیزهایی است که به قول آقایان با چشم سر تسبیح کردن اشیاء را می‌بیند یا اینکه مرحوم شاه آبادی گفته بود من ملائکه را در حال رنگ کردن گلها می‌بینم، این با چشم سر می‌دیده است نه این که خیال می‌کرده است، همان طور که اگر یک دوربین قوی دست بگیرید چیزهایی را که دیگران نمی‌بینند خواهید دید اگر حالت روحی هم ارتقاء یابد شما یک چیزهایی را می‌بینید، آیا غرض از شهود این است که خدا را اینگونه نمی‌توان دید و نمی‌توان با خداوند ارتباط داشت اما اگر غرض تحقق یک حالت خاص است چرا این حالت ارتباط هست و اگر غرض از درک یک درک غیر تمثلی باشد عیبی ندارد و اسم این دسته را هم درک می‌گذاریم و هیچ ضرری هم ندارد و اگر غرض از ادراک، آن دسته از درک‌هایی است که دارای کیفیت خاصی حد و ورسم داراست که در نظام خصوصیات آن را جا می‌دهید نه اینکه در یک نظام خصوصیات برتر جا بگیرد، قطعاً این نیست. ادراکی که نوعاً در عرفان و شناخت‌شناسی از آن صحبت می‌شود ادراک از این قبیل است.

حجت الاسلام میرباقری: دو نکته باقی می ماند اول اینکه بالاخره این ادراک چه نوع ادراکی است آن اقایان می گویند یک نوع علم حصولی است که در آن معلوم به عینه برای علت حاضر است که فرمودید حضور نمی تواند باشد چون حضور با غفلت سازگار نیست. دوم این که چطور این حالات تدریجاً شناخته می شود فرضاً انسان یک ارتباطاتی دارد و به تدریج این ارتباطات را می فهمد، قبل و بعد از آن چه تغییراتی صورت می گیرد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بفرمائید از این حالات یک صور و یک ربط خاصی منعکس می شود غیر از اینکه خودشان صورت داشته باشند و شما بر این صورتها اشراف داشته باشید انعکاس آ، در یک شکل خاص دیگری حاصل می شود.

حجت الاسلام میرباقری: فرق این با انعکاسی که از خارج حاصل می شود چیست، خارج هم که فقط صورت خارجی نیست و فقط اسم تصرفی است، می فرمائید این هم انعکاس است، عرفان نظری با تعاریفی که از خارج می دهیم چه فرقی دارد؟ تعاریف از حالات روحی مانند حب و بغض و خشیت با تعاریف کاربردی چه تفاوتی دارد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: تعاریف که سایه ایمان شد یعنی یک وقت می گوئید به حسب موضوع فرق دارد....

حجت الاسلام میرباقری: آن هم ربط است ولی ربط تصرفی است اگر این اصلاً ربط با حالات روحی نیستی پس عرفان نظری با ادراکات نظری، فلسفی و منطقی با ادراکات حسی چه فرقی دارد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: فرقی این است که موضوع اینها یا خود اشیاء یا ابزار سنجش است ولی در عرفان اصطلاحی موضوعش خود حالات نیستند بلکه ربط با حالات است.

حجت الاسلام میرباقری: ربط با حالات چیست؟ در تصرفات خارجی هم یک خارج داریم و یک ربط با خارج. حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ربط با خارج که در خود علم است و خود خارج با شما ترکیب می شود از طریق اسماء تصرفی که ادراک باشد بر خلاف عرفان اصطلاحی که خود حالات موضوع تصرف نیست، چون اگر

خود حالات موضوع تصرف باشند تهذیب مثل آب خوردن ساده یم شود وقتی متصرف فیه ربط نباشد و خود آن باشد خود آن را تغییر می‌دهد و مشکلی ندارد.

حجت الاسلام میرباقری: مشکل این است که اسم تصرفی آن حاصل نمی‌شود، یعنی عرفان نظری اسم تصرفی در آن جا نیست و علم اخلاق اسم تصرفی برای حالات نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی علم اخلاق را جدا می‌کنید اگر شما بفرمائید خود حالات موضوع تصرف قرار می‌گردد و شما فاعل در آن هستید، آن وقت اسماء تصرفی هم همین عرفان نظری است، برای تهذیب فقط کتاب اخلاق خواندن کافی است و حین خواندن باید تصرف حاصل شود مثل به کاری گیری علم منطق در ساختن قضایا چگونه وقتی علم منطق خواندید قضایا را درست می‌کنید و جلو می‌روید باید مثل فنون شود و حالات هم در اختیار بشر قرار گیرد در حالیکه می‌گوئید چنین نیست، اگر این نیست و تهذیب از قبیل فنون نیست پس علم اخلاق چیست؟ آیا موضوع آن خارج است؟ در نظام اطالات و فرهنگ هم قرار نمی‌گیرد ولی جایگاه آن در فرهنگ چیست؟ می‌گوئید موضوع این درباره ارتباط انسان با روح است نه خود روح یک رابطه‌ای رو حبا شما دارد و یک رابطه شما با روح دارید.

حجت الاسلام میرباقری: روح خودش جزء ماست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: وحدت بسیط نیست بلکه وحدت متقوم به کثرت است، اجزاء مرکب در عین تقوم وجود دارند.

حجت الاسلام میرباقری: اجزاء و آن جنبه وحدتی یک مرکب می‌شوند نه اینکه فقط اجزاء مرکب شوند چه چیز به چه چیز ارتباط دارد، یک جزء مرکب با یک جزء دیگر.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یک جزء قوه سنجش و یک جزء هم نظام حساسیتهاست که با هم رابطه دارند و رابطه نظام حساسیت است که آن را شکل می‌دهد یک رابطه متقابل هم باید برای این قرار دهید، این رابطه علم اخلاق است که موضوع آن نحوه ربط است.

شما اگر به یک دسته از درویش برخورد کنید که ذهن آنها خراب باشد و بحثهای فلسفی باطلی ارائه کنند و قائل باشند که خودشان می‌توانند خدا باشن و به ربوبیت نوعی قائل باشند و بعد یک عرفان فاسد و یک اعمال فاسد و یک نیت فاسد هم داشته باشند به نحوه‌ای که اگر در ابتدا بخواهید چیزی را به او بفهمانید نمی‌تواند بفهمد و بای از خیلی دور آغاز کرد چو مشترکات شما با ایشان از امور خیلی بعیده است.

حالا یک عارف مسلمان خوب داریم که در سئله به او اشکال دارید در اینجا خیلی راحت با او صحبت می‌کنید و زود اشتباهش را برایش بیان یم کنید اما به آن درویش این را نمی‌توانید بگوئید چون اگر به او بگوئید این با توحید نمی‌سازد می‌گوید مگر بنا بود با توحید بسازد، توحید به چه معناست، اما به آن عارف راحت می‌گوئید این مطلب با توحید یا با بعث انبیاء نمی‌سازد و زود با او به تفاهم می‌رسید، علت قرب این وبعد او در تفاهم چیست؟ می‌گوئید فلسفه و عرفان او همگی فاسد است.

اگر اسم تصرفی هیچ گونه رابطه‌ای نداشت در نهایت اگر نظام حساسیت نظام اطلاعات و نظام اعمال و رفتار خارجی یک وحدت پیدا نکنند و ربط متقابل به هم نداشته باشند شما نمی‌توانید منتقل کنید هرچند شخص نسبت به حساسیتهای خودش ولایت در تصرف نداشته باشد.

حجت الاسلام میرباقری: پس این اسماء اگر نسبت به او اسم تصرفی نیستند چه کاره هستند؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: تصرف در مسیر را عرض کردم اگر دست انسان بشکند راه کار کردن تنگ می‌شود خود راه و ربط موضوعیت دارد سعه وضیق شما در تصرف خارجی به علم و دست شما نیاز دارد یعنی اگر اسم تصرفی داشته باشید ولی دست یعنی ابزار آن را نداشته باشید...

حجت الاسلام میرباقری: پس این ربط یک نوع فرهنگ است جایگاه آن هم مال تصرف در ذهن و خارج است نه تصرف در حالات.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: جایگاه رابطه شما با حالات است نه تصرف در حالات.

حجت الاسلام میرباقری: این چه ارتباطی غیر از ترکیب و ترکیبی است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: شما با این ضبط صوت ارتباط تصرفی می‌گیرید اما آیا این هیچ ربطی با شما ندارد؟ اگر تاثیر و تاثر طرفینی است حول محور فاعلیت شما است حالا برای خود این آیا اثری که روی شما می‌گذارد اثر فاعلی است و جهت شما را عوض می‌کن حالا همین فرض را برای خودتان نسبت به روح بگذارید ربط تاثیر و تاثری داشتن و برگشتن عکس العمل از این و بازتاب فعل و انفعالات در این ربطی به این ندارد که این نسبت به من در هدف اعل باشد.

حجت الاسلام میرباقری: پس حالات روحی انسان نسبت به ولی بالاتر هم یک چنین انعکاسی دارد؟ انعکاس قوه تمثلی نسبت به حالات روحی، عرفان می‌شود که این زمینه برای ترکیب خود تمثل با آن و ترکیبی که تحت تصرف است وبعد اگر بخواهد فلسفه و بدنبال آن علوم نظری ساخته شود بر پایه این عرفان ساخته می‌شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: هر داراکی که از وجود دارید پایه برای منطق و فلسفه تان خواهد بود، اگر ادراکتان از وحدت و کثرت دیگر آن بحث‌های عرفانی نبود یک عرفان و فلسفه و اخلاق دیگری پیدا می‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی ربط بازهم ربط ترکیبی است اما قوه تمثلی فاعلیتی نسبت به این ربط ندارد و بعد که حالات روحی می‌خواهد در تمثلات و نظام ذهنی و فرهنگ جریان یابد، ببايد از طریق اخلاق و عرفان جریان یابد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی عرفان هر قوم است که چهره اش در خارج آن قوم ظاهر است.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی اول حالات روحی در عرفا شکل پیدا می‌کند و بعد عرفان واسطه جریان حالات روحی در فلسفه و تعاریف علمی و کاربردی می‌شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: قبل از انقلاب، عرفان مردم ما اصلاً حکومت بردار نبود و کسی که می‌خواست انسان خوبی باشد فوقش این بود که امر به معروف و نهی از منکر در یک امور جزئی انجام می‌داد ولی اصلاً در سیاست وارد نیم شد، البته به ندرت هم یک کسانی در فقه قوی بودند و در امور اجتماعی یک

دخالت‌هایی می‌کردند ولی معنای تاسیس حکومت و تصرف در زمان و مکان مطرح نبود، حالا اگر یک عرفانی متناسب با این تصرف پیدا کردید آنگاه محال است حوزه فقط دلخوش به التزامات قلبی شود و کاری به خارج نداشته باشد، الان با یک دقتها و لطافت‌هایی در یک سری امور عقلی دخالت می‌کنند و بعد از یک سری امور مهم ساده می‌گذرند.

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۸۴ (۴۸ دوره دوم)

بحث: درک تناسبات نظام ولایت

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم

بحث پیرامون مسئله علم و ادراک بود که بیان شد ابزار تصرف فرد یا اسماء تصرفش با متصرف فیه و خوشد و وحدت ترکیب پیدا می‌کند و همچنین گفتیم که علم اشراف تصرفی است. معنای اشراف تصرفی هم این شد که با این اسماء و وحدت ترکیبی پیدا می‌کند لذا مشرف است معنای دیدن هم همین مطلب بود که فاعلیت نسبت به ابزار دارد و با ابزارش و وحدت ترکیب یابد و با متصرف فیه ابزارشهم وحدت ترکیبی پیدا می‌کند یعنی به نحوه‌ای جزء آن می‌وشد چه این که متصرف فیه او ادراک انسان‌ها در جامعه باشد چه شیئی باشد و چه اینه ارتباط انسانها به هم دیگر یا موضوعات دیگر باشد اعم از امور اجتماعی یا غیر اجتماعی.

یک سوال مطرح شده بود که ضوع ارتباطش با اوصاف خودش چگونه می‌شود که در ایباره عرض کردیم ارتباطش با نظام حساسیت‌هایش از طریق تمثلی نیست یعنی به وسیله این اسماء یا این کلمات یا این صور تمثلی یا این نمونه هییی که می‌سازد نمی‌تواند تصرف کند بلکه به نحوه ارتباط یا بازتاب خودش با حالتش می‌تواند تصرف کند یعنی در نظم فکری اش هم عرفان هم دارد، عرفان دارد یعنی جزء اسماء تمثلی اش هست و لکن رتبه اش بالاتری است رتبه بازتاب این است که یک نکته دیگر ه عرض کردیم که رابطه نظام فکری یا نظام تمثلی یا اسماء به امور قلبی از قبیل رابطه ضبط صوت به شما که فاعل تصرف در آن هستید است یعنی و وحدت ترکیبی پیدا می‌کند ولی ضبط صوت به فاعلیت مستقل متصرف در من نیست بلکه ر عکس است و فاعلیت من در آن اثر می‌گذارد، هرچند آن هم فاعلیت دارد ولی تبعی است، اشیائی که در غیر تصرف نمی‌کند مطلقاً بدون فاعلیت نیستند بلکه بر اساس بحث و وحدت ترکیبی بنابه مباحثی که در ترکیب گذشت ترکیب و تاثیر بدون فاعلیت ممکن نیست نهایت گاهی فاعلیتش تبعی است و گاهی فاعلیتش در نظام فاعلیت

جا دارد. فاعلیت ما نسبت به اوصافمان فاعلیت تبعی است و لذا هرگز نمی‌گوئیم یقین هم به وسیله فعل می‌آید و حتی در تهذیب به وسیله افعال هم نمی‌توان به نفس افعال معجب شد چه نماز یا روزه یا عبادت دیگری باشد نمی‌توانید به نفس آنها عجب پیدا کنید بلکه از باب این که مولا فرموده یعنی تسلیم شدن به ولی بالاتر است و هیئت تسلیم بودنشان هیئت این تکبیر و تحمید و تسبیح و سلام است. متصرف فیه شما تصرف مولاست اگر وسیله برای دنیا نباشد ولی بخواهد نماز وسیله برای دنیا باشد همان طور که در مرآئی و معجب چنین است او که از نماز حیوانیت را انتخاب کرده است، در باب یقین گفتیم که او حظ و بهره از نماز نیم برد و ست می‌شود و مثل یک مرتاض و جوکی هندی می‌شود. اما اگر برای این نماز چیزی جز آنچه که مولا فته قائل نیست وی ک خاصیت مستقل برای خود این قائل نیست و نسبت به خود این مطلب هم برای خودش فاعلیت قائل نیست و خودش را عاجز می‌داند یعنی خودش را به صورت محض تسلی فاعلیت مولا کرده است که در اینجا صعود می‌کند. پس شکل تسلیم بودن گاهی در شکل ارتباط در اکل و شرب است و گاهی در ارتباط با مردم یا دیگر موضوعات است ولی یانی صورت تسلیم بودن است، ذا در فقه می‌گوئید اگر اینها با قصد قربت انجام نگیرد مسقط تلیف نیست و ارزش ندارد، قصد را رکن اصلی اینها می‌دانید و قوامش به آ، تعلق است.

بنابراین ارتباط شما چه به وسیله اصطلاحات و صور تمثیله و چه به وسیله رفتارها با قلب مثل ارتباط این ضبط صوت با شماست. آیا در خود این نظام حساسیتها هیچ فاعلیتی ندارید؟ چرا در جهت گیری کلی آن وجه الطلب هست و این خیلی فرق می‌کند تا ساختارهایی که در صور ذهنی یا اسماء کاربردی مادون قلب قرار دارد، آن معنای فاعلیت شماست که در آن جا گفتیم علیم هم لازم نیست و نفس ربط و تعدد ارتباط کافی است.

چندین راه جلو شما بود وجه الطلب شما هم به همه اینها ربط داشت ولی یک یرا به فاعلیت انتاب کرد البته با عنایت مولا و متناسب با مشیت او و سفارش شما که در این صورت با فاعلیت ترکیبی نظام حساسیت شما درت می‌شود و صحیح است که به نظام حساسیت اوصاف شما بگوئیم در این موضوع واحد که نظام حساسیت اس که به نظام حساسیت اوصاف شما بگوئیم هم در این موضوع واحد که نظام حساسیت هم فاعلیت مولا

حضور دارد و هم و جه ا لطلب شما. در این جا ارتباط نظام حساسیت شما به مافوق هم واضح است چون
 فاعلیت مولا در آن حضور دارد و نمی‌شد که ارتباط نداشته باشد.

یک طرف در باره ادراک به معنای اسماء تصرفی صحبت شد و یک طرف به معنای یقین و ارتباط به مولا و
 تصرف مولا در باره قلب صحبت شده است حالا آیا بین اینها مطلقاً جدایی است یا اینک از مرکب بودن علم و
 یقین با یکدیگر صحبت می‌کنید یعنی همان طور که می‌گوئید نظام اصواف قلبی و نظام تمثیل ذهنی و نظام
 رفتار عینی هر سه با هم و وحدت ترکیبی دارد در عین حال یقین کاری به این اسماء تصرفی ندارد و آنها
 همکاری به یقین ندارند یا اینکه هر دو با همدیگر حضور دارند هر چند هر موضعی متناسب با همان موضع است
 و به حسب خصوصیت فرق می‌کند. آثار عینیت اعم از عمل یا فکر در روح حضور می‌یابد ولی حضور تبعی
 مانند ترکیبات و فاعلیتی که در مرکبهاست حالا آیا عین همین را هم در باره بالاتر می‌توان گفت تبعی است یا
 این بالاتر نسبت به پائین تر تبعی نیست ولی حضور آن را هم نفی نمی‌کنید. قبلاً حضور فاعل بالاتر در مراتب
 نظام حساسیتها و تمثیل و رفتار را عرض کردم که فاعلیت مولا استمرار دارد همان طور که فاعلیت شما
 استمرار دارد. حالا عرض م یکنیم که اگر در همه این مراتب استمرار هست و در خارج و در ذهن و قلب هم
 این مطلب واقع می‌شود و معنای یقین را هم در همه این اظهار عجز و تسلیم شدن دانستید، حالا این یقین
 که می‌گوئید تا خارج هست و ما عرض کردیم ادنی مرتبه یقین را کفار هم دارند البته آنها در منزلت حیوانی و
 پست تر از آن یقین دارند ولیا گر مطلقش را حذف کنید تکه تکه می‌شوند چگونه می‌گوئید اگر جاذبه را برداریم
 دیگر مرکبی باقی نمی‌ماند اگر یقین را هم در ادنی مرتبه حیوانی بردارید و بگوئید در شکل حیوانی هم یقین
 نیست آن وقت یقین به علم دنیا رهم باید از آن بردارید یقی به گیاه آب و روز و شب را هم باید بردارید این
 اولیاتی را که نام می‌برید همان ادنی مرتبه یقین است البته وقتی می‌خواهد کاربردی شود حتماً با فاعلیت
 ترکیب می‌شود ولی اگر یقین در همه مراتب را مطلقاً حذف کنید نظام جاذبه روحی انسان را مختل کرده اید،
 نه فقط طرف دیوانه می‌شد دیوانه شدن یک رتبه آن است و در یک رتبه بالاتر ارتباط اندام و اجزاء بدنش از
 بین می‌رود اگر تعلق و جاذبه و تولی به ولایت را مطلقاً حذف کنید دیگر چیزی باقی نمی‌ماند.

حالا اگر بگوئیم وحدت ترکیبی اسماء کاربردی عبد و اسماء کاربردی مولا که حاصلش یقین است در همه جاز حضور دارد آن وقت می توان گفت درک از وحدت ترکیبی علم و یقین یا اسماء تصرفی ما دون و مافوق حاصل می شود یعنی درک مربوط به نظام فاعلیت است که اگر درک مربوط به نظام فاعلیت شد عیبی ندارد که مفاهیم مشترکی در اولیات به نظرات تمام باشد ولی آن استفاده انتزاعی از آنها ممکن نیست بلکه می گوئید کاربرد این در رابطه با جایگاهش چگونه است. اگر بگوئیم وحدت ترکیبی علم و یقین متمناسب با منزلت در نظام فاعلیت در همه جا هست و معنای درک هم همین است مطلق درک را در این جا گفته اید نه اسماء تصرفی را و مطلق درک با معنی ارتباطی که در نظام ولایت هست ربط مستقیم پیدا می کند و تابع مرتبه ای می شو که انسان تابع ولایت است در کجای ناظم ولایت هستی تا بگوئیم چه درکی داری در درده حیوانات یا اضل آن نحوه در را دارد و در رده ملکوت این درک را تحویل می دهد.

حالا آیا ممکن است بگوئیم معنی تناسبات نظام ولایت چگونگی درک را مشخص می کند یعنی در چه منزلت از قرب و بعد هستید تا چه درکی را داشته باشید و درک خود نفس نسبت به فاعل به نظام لوایت یم شود. نفس تناسبات هر فاعلی در نظام ولایت معنی علم را می دهد و رشدی که در نظام ولایت هست جایگاه شما یا پائین تر می رود یا بالاتر می آید و در یک جا نمی ایستد چون کل نظام به تبعولی اعظم در حال شد است و معدلات و تناسبات مرتب عوض می شود. شما هم بهر نسبت که تسلیم مولا شوید بالا می روید و آن درکها و تناسبت قبلی عوض می شود ولی حول یک محور است نه اینکه الکی نسبی باشد نسبی بودن تکاملی حول محور تولی به ولایت ولی اعظم الهی است که این تولی شما را بالا می برد و اگر کسی معاذالله اعراض کند سقوط کردن اوطببعی است خودش سفارش کرده که پائین می رود. اضلال الهی یا اضلال ولی الهی از روی ظلم نیست که به کسی ظلم کنند و یک عده ای را گمراه کنند بلکه خودش مناسب با این امر است.

اما درک به معنای علم که علم و یقین فرع بر درک می شود تحلیل هر یک از اینهاست به لحظ جدا بودنش از دیگری ولی این جدا بودن همانطور که در وحدت ترکیب عرض شد وجود خارجی ندارد که مطلقاً جدا باشد. پس بحث یقین و علم دو بحثی است که بحث درک را تقریب می کند ولیکن بحث درک می شود تناسبات نظام

ولایت و حضورش هم فقط محدود به حضور در ذهن نیست بلکه حضورش هم در قلب است و هم در ذهن و هم در خارج اگر با خارج و وحدت ترکیبی پیدا می‌کنید هم یقین نسبت به خارج دارید هم از آن درک دارید و هم علم و یقین شما از هم منفصل نیست و هم این دو منفصل از نظام فکری نظام حسایته نیست و هم منفصل از تصرف مولی و تصرف خودتان نیست. حالا در اینجا اشیاء هم اگر تصرف شما در آن واقع شد می‌تواند کلمه باشند و پیام فرهنگی را برسانند و چیزی را تایید یا تکذیب کند و فعل شما با اشیاء نسبت پیدا می‌کند و حرکت و حلیت اقتضاء پیدا می‌ند همانطور که در افکار آنگا موضوع حرمت و حلیت همین تناسبات متناسب با ظرفیتی که مولا به شما داده است و حرمت آن به این است که شما با فاعلیت، خودتان را پائین ببرید.

قبلاً این بحث تمام شد که استمرار فاعلی مولا درهم مراتب هست و محصولات هم محصول ترکیب هردو فاعل است نه اینکه جدا باش یعنی وقتی خواستید به تصفات مولا نام یقین را بدهید و به تصرفات خودتان را هم نام علم بدهید و بگوئید هردو هم با یکدیگر در هم جا حاضر هستند و محصول در هیچ کجا به یک فاعل نسبت داده نمی‌شود یعنی و وحدت ترکیبی هردو هست نهایت اینکه می‌گوئیم علم و یقین جدای از یک دیگر هیچ گاه وجود ندارد و ترکیبی از این دوست و سیرش هم از مرحله قلب تا عینیت است و قدم بعدی اش این است که اینها تناسبات نظام ولایت هستند و حرکتش تابع ولی اعظم الهی است و باید دید تحت چه تناسباتی قرار می‌گیریم و چه سعه‌ای در نیابت مولا داریم سعه ملکوتی یا سعه حیوانی که به اختیار خودمان باز می‌گردد. برادر سبحانی: یقین در عالم تمثل است یعنی أُر مختلفی در عالم تمثل می‌آید که اگر بتواند اینها را به صورت هماهنگ تنظیم کند یقین می‌آید.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: این یقین در مرتبه ذهن است که در بحث‌های گذشته یک یقین درباره قلب عرض شد که وحدت ترکیب اوصاف است.

برادر سبحانی: آن وحدت ترکیبی باید در عالم تمثل بیاید و الا ادراکی از آن نداریم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: تعریف از آن ندارید نه این که وجود ندارد، یک وقت می‌گوئید یک انسان محکم ایستاد ولی استدلال ندارد. می‌گویند یک حکیمی با یک باغبان برخورد کرد از او سوال کرد خدا هست؟

گفت آری بعد سوال کرد اگر کسی بگوید خدا نیست چکار می‌کنی؟ گفت با این بیل به سرش می‌زنم، اینجا جزمیت بدون برهان حاصل شده است و الان خیلی از افراد که حاضر به شهادت هم هستند ولی آن عرفان اصطلاحی را مسلط نیستند البته از یک تمثلهای اجمالی هم خالی نیستند و می‌گویند مثلاً برای امام حسین(ع) به جنگ می‌روم ولی دیگر بحث عین الربط را بلد نیستند.

حتماً یهین که در رح آمد سایه آن هم در ذهن یم افتد و هم در مل و هم‌ای سه و حدت ترکیبی دارند، نهایت یقین با تصرف مولا درست می‌شود، تصرف مولا بعد از جهت گیری مکلف در نظام حساسیت کم اینکه شما در تمثیل احساس عجز می‌کنید و این احساس عجز سبب می‌شود مولا در آنجا تصرف کند و در نفس نظام تمثلی هم شما شفارش می‌دهید ولکن قدرت تبدیل کردن را ندارید توضیح آن هم به این صورت بیان شده که کلمات مولا به گوش شما می‌رسد و تصرفات مولا در عالم وجود دارد و شما از اینکه آن را در لمت خودتان حل کنید احساس عجز می‌کنید این احساس عجز و این که سطح آن کلمات بالاتر است را شما می‌توانید انکار کنید و بگوئید آن را از سنخ کلمات خودم می‌کنم و همانطور که خودم می‌پسندم معنا می‌کنم و همچنین می‌توانید در مقابل آن متحیز بمانید و بگوئید اینها یک تناسباتی دارد چو فاعلیت مولا با فاعلیت این حضور داشت و اگر این اینکار و قدرت مولا را ندیده گرفت سقوط می‌کند. عین همین را عالم تکوینی اشیاء خارجی هم می‌توانید بگوئید که در اینجا هم تصرفات مولا حضور دارد ولی شما می‌توانید نبینید و با آثارش مقابله کنید همچنین می‌توانید اعلام عجز کنید که اگر در هر سه مرتبه اعلام عجز واقع شد نتیجه اعطاء یعنی است رتبه شما بالا می‌رود. وقتی با کلمه مولا و حات ترکیبی پیدا کردید کلمه مولا محور کارتان قرار گرفت البته وقتی محور قرا می‌گیرد که خودتان تسلیم آن کنید و وقتی محور قرار گرفت شما دست مولا در تنظیم کثرت‌ها و تعیین جایگاه برای مفاهیم می‌شود و ر این وقت دیگر مطلب از شما نیست و واسطه او در منزلت خودتان می‌شود.

برادر نجفی: این استمرار فالی که در هر سه رتبه جریا دارد...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بله ممکن است حجت در رتبه قبل بر انسان تمام شود ولی در رتبه بعد بساط را بر هم می‌زند که دیگر آن هم به هم یم خورد چون وحدت ترکیبی دارد.

برادر نجفی: پس این طور نیست که اگر حساسیتهایش الهی بود ادراکاتش هم الهی باشد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: عکس آن می‌افتد به شرطی که وفای به آن عکس داشته باشد و اگر به آن وفا نداشته باشد در رتبه بعد هم وضعش به هم می‌ریزد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نهایت این که اگر فاعلیت را از یقین و فعل خارجی جدا کنید فاعلیت نسبت به اسم می‌شود و ابزار است و شما بدون ابزار قدرت تصرف در خارج ندارید بر خلاف رتبه بالاتر که در آن جا رفتار خارجی تان هم از علم و یقن خارج نیست کما اینکه رفتار قلبی و ذهنی تان هم خارج نیست یعنی در وحدت ترکیب آن که هر فعل و فاعل هست و تناسبات نظام ولایت است حال چون دست و پا در آن کار می‌کند نباید معنای علم و شهادت بدهد؟ شما با دست و پا و فعل و بلکه با هم حیات خودتان شهادت می‌دهید اعمالی کلها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً در این رتبه همه اینها معنای علم ابتهاجی دارد. یک وقت اینها را از یک دیگر جدا می‌کنید و مثلاً درباره اسماء تصرفی بحث می‌کنید و برای تبیه حتماً یک مقدماتی لازم است. اللبتهدر جلسه اول اسماء تصرفی بحث می‌کنید و برا تبیین حتماً یک مقدماتی لازم است. اللبتهدر جلسه اول هم ایشان فرمودند شما همه چیز را شهادت کردید که در این باره بحث شد حالا هم همه چیز شهادت است، شما شهادت دادن را فقط شهادت لفظی می‌دانید در حالیکه شهادت به جمیع اعمال ممکن است. جریان حقانیت و نفوذ توحید در همه حرکات می‌تواند واقع شود و در همه آنها حضور علم به این معنا هست.

حجت الاسلام میرباقری: اینکه می‌فرمائید اس از تسلیم یقین حاصل می‌شود مگر خود تسلیم از حالات قلبی نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: تسلیم هم مثل علم است که یک موقع معنای آن را از موضع ترکیب و فاعلیت ترکیبی سوال می‌کنید، یک وقت می‌گوئید همین که این فاعل فاعلیت خود را نسبت به فاعل فوق

تبعی کرد در حالیکه این با علیت تجریدی ممکن نیست همانطور که اختیار ممکن نیست در عین حال به نظر ما هیچ یک از مباحث اخلاقی با بحث اختیار هماهنگ نیست یعنی نه فقط با علیت تجریدی نمی‌توانید بگوئید مخترا است یا مختار نیست بلکه این ملکات را نمی‌توانید تعریف کنید. تسلیم بودن و تسلیم نبودن، صبور بودن و جزوع بودن، رذال و محامد هیچ کدام تفسیر بردار نیست، البته تفسیر نمی‌شود نه اینکه اختیار راه را ندارد که تفسیر کند اگر بحث اختیار هم نباشد و بخواهیم یک تفسیر برای تسلیم دهیم ولی هیچ یک از ملکات قابل تعیف نباشند این دیگر ابزار برای رفتن به آنجا نیست. حالا اگر معنای تسلیم، فاعلیت تبعی شدن نسبت به فاعل بالاتر و مولا بدش و عدم تسلیم مطلق هم نداریم و لی به شکل حیوانات تسلیم می‌شوند یعنی آن کسی که به دنیا دلخوش شده و اطمینان پیدا می‌کند مثل پست ترین حیوانات تسلیم می‌شود، آن کسی هم که جزوع است نسبت به منزلتش جزوع است نه نسبت به اضل حیوانات که لازمه این حیوان جزع است و باید جزع داشت باشد، یک سری حیوانات اصلاً آرامش ندارند و مرتباً در اضطراب است بر این اساس میل ترکیبی نسبت بهفاعل بالاتر معنای تسلیم متناسب با ظرفیت می‌دهدد و نفرت نسبت به ظرفیت که مولا برایش قرار داده معنای جزوع می‌دهد باید تحت فاعلیت باشد چون در ترکیب فاعلیت اصل است.

حجت الاسلام میرباقری: خود این دو مطلب که می‌فرمائید انگیزه‌ها و حالات قلبی تحت ولایت خود انسان نیست. حالا آیا تسلیم شدن یعنی همان وجه الطلب؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اظهار عجز نسبت به کثرت برابر با اینکه در منزلت و حدتی وجه الطلب او طلب دیگر باشد نسبت به کثرت و تعدد واقعاً بیچاره است اصلاً نمی‌داند این تناسبات را این طرف بگذارد یا آن طرف، عاجز است و وقتی چنین است که نخواهد خودش را محور قرار دهد و اگر بخواهد در ادنی مرتبه حیوانی فاعلیت دارد و پرستش خودش را اصل قرار می‌دهد و در آن صورت هم از ادنی مرتبه امداد خارج نیست و ادنی مرتبه فاعلیت را حتماً دار ولی اعلی مرتبه فاعلیت یعنی تمام مراتب علو را ندارد و فقط آن ادنی مرتبه را می‌تاند انتخاب کند و به فاعلیت خودش نسبت دهد.

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۸۵ (۴۹ دوره دوم)

موضوع: تناسب ارتباط غیر از حضور است

حجت الاسلام میرباقری: نهایت بحث به این رسید که علم همان حضور است، تا حضور نباشد علم نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: البته علم حضور است ولی حضور ولایی است.

حجت الاسلام میرباقری: به نظر می‌آید که در ابتدا می‌فرمودید قوام علم به اشراف است.

یعنی چون انسان اسماء تصرفی که می‌سازد تحت اشرافش هستند و در مرحله تمثیل و نمونه سازی تحت اشراف خودش یک نمونه‌ای را می‌سازد از این نظر ما به آن علم می‌گوئیم ولی این سال پیش می‌آید که می‌فرمائید برای انسان یک اسماء تصرفیه‌ای حاصل می‌شود که بعد می‌یابد که قدرت تصرف و حل اینها را دستگاه خودش ندارد یا اینکه تسلیم شده و آنها را در تصرفات خودش محور قرار می‌دهد (متناسب با ظرفیت خودش) که وحدت ترکیبی ساخته شده و متناسب با آن رشد یقین پیدا می‌شود، ولی جای این سوال بود که چگونه می‌شود که برخورد به یک اسم تصرفی م‌ یکند نهایت اینکه فاعلیتش جریان پیا نمی‌کند چرا اسم این را ما ادراک می‌گذاریم؟ فرمودید این دو حالت یعنی جریان فاعلیت و عدم جریان فاعلیت با هم در نظام تمثیل برابری ندارند، بسیار خوب برابری نداشته باشند، این دلیل بر این است که اسم آنها را ادراک بگذاریم فرمودید این حالت در نزد فاعل حضور دارد بنابراین چون حضور دارد می‌یابد که نتوانست آن اسم تصرفی را در دستگاه خودش منحل کند یا نظام تمثیلی هماهنگ ساخته شد یا نشد، عرض ما این بود که به صرف اینکه فاعلیتش جریان پیدا کرد یا نکرد ادراک درست نمی‌شود بلکه باید یک امری دیگری را ضمیمه کنیم و آن حضور است که باید در نزد فاعل حضوری داشته باشد که فاعلیتش جریان پیدا کرد یا نکرد این را به عنوان یک وصف یک حال را در خودش باید بیابد (جریان فاعلیت یا عدم جریان فاعلیت) خلاصه اگر مطلب را به حضور و شهود برنگردانیم، حضور معلوم عندالعالم، علمی پیدا نمی‌شود، حالایا حضور حضور حالات یا نظام حساسیتهاست که

از آن به یقین تعبیر می‌فرمائید یا اینکه حضور اسماء تصرفیه است یا اینکه می‌فرمائید بعد ترکیب اینها حضور دارد (به نحو مرکب) ولی خود قدرت تصرف به ماه هو قدرت تصرف، ادراک از آن بیرون نمی‌آید تا حضور متصرف فیه اثبات نشود ادراک پیدا نمی‌شود بالاخره تعریف علم نهایتاً به حضور بر می‌گردد اگر چه ممکن است در متعلق یک تصرفی بفرمائید ولی اصل حضور بودن را مقوم علم قرار می‌دهید ولی می‌فرمائید حضور، حضور فاعلی است حضور بدون فاعلیت ممکن است باشد ولی علم معنا ندارد و از این بابا است که اصولاً اگر فاعلیت نباشد نظامی نیست اگر فرض کنیم که حضوری بدون فاعلیت و در نظام علیت هم می‌شود پیدا شود آ، هم علم است قوام علم به حضور است ولی از آن جهت که حضور بدون فاعلیت نمی‌شود طبعاً حضور در نظام فاعلیت است نه حضور در نظام علت و معلول بالاخره حضور از مقومات علم می‌شود اگر این پذیرفته شد طبیعی است که ما در نحوه ارتباط عالم و علوم تجدید نظر می‌کنیم چون اگر دوئیت آنها حفظ شود باز حضور محل کلام است یعنی باز وحدت ترکیبی مفسر حضور نمی‌تواند بشود حضور باید بهمان بساطت تجردی که فلاسفه می‌گویند برگردد یا باید حضور را در علم اخذ که علم تعریف نمی‌شود یا اگر اخذ کردیم نهایتاً مجبوریم به همان تعاریفی که متداول است برگردانیم که حوضر مجرد عند مجرد این نحوه حضور که اجسام گسترده است و گسترش مکانی اصطلاحی دارند این حضور موجب علم نیست همان حضور مجردی که ابعادش قابل اشاره حسی نباشد خلاصه اگر حضور مقوم شد با وحدت ترکیبی چگونه قابل توصیف است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اعوذ بالله

بحث درباره علم بود و دوتا قسمت عرض شد دو امر جداگانه بحث شد یکی بحث از اسمائیکه وسیله تصرف در سه موضوع، خارج تمثلهای ذهنی، ارتباط به نظام حساسیتها بود بعد گفته شد متصرف فیه آنها و وسیله تصرف و متصرف که فاعل است هر سه با همدیگر وحدت ترکیبی دارند این یکی، مطلب دیگر در باب یقین گفته شد که هر قسمتی که باز گشت به تصرف ولی بالاتر می‌کند و اختیار ما در آنجا نسبت به اختیار مولا نمی‌تواند استقلال حاکم داشته باشد بلکه نسبت تأثیری که دارد در مادون ترکیبی است ولی نسبت به مافوق تبعی است و مثلاً هم زدیم مثل تصرف را که در ضبط صوت می‌فرمائید و اثری را کمه از او بریم گردد که

اثرش نسبت به فاعلیت شما تبعی است هرچند در نفس اثر کردن فاعلیت و جود دارد، در نفس اثر گذاری و اثر پذیری قبلاً گفته بودیم اگر فاعلیت نباشد نمی‌شود ولی فاعلیتش نسبت به مافوق تبعی است گفته بودیم آنجائیکه فاعلیت تبعی باشد اسمش یقین است بعد در جلسه گذشته عرض کردیم که این یقین و این تصرف که اسم آن را قبلاً علم گذاشته بودیم جدای مطلق بصورت منفصل در عالم و جود ندارند به این طرز بیان کردیم که هیچ یقینی را در اعلا ترین مرتبه ملکوتی مشاهده نیم کنید که هیچ گونه تمثلی در او بوجه ما نباشد لذا تکبیر تسبیح و تحمید در همه مراتب آن جا هست و ضد آن را هم گفته بودیم که یچ دنیا پرستی نیست که در نفس جهودش که حظی از یقین ولو باندازه نمک طعام نداشته باشد یعنی این که می‌فرمائید و جحدوا بها و استیقننها انفسهم، یک رتبه اش این است که احساس عجز در عالم تمثل برابر ولی بالاتر می‌نماید ولکن زیر بار نمی‌رود برای اینکه دنیا پرستی را اله خودش قرار داده است ولی حالا همین دنیا را که اتخاذ کرده است اگر هیچ رتبه‌ای از استقرار را نداشته جحد واقع نمی‌شود یعنی اگر زمین در حال زلزله بود دریا در حال طوفان بود بدنش در حال تشنجهای شدید بود قوه ماسکه در همه مراتب از او گرفته شده بود استقراری نداشت، یک نحوه استقراری لازم است رد بحث یقین هم عرض کردیم که کفار هم ادنی مرتبه از یقین را که یقین حیوانی و اضل از آن است دارند اگر این یقین را به صورت مطلق بردارید استقرار نمی‌ماند، که در این صورت قدرت جحد و شیطنت هم برداشته می‌شو شیطان هر جحد پست ترین است ولی در نفس بودنش باید یک نحوه اتسقرار باشد ولو در شدیدترین مرتبه اضطراب پس یقین و علم را باید همه جاها هم حضور داشته باشند حالا بحث در باره این است که آیا این وحدت ترکیب ردو تا به صورت مستقل و منفصل نفی شدند، اثر هر رتبه پائینی نسبت به رتبه بالاتر پستر است لذا صحیح است گفته شود فاعلیت بعی دارد، و اثر بالا نسبت به پائین یقین و استقرار و ایمان در حقیقت محور است البته فاعلیت ترکیبی اگر نباشد نه اثر به صورت بسرت برای بالاتر و نه بالاتر برای پائین به صورت محور نمی‌تواند واقع شود، حالا این فاعلیت ترکیبی دو قسمت دارد یک قسمتش در جمیع مراتب صحیح است که بآن فاعلیت تبعی گفته شود و یکقسمت هم صحیح است گفته شود که فاعلیت ترکیبی است و جزء نظام فاعلیت است، حالا اگر گفتید هر جا که فاعلیت تبعی محض بود قانونمند است، دارای قانون

است ولی هر جا در نظام فاعلیت بود و فاعلیت تصرفی داشت قانون است وسیله تصرف است هر چند با یقین مرکب است هر چند با فاعلش مرکب است ولی تصرف در غیر و متصرف فیه می‌خواهند می‌خواهد نسبت تاثیر یا سهم در اثر داشته باشد نه سهم تبعی بلکه سهم فاعلی و ولائی حالا اگر سهم فاعلی و ولائی داشته باشد شما کلمه درک را می‌توانید بیاورید وحدت ترکیبی فاعل با ابزار و متصرف فیه ابداً قابل قیاس با حضوری که در آن جاگفته شده از ابعاد مختلف نیست حضور منتهی آن هم منتهی به عنوان تحت تصرف فاعل (که فاعل در ایجادش سهم دارد) هست آن حضوری را که فلاسفه می‌گویند آن سهم در ایجاد را در منتهی نم یا آورد آن تابع قانون علیت است و علیت از فاعلیت تبری دارد چون از فاعلیت تبری داشته و نمی‌تواند فاعلیت را بپذیرد اختیار را درباره حضرت حق جلت عظمت و نه درباره هیچ فاعلی نمی‌تاند بپذیرد بلکه او جریان نفس علیت را که قبلاً هم صحبت کردیم که جریان راهم نمی‌تواند تمام کند بلکه بالاتر از جریان گفتیم که حتی بر اسا آن علیت تجربیدی نه فقط حرکت را نمی‌توانید تمام کنید و در آن اشکالات واضحی و جود دراد بلکه گفتیم که تعدد و حدت یک نقشه را هم نمی‌تواند حفظ کند و بالاتر از این که گفته شد تعددهای جدا گانه‌ای را هم نمی‌تاند حفظ کند پس بنابراین آن حضور جبری که در آنجا با فاعلیت نمی‌سازد با عینیت اجزاء هم نیم سازد که گفته شد همه عرفاً قبول دارند که شخص مشرف بر همه رذائل اخلاقیش نیست این چه حضوری است که انسان باید زحمتهای بکشد تا بتواند اوصاف خودش را بفهمد اوصاف که در نزد صاحب و صف حاضرند!؟

این چه حضوری است که خودش حاضراً است ولی خودش را نمی‌شناسد! آ، قدر ریاضت می‌کشد تا متوجه بشود که مبتلای به فلان مرض است با یک مراقبت‌هایی و محاسبه‌هایی می‌تواند خصلتی را ایجاد کند، شما می‌گوئید حاضر است و حضورش هم به حکم قانون علیت است و تخلف بردار نیست البته به خلاف اینجا که می‌گوئید حاضر است و حضورش هم به حکم قانون علیت است و تخلف بردار نیست البته به خلاف اینجا که می‌گوئید و حدت ترکیبی دارد و حدت ترکیبی هریک از خصوصیات را که ذکر بشو چه در نظام حساسیتها و چه در عالم تمثیل و ابزارسازی و چه در خارج و ه ر بخشی که شما متصرفید و چه در بخشی که از طرف مولا تصرف می‌کنید و چه در ترکیبش، هر جا متناسبات خودش را دارد، اصلاً معنا ندارد که شما مشرف باشید (به

این نحوه اشرافی که لازمه بساطت و تجرد است) بلکه ارتباط شما تمام می‌شود تناسبات ارتباط غیر از حضور است حضوری که از تعدد ابا داشته و به بساطت منجز شود اساساً ممکن واقع نمی‌شود مگر اینکه بگوئید در آن حرکت ور شد و تغییر در آن نیست و وحدت ترکیبی اثبات و وحدت ارتباط می‌کند بله برای کسی که مجبور باشد ارتباط را براساس تجرید معنا کند چنین شبهه هایی پیش می‌آید حالا اگر ما یک دقتی کنیم و بگوئیم وحدت ترکیبی و منتجه واحد داشتن در عین قوام داشتن به کثرت کثرت به و وحدت نه اینکه با تعارف بگوئیم وحدت عین کثرت ثرت عین وحدت است، عینیت به چه معناست؟ آیا معنا ندارد یا قبل تعریف نیست؟ ترکیبی و ترکیبی را که ما می‌گوئیم امر دیگری را اصل قرار می‌دهیم که نه یک اس و نه دو بخلاف این که شما بخواهید یک و دورا تالیف کنید و بگوئید عین یک دیگر است این دو فاصله اش خیلی زیاد است بذهن می‌آید که این احتمال که اگر فاعلیت در آن قانون داشته باشد، فاعلیت در آن ابزار داشته باشد هرچند که این فاعلیت مطلق نیست بلکه سهم در نظام ترکیب فاعلی دارد، فاعلیت که دارد صحیح است بگوئید که در منتجه وحدت بین این فاعلیت داشته باشد هرچند که این فاعلیت مطلق نیست بلکه سهم در نظام ترکیب فاعلی دارد، فاعلیت که دارد صحیح است بگ وئید که درمنتجه وحدت بین این فاعلیت شخص و فاعلی مولا حاصل می‌شود حالا اگر واقع شد (چون فاعلیت ترکیبی است و در منتجه واقع شود و تعدد در آنجا نیست و وحدت ترکیبی است) اگر نباشد که وحدت داشته باشد چه خاصیتی دارد اینجا لقب کشف می‌تواند پیدا کند می‌گوئید کشف فلان قانون، کانه آن قانون در عینیت بود در حالیکه نبود ولی سهم تاییر خود این فرد هم مطلق نبود ابزاری پیدا شد که فاعلیت این و فاعلیت فاعل بالاتر به طور مشترک در آن هستند مانند اینکه گفهد سفارش ساختن فلان ظرف یا فلان کمد داده می‌وشد من سفارش کمد دو متری می‌دهم و آن شخص نجار ۱/۵ یا ۲/۵ متری ساخته یعنی مشیتش را در آن سفارش دخالت داده است...

آنچه را که شما می‌خواهید عین همان نمی‌شود گاهی است که از عجز نجار است و گاهی از حکومت اوست که چنین چیزی را نمی‌خواهد چون چیزی را باید بدهد که تناسبی با مشیت او داشته باشد البته نه مشیت او به طور مطلق است بگونه ایکه هیچ سهمی برای فاعلیت او قائل نباشد و نه این گونه که سهم فاعلیت فرد مطلق

باشد و ول اینکه مسیر خلقت را بخواهد عوض کند که بحث آن قبلاً مطرح شده گفته شده که شیئی خارجی یک واحد است صحیح است که نقشه آن بدون فاعل نسبت داده شود گفتیم که منتجه فاعلیت ترکیبی هم یکی است قانون در آمده یکی است (در این مرتبه و این طرف) ولکن صحیح است آن را بدن فاعل نسبت داد بلکه صحیح است آن را به نظام فاعلیت نسبت داد.

حجت الاسلام میرباقری: منتجه بعد از تحقق حضور پیدا می کند یا نه...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: این کلمه حضور نیست بلکه ربط دارد، منتجه با فاعل متحد است اتحادش اتحاد ترکیب و ربط داشتن است نه ارتباط بسیط بهم، برای بسیط بعد و تغییر و رشد و تصرف را نمی شود فرض کرد اینجا آن چیزی را که می بینیم به این معناست که فاعلیت در منتجه حضور دارد چون تناسبات فاعلیت است، تناسبات فاعلیت که نمی شود به فاعل ربط نداشته باشد نسبت بین این فاعل و فاعل دیگر که نمی شود در نظام فاعلیت نباشد، در نظام فاعلیت ترکیبی همه اینها هستند هم فاعلها و هم تناسبات جایگاهشان هستند در نظام فاعلیت منتجه را بریده محض که یک منتجه ای جداگانه باشد نداریم بلکه تناسبات و نظام فاعلیت است البته عالم جماد و اشیاء هم که مورد تصرف شما هستند حضور دارند شما هم ارتباطتان با آنها قطع نیست و ارتباطا فاعلی دارید حالا یک قسمت کوچکی هم به علم و سواد و هنر اشاره می کنیم که لازمه این بخش از بحث است دوباره بر می گردیم.

برادر سبحانی: اگر منتجه حضور داشته باشد آیا همان اشکالاتی که ربط به اجزا کل به وجود می آید ایا اینجا به وجود نمی آید؟ آیا به همان دلیل که در وحدت ترکیبی حضر بقیه اعضاء مرکب ممتنع است بهمین دلیل در منتجه واحد هم حضورش ممتنع است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر آن گونه قائل شوید که وحدت به کثرت و کثرت به وحدت قوام

ندارد معنایش این است که هنوز وحدت ترکیبی را صاف نفرمودید.

برادر سبحانی: مقومش هر دو هستند و من یک طرف این منتجه هستم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا منتهی وحدتی است که متقوم به کثرت است یا اینکه منتهی

به بیچ چیز دیگر جداگانه است؟ اگر معنای وحدت متقوم به کثرت و کثرت متقوم به وحدت درست است.

برادر سبحانی حضور نسبت به منتهی یعنی اشراف نسبت به منتهی، اشراف بر منتهی اشراف بر همه اجزاء را

لازم دارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا اولاً منتهی واحد برای مرکب قائلید یا نه؟ (ج:بله) آیا خودتان هم جزء

این می‌توانید بشوید یا نه؟ (ج:بله) پس در منتهی قوامتان به کثرت است. این قوام آیا مثل حضور و کثرت

ندیدن و دوئیت ندیدن است ماند بسیط ندیدن است.

برادر سبحانی: همان مقداری که در ترکیب با اجزاء سهم دارد در ایجاد منتهی واحد هم سهم دارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: شما در عالم یک چیز هستید یک چیزهای دیگری هم در عالم هستند

در منتهی آیا شما حضور دارید؟

برادر سبحانی: به سهمی که در مرکب حضور دارم در منتهی هم حضور ارم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا سهم شما در مرکب سهم در جدائی است یا سهم در وحدت است؟

جدا بودن شما و غیر شما، دوئیت تان، آیا به این سهم در وحدت حضور دارید یا نه؟ به این که دوئیت شما

متکی به وحدت باشد والا ترکیبی حاصل نم‌یشود و وحدت تان متکی به دوئیت باشد والا کثرت حاصل

نمی‌شود اگر بخواهید اشکال کنید باید در همان بحث ذات و ذاتیات باید اشکال کنید شما در اینجا ارتباط تمام

می‌کنید نه حوض را، ارتباط هم به نظام فاعلیت است تناسبات فاعلیت تمام می‌شود شما در آنجایی که هستید

نسبتی به اشیاء تحت تصرف و مادن خودتان بافاعل بالاترتان (باهم) دارید آن فاعل بالاتر هم در منتهی حتماً

حضور دارد در آن جا شما اشراف پیدا نمی‌کنید بلکه فقط ارتباط پیدا می‌کنید، ارتباط غیر از اشراف است شما

در یک جا فاعلیت تبعی را قبول کردید و در یک جا فاعلیت تصرفی و فاعلیت ولایی را قبول کردید ولی شما

دصرف می‌کنید اما شییی که در شما تصرف نمی‌کند درعین حال با شما ارتباط دارد، ارتباطی که دارد از این

صحبت شما ابا دارد که گفته شود منتهی جداگانه و منتهی جداگانه حضور داریم و آیا بین ما دوئیت هست یا

نه؟ شما در نتیجه که نمی‌توانید دعوی دوئیت کنید منتجه یکی است نه دوتا و می‌گوئید در منتجه من هم حاضر شما در منتجه پس دعوی دوئیت ندارید نه با فاعل بالاتر و نه با اشیاء دیگر در آنجا یک وحدتی حاصل می‌شود ولی وحدتی که متقوم به کثرت است آن وقت در علم اصول آن حضوری را که فلاسفه می‌گویند ذاتاً بر آن چندین اشکال است.

برادر سبحانی: صحبت این است که در دستگاه شما این دو مفهوم چگونه هماهنگ می‌شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ما در این دستگاه خود هماهنگی را اصل قرار داده ایم.

حجت الاسلام میرباقری: بالاخره انسان ارتباطاتی با کل عالم دارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ارتباطهایی که جایگاهش در نظام ولایت در آنجا باشد که این فرد

مشرف باشد یعنی مادونش تحت تصرفات این باشد.

حجت الاسلام میرباقری: بنابراین نسبت به حساسیتها هیچ نوع ادراکی قابل تعریفی نیست در حالیکه

فرمودید ادراک هست منتها ادراک تمثلی نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در نظام حساسیتها و با مافوق یقین است و ترکیب این دو است معنای

ارتباط و ادراک‌های یقینی بعداً باز توضیح خواهیم داد. در اینجا فعلاً صحبت روی این است که ه علم چکاره

است؟

حجت الاسلام میرباقری: حضرت عالی فرمودید که درک شامل حساسیتها هم می‌شود آن جا هم نوع

یادراک است فرمودید ادراک تمثلی نیست ولی ادراک است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: شما مشرف بر ناظم حساسیتها نیستید ولی بر کیفیت ارتباط با آن را

مشرفید، که همان عرفان نظری است.

حجت الاسلام میرباقری: چون خودش تحت اشراف نمی‌آید پس هیچ نوع ادراکی نسبت به خودش باید

داشته باشد در حالیکه فرمودید نوعی از ادراک که جامع بین ادراک تمثلی و حالات باشد در آنجا هست و...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا مگر در منتجه حضور هر دو فاعل نیست؟

حجت الاسلام میرباقری: ولی فرمودید آن نسبت تحت تصرف من نیست و من فاعلیت نسبت به آن مرتب را ندارم تحت اشراف نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا اینکه نظام حساسیتها تحت تصرف شما نیست به این معناست که ارتباط هم نیست؟ ای نطف ربط هم شده است؟

حجت الاسلام میرباقری: ادراک مطلق ارتباط نیست، در نظام عالم موجود و مرکب است و با کل عالم هم ارتباط دارد و در نتیجه هم حضور دارد ولی صرفحضور در نتیجه ارتباط به کل عالم علم نیست بلکه علم آن ارتباط ترکیبی است که فاعلیت من در آن سهم دارد.

س: آیا یقین سهم ندارد؟

ج: فاعلیت ما در یقین خودمان سهم نارد، بنابراین باید از تحت ادراک مان بیرن بیاید.

س: آیا با یقین شما وحدت ترکیبی ندارد؟ آیا شما خودتان را دو قسمت می کنید؟

ج: نه فقط یقین من با من وحدت ترکیبی دارد یقین دیگران و کل عالم هم با من وحدت ترکیبی دارد و این مفید ادراک نیست بلکه ادراک آن ارتباطی است که تحت اشراف است و فاعلیت من در آن حضور دارد. حضور فاعلیت در آن ربط موجب اشراف نسبت به ربط شده و این همان ادراک است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در فاعلیت شما وجه الطلب نفس ارتباط کافی بود بعد از نفس ارتباط که آن ارتباط متعدد بود با فاعلیت تان یکی را تقویت کردید پشت سرش با امداد مولا و متناسب با مشیت او و فاعلیت شما نظام حساسیت درست شد.

حجت الاسلام میرباقری: آیا بالاخره نظام حساسیت تحت فاعلیت می آید یا نه؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نظام حساسیت در مواضع متعدد تحت فاعلیت شما می آید اما در تمثیل نمی آید در تمثیل یعنی از آن صورت مثالی نمی توانید بدهید نه اینکه تحت فاعلیت شما نباشد در چند موضع تحت فاعلیت شما نیست، آن چیزی که هیچ ربطی به فاعلیت شما ندارد ابتدائاً جایگاه شماست که در چه در سحی خلق می شوید، هر جا که خلق شوید یک جدول روبرویتان هست که بی از اینها را می توانید انتخاب کنید

و نسبت به همه اش هم تعلق دارید یکی را می‌توانید محور قرار دهید، این فاعلیت و جه الطلب شماست پشت سر این وجه الطلب گفته شده نظام وحدت و کثرت در حالات حاصل و محقق نمی‌شود مگر آنکه فاعلیت مولا با فاعلیت شما ترکیب شود و اولین نتیجه حاصل شود که نظام اوصاف و حساسیت‌ها است ولی گفته شده که نظام حساسیتها صورت تمثلی ندارند اینکه نظام ندارد نه اینکه تغییر و تغایر و ترکیب و هماهنگی ندارد نه اینکه فاعلیت شما در آنجا نیست، در آن جا هم فاعلیت شما حضور دارد آن جا نسبت به فاعلیت شما و فاعلیت مولا نتیجه است این گونه نیست که سابق اختیار انیزه شکل یافته باشد، کما اینکه بعضی معتقدند این گونه نیست که ماهیتی باشد و خودش عمل عمل کرده باشد، و لهذا انقطع السئال لما جعل الحمار حملاً بلکه باشد که این فرد با فاعلیت باید ترکیب شود تا لقب ولایت پیدا کند نه این تنها و نه آن تنها. حالا نسبت به ناظم حساسیت که ارتباط به بالاتر و موضع یقین و عرفان را درست می‌کند درباره شخص خودتان شما فاعلیت دارید هر چند صورت تمثلی ندارید مگر در عرفان اصطلاحی. که عرفان اصطلاحی رابطه ذهن شما با قلبتان بود نه عکس واقعی خود قلب شما بود عکس بالمطابقه نداشت.

حجت الاسلام میرباقری: معنای تطابق اساساً سلب شد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: به این معناست که معنی حضور سلب شد، چون حضور سلب شدنش تطابق سلب شد چون وحدت ترکیبی و تناسب بود...

س: تطابق بین صور ذهنی خارج بنا بود باشد، صور ذهنی جنبه حکائی ندارند.

ج: نه فقط جنبه حکایی ندارند عرض شد تطابق بین دو کیفیت اساساً معنا ندارد ولو دو ورق کاغذ باشد.

س: می‌فرمائید تصرف در ناحیه قلب از ناحیه ذهن صورت نمی‌گیرد.

ج: احسنت، نه از ناحیه عمل تکیه بر تقوی و طاعت در طریقت کافیهست نه آن را از عمل می‌ود درست کرد و نه با اصطلاح می‌شود درست کرد اما اصطلاحش که به نظر می‌رسد خیلی واضح است، در عرفان اصطلاحی اگر کسی تعریف شجاعت را خوب بلد شد که شجاع نم‌یشود.

س: آدم تعریف آب را هم بلد باشد آب نمی‌تواند درست کند این که دلیل نیست در تصرفات خارجی هم صرف داشتن تمثل برای تصرف کافی نیست.

ج: یعنی می‌گوئید فاعلیت غیر هم باید باشد.

س: در اینجا هم همین طور است این دلیل این است که فاعلیت ما از طریق اسماء تصرفی اعمال نمی‌شود.

ج: هذا به خلاف علیت و حضور که باید بشود باید آثار خارجی روی شما بیاید و صورتهای ذهنی شما را درست کند...

س: آنها هم نظام علیت را قائلند ولو اینکه جبر یاست ولی نظام علیت است.

ج: اصلاً نظام علیت نمی‌تواند فاعل پذیر باشد.

س: یک اشکال این است که آیا علیت نظام تحویل بدهد یا نه، یک بحث هم این است که آن چه را که قائلند آیا نظام علیت است یا نه، بلکه آنها نظام ضروری علی و معلولی را برای عالم قائلند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در نظام علیت همه عالم اند همه اشیاء ابای از جهل دارند علم را تعمیم می‌دهد.

حجت الاسلام میرباقری: عرض ما این است که در اینجا هم همین طور است زیرا تیر و ترکیب بدون فاعلیت میسور نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نهایت فاعلیت تبعی و فاعلیت تصرفی داشتیم.

حجت الاسلام میرباقری: حضرت عالی در فاعلیت تبعی که نسبت به حساسیتها است قائل به نوعی ادراک هستید.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در آن جا گفته شده که ادراک ما از نظام حساسیتها ادراک تمثلی نیست.

حجت الاسلام میرباقری: پس هیچ چیز فاعلیت تبعی ندارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا صورت مثالی تصرفی در فاعلیت می‌کند؟ نه،

حجت الاسلام میرباقری: نسبت به خارج هم همینطور است صورت تمثلی ابزار تصرف فاعل است صورت تمثلی خودش تصرف نمی کند فاعل از طریق اسماء تمثلیه تصرف در خارج می کند در حالات قلبی هم عین همین را ما ادعا می کنیم که فاعل از طریق اسماء تصرفیه اش تصرف در بالا می کند یعنی ربط تمثلی به حالات پیدا می کند و تصرف می کند می گوئید در آن جا نمی تواند زیرا لازمه اش این است که به صرف حصول اسماء تصرفیه حاصل شود عرض ما هم این است که در ترکیبات خارجی هم به صف حضور اسماء تصرفیه ترکیب خارجی پیدا نمیشود و حدت ترکیبی نظام فاعلیت می خواهد که در حالات قلبی هم همین طور است امور دیگری مانند تول و حال دعا... که اینها هم از طریق اسماء تصرفیه است پیدا شود خود توسل، دعا... تصرفاتی است به وساطت اسماء تصرفیه، مانند اینکه ما آب که می خواهیم بسازیم فرمولش را می دانیم ولی باید ابزارهای خارجی بیاید فاعلیت هایی جمعشود تا بتوان آب درست کرد در اینجا هم می دانیم تهذیب به چه معناست مکانیزمی هم می دانیم که توسل و دعا است که همه اینها تصرفیه است و اگر هیچ اسم تصرفیه به کرا نبریم دعا خواندن هم ابتدائاً واقع نمی شود، ما به اسماء تصرفیه مولا تمسک می کنیم در تغییر حالات قلبی خودمان، ولو اینکه محور را در این نظام تمثلات اسماء تصرفیه مولا قرار دهیم ولی از طریق آنها تصرف در خودمان می نمائیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: فرمودید که اسماء تصرفیه مولا را محور قرار می دهیم و برابری هم اعلام عجز کرد یعنی فاعلیت شما متعلق به فاعلیت مولا می شود که در بحث های گذشته عرض شده است حالا نه صحیح است به او گفته شود که فاعل نیست و نه صحیح است که به او گفته شود که فاعل است و مطلقاً هم فاعل است اینکه تعلق به فاعلیت مولا پیدا می کند آیا از طریق طور تمثلیه تعلق پیدا می کند یا اینکه موضوع تعلق سابق بر صورت تمثلی است، موضوع تعلق در عینیت به عجز برسید به میدان کفار بروید در میان آتش عجز پیا پیا کنند چه اینکه کلمه مولا را بخواهید تفسیر کنید و ببینید که با کلمات خودتان نمی توانید و احساس عجز پیدا کرده و تعلق به کلمه مولا پیدا کنید و چه در نظام حالاتتان دلشکسته بشوید و تعلق به فاعلیت مولا پیدا کنید در همه جا در این سه مرتبه استمرار فاعلی شما اولاً حضور دارد که شما استمرار فاعلی را گاهی

می‌سد نتیجه فاعلیت شما یک نظام فکری تمثلی می‌شود که اسم تصرفی شما هست تناسب فاعلیت شما است با تصرفتان در خارج یا در مثال سازی یا تصرفتان کیفیت ارتباط عالم مثال با عالم قلب.

برادر سبحانی: عجزی که نسبت به حالات روحی است در ناظم تشمل هم همان عجز را احساس می‌کند. حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ای عجزاعلام مثال است یا اعلام رفع ید از مثال اس (ج: رفع ید است) بنابراین اگر فاعلیت معنای رفع ید شد معنای ابزار بودن را از آن گرفته اید به خلاف این که وقتی نقشه‌ای درباره استکان دارید رف ید از نقشه استکان که نمی‌کنید بلکه آن نقشه را پیاده می‌کنید.

برادر سبحانی: در آن موضع عمل هم من عجز پیدا می‌کنم و باز تعلق به اراده مولا پیدا می‌کنم. حجت الاسلام والمسلمین حسینی: هر جا معنای عجز را بیاورید صحیح است که معنای تعلقتان به ولی بالاتر در ظرف خودش آورده بشود هر جا هم که میدان عملکرد شما باشد و بعد از آن عجز به شما عطا شد حالا که عطا شه خود استکان که عطا نشده است (در فرض عجز د رمورد استکان سازی) بلکه اسم تصرفی استکان به شما عطا شد.

برادر سبحانی: پس اسم تصرفی هم فعل ما نیست چنانکه حالا قلبی فعل مولا می‌شود بعد التعلق به اراده مولا...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: البته با یک فرقی که در این جا رتبه اش متأخر است از حالات قلبی این تصرف از قلب می‌گذرد و به شما می‌رسد.

برادر سبحانی: ولی هیچ تصرف من زائد بر حالات قلبیه در آن نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آن وقت وجه الطلب شما که تغییر کرد متناسب با ظرفیت شما عطا شد فاعلیت شما در آن مرتبه مؤثر است یعنی اگر شما در مرتبه عجز بالاتر بودید چیزی بالاتری به شما داده می‌شود.

برادر سبحانی: فقط نسبت به وجه الطلب تاثیر دارد وجه الطلب هم حاکم بر نظام حساسیت و نظام تمثلی و تصرفات عینی است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: با یک فرق که اول حالتان تغییر می‌کند بعد صورت مثالی شما تغییر می‌یابد.

برادر سبحانی: فاعلیتی برای من نمی‌آورد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: فاعلیت نیاورد، فاعلیت که استمرار در هر سه مرتبه دارد فاعلیت در وجه الطلب در هر سه مرتبه با حفظ ترتبشان حضور دارد اگر انسان چیزی را در یک رتبه عالی در نظام حساسیت داشته باشد که در همان رتبه در ناظم پائین تر آن را نخواست.

برادر سبحانی: فرمودید معنایش این است که دوبار بر می‌گردد و رتبه دیگری را اختیار می‌کند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: این معنای برگشتن که می‌فرمائید برای چیست؟

این کاشف از ترتب است، همین که می‌گوئید بر می‌گردد آن را درست می‌کند اگر او در رتبه بالاتر نبود چرا برگردد او را درست کند او یک کار دیگری است برای خودش.

برادر سبحانی: اشکال ما بر سر رتبه بالاتر نیست فقط می‌گوئیم نظام تمثلی هم اجزای اراده حضرتحق نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: البته قبلاً هم این مطلب را توضیح داده ایم خوب نظام تمثلی هم تکلیف و تبدل و تمثیل است، بعد هم گفته بودیم که در تبدل محال است خودش بتنهایی کار را تمام کند بلکه با حضور فاعلیت مولا یعنی ولا در تمثیل غائب نیست و معنای عجز هم به همین دلیل است این گونه نیست که مولا در وجه الطلب حاضر باشد و در نظام تمثیل که رسید غائب باشد، یا فرضاً در این دو تا حاضر و در خارج غائب باشد بلکه وحدت ترکیبی ایجاب می‌کند که فاعلیت مولا در فعلش در همه مراتب و جود داشته باشد فاعلیت شما هم به نحوی وقتی عجز واقع می‌شود یعنی ظرفیت خاصی را نشان می‌دهد نه به این معنا که ابزار تصرفی است و آن جائیکه معنای عجز ندهد و معنای استکبار بدهد معنای فاعلیت است نهایت در مرتبه پائین تری است حالا در بحث آینده که در مورد سواد و علم توضیح می‌دهیم می‌گوئیم چرا بعضی از رفتارهای لقب دارد مثلاً علم بادبزن را علم می‌گوئید ولی خود بادبزن را لقب علم را نمی‌دهید.

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۸۶ (۵۰ دوره دوم)

بحث: تعریف جدید از علم - تعریف سواد

(فرق بین فاعلیت تبعی و فاعلیت تصرفی)

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اعوذ بالله

توضیح مختصری از مباحث گذشته خدمتتان عرض می‌کنم در بحث ترکیب قبلاً گفته بودیم که بدون فاعلیت ترکیب محال است و اصل علیت را ما بر اساس معنا کردیم بنابراین آن علیت مطلق (یا امر ثابت مطلق) اساساً کنار رفت، حالا چه در برهان و چه در اشکال و یا چه در خارج، حالا این فاعلیت در چند مرتبه ذکر شده است در یک جا فاعلیت ترکیبی گفته شده است، یعنی فاعلیت ترکیبی با تعلق توأم شده و خودش نظام فاعلیت شده است دیگر از آن صورت اولیه بحث در آمده و منجر به بحث اختیار و آگاهی شده است، در بحث علم هم گفته شده که حتماً یک فاعلیت تبعی لازم داریم نمی‌شود انسان یا حسین بگوید و یک چنین اراده‌ای داشته باشد ولی نفوذ این اراده در تکمیل به یا حسین نیاید آن لفظ یک گونه دیگری بشود شما اراده و تعلقات یا حسین باشد معاذ الله از زبانتان یا یزید و در فکرتان و حالت روحی تا هم چنین کلمه‌ای بیاید که این به معنای نفی اراده است پس کلمات و کیفیات باید مورد تصرف شما قرار بگیرد فاعل بستر تصرف می‌خواهد اگر بالمره بستر نداشته باشد نمی‌و شد ولی تقوم بستر به فاعل و تقوم فاعل نیز در تصرف به بستر است بعد گفته شده که فاعلیت تناسب با بستر دارد، فاعلیت که در وحدت ترکیب بیان شد که با فاعلیت مولا ترکیب می‌شود چنین است از آن طرف نیز مولا نسبت به بستر فاعلیت دارد (فاعلیت تصرفی) پس یک فاعلیت تبعی و یک فاعلیت تصرفی داریم آنجائیکه هیچ خبری از فاعلیت تصرفی نباشد آن موضوع قابلیت علم ندارد، مانند تلفن، ضبط صوت، سنگ و اشیاء دیگر... و آنجائیکه تصرف در غیر را دارد ولو اینکه خودش بستر برای رتبه بالاتر باشد به همان نسبتی که می‌تواند تصرف کند شایستگی علم را دارد در فاعلیت تصرفی که به آن لقب اشراف را

دادیم چند خصوصیت را ذکر کردیم در آنجا گفتیم اگر فاعلیت تصرفی نسبت به صرف جهت شد صورت علمیه حاصل نمی‌شود بلکه فقط حالت حاصل می‌شود و بآن ارتباطاً به مولا و به آن درک می‌گوئیم اگر فاعلیتش در صورت و شکل ابزار هست اینجا لقب علم پیدا می‌کند پس هم فاعلیت تصرفی هم ابزار تصرف و کیفیت نیز داشته باشد صف جهت هم مرتبه‌ای که آن جا تکلیف هم هست ولی تکلیفش بسیار ساد است، صورت ندارد وجه الطلب است یعنی می‌تواند بیست تعلق داشته باشد یکی را به فاعلیتش سنگین تر کند و لکن خودش نمی‌تواند اطراف آن مثال بسازد خودش کار دیگری نمی‌تواند بکند تبدیل در نفس ربط است نه در ارتباط تکلیفی و حول این محور البته مولا نظام حساسیت درست می‌کند و اسم تصرفی از ناحیه خودش نظام ساز نیست، مولا متناسب اب این جهتی را که ایشان گرفته نظام حساسیتها و اوصاف و متناسب با مشیت با او عطا می‌کند در اینجا صحیح است درک به کار ببرید چون فاعل است و مبدل است (ول در وجه الطلب) علم حصی نیست ب کار برده شود چون نظامش را خودش درست نکرده و نظامش را دیگری درست کرده خودش ه اشراف به نظامش ندارد و خودش فقط درک دارد چومبتدل بود و فاعلی تبدیلی در وجه الطلب داشت و لکن از این اوصاف یک فلا شدریک منزلگاه ویدرگ جایگاه سنجش و تمثل و عقل و علم آمد، آنجا یک میدان جاذبه‌ای بود که یک اثر از قلب و یک اثر از خارج می‌آمد قدرت ارتباط بین این دورا آن فضا دار بود حکومت برایجاد ربط داشت اولین کیفیت از ترکیب آن اثرکه از حساسیتها و اثری که از خارج آمده بود حاصل می‌شد، بعد این کیفیت و سایر کیفیات آمده (تمیزی که هنوز علم لقب نگرفته) قدرت تبدیل در آن را پیدا می‌کند یعنی حکومت بر این پیدا م یکنند که رباطه‌ها را بالا و پائین ببرد در اینجا منهای کلام مولا د رتمثل سازی اول آن را حساب می‌کنیم بعد آن را با کلام مولا باضافه می‌کنیم، منهای کلام مولا در مرحله‌ای که قابلیت تکلیف دارد قدرت تمیز دارد چون میت واند بین کیفیات رباطه‌ها را کم و زیاد کند، چو متبدل است س می‌تواند اسم تصرفی بسازد سوال می‌وشد متبدل بودن چه ربطی به علم داشتن دارد؟

که در جواب می‌گوئیم علم همین قدرت تبدیل بین کیفیات متعدد است نه یک ربط اگر یک ربط را عوض

کرد ب آن وجه الطلب گفته می‌شود گار ارتباطات متعدد را عوض کرد و به یک نظام رسانید قدرت تمثل دارد

مثلاً چشم و گوش و حواس شم را می‌بندد یک دستگاه الکتریکی دارید که این قندان را به این استکان دور و نزدیک کنید در صورتیکه دو و بالاتر از آن باشد نه یک ربط ارتباطات را عوض یم کنید اگر وحدت ترکیبی با فعلتان دارید یعنی متبدل بدن ربطها و قدرت تبدل و به هم ریختن ربطها، با آن وحدت ترکیب یههم دارید دیگر محال است که بآن بتوانید لقب عینیت را بدهید شما برآن مشرف هستید که با حضور خیلی فرق دارد این شرطش در اول تعدد کیفیات است و وحدت با تعدد است و در وحدت ترکی قابل ملاحظه است و صحبت از تجرد نیست فاعلیت در روابط یک نظام است تا یک وحدت پیدا کند که با آن صحبت حضور در جهت مختلف بسیار فرق دارد حالا یک چیز در این تمثلهای آمد صورت استکان و نعلبکی آمده ما می‌توانیم آنها را زیر و رو کنیم و لکن کلماتی آمده که هر کار که می‌کنید ترکیب نمی‌شود مگر اینکه تجزماً مانند کلمات خودش قرارش بدهید آن وقت ترکیب می‌شود والا هر چه تلاش کنید ترکیب نمی‌شود چون از سنخ حرفها یشما نیست و برابر فاعلیت شما فاعلیت ندارد، این ناتوانی از بازگشت به اعلام عجز کرد، یعنی فاعلیت در نفس فاعلیت نمود و موضوع تصرف شما نفس فاعلیتتان قرا رگرفت یعنی فاعلیتتان را به این کلمات و اسماء مولا متعلق نمائید یعنی در این موضع تصرف در کیف تعلق قبلی خودتان نمائید یعنی آن فاعل اولی بود که در مرتبه دوم فاعل بود نه اینکه اینجا فاعلیتش قط عسده است وقتی اعلام عجز می‌کند بمعنای رف ید از این ابزارش و تعلقش و جهتش است یعنی این کلمه را جت خود قرار می‌دهید یعنی تعلق به کلمه مولا پیدا کرده است که در این صورت با این معناست که در فاعلیت خود تصرف نموده است این تصرفی که در فاعلیت خودش نموده برای تصف بعدی در درست کردن تمثیل قدرت می‌آورد و این قدرت حول محور کلمه مولا است که به این لقب علم می‌دهیم و می‌گوئیم در جایگاهش به صورت نسبی عالم است، زیرا با معیار که همان کلمه مولا بود همراه شد، که معنای انحلال و فنا هم همین است دست برداشتن و رفع ید از عنانیت و تعلق به هم شئون خود و تمثلات و تکلیفاتی که کلمه مولا را می‌خواست داخل کلمات خودش جای بدهد معنای فنا و انحلال است که حتما هم خروج از وضع را لازم دارد که با تفضل مولا این خروج برای حاصل می‌شود یعنی معجب نیست، عجب مراتب دارد، گاهی خودش را بر دیگران بزرگ می‌بیند این را انسان زود می‌فهمد یا قدرت مالی ذهنی و یا قدرت سیاسی،

ولی اینکه من معجب به قند و چای هم هستم و اینها را موثر می‌دانم، آب را رافع عطش می‌دانم حال اینکه در کله آب چه اصیتی نفته است تا چه رسد به اینکه الان احتیاج من به خود خداوند است نه به آب اگر همه اسباب رفع شد من دیگر به مزمل هم احتیاج ندارم (عنایت کنید) یک جا انسان می‌گوید این آب است و رافع عطش و من هم قدرت چاه را دارم هم هاین اسباب را محکم و قابل تکیه می‌بیند این معجب است همه به خودش هم به جمیع شئونی که تحت تصرفش است ولکن اگر دقت کنید که تشنگی اساساً چیست؟ نیاز جسمانی است، در عالم ماد انسان هایی هستند که الان تشنه نیستند، در عالم ماده بودن چنین چیزی را تحویل نم‌دهد، حالا آیا بعد از آب خوردن از عالم ماده بیرون آمده و در عالم معنا میروند، با قدری تأمل سوال می‌کنیم که خود این آب چکاره است؟ نمی‌توان گفت که هرچه ما احتیاج داریم خداوند خلق کره است بلکه با کمی دقت می‌فهمیم احتیاج ما به خداوند است و این از غفلت است که گفته می‌شود که ما احتیاج به آب داریم، یک وقت ماشین انسان که خراب می‌شود با این فکر می‌افتد که ماشین نو اگر باشد که خراب نمی‌شود در حالیکه اگر خراب بدشن ماشین برای رشد من لازم باشد هما ماشین نو هم تصادف می‌کند، اگر بیش از حرف زدن درباره آن برایمان وقوع پیدا کند یعنی فاعلیت موضوع تصرف قرار بگیرد اینجا اعلام عجز است این خیلی فرق دارد با فاعلیت تبعی که تعلقش ذاتاً تبعی است، آن شییی بستر بود و شما خودتان را بستر قرا دادی و بستر بودن را برای خودتان سزاوار دیدید که این را سزاوار دید و در منزلت خودتان نماینده مولا می‌شوید معیا صحت که وارد دستگاهتان شد کارتان صحیح می‌شود و تصرفاتتان الهی می‌شود صحیح است لقب فنا با آن داده شود رفع ید از همه اسبابها و ابزارها صحیح است اینجا اشراف صحیح پیدا م‌یکنید، فاعلیت تصرفی هست و تصرف در غیر هم واقع می‌شود ولی ابتداء آن تصرف در خود واقع می‌شود بعد بر اسا تصرف در خود و خود را تابع مولا و مولا را محور قرار دادن تصرف در تمام اشیاء که تحت سیطره تان و متناب با منزلتتان است حاصل می‌شود، و به دلیل این که ارتباط به کل عالم دارید تعلقتتان مربوط به همه اشیء عالم است، همه وحدت و کرتها ولی موضوع تصرفتان یک قسمت محدودی است پس در عین حالیکه تصرف در فاعلیتتان نموده و آن را تابع مولا قرار می‌دهید متناسب با منزلتتان نماینده و اسم و کله می‌شود ولکن آن مولا و ولی که رتبه اش رتبه اعظم از

همه کائنات است موضوع تصرفش هم کائنات است او اسم اعظم می شود یعنی واسطه مولا در تصرف کل عالم می شود لذا عالم به همه عوالم است، وحدت ترکیبی تصرفی با همه عوالم پیدا کرده است شما هم وحدت ترکیبی نسبت به قسمتی از آن تصرفی و نسبت به اعظم از آن تبعی و ترکیبی است شما که به آن فناء خاص که هیچ یک از اینها در هیچ و جه از وجوهتان نباشد و هیچ چیز زائد نداشته باشید نمی تانید برسید چون منزلتان آن منزلت نیست، پس این منزلتی را ه شما دارید با آن منزلتی را که در مرتبه درک دارید (که فاعلیت است ولی فقط در جهت نه تبدل مثل سازی) که نظام ارتباطات نیست فرق دارد، لکه صرفاً وجه الطلب نسبت به یکی از اینها است (که قوی بشود) و نمی تواند بعد از آن نظام تحویل بدهد، مولا است که حول آن محور برای این فرد نظام حالاتش را درست می کند آن در درک و یقین کافی است (چه در عالی ترین و چه در ادنی مرتبه) که برای کافر هم ادنی مرتبه یعنی لازم است که یقین اگر در پائین ترین مرتبه حیوانیش اگر سلب شود قدرت حرکت بالمره برداشته یم شود، اگر برای کسی زمین زلزله باشد فضا زلزله باشد درای....

قدرت ما سکه از او گرفته شود و قدرت استقرار نداشته باشد حیاتی ندارد لذا کافر هم پست ترین مرتبه از یقین را دارد و عالی ترین مرتبه آن است که متناسب با منزلتش در فاعلیت مولا محو شده باشد (در وجه الطلب) که اثرش در تعویض فاعلیتش است ه این درک و یقین اس (که این رتبه نظام حساسیتها است) در رتبه ناظم فکری هم همین مطلب پیدا شده است یعنی اعلام عجز کرده است و محور کارش کلام مولا شده است در تصرف خارج هم همین طور منتجه ای را که پیدا می کند این است که یقین کردیم ه هیچ گونه علمی بدون یقین و هیچ یقین بدون علم نیست، بنابراین ترکب بیناین ربط درکی (که از آن صورت ندارد) با آن اشراف تمثلی و تبدل در تمثل (که از آن صورت دارد) و آن تصرف در خارج تعریف جدید علم را به ما تحویل می دهد یا به عبارت دیگر وحدت ترکیبی بیه فاعلیت و تصرف و جهت (که درک است) و خارج که در اینجا ۳ خصوصیت دارد هم جهت ادراک، هم ابزار تصرف و متصرف فیه با فال همراه باشد علم نامیده یم شود، حال آیا علم را در جامعه هم به همین معنا به کار می برند یا نه، طبیعتاً یک بخش اصطلاحی از آن را که نباید هم به کار ببرند، (بحث حضور صحبت های قبلی) حال بحثی پیرامون سواد هم داشته باشیم اگر موضوع تصرف خارجی

شما انسانها و فاعلها باشید و شما بخواهید در انسانها تصرف کنید آموزش می‌دهید حال در هر رتبه‌ای از مراتب آموزش ه باشد ولای بر نحوه تصرف و نحوه اسم سازی آن دارید به شما صحیح است که با سواد گفته شود زیرا ولایت فرهنگی دارید یعنی نحوه محاسبه مردم این گونه و با این ابزار به دین سطح راسنید مردم را هم اگر در سیر ببینید یه یک نحو در اسماء تصرفی اجتماع متصرف می‌شوند البته هر کس در جامعه باشد چه با سواد و چه بی سواد متصرف در اجتماع است، اما بستگی به موضوع تصرفشان دارد اگر موضوع تصرفشان بالا بردن سطح مفاهمه و توسعه آن قرار گرفت با سواد است اگر موضوع برای کارش قرار نگرفت صحیح است بی سواد گفته شود حالا گرچه خیلی هم درس خوانده و آموزش دیده باشد و تصرف به باطل کند یعنی مردم را به طرف جهل و بت پرستی و شک و شبهه و تردید بیاندازد با آن با سواد گفته نمی‌شود بلکه جاهلی است که مردم را فریب می‌دهد، آنکه تصرف صحیح می‌کند و به طرف مقصد صحیح می‌برد با سواد است، سواد ابزاری است که باید بتوان کلمه مولا را برای خودش محور قرار داده و در منزلت خودش یک نحوه ولایت فرهنگی پیدا کند حالا گرچه پیرزنی باشد که در خان قرآن می‌خواند صحیح است که با سواد گفته یم شود و در عالم هم اثر دارد هم در خود شما هم در افعال شما و هم بچه‌ها و هم در تعلقات خود عالم اثر دارد یک وقت پیرزنی به ما رسید و گفت دعا کن که ما از دنیا برویم گفتم من چنین دعایی را هرگز نمی‌کنم بلکه دعا می‌کنم که چند تا یا لله بیشتر بتوانی بگوئی حاصل زندگی که همین گفتن یا الله و یا محمد (ص) یا علی (ع) و اسماء ائمه است...

چیز دیگر نیست حال در حشایه عرض کنم که ای مطلب را کفار هم مجبور به تسلی هستند اینها به حساب نیاورند که ایرانیان با سوادند سواد را به همان شیطن‌های خودشان تفسیر کردند آن چنان ضربه‌ای خم خورده اند شما ملاحظه بفرمائید این زن دهاتی که شهید میداد و یا حسین (ع) می‌گفت در دستگاه آنان بی سواد بود تاثیر سیاسی این زن چقدر راست؟ این بیشتر است یا آن که خواندن و نوشتن با بلد بود و برای آنها نوکر خوبی باشد ولو به عنوان متخصص و فوق متخصص او روابط ارتباط با ماده را می‌داند و این رابط ارتباط با خداوند را او که همه عالم ماده را تفسیر می‌کرد طبیعتاً این پیرزن بی سواد می‌دانست ولی در عمل معلوم شد که آن سیاستمدارها باید دست از صحبتشان بردارند و نسبت تاثیر این زن را به حساب نیاورند که در این

صورت که نمی‌شود آن را بی سواد دانسته و ارتباطات اجتماعی اش را ضعیف پنداشت بلکه این پیرزن نسبت تاثیر سیاستمداران را عوض می‌کند چگونه می‌وان با آن بی سواد گفت طبیعی است که باید تعریفشان را از سواد هم عوض کنند اگر سواد نسبت تاثیر عمل اجتماعی را تغییر می‌دهد، ارتباطی که حول محور کلمه مولا باشد این درد نایب‌اقی و رشد پذیر است انتم الا علون ان کنتم مسلمین. ولی کسیکه تسلیم مولا نیست حتماً اگر جولانی هم داشته باشد چند روزی هم حاکم باشد ولی بالاخره زمین می‌خورد چون با نظام عالم نمی‌سازد و از آنچه که عرض کردیم چه داری علوم از جمیع مراتب ظاهر است از رتبه درک و از درک به تمل که اسماء تصرفی هستند و وحدت ترکیبی اشان با عینیت حالا یک دو نکته کوچک دیگر هم عرض کنیم تا اینجا معلوم شد که قدر و منزلت هرکسی برابر با جایگاهش در نظام فاعلیت و ولایت است قربش و قدرش که هر دو به یک معنا می‌شود (قرب نزدیکی به مولاست که قدر هم به همان شناخته می‌شود) واقع شدن او هم در ناظم ولایت به این است که فاعلیتش و فاعلیت مولا در ترکیبی که پیدا می‌کند (ترکب فاعلی) نظام ولایت پیدا می‌شود که نسبتش به مادون خودش در ولایت چیزی جز علم نیست پس علم تناسبات نظام ولایت است که جایگاه این را مشخص می‌کند، اگر جایگاهش حیوانی و پست تر از حیوانی تناسباتی را که در نظام ولایت دارد حیوانی است ارتباطش با عالم هم حیوانی است والا انسانی تا ملکوتی و بالاتر از آن است.

حجت الاسلام میرباقری: حضرت عالی فاعلیت و تصرف که نتیجه اش اشراف است نسبت به آن چیزی که تحت اشراف است را مساوی با علم می‌دانید و رابطه مشرف و تحت اشراف را هم رابطه وحدت ترکیبی می‌فرمائید لازمه این است که ما برای کل نظام عالم قائل به نوع یدرک باشیم اگر چه هرچیز درکش متناسب با خودش است حتماً درک انسان با جماد متفاوت است، هیچ چیز نمی‌تواند متصرف فیه نداشته باشد ولو خودش باشد که در غیر این صورت با این معناست که هیچ رتبه‌ای از فاعلیت ندارد هر موجودی در عالم رتبه‌ای از فاعلیت را دارد که در همان رتبه باید قائل به ادراک باشیم، که تصرف به غیر زه معنای گسترش فاعلیت است فاعلی به معنای تصرف است منتها متعلق تصرف گاهی اوقات خود موجود است که تصرفش به تعیین و جه الطلبش است...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در اینجا زود حرکت کردید آیا فاعلیت ضبط صوت نسبت به خودش در چه چیز است؟

حجت الاسلام میرباقری: فاعلیتش وجه الطلبش را معین می کند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا بدین معنا که ترکیب می‌وشد یا ترکیب نمی‌شود؟

حجت الاسلام میرباقری: اگر وجه الطلبی نداشته باشد که تحت تصرف واقع نمی‌شود اگر بخواهد تحت ولایت واقع شود باید فاعلیتی داشته باشد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: شکی نیست که همه فاعلیت اولیه را دارا هستند (فاعلیت عمومی) در اینجا آیا معنی اشراف را از کجا به کار می‌بریم؟ اگر اشراف معنی فاعلیت در غیر باشد.

حجت الاسلام میرباقری: فاعلیت در هر چیزی اشراف است چون فاعلیت حتماً طرفی می‌خواهد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: درست است ولی هرگاه فاعلیت در غیر شد به آن لقب اشراف را به کار می‌دهیم چون می‌خواهد آن جزء مرکب را تصرف کند صرفاً ترکیب شدن خودش نیست بلکه خودش را می‌تواند در ترکیب با غیر محور قرار بدهد و به غیر بگوید این گونه باشد. می‌خواهم ابتدائاً فرق بین فاعلیت تبعی و تصرفی تمام شود در رتبه قلب هم فاعلیت تصرفی است منتها در وجه الطلب و ادنی مرتبه تصرف.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: درست است ولی هرگاه فاعلیت در غیر شد به آن لقب اشراف را به کار می‌دهیم چون می‌خواهد آن جزء مرکب را تصرف کند صرفاً ترکیب شدن خودش نیست بلکه خودش را می‌تواند در ترکیب با غیر محور قرار بدهد و به غیر بگوید این گننه باش. می‌خواهم ابتدائاً فرق بین فاعلیت تبعی و تصرفی تمام شود در رتبه قلب هم فاعلیت تصرفی است منتها در وجه الطلب و ادنی مرتبه تصرف.

حجت الاسلام میرباقری: آیا اساساً فاعلیت، تبعیت را می‌پذیرد یا نه، یا اینکه در هم جا فاعلیت در متعلق خودش اصلی است، فرقی این است که گاهی گسترش پیدا کرده و غیر را با خود می‌آورد و گاهی این گونه نیست، بنابراین فاعلیت نفس تصرف است. علت اینکه علیت یک به یک را رد می‌کردیم و می‌گفتیم فاعلیت

داریم چو می‌گفتیم معنای علیت یک به یک این است که هر شیئی خودش خودش است. پس حتماً باید برود و تصرفی امال بشود تا فاعلیت معنا شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا این تفکیک فاعلیت در خود و غیر را می‌پذیرید یا نه؟ خود و غیر را دوتا می‌دانید یا یکی؟ کاری به اسمش نداریم، آیا شیئی و غیرش قابل لحاظ است یا فقط شیئی است و غیر ندارد؟

حجت الاسلام میرباقری: فاعلیت محال است که به غیر سرایت نکند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر تعدد در اشیاء را قائل هستید فاعلیتی که موضوع فعلش خودش است (در ترکیب شدن یا نشدن) با فاعلیت در غیر فرق دارد حال این را با هر عنوان و علامتی که می‌خواهید جدا کنید.

حجت الاسلام میرباقری: وقتی می‌گوئیم موضوع ترکیبش خودش است با این معناست که آن را مرکب نمی‌بینیم و اثر ترکیبی خودش را رتبه بندی نمی‌کنیم (که رتبه‌ای در رتبه دیگر می‌گذارد) و فقط می‌گوئیم خودش است اگر این استکان در خودش اثر می‌گذارد که به این معناست که خودش خودش است دیگر معنا ندارد بگوئیم خودش در خودش اثر می‌گذارد، چون فاعلیت به ربط ترکیبی بازگشت می‌کند...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: با یک فرق کوچک، اگر معنای مرکب را به معنای تقوم اجزاء بهکل و کل اجزاء مطرح کردید مجبور نمی‌شوید که برای این فاعلیت در نهایت به تسلسل برسید، اینکه جناب عالی می‌گوئید این شیئی رتبه‌ای دارد که فاعلیت در مادونش می‌کند این تا کجا صحیح است؟ آیا می‌توانم بگویم الی لانهایه این مراتب وجود دارد؟ (که فرار از معین کردن متصرف فیه است)

حجت الاسلام میرباقری: چون ترکیب الی لانهایه پیش می‌رود، هرکجا ترکیب را متوقف فرمودید با هم آ، را متوقف می‌کنیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا ترکیب ذاتاً مرکب است یا الی لانهایه است ترکیب بر اسا اصالت شیئی الی لانهایه است، ترکیب بر این اساس که می‌گوئید تقوم تعلقات به هم است که نمی‌تواند الی لانهایه

باشد بلکه خودش مرکب است، شما بر اسا تعریفی که با اصالت شیئی می‌دهید مجبورید بگوئید مرکب جزء لا یتجزی ندارد ولی لا نهاییه تجزیه پذیر است (ولو به تحلیل عقلی) این به معنای تعریف ندادن است که در حقیقت عدم تعریف صحیح از مرکب از است که البته اصالت شیئی عاجز از تعریف زمان ت مکان - تعدد... بودولی اگر گفتید مرکب ذاتاً متقوم است، ذات متقومی که نه لحاظ اجزاء و نه لحاظ کل صحیح است و نه تالیفی کنار همدیگر گذاشتن، مفهوم جزء جداگانه، مفهوم کل هم جداگانه فرض کنید و اینها را به زور کنار یک دیگر بگذارید، این دو مفهوم ذاتاً با هم دوئیت دراند و با هم ترکیب نمی‌شوند وی ک وحدت هم پیدا نمی‌کنند حالا هرچه شما بگوئید وحدتش عین کثرت و کثرتش عین وحدت است که من سوال می‌کنم آیا این تعدد و وحدت در آخر کار یکی است یا دوتا، هم دو وهم و یک تحلیل صحیح از دو ویک نیست اما اگر وحدت ترکیبی را عنوان کردید و گفتید قوام و وحدت و کثرت ذاتاً به هم است یعنی نمی‌توان جزء را لحاظ کرد الا با کل (در مرکب) پس اگر معیار در تعریف اصالت شیئی باشد حتماً ما تعریفی نداده ایم ولی اگر کنار زدن آن باشد ابتدای یک تعریف جدید است (حد اولیه است) همین طور در فاعلیت، متصرف فیه متقوم به فاعلیت و فاعلیت متقوم به متصرف فیه است که در همه مراتب فاعلیت می‌آید (س: اگر در همه مراتب فاعلیت می‌آید پس گسترش فاعلیت است)

ج: با یک فرق که این فاعلیت یک رتبه تبعی پیدا می‌کند که بستر تحویل می‌دهد و بان تقوم دارد.
حجت الاسلام میرباقری: این در دیدگاه اصالت شیئی صحیح است که فرضاً استکان را جدا کنیم بعد بگوئیم این استکان تحت تصرف من است ولی اگر بگویم من و استکان با هم مرکبیم (با متصرف فیه خودم) کما اینکه من با قلب خودم مرکب هستم فاعلیت در قلب یک ترکیب است، اگر گفتیم کل به اجزاء و اجزاء به کل متقوم است باید نحوه طبق بندیمان به شکلی باشد که بینش اصالت شیئی نباشد یعنی نباشد غیر را مطرح کنیم، آیا این غیر که می‌گوئیم غیر اصالت شیئی است یا غیر وحدت ترکیبی... هم غیریت دارند، هم عینیت دارند هرگاه عینیت شد همان بساطت و عدم تاثیر است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نفرمائید که هم غیریت و هم عینیت دارند که وحدت عین کثرت شود بلکه بگوئید غیریت متقوم به عینیت.

حجت الاسلام میرباقری: این مطلب در استکان هم هست یعنی غیریت متقومی که در خارج است در قلب هم هست منتهی مرکب را ما به یک رتبه بالاتر می‌بریم آنجا هم حتماً فاعلیت در ترکیب صورت می‌گیرد در اینجا هم همین طور.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا می‌گوئید مطلقاً این فاعلیت تبعی در انسان نیست؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: عرض من این است که اساساً این تقسیم بندی از کجا آمده است اگر فاعلیت جز در ترکیب صورت نمی‌گیرد اگر بگوئیم یکی فاعل متصرف و دیگری فاعل تبعی است صحیح نیست بلکه در همه جا فاعلیت برابر با تصرف است و تصرف هم در مرکب معنا می‌دهد، مرکب هم به معنای تالیف نیست بلکه قوام کل به اجزاء و اجزاء به کل است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: حال در تناسبات نظام ولایت که یک دوحده دارد می‌آئیم در تناسبات نظام ولایتی ولی و مولی علیه هردو آیا یکی هستند؟ آیا این تعریف ما متناسب با نظام ولایت است یا متناسب با اصالت شیعی.

برادر سبحانی: هردوی کی است اما نه یکی در اصالت شیعی بلکه در وحدت ترکیبی

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: البته وحدت ترکیبی باید داشته باشند لذا از بالاترین مرتبه تا پایین ترین مرتبه مشرف است.

برادر سبحانی: اشکال آقای میرباقری این است که هر فاعل تبعی نیز در وحدت ترکیبی است. یعنی فاعلیت دارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بله فاعلیت که حتماً دارد، تسبیح می‌کند نهایت ایا تصرف در من هم می‌کند یا نه؟

حجت الاسلام میرباقری: حتماً تصرف در امری می کند من هم تصرف در مولای مافوق خودم نمی کنم ولی تصرف وجود دار تصرف همیشه به معنای تصرف در مافوق نیست تصرف جمادات در همدیگر چیست، یا اینکه مسیری را که تعیین می کند بالاخره تصرف می کند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا کیفیات تصرف در غیر خودشان می کنند با خودشان در خودشان تصرف میکند و ربط بین آن ها چیز دیگری است که به دست شماسست شما آب را روی آتش می گذارید یا لوله آزمایشگاه تجزیه می کنید یا آنالیز می کنید.

برادر سبحانی: اگر اینها فاعلیت نداشته باشند که قابل ترکیب با یک دیگر نیستند

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بله فاعلیت که دارند وشکی هم در آن نیست اما فاعلیت تبعی و تصرفی را در آن جائی اسم گذاری می کنیم که در غیر خودشان تصرفی که بر محور فاعلیت خودشان انجام پذیرد نیست و به تبع فاعل ما فوق انجام بگیرد کما اینکه وقتی ما خودمان را تابع ولی بالاتر قرار می دهیم این شرافت برای ماست ما را پست نمی کند اگر ما مانند شیئی در مقابل انسان در مقابل ائمه چنین شدیم آنها یقلب کیفی یشاء در ما تصرف می فرمایند این تصرف ما را کم نم یکنند بلکه هم به ما می دهد.

برادر سبحانی: در این صورت عالم هم نیستیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: فاعلی ما در نفس فاعلیت ظهور کرده است یع یعلم در اینجا محقق می شود که با معیار صحت توأم است.

برادر سبحانی فاعلیت تصرفی آن است که در خارج تصرف کند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اینکه می تواند در خارج تصرف کند اگر نفسی فاعلیتش را در خارج محل تصرف قرار بدهیم حال انشاء الله تأملی بفرمائید.

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۸۷ (۵۱ دوره دوم)

بحث: شاخصه علم

(انتخاب و رجحان شاخصه تصرف در غیر)

حجت الاسلام میرباقری: بسم الله الرحمن الرحيم

در بحث قبل علم را به اشراف تعریف فرمودید به اینصورت که هرگاه فاعلیت باشد علم هست و اگر فاعلیت نباشد علم نیست، بعد یک قید دیگر هم اضافه کردید که فاعلیت نسبت به مادون تصرف از طریق علم حاصل می‌شود، یعنی اگر فاعلیت بود ولی نسبت به مادون نبود یا به تعبیر دیگر فاعلیت نسبت به خود یا نسبت به وجه الطلب بود بر این علم صدق نمی‌کند، البته در مورد انسان ادراک بر این صدق می‌کند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: البته درک عمومی است و همه اشیاء درک دارند البته مرتبه درک انسان غیر از مرتبه درک اشیاء است یعنی همه اشیاء حال دارند نهایت حال انسان حال نایب است.

حجت الاسلام میرباقری: فاعلیت همیشه در مرکب اعمال می‌شود و معنا ندارد در غیر مرکب فاعلیت اعمال شود و حتماً در فاعلیت امری تحت تصرف است و الا فاعلیت معنا پیدا نمی‌کند، بنابراین همه جا فاعلی نسبت به امری است که تحت تصرف خود فاعل است و در نتیجه همه جافاعلیت بید همراه با علم باشد اگر ملاک همین باشد، اما هیچ ملاکی ارائه نفرمودید که چرا در آن جا تحت تصرف نامیده می‌شود ولی در اینجا تحت تصرف نامیده می‌شود. ضابطه‌ای که برای مشرف و تحت اشراف می‌فرمائید این است که همه جا فاعلیت ملازم با نوعی درک است منتهی هرگاه فاعلیت نسبت به مادون شد که می‌خواهد در مادون تصرف کرده و او را هماهنگ با هدف خودش تغییر دهد این به جز از طریق یک سلسله اسماء تصرفی در قوه تمثل و تحت اشراف خود این فاعل ساخته می‌شود و چون از طری قاین اسماء در آن امر متصرف فیه تصرف کرده و او را با مقصد خودش هماهنگ می‌کند از این نظر می‌گوئیم نسبت به او عالم است و طبیعتاً علم به معنای مشرف بودن به

تصرف می‌شود و در نظر شما این مشرف حق و باطل دارد نه صدق کذب چون این اشراف به معنای ادراک مطابق با واقع نیست بلکه به معنای قدرت تصرف است و این قدرت تصرف یا هماهنگ با مقصد الهی است که علم و ادراک حق می‌شود و اگر هماهنگ نبود باطل است و ملاک حقانیت که صحت نیز بهمان حقانیت باز می‌گردد این است که در نظام تمثلی خودش اسماء تصرفی مولا را محور قرار دهد و بعد حول‌ای محور و متناسب با ظرفیت خودش و متناسب با قدرت تصرفی که می‌تواند در عالم داشته باشد و حول آن محور اسماء تصرفی بسازد که در این صورت تصرفاتش هماهنگ با مولا است و اگر چنین نبود تصرفاتش هماهنگ با مولا نیست چون اسماء تصرفی مولا محور نظام تمثلی اش نیست که خود محور قرار گرفتن اسماء تصرفی مولا در نظام تصرفی جو از طریق اعلام عجز مقدور نیست که بعد از این اعلام عجز همین فاعل و جه الطلب خودش را تغییر می‌دهد و در رتبه قلب به یقین بالاتری می‌رسد که نتیجه آن افزایش قدرت تصرفش در خارج است که اعمال نیز باز از طایفه نظام تمثلی است. بنابراین در یک رتبه بالاتری قدرت تصرف پیدا می‌کند که آن هماهنگی سابق حول محور تمثلات مولا برای تصرف در این رتبه کافی نیست بنابراین نظام تمثلی اش هم باید رشد کند که باز در رشد نظام تمثلی هم یا تسلیم یم شود و اسماء تصرفی مولا را در یک رتبه بالاتر محور قرار می‌دهد یا نه که بهر حال در هر رتبه‌ای که اسماء تصرفی مولا را محور گذاشت و اظهار عجز کرد منتهی به رشد یقین او می‌گردد و این رشد یقین قدرت تصرفی او را بالا می‌برد و رشد قدرت تصرفی منتهی به رشد نظام تمثلی می‌شود در صورتیکه در رتبه بعد باز تسلیم شود که اگر تسلیم نشد نظام تمثلی اش نکث می‌کند و یقینش هم در رتبه پائین تری قرار می‌گیرد.

حالا سوال ما این بود که معیار طبقه بندی چیست که می‌گوئیم این تحت اشراف اوست ولی او تحت اشراف این نیست در حالیکه ما همه جا مرکب داریم و تغییرات در مجموعه صورت می‌گیرد و این تغییرات به صورت اصالت شیئی‌ای صورت نمی‌گیرد تا اینکه دوشیی قائل شویم و بگوئیم این مشرف به آن است، بلکه مرکب است و این مرکب تا هرکجا پیش رویم هست و فاعلیت حتما در مرکب اعمال می‌وشد و اعمال آن بهمنای اشراف است و حتما با نوعی از اشراف هم‌اره است پس باید همه جا باشد، شاخص بین عالم و غیر عالم چیست که

میگوئیم چون این تحت تصرف آن است تصرف باید از طریق اسماء صورت گیرد و در آن جا وقتی فاعلیت اعمال می شود لازم نیست که از نظام تمثلی عبور کند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اعوذ بالله بسم الله الرحمن الرحيم

ابتدا یک مقدمه عرض می کنم که بنابه بحث های گذشته دو قسمت در بح ترکیب تعلق و فاعلیت بیان شد که متناسب با بحث علم و ادراک هم آن بحث تکمیل تر می شود و هم اثرش در علم و ادراک روشن تر می شود همچنین در فعلیت تحققی اگر فاعلیت نباشد ترکیب حاصل نمی شود و در مقابل اگر فاعل یک بسرت نداشته باشد فاعلیت ندارد. پس دو مطلب قبلاص تمام شده است اول اینکه اگر تعلق فاعلیت نداشته باشد تغییر حاصل نمی شود یعنی فاعلیت رکن در تغییر شد. دوم اینکه رکن در فاعلیت و جود یک بستر برای تصرف است.

حالایا فاعلیت برای ظهور اثرش و صدور فعل بستر می خواهد و لحاظ فاعل اگر مفهوماً شرط تحقق داشت آن وقت باید بگوئیم فاعل بستر لازم دارد یا در ملاحظه ذات فاعلیت و نفس و حقیقت آن باید مفهوماً قابلیت را اخذ کنیم؟ آیا فاعلیت مفهوم ابا مفهوم قابل یعنی اثر یا اثر پذیرش فرق دارد و دو مفهوم مستقل هستند یعنی می توان مفهومی را بعنوان فاعلیت لحاظ کرد و مفهوم دیگر را به عنوان قابلیت و بعد از انفصال یا ارتباط آنها صحبت کرد که اگر ارتباط دارند ارتباط آنها چگونه است؟ پس بر اسا یک احتمال می تان آیند و را بصورت مستقل دید و نفس ذات مفهوم فاعل راجدای از مفهوم قابل ملاحظه کرد یا اینکه بگوئیم این دو هستند ولی در مرحله تحقق به صورت تالیفی با هم هستند، یعنی هرچند مفهوماً مستقلند ولی در تحقق خارجی به صورت تالیفی با هم هستند، فاعل من وجهه و قابل منجهه آخری.

در مرکب اگر بگوئیم فاعلیت و قابلیت کاملاً منفصل هستند که ترکیب حاصل نمی شود اگر می گوئید مستقل هستند ولی یک نحوه ارتباط بین آنها هست اگر هیچ گونه تاثیری نباش اصلاً نمی توان مرکب درست کرد، در فرض دوم هم اگر ارتباط باشد ولی یک فاعل من وجهه و قابل مجهه اخری باشد یعنی تعدد جهات را مطرح کنیم و فاعلیت را در عین حال مربوط به یک موضوع است قابلیت را نیز از وجه دیگری مربوط به همان موضوع بدانیم و بگوئیم اگر در نفس خود فاعلیت قابلیت باشد دیگر فاعلیت نیست و در هر صورت در ترکیب

باید فاعلیت را از قابلیت جدا کرد و اگر هم به نظر می‌آید در یک وجه واحد است بگوئیم در این وجه به لحاظ خاصی است یعنی یک نحوه لحاظ درباره آن مطرح شود و این شکل تالیفی فاعلیت و قابلیت است، یک وقت می‌گوئید فاعلیت در نفس فاعلیتش متقوم به قابلیت همان نفس است که البته چنین چیزی بر پایه ارتکازات قبلی قابل لحاظ نیست یعنی از حد اولیه قبلی خارج می‌شود، فاعلیت نه در صدور فعل مفعول می‌خواهد که در نفس فاعلیت هم فی نفسه متقوم به قابلیت است یعنی ترکیب در نظام فاعلیت ترکیبی نبرید بلکه بگوئید خود فاعلیت هم یک مفهوم ترکیبی است چه ثبوتاً و اثباتاً و چه مفهوماً و چه مصداقاً.

بر این اساس که فاعلیت در نفس فاعلیت، قابلیت همراه است و تقوم دراد یعنی فاعلیت متقوم به قابلیت است و قابلیت متقوم به فاعلیت.

حجت الاسلام میرباقری: به نظر می‌آید بر اساس بینش اصالت شیئی این و قابلیت قابل متقوم به هم هستند. حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نه قابلیت خودش و فاعلیت خودش فی نفسها در جهت واحد نه د جهت عدیده همان جهت و همان نفسی را که می‌گوئید فاعل است در همان جهت قابل است و فاعلیتش به قابلیتش متقوم اس که این خروج از تعریف مرتکز به یک فاعلیت دیگر است و اگر یک نفر در ابتدای نظر کند می‌تواند بگوید قابل لحاظ نیست و ما بر می‌گردیم و می‌گوئیم این همان تعدد و وحدت است چیز دیگری نیست و اگر بخواهید برای تعدد و وحدت هم استقلال فرض کنید خیلی از مفاهیم قابل لحاظ نخواهند بود.

حالا حالا اگر این تقوم را لحاظ کردیم یک مفهوم جدیدی از تقوم حاصل می‌شود که با ادراک قبلی خیلی فرق می‌کند. پس از این مقدمه سراغ این می‌آئیم که وجه الطلب عمومی است و حرارت، حرکت، تعلق، زمان و مکان، انرژی قدرت و جاذبه (که اینها همدیگر را تعریف یم کند و جوهره همه اینها همان تعلق است) همه اشیاء تعلق دارند و زمان و مکانشان به هم متقوم است و فاعلیت در وجه الطلب هم همه اینها باید داشته باشند والا ترکیب ممکن نیست یعنی قابلیت تغییر متقوم به فاعلیت شده است و قبول تغییر ممکن نیست مگر به فاعلیت، کما اینکه فاعلیت هم در نفسها متقوم به قابلیت است، حالا که هم چیز این طور است همه اینها یک نحوه ربط با ولایت دارند و در این رتبه درک عمومی است و چیز بدون درک نداریم چون چیز بدون فاعلیت و

قابلیت نداریم و قابلیت متقوم به فاعلیت شده و فاعلیت متقوم به قابلیت شده است یعنی هر جزئی را که دست بگذاریم دارای درک است یعنی قابلیت فی نفسها و درجهت واحد جدای از فاعلیت نیست.

حجت الاسلام میرباقری: حضرت عالی این را به و وحدت ترکیبی باز می گردانید و در هر وحدت ترکیبی کثرتی متقوم به وحدت ملاحظه می شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: مثل دو متقوم به یک و یک متقوم به دو که در دوئیتش تقوم به کی دارد.

حجت الاسلام میرباقری مرحله ملاحظه فاعلیت و قابلیت مرحله ملاحظه کثرت است، درست است که این کثرتها متقوم به یک دیگر همچنین متقوم به یک وحدت هستند ولی وقتی می گوئید فاعلیت و قابلیت این لحاظ جنبه وحدتی است یا لحاظ جنبه کثرتی؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: وقتی می گوید قابلیت، لحاظ کثرت است و فاعلیت لحاظ وحدت است ولی متقوم به هم هستند البته وقتی می گوئید مفهوماً و مصداقاً متقوم است یعنی اینکه فاعلیت آن را نمی توان جدا کرد اگر جدا کنید دیگر این فاعلیت نیست یعنی فرض عقلی و قدرت تجرید عقلی آن ممکن نیست و اگر آن را جدا کنید دیگر وجد ندارد و یک چیز دیگر موضوع بحث قرار می گیرد، یعنی اگر بخواهید قابل را از فاعل جدا کنید مثل سلب شیئی عن نفسه است که دیگر خودش نیست و صحبت یک چیز دیگر است، کما اینکه این قابل ابید فی نفسها فاعل باشد یعنی یک مرکب مثل این خودکار را اگر درکی دیگ ذوب کنید تغییر حال را نمی پذیرد مگر اینکه فاعلیت در خود این باشد و پذیرای شک لدوم باشد و پذیرا بودن ممکن نیست به این که دیگر تصرف کد ولی این ذاتاً تصرف پذیر نباشد بلکه تصرف پذیر بودن یا فاعلیت این ممکن است یعنی تعلق این به دیگری تصرف کند ولی این ذاتاً تصرف پذیر نباشد بلکه تصرف پذیر بودن یاف اعلیت ممکن است یعنی تعلق این به تصرف شما نسبت به غایتش، این به بی نهایت شکلی تعلق دارد که فاعلیت تبعی به اشکال مختلف ساخته می شود یعنی باید فاعلیت داشته باشد و اگر فاعلیت نداشته باشد و شکل اولی ذاتی این باشد دیگر معنا ندارد که بگوئید جزء مرکب دوم شد چون جزء نمی شو، جزء شدن این منوط به فاعل بودنش است

یعنی قابل باشد و قابل بدونش به فاعل بودن در خودش است، فاعلیت قابل ملاحظه نیست مگر اینکه تعدد باشد و اگر فقط یک راه جلو او باشد فاعلیت گفته نمی‌شود، بنابراین فاعلیت و قابلیت در ذات خودشان در جهت واحد متقوم هستند این اجزاء مرکب هم که می‌فرمائید متقوم به یک دیگر هستند که یک جزء آن فاعل و یک جزء دیگر جداگانه قابل باشد و با هم ترکیب شده باشند یا اینکه هرجزئی را که دست می‌گذاریم هم فاعل است و هم از همان جهت قابل است تا مفهوم جدید حاصل می‌شود، اگر بگوئید یک مجموعه مرکب است که یک قسمت آن فاعلو یک قسمت آنقابل است این ترکیب را نتیجه نمی‌دهد همان طور که در بحث علیت بیان شد، اگر هم بگوئید از همان جهت که فاعل است به نفسها قابل است...

حجت الاسلام میرباقری: این با ترکیب نمی‌سازد چون ترکیب یعنی اینکه فاعلیت و قابلیت با یکدیگر مرکب هستند البته تألیف نیست ولیاگر فاعلیت و قابلیت را از یک جهت بدانیم بساطت می‌شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر تعدد وصف بیاورید و اتصالش را مطلق کنید بساطت می‌شود، حالا وحدت این چه نحوه است، اگر وحدت ترکیب بیاشد تعدد وصف در جهت واحد است و لکن به چه وحدتی به وحدت بسیط یا به وحدت ترکیبی؟

حجت الاسلام میرباقری: پس نمی‌توان گفت از همان جهت و وقتی می‌توان گفت از هما جهت که وحدت بسیط شوند یعنی اتصال مطلق شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: شما می‌فرمائید در جهت واحد نمی‌توان وحدت لحاظ کرد مگر وحدت بسیط من عرض می‌کنم تعدد وصف نیم تواند برای بسیط ذکر کرد، بسیط به وسیله تعدد وصف شکسته یم شود و وجود تعدد وصف برای تحویل مرکب کافی است و وحدت آن هم ترکیبی است تعدد وصف اگر تعدد موصوف خواهد و لواز جهت واحد باشد ذات را می‌شکند و بسیط تحویل نمی‌دهد اگر اتصال مطلق شد نمی‌توان فاعل و قابل را حتی از جهت واحد ذکر کرد، در اینجا حفظ تعدد با وحدت است تعدد را به تعدد وصف و وحدت ر به وحدت جهت ملاحظه می‌کنید و این ترکیب است، بر خلاف آنجا که بسیط باشد و بین فاعلیت و

قابلیت اتصال مطلق باشد که دیگر دو وصف ورا بر می‌داریم و یک وصف برای آن می‌گذاریم، این مفهوم فاعلیت را عوض می‌کند همانطور که ترکیب و علیت و زمان و مکان را عوض کرد.

حالا صحبت این است که در اینجا وجه الطلب عمومی است و تأثیر اشیاء و اینکه به طرف غیات حرکت می‌کنند و یک نحوه طلب در آنها هست و جلو آنها هم تعدد راه سات و این می‌تواند یک چیز را قبول می‌کند یا اینکه قبول نکند و فقط این کارد حضرت ابراهیم نیست که می‌گوید الخلیل یا مرنی و الجلیل ینهنانی بلکه تمام ذرات عالم به میزانی که مشیت الهی قرار می‌گیرد از ولایه و دشمنان تبعیت می‌کنند، این عالم مخلوق و مطیع و مرید خداست و تحت اراده او می‌چرخد، ما خیال می‌کنیم احتیاج به اعتبارات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی داریم و به این اشیاء محتاج هستیم، حقیقت نیاز ما حقیقت چیزی که نیاز ما را برطرف می‌کند نه چایی و نه کولر و دیگر اسباب است بلکه همه عالم در اختیار حضرت حق است و همه هم و جه الطلب دارند و به یک نحوه بالا و پائین می‌شوند.

حالا اگر این وجه الطلب مال انسان بود چون انسان قوه‌های مختلف دارد اولاً ظرفیت آن بالاتس و ظرفیت کمی کیفی بالایی دارد و در وجه الطلب نه کمیت و نه کیفیت طلب از قبیل نسیج نیست چون ظرف متناسب با نیابت است، چه بگوئید حرارت، شدت، جاذبه یا تعلق آن خیلی قوی تر است و حتی از آنچه که به کوه‌ها داده اند نیز قویتر است و چیزهای دیگر مسخر این است و قوانی کنرل آا و خاک را این به‌دست می‌آورد و این قوانین همان اسماء تصرفی است که او هد راین‌ها شری ک است یعنی شدت بسیار زیادی دارد و جایگاه وجه الطلب او رفیع است و چون از این جایگاه است بازتاب اثر پیدا نمی‌شود مگر اینکه از صورت تمثلی بگذرد چون جایگاه او جایگاه نیابت است و این بایک بخش دیگری از وجودش و حدت ترکیب پیدا می‌کند که آن بخش قدرت تمثلی است. یعنی این وجه الطلب با عنایت مولا و اسماء تصرفی از سوی ایشان تبدیل به نظام حساسیت می‌شود همانطور که وجه الطلب سنگ و خاک هم با اسماء تصرفی ولی آنها تبدیل می‌شود شما درباره ترانزیستور ضبط صوت می‌گوئید با فرمولی که این مهندس در ساختن ترکیب بکار برد که این فرمول اسم تصرفی ایشان بود که او تصرف کرد اعمال اسم تصرف در وجه الطلب از طریق نظام تمثلات بالاتر است

یعنی ولی جهت را معین می‌کند و مثل قوه تمثل نیست که در صورت آن دخیل باشد و ولی بالاتر به آن نظام می‌دهد یعنی این به اضافه ولی بالاتر وضع مرد را نتیجه می‌دهد این در نفس فاعلیتش قابل بود و در نفس پیدا شدن شکل دوم همان در فاعلیت ترکیبی یک سهم از این و یک سهم از فاعل بالاتر بود که شکل بعدی حاصل شد اما این نظام حساسیت مثل نظام اوصاف اشیاء در همه چیزها هست و اشیاء دیگر اوصاف دارند و وقت یمی خواهید یک چیزی مانند آهن را معرفی کنید می‌گوئید نقطه ذوبش این قدر است و سختی اش این گونه و چکش خواری آن چنین است و چندین وصف دیگر برای آن ذکر می‌کنید اوصاف انسان از قبیل اوصاف آهن نیست و باید یک اوصاف دیگری متناسب با جایگا خودش برایش ذکر کنید، حالا فرق آن با بیان دیگری که آقایان می‌گویند طبیعت‌ها یک تمایل و تنافر ذاتی دارند این است که نه این با وجه الطلب و با قابلیت خودش و مولایش تعیین شد و بلکه جایگاه این در ناظم فاعلیت معین شد، او لتعلق و فاعلیت بود و دخالت کرد تا اینکه ملایمت و منافرت شد و در ملایمت و منافرت او طبع حاکم نبود بلکه فاعلیت و قابلیت متقوم به همدیگر موثر بودند تا این حاصل شد نه اینکه یک چیزهایی موافق یک ذات بود چون فاعلیت ترکیبی و وجه الطلب است امکان سوال هست و مسئول عنه هم مکلف است که اول وجه الطلب او آن جا بود ه است و در آنجا صرف تعدد ربط کافی بود و علم اشراف نمی‌خواست، اگر لغزش پیدا کرد که بر این اساسا خطاء معلل به فاعلیت خود شخص است و به صورت مطلق نمی‌توان خطا را از فاعل جدا کرد و از روی منت می‌گویند ما خطا را بر شما نمی‌گیریم نه اینکه خطا هیچ قابل مواخذه نباشد ولی آن را می‌بخشند حالا در رتبه بعد در صورت تمثلی عین این را می‌بیند و فاعلیتش استمرار دارد و او می‌تواند مصر باشد یا اینکه اصرار نکند، در قدم دوم که تمیز از نظام حساسیت مطرح است باز با همه حیوانات شریک است و آنها هم تکلیف دارند و ترجیح دارند همان طور که در وجه الطلب انتخاب بود ولیکن به آن انتخاب نمی‌توانستیم اشراف یا علم بگوئیم در اینجا هم تعدد و رجحان دادن هست و در ذهن و خاطر کودک و حیوان صورت می‌آید اما نه صورتی که بتواند زیر و رو کند، می‌تواند بین آن نسبت برقرار کند ولی نه نسبت‌های که زیر و رو کند یک یرا بر دیگری رجحان می‌دهد برای مثال اگر دوره جلو الاغ باشد راه کوتاهتر را انتخاب می‌کند و طولانی بودن راه را می‌فهمد بعبارت دیگر قرب و بعد را

می‌فهمد و لکن قدرت تصرف ندارد، یعنی انتخاب، رجحان و تمثل و درک دارد و ولی قدرت تصرف ندارد، چون یک وقت می‌گوئید یک اسم درست کرد که با آن اسم اصل جایگاه خودش یا متصرف فیه را عوض کرد یا می‌گوئید نفت در الگوی مصرف انسان جا دارد و انسان نفت را از قدیم می‌شناخته است ولی در قدیم علم طب از نفت استفاده می‌کردند و روی بعضی از زخمها می‌گذاشتند و گاهی هم به صورت ابتدایی برای روشنایی از آن استفاده می‌کردن ولی الان جایگاه نفت فرق کرده است البته اگر نفت به همان شکل سابق بود جایگاهش هم همان بود یعنی اگر نه به شکل قیر باشد که بتوان برای آسفالت از آن استفاده کرد و نه به شکل نفت سفید و گازوئیل و سایر محصولات باشد مصرف آن نفت عین همان سابق است و جایگاهش هم همان است ولی شما در نفت تصرف کردید و جایگاهش را عوض کرده اید و بعد می‌توانید جایگاه آن را در قرب و بعد عوض کنید یعنی وسیله برای طاعت بیشتر یا عسیان بیشتر قرار می‌گیرد، برای مثال می‌گوئید نفت را تبدیل به بنزین هواپیما می‌کنیم و شبهای جمعه ظرف یک ساعت به مشهد می‌رویم در حالیکه قبل از این این توفیق را نداشتی، یا خاصیت‌های دیگری ذکر می‌کنید که جایگاه نفت را کاملاً عوض می‌کند در آن زمان از نفت به عنوان خوراک یا مرکوب استفاده نمی‌کرده اند اما الان سوخت هواپیما می‌شود جایگاه آه و مس و سایر اشیاء نیز همین طور عوض می‌شود.

پس در جایگاه اشیاء متصرف است ولی تصرف آن مستقل نیست و جای این شیئی در نظام فاعلیت عوض می‌شود شما هم در آن سهیم هستید ولی حیوانات در عوض شدن جایگاه اشیاء سهم ندارند علف نخورده و تبدیل به گوشت یا کود شده ولی موضوعاً جای علف عوض نشده بلکه یک مقدار از علفهای امسال را تبدیل به گوشت کرده است و علفهای سال آینده دوباره خوراک دام است و از علف یک چیز جدید نساخته است، روی خودش هم تصرف کیفی نکرده است، تصرف در علف و تصرف در خودش یک تصرف در جایگاه نیست و جایگاه آن تبعی است و در نظام ولایت قادر نیستند جایگاه خودشان را عوض کنند.

پس علاوه بر درک برای حیوانات تکلیف حاصل می‌شود انتخاب و رجحان هم حاصل می‌شود ولی قدرت تبدل ندارد یعنی تصرف در نفس آن کیفیت و پیاپی کیفیت جدید و تمثل جدید یعنی اسم تصرفی جدید و قدرت

تبدیل آن اسم تصرفی به ابزار تصرف در خارج را ندارد، و نمی‌تواند جایگاه جدید برای محصول و اسم تصرفی و خودش پیدا کند یعنی قدرت تصرف در جایگاه و نظام را ندارد و در نظام سرپرستی کسی نمی‌تواند متصرف شد جز اینکه خودش جز سرپرستها باشد جایگاه خودش را که در نظام سرپرستی بالا می‌برد وحدت و کثرت خود خود نظام را نیز افزایش می‌دهد یعنی خود نظام توسعه می‌یابد و قابلیت قرب بیشتر به دست می‌آورد. البته عرض کرده ایم که در مقابل کفار که مشغول تخریب هستند ا ولیاء الهی جبران یم کنند و این طرف رشد می‌کند و در مجموع نیز نظام رشد می‌کند یعنی برای اولیاء حق زمینه ابتلاء و طاعت عظیم تر و وحدت و کثرت بیشتر در مقابل با آنه و پیدایش رشد کل می‌شود و در نهایت از دست خداوند چیزی خارج نمی‌وشد و نمی‌توانند دستگاه خدا را بهم بزنند و جهت غایی را غرض می‌کند مصلحت نهایی خلقت را تغییر دهند بلکه خودشان را بیشتر ذلیل می‌کنند.

حالا این طلمب تا مرحله حیوانات تمیز نامیده یم شود یعنی ۱- وجه الطلب دارند ۲- تصرف دارند البته تصرف در جایگاه نیست و در نفس فاعلیت خودشان هم تصرف ندارند و قدرت ابزارسازی و فرمول سازی یا کشف فرمول را هم ندارند البته براساس اصالت تعلق به جا یکشف کردن باید بگوئیم اینها با امداد مولا اسم جدید تولید می‌کنند و کیفیت جدید هم تولید می‌کنند البته نه به صورت استقلالی ولی به هر حال در تولید و تصرف و سهیم هستند و صحیح است درباره اینها گفته شود که فاعلیت و قابلیت اینها با بقیه فرق می‌کند و فاعلیت و قابلیت اینها در موضع نظام ولایت در مرحله تولی و تصرفی است نه تبعی و جایگاه شان جایگاه تصرفی است و در جایگاهشان و در خودشان تصرف می‌کنند، در تصرفات حیوانات باید گفت که اینها تصرفات تبعی است و در نظام ولایت نیست گاو علق می‌خورد ولی نه جایگاه خودش را عوض می‌کند و نه جایگاه علف را مولد اسم جدید نیست.

بعد از این قسمت دیگر باید فرق بین عالم و جاهل روشن شده باش و رابطه علم با ولایت علاوه بر فاعلیت و قابلیت ترکیب بین تصرف و یقین است یعنی اگر علم جدا و ایمان هم جدا باشد علم هیچ جهتی ندارد، علم و اسماء تصرفی نه تنها از نظام حساسیتها جهت می‌گیرد یعنی تکیفش فرق می‌کند البته در بحث تکیف هم

عرض کرده ایم که تکلیف، تبدل و تمثیل یک اثر از قلب می‌آید و ی اثر هم از خارج می‌آید و قدرت ارتباط دادن بین این دو اثر و وحدت بخشیدن به این‌ها مربوط به قدرت سنجش سازی نمونه سازی، اسم سازی یا ذهن است حالا نهایت ارتباط که ایجاد می‌کند بین یک اثر از خارج است که خارج خودش فاعلیت داشته ولی فاعلیت آن تبعی بوده است و منزلت فاعلیت ایشان تصرفی است و از قلب و نظام حساسیت این اثر می‌آید و از خارج هم اثر می‌آید ولی یک اثر در این ذهن و فضای تمثیل متناسب با همین میدان جاذبه‌ای که در این جا هست و این اثر با یک فاعل می‌آید و اثر جزء مرکب است و اثر مغیر است ولی اثری که خارج می‌آید نیز فاعلیت دارد ولی فاعلیت آن تبعی است فاعلیتش نسبتبه جایگاه نیست و می‌توان گفت فاعلیت تبعی متغیر است و با ترکیب اینها کیفیت و صورت در ذهن پیدا می‌شود و این صورت جهت دار شده است و نمی‌توان گفت این صورت و این تصور جهت ندارد این تصور با عکسی که در آئینه می‌افتد فرق دارد، عکس که در آئینه می‌افتد آئینه در آن تصرف ندارد و در جایگاه تصویری هم آن اثر را ندارد ولی این اثری که از خارج آمده صورت عکسی پیدا نمی‌کند مگر اینکه صورت ترکیبی پیدا کند و صورت ترکیبی هم پیدا نمی‌کند مگر اینکه تحت تصرف است و صورتی که از قلب آمده اولین اثر را بر آن وارد می‌کند.

پس از پیدایش اولین اثر صورت پیدا می‌شو ولی صورت جهت گرفته از جهت قلب است و در نوبت دوم آن را بهم می‌زند و مانند کودکان یا حیوانات که قدرت تصرف در اشیاء ندارند از آن استفاده نمی‌کند بلکه آن را بهم می‌زند و روابطش را تغییر می‌دهد البته با استفاده از فاعلیت تصرفی تا اینکه جایگاهش را با فاعلیت مولا عوض کند و آن را به یک چیز دیگر تبدیل کرده و اسم جدید تولید می‌کند اسم جدیدی که متناسب با غایت جدیدی است و تصور هم متناسب با جهت گیری و غایت است انسان فعالیت می‌کند و در فعالیت فاعل است ولو به نسبت فعالیت ذهنی می‌کند و فاعل در این فعالیت است و هر جا هم فاعلیتش دیده نمی‌شود معنایش نداشتن فاعلیت نیست.

بنابراین جهتی که از ایمان می‌آید مخلوط با ذات نحوه ارتباط گرفتن است هم در نحوه ارتباطی که در ابتدای تکلیف یا تصور حاصل می‌شود هم در ارتباطی که زیر ورود کرده و عوض می‌کند و هم در تصرفی که در

آخر پیدا می‌شود البته بعنوان محور مجموعه با آن ترکیب می‌شود، مغیر اصلی نسبت به عضو تبعی همیشه محور است البته فاعلیتش با قابلیت هم توأم است و در نظام فاعلیت عمل می‌کند و به معنای تجرید مستقل نیست، انسان در شرائط مختلف متأثر می‌شود ولی این مهم نیست فاعلیت و قابلیت و متحد هستند ولی در ناظم فاعلیت و ولایت این در پیدایش این علم سهیم است و در جایگاه خودش که کجا واقع شود سهیم است. حجت الاسلام میرباقری: یعنی می‌توان گفت جنبه فاعلیتی اسماء تصرفی و جنبه و حدتی اش به قلب باز می‌گردد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آنجا محورشان است و اگر یک مجموعه مغیر اصلی و مغیر تبعی داشته باشد در یک مرکب یک وصف هست که اگر این وصف تغییر کن چیزهایی دیگرش نیز تغییر می‌کند و اگر بقیه را تغییر دهیم فرق چندانی در آن حاصل نمی‌شود برای مثال اگر ولی فقیه در نظام جامعه یک چنین اثری دارد محور تعلقها و تنظیمها و تبدیلهاست در اوصاف انسان و صور ذهنی و تصرفات او نیز چنین است بهر حال رفتار انسان بدون محور نیست نمی‌توان گفت انسان یک کار انجام می‌دهد ولی به طرف خودش میل ندارد یعنی حرکت بدون تعلق و شعور ممکن نیست.

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۸۸ (۵۲ دوره دوم)

بحث: فاعلیت متقوم به قابلیت است

حجت الاسلام میرباقری: یک نکته‌ای که خوب روشن نشد و آن اینکه بحث قابلیت را که طرح فرمودید و بعد می‌فرمودید قابلیت به جنبه کثرتی بر می‌گردد و فاعلیت به جنبه وحدتی، در عین حال از یک جهت و یک حیثیت هستند خیلی مفهوم نشد که اولاص غرض اصلی از طرح بحث قابلیت حل چه اشکالی بود و دوم اینکه چطور قابلیت به جنبه کثرت بر می‌گردد و فاعلیت به جنبه وحدت و هردو هم از یک جهت و یک حیثیت هم هستند؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ابتدا توضیح مختصری را عرض می‌کنم، مفهوم قابلیت و فاعلیت هم باید تغییر کند بهر حال شما یک ادبیاتی را با یک مفاهیم جدیدی دارید طرح می‌کنید بعد می‌خواهید روشی را بر این اساس، برای تعاریف جدید بنا کنید و غرض نهائیتان هم این است که بشود دین خدا را در عینیت جاری کرد و مسائل را روی هم دید و تبعیت از خدا و پرستش خدا را محدود به یک قسمت از حیات نکنید و یک گوشه اش را رها نکنید اگر یک گوشه از حیات را از پرستش خارج کنید از همان گوشه دشمن وارد می‌شود آن گوشه هم جدای از سایر هویات شما نیست به قول معروف راه گربه رو باز می‌شود، منازلی که سد ثغور ندارد یعنی دیوارهایش دیوارهایی نیست که سارق و دزد نتواند بیاید می‌گویند دزد از راه گربه رو وارد می‌شود، کفار هم همینطور شیطان همینطور مرتباً باید یک چنین اهمی باشد یک تقوای نظری باشد که از عجب نظری پرهی داشت باشد نباید بگوید حالا حرف تمام شد از شیطان خبری نیست و نمی‌تواند از این راه بیاید شیطان هم کار خودش را می‌کند. حال درباب وضع فعلی مسلمین که هستیم ما به ذهنمان می‌آید که پایه نفوذ وسلطه کفار در وضعیت برخوردار مسلمین است نه در اسلام اسلام اشرف از این است که راه برای دزد وسلطه کفار باز کرد باشد و پرستش غیر خدا را اذن داده باشد مسلمین در وفاداریشان.....

شبهه هایی که مال صدها سال یا دویست یا پانصد سال پیش بوده آنها را مواظبت کرده اند و پاسخ داده اند حالا نمی پذیرند شبهه عوض شود.

حال بعد از این یاد آوری سراغ خود مطلب می آئیم عرض می کنیم گاهی می شود مفهوم فاعلیت را مطلق دید مثل مفوم وحدت و مثل مفهوم علیت مثل مفهوم زمان و سایر مفاهیم منطق ترید می شود که نه، دقت کنیم و ببینیم اگر گفتیم وحدت ترکیب و گفتمی در و وحدت ترکیب یکثرت به وحدت متقوم است تعدد متقوم به وحدت است دو تا متقوم است به یک و یکی متقوم به دو تا است ذات خودشان نه به صورت تالیف عین همین را هم در بحث فاعلیت می توانیم بیاوریم می توانیم بگوئیم فاعلیت متقوم است به قابلیت و قابلیت متقوم است به فاعلیت تا نه مفهوم فاعلیت جدا ملاحظه شود و مفهوم قابلیت هم جدا قبل از اینکه بگوئیم کثرت به قابلیت بر می گردد و وحدت به فاعلیت بر می گردد این اثر و تاثیر و تاثر و اینکه موثر است و آنکه متاثر و این که فاعل استو آ، که ثابل است این را ببینیم چگونه می شود ملاحظه کرد یک ملاحظه این است که بگوئیم اصلاً فاعلیت مفهومی است جدا فاعل فاعل است فی نفسها مفهوم فاعلیت مفهوم قدرت بر اثر گذاری است ولو هیچ متاثری در عالم نباشد شاعن آن شاعن فاعلیت است و شان قب هم شان قابلی است ولو هیچ فاعلی نباشد.

این یک احتمال یک احتمال هم این است که بگوئیم نه، اگر در یک وحدت ترکیب یکه نگاه می کنید اگر فاعل یک متصرف فیه نداشت باشد فاعل نیست. شما یک لحاظ در ذهنتان است که به لحاظ آن جهت خاص به آن می گوئید فال همین که به نحو قضایای حقیقیه می گوئید اگر قابل باشد این فاعل است معنایش این است که تا آن لحاظ را نتوانید تصور کنید نمی توانید این تصدیق را بکنید یعنی در نفس خو اینکه بگوئید برای فاعل داشتن شاعن انجام صدور فعل است.

معنا این است که کاری لا ملاحظه کرده اید و کیف اثری را ملاحظه کرده اید و یک متاثر را ملاحظه کرده اید و الا کلمه شاعنیت را نیم وانید بکاربرید. معنایش این است که معنای فاعل و قابل را در یک رتبه ولو رتبه ذهنی ملاحظه کرده ایم و حکم ذهنی را هم ملاحظه کرده اید حالا می گوئید تحققاً این مفعول فعلش هست یانه، والا اگر در مقام ثبوت و تعلق هم شما نتوانید لحاظ نید و مطلقاً مفهوم فاعل از فعل مفعول فعل جدا باشد

و آن را ببرید در همه مراتب آن را ببرید نه فقط در رتبه تحقق خارجی در رتبه مفروض عقلی هم ببرید آن وقت از فاعلیت چیزی نمی ماند حال اگر بگوئید نه اینها منفصل منطلق هم نیستند، ارتباط هم دارند ولی ارتباط یک طرف است، فاعل اثر می گذارد و قابل اثر را می پذیریم و این رتبه دوم.

ار چنین چیزی گفتید آن وقت آیا قابلیت متقوم برای این هست که نسبت به نفس خودش فاعلیت داشته باشد یعنی پذیرا باشد یا پذیرا نباشد؟ قبلاً یک بحثی شده دربار اینکه اگر قابل فاعلیت فی نفسها نداشته باشد، ترکیب نمی شود، حتماً یک چنین چیزی را دارد. حال اگر نباشد قابل بپذیر آیا قابلیت و فاعلیت هیچ ربطی به هم به فاعل پیدا می کند یا ربطش یک طرفه محض است، اینجا گفتیم اول بیائید درباره شخص قابل فکر کنید نه شخص فاعل، شخص قابل هم فاعلیت نسبت به نفس خودش دارد و هم قبول فعل از فاعل دارد، آیا از دوجهد است یا از یک جهت، قابل در قبول فعل فاعل فاعلیت دارد نسبت به نفس خودش این از دوجه است یا در دو رتبه است یا در یک رتبه است گفتیم که می شود گفت از جهتی قابل از جهت دیگر فاعل مثلاً شما بگوئید از جهت درونی اش فاعل است از جهت بیرون است بیون قبول فعل می کند، و نسبت به درون فاعل است بازگشت این حرف به انفصال فاعل و قابل است نه ترکیبشان اشکالی که حضرت عالی در دو جلسه قل فرموده بودید ناظر بر این مطلب بود که فرمودید تعمیم علم و آگاهی به اینکه فاعلیت از یک جهت و قابلیت از یک جهت در نظام ولای در همه جا...

ما عرض کردیم آیا درباره سنگ و حجر و مدر هم همین را می گوئید، حضرت عالی فرمودید بله در آنجا هم همین را می گوئیم الی الانهایه، و فرمودید که الی الانهایه باید این طور باشد که هیچ گاه فاعل بدون قابل نمی تواند باشد عرض کردیم که این تحلیل، تحلیلی است که متناسب با منطق تجریدی است، پس اشکال حضرت عالی بر اسا منطق تجریدی وارد بود، الی الانهایه فاعل و قابل باید دو تا باشد، فاعل رتبه ای و قابل در رتبه ای دیگر دوباره عین همین را هم برای رتبه بعد می شود ذکر کرد، حال می رسیم به سنگ می گوئیم این فاعلیت یانه می گوئید بله فاعل است در یک رتبه ای یم گوئیم آیا قابل است نه ؟ می گوئید قابلسست در رتبه مادون.

(پائین) می‌گوئیم آیا در آ، دیگری هم همین استدلال را دارید، می‌گوئید عین همین استدلال را دارم الی لانهایه. عرض کردیم این تعریفی را که از مرک درست می‌کند هرچند از این بحث فاعلیت را پذیرفته است ولی این متناسب با تعریف و وحدت ترکیبی نیست ولی مطلب را توصیف ندادیم. فقط همین را در دو جلسه قبل گفتیم که این قول موافق با وحدت ترکیبی نیست، حضرت عالی فرموددی که نه نمی‌شود که دوئیت بین فاعل و قابل نباشد، البته با کلمه قائل و فاعل تعبیر نمی‌فرمودید بلکه فاعل و متصرف فیه می‌گفتید لازم است برای پاس به این اشکال برای اینکه تسلسل از موضع منطق صوری واقع نشود. و بالاتر از آن تعریف مرکب بشود بر اساس مطلق ولایت پس علت بیان مطلب تعریفی از مرکب به فاعلیت و قابلیت از جهتی واحد بود نه از دو مرتبه بلکه در رتبه واحد، که دیر تسلسل واقع شود، هرچند بر تسلسل و اینها هم اشکال داریم سر جای خودش فعلاً اینجا می‌گویم تعریفمان غیر از تعریف آنهاست.

برادر میرباقری: یعنی میف رمائید رتبه آخر قابلیت است که عین فاعلیت است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: دوئیت فاعلیت و قابلیت را بخواهد لحاظ بوشد باید توأم با توقم لحاظ شود، عینیت و وحدت و کثرت با زمان دسگاه آنهاست و از وحدت عین کثرت و کثرت عین وحدت چیزی نمی‌فهمی اگر معای تقومی را مراد دارید یا عینین آنها یعنی برابر و نفی دوئیت اینکه می‌گوئید وحدت عین کثرت و کثرت عین وحدت، در بح ثوحدت و کثرت دوئیت عین یک ی بدن و یکی عین دیگری بودن، یعنی برابری وفی دوئیت که به بساطت تعریف می‌شود یا اینکه غرضتان از عینیت این دو این است که من جه واحد و فی رتهب واحده (از جهت واحد در رتهای واحد است) اگر وحدت جهتی و رتهای نظرتان باشد با حفظ تعدد وصف که معنی ترکیبی بدهد و وحدت ترکیبی باشد متقوم به ه باشند دو حیث از دو جهت نیست، از یک حیثیت و در یک مرتبه متقوم به هم هستند.

پاسخی را که حضرت ع الی در جلسه قبل فرمودید این بود که اگر از یک جه واحد بشد به بساطت منجر می‌شو عرض کردیم اگر دوئیت در وصف باشد یا دوئیت در موصوف را (بنا بر بحث ذات) می‌آورد یا وئحدت ترکیب را می‌آورد یا نفی این دوئیت. اگر دوئیت را نفی کنید همان گونه که در بسیط نفی می‌کنید از موضوع

کلام ما خارج شده اید اگر دوئیت در وصف باشد یا دوئیت در موصوف را بنابر بحث ذات می‌آورد یا وحدت ترکیبی را می‌آورد یا نفی این دوئیت، اگر دوئیت را نفی کنید همان گونه که در بسیط نفی می‌کنید از موضوع کلام ما خارج شده اید اگر دوئیت را بنابر اصالت ماهیت اثبات کنید، در رتبه اول آنها را از وحدتشان جدا کرده اید در بته دوم هم ار وصف زائد بر ذات کنید باز آن را هم مجبور می‌شوید نفی کنید چون یک ذای را ملاحظه می‌کنید که آن ذات گاهی می‌تواند این عنوان را داشته باشد و در مصادیق دیری عنوان دیگری را بین هریک از ذراتها و عنوانشان موصوف غیر از صفت یم شود وقتی موصوف غیر از صفت شد دوئیتش قابل لحاظ عقلانی است و دوباره موصوف وصف را دوباره می‌کند آن را که دوباره کرد معنایش ایان است که دوئی در ذاتها راهم کنار می‌گذارد بعد سراغ و صفها هم باید بیائیم آنجا هم دوئیت را نمی‌تواند تعریف کنید یا اینکه دوئیتی را که ذکر می‌کنید دوئیت مقدمه این مطلب یک اشاره‌ای بود به پاسخ اشکال حضرت عالی یعنی بحث فاعلیت و قابلیت و مقدمه‌ای بود برای نظام فاعلیت که در قسمت دیگر می‌گوئیم.

حجت الاسلام میرباقری: سوال هنوز باقی است. وقتی می‌فرمائید از جهت واحد این در تمام راتب همین است بنابراین معنا ندارد ما یک رتبه را بگوئیم فاعل متصرف و یکی را نگوئیم فاعل متصرف. اگر این را می‌گفتیم برای تمیز بین رتبه نهایی که آن را دیگر فاعل متصرف نمی‌دانیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ولی برای تمیز مرک بدش بحث فاعل تصرف و فاعل تبعی را بعد کردیم اول مرکب را یک توصیفی کردیم در این که لازم نیست فاعل غیر از قابل باشد این جواب را دادیم اینکه متصرف و متصرف فیه دوئیتشان از قمس دوئیت تجریدی و انتزاعی نیست دوئیتشان از سنخ دوئیت ترکیبی است. مجدداً بیان کردیم که وحدت ترکیبی و بحث فاعلیت چه چیزی را نشان می‌دهد پس بنابراین بحث علم اینجا نبود بحث ترکیب بود درس است که بحث ورودیتان در علم بود ولی آ، چیزی را که می‌فرمودید قل از اینکه بخواهد مورد حمله قرار دهد، پایگاه بحث علم را مورد حمله قرار می‌دهد که بحث و وحدت ترکیبی بود یعنی شما به بحث فاعل و متصرف فیه تمسک می‌رکدید و از آنجا به بحث زمان و مکان و وحدت ترکیبی حمله کنید نمی‌دانم نظر خودتان این بود ما این طور احساس کردیم که شما سراغ بحث وحت ترکیبی رفته

اید و می‌خواهید رشته آن جا را به هم بریزید و بیایید سراغ بحث زمان و مکان و لذا فوراً برگشتیم و گفتیم ادراک واز فاعل تغییر کند و متناسب با ترک آن را که تمام کردیم دیگر به این نپرداختیم که آثار این در زمان و مکان و...

چه می‌شود و دوباره به بحث خودمان درباره فرق بین فاعلیت تبعی و فاعلیت تصرفی برگشتیم همین که این‌ها را در رتبه و جه و احد به هم متقوم دانستید آیا معنایش این است که متقوم به هم در رتبه و جهت متفاوت نمی‌شود؟ چنین چیزی که نگفتیم معنی ترکیب را این طور معین کردیم که در رتبه و جهت واحد به هم متقوم متفاوت نمی‌شود؟ چنین چیزی که نگفتیم معنی ترکیب را این طور کردیم که در رتبه و جهت واحد به هم متقوم هستند در رتبه و جهت مختلف چطور؟ در آنجا هم باز متقومند که توضیح تقوم قسمت دومیش در قسمت دوم بحث بود که عرض کردیم سه تا رتبه، یک رتبه عام است که رتبه درک گفته می‌شود که در درک وجه الطلب و تعدد ربط کافی است و فاعلیت در آنجا لازم نیست هیچ گونه صورت مثالی داشته باشد بالاتر از صورت مثالی نداشتن تبدلش هم بهدست شمانیست، تغییر در جهت بعهدده شما هست ولی اینکه مرتباً فاصله‌ها را کم و زیاد کنید وزیر رو کنید و نظم حساسیت بسازید و بعد بپسندید که این نظام خوبست یا خوب نیست، این مال شما نیست در آن رتبه وضع شما مثل وضع سنگ و حجر و مدر است بایک اختلاف و آنکه رتبه شما در نظام هستی خیلی رتبه بالاتری است و جود یک سعه کمی و کیفی دارید سعه شما سعه‌ای است که نمی‌توانید در خارج تصرف کند و تأثیر بگذارد مگر از راه اسم، اسمها تصرفی و فعالیت شما در آن اسمها هست سرجا خودش بحث می‌شود پس یک سعه کیفی بالایی دارید، کمیت قدرتی هم که باید در این رتبه باشد غیر از کمیتی است که در سایر مراتب مادون است آن وقت گفتیم در اینجا صورت تمثلی یا اسم تصرفی مولی در شما هست (نظام حساسیتان) شاید بشود احتمال داد اینکه در شب ليله القدر می‌گوئیم خدای اسم ما را از داخل اشقیاء بردار و اسماء سعدا (سعادت‌مندها) بگذارد شاید این معنا باشد که از اسماء تصرفی مولی است و مال شما نیست شما برخورداران اشراق هم ندارید شما وجه طلب دارید و لیا شراف ندارید اما اگر مولی اسم شم و اسم بند را در اسم سعدا بگذارد اوصاف سعدا در ما محقق می‌شود به صرف تصرف او یعنی چحقق

می‌شود؟ یعنی نظام حساسیت‌های ما عوض می‌شود، گفت دولت آن است که بی خون دل آید به کنار اگر چین چیزی را خدا عنایت کند اقعاص دولت مهمی است که آدم حساسیتش مطلقاً عوش شود بدون اینکه انتظار زیادی داشته باشد البته کرم آنها ک همیشه هست و سر جای خودش محفوظ است از ناحیه آنها نقصی نیست نقص از ناحیه ماست ما این را به حقیقت عجز نمی‌خواهیم یعنی از صورت‌مثلی خود دست بر نمی‌داریم از صور خارجی دست بر نمی‌داریم ما به مولی می‌گوئیم کولر و یخچال و ماشین و وسائلی که برای سیطره کفار بر مسلمین است همه اینها باشد و همه چیزها باشد سلطنت کفار و مدد ما به آنها باشد شما هم لطف بفرمائید نظام حساسیت ما را عوض کنید، دست از این‌ها بر نم‌یداریم اگر دست برداریم شائن آنها اجل از این مطلب است که بخ لبروزند ما می‌گوئیم ما حخمایت از دشمنانان می‌کنیم شما بیائید به ما کمک کنید و مارا جزو دوستان خود قلمداد بفرمائید، این سر جای خودش باید بحث شود.

حالا نظام حساسیت ما با اسم تصرفی مولا عوض می‌شود ما قدرت تبدیل در آن را ندارد فقط جهت گیری می‌توانیم عوض کنیم جهت گیری را هم سر جای ودش عرض می‌کنیم که در چه مراتبی است خوب درز این مرتبه که عالم هستیم سنخ آن شبیه سنخی است که در همه مرکب هست اما اینکه این یک جزء یک وحدت ترکیبی بزرگتری است که اثر از ان نسبت به اشیاء بیرون نمی‌آید مگر اینکه از تمثیل بگذرد د تمثیل که می‌آید آنجا یک اثر از نظام حساسیت می‌آید و یک اثر از خارج می‌آید و فاعلیت تمثلی ما هم در آن جا حضور دارد که غیر از فاعلیت تعلقی ماست که در نظام حساسیت... وقتی کافر می‌شود جهت دیگری پیدا می‌کند ولو برای نان سنک یک جهتی در عالم هست ولکن اضافه به وجود شما که می‌شود یک جهت خاص دیگری پیدا می‌کنند همین مطلب در عالم تمثیل هست اثر از خارج می‌آید ولی می‌آید در وجود کسی که درای جهت است و فاعلیت دارد یا در وجود مومن می‌افتد یا کافر چه موقع جذب می‌شود وقتی فاعلیت تمثلی شما از آن جهتی که از نظام حساسیت آمده است با این اثر خارجی مرکب می‌سازد فاعلیت تمثلی دارد شما به نظرت می‌آید تصور هیچ رنگ و بوئی از جهت پیدا نکرده است محال است که اثر پیدا نکرده باشد حتماً با حساسیت شما مرکب شده است و جهت حساسیت شما را پیدا کرده است، کافر یک جور به گل و سبزه و غیره نگاه می‌کند و مؤمن جور

دیگری نگاه می‌کند، در این جا یک سوال است که قابل بررسی و مطالعه که آن را مطرح می‌کنیم حا لجوابش باشد تا بجایش به آن برسیم و آن عبارت از این است که سه چیز در رتبه تکلیف است یا دوچیز و فاعل که امر سوم است، یعنی کی اثر از عالم محسوس می‌آید و یک اثر هم از عالم قلب می‌آید آیا نفس فاعلیت تمثلی (که غیر از فاعلیت تعلقی رتبه نظام حساسیتهاست) خود فاعلیت تمثلی در اینجا واسطه است بین جت و صورت خارجی و از نظر تمثل و صورت و کیفیت ترکیب در مرتبه عالم مثال و نمونه محور قرا می‌گیرد که بگوئیم در تکلیف سه چیز هست ولی یکی از آنها خود فاعلیت تمثلی است به خلاف آنجایی که یک تبدلی انجا می‌دهم به هم می‌ریزد و کوچک و بزرگ می‌کند بعد تمثل می‌سازد یعنی اولی را گفته بودیم تکلیف دومی تبدل و سومی تمثل، در موضع تکلیف بگوئیم یک اثر از خارج است یک اثر از قلب است، خود فاعلیت تمثلی هم وسط محور ترکیب رتبه مثال است هرچند محور جهتی اثری است که از قلب آمده است، ولی محور صورتی محور ساختاری، محوری کیفی، محور کیفیت ترکیب مال فاعلیت تمثلی است، در کجا؟ در رتبه تکلیف بعد بگوئیم در تکلیف بهم می‌زند، بزرگ و کوچک می‌کند و دور و نزدیک می‌کند حول محور مقصدی را که می‌خواهد، اسم تصرفی می‌خواهد بسازد آن وقت بگوئیم در آن جا چون دور و نزدیک کرد دو یا چند صورت است ناظم روابطی برای یک نمونه سازی هست این تعریف این نمونه تمثلی می‌خواهد جای گاهی پیدا کند (تعریف خود یک نمونه تمثلی است) و در نظام تمثلی شما می‌خواهد یک جایی پیدا کند این معنایش این است که توجه به نسبت اضافه بر فاعلیت و جود دارد که بگوئیم در اینجا در نظام تمثلی سه چیز است، یکی تکلیفها هستند و یکی هم محورشان که از جهت و قلب آمده است و یکی هم رابطه‌ها، یعنی نظام رابطه‌ها و تناسباتی که بالا و پائین می‌کند تا تعریف فرق پیدا کند، آن وقت از همین جا هم اشاره‌ای بکنیم در پاورقی و بگوئیم‌ای م مکن است این آقایانی که می‌گویند در تصور دیگ رتصرفی نیست و از همین جا دچار یک چنین غفلیتی شد اند که بگویند علم جهت ندارد بگوئیم در تصور چون فاعل (فاعلیت تمثلی) خودش شخصاً بین جهتی که از قلب می‌آید و اثری که از خارج می‌آید ربط واقع می‌شود تا کیفیت ترکیب و یک وحدت ترکیبی به وجود می‌آید و به آن تکلیف می‌گوئیم در آن جا نمیتواند به امری زائد التفات داشته باشد به نظر می‌رسد نفس تصرف خارج

است و نفس تطابق است، البته به دید ابتدایی نه به دید تحلیل. لذا می‌ایند می‌گونی به آن که انسان راه قوه‌ای است دراکه که منقش گردد در او صور اشیاء چنانکه در آئینه.

ول یدر رتبه دوم که نسبتی را می‌خواهند حمل کنند و تعریفی را می‌خواهند بدهند و چیزی را بالا و پائین کنند و یا اثبات کنند رابطه را می‌بینند در آن جا ربط و نسبت مورد ملاحظه خود آن آقایان هم هست یک چنین چیزی را هم می‌شود گفت و هم می‌وشد گفت در هر دو رتبه یعنی هم رتبه تکلیف و ه رتبه تمثل و نظام تمثل هر دجا سه چیز هست امر چهارم هم همان فاعلیت تمثلی است نهایت در د مرتبه است، یکی مرتبه مفرد و ساده اش و یکی مرتبه مرکب و نظام تعاریف ساختن و نظام تمثلی ساختن که اینها را سر جای خودش بررسی می‌کنیم فعلاً موضوع کلام یک رتبه، رتبه درک بود رتبه دوم رتبه تمیز بود که در رتبه تمیز لازم نیست که اسم تصرفی جدید ساخته شود، هر چند که رجحان هست، حیوانات با اراده حرکت می‌کنند، حساس بالاراده هستند گفته می‌شود بعضی از حیوانات وقتی لج می‌کنند از جمله هم درباره شتر گفته شده و هم درباره گاو گفته شده که گاو که لج می‌کند اگر سرش را هم ببرند از جا تکان نمی‌خورد و یا در بعضی از داستانها یا واقعیات گفته شده که شتر کینه برداشته و خواسته کسی را بکشد، آن طرف رفته در قنات شتر هم بالای سر قنات خوابیده این انسان از آن طرف قنات بپرس آمده و به ده رفته این هم چند روز مانده تا از دنیا رفته این که لج می‌کند معنای مرید بودنش است اگر غریزی باشد یا باید و قتی که لب آب می‌رسد نرود کوتاه ترین راه را پیدا کند به حیوانی که خطر مرگ برایش دارد نباید نزدیک شود و یا اگر بناست جبراً نزدیک شود باید نزدیک شود و خودش را تلف کند، و ایانکه نباید این جا لج کند تا بمیرد یعنی یک جا خلاف دفع ضرر عمل کرده که مرگ خودش را امضاء کرده مثل انتحار و یک جاه م سفت می‌ایستند برا یحفظ مصلحت. برگردیم به صحبت فاعلیت در مرتبه تمیز حداقل‌ای است که تصرف در اشاء می‌کند ولی تصرف در نظام نم یکنند یعنی منشاء توسعه و حدت و کثرت جدید حال آای فاعلیت تبعی هیچ اثری در رشد و توسعه ندارد نه، قبلاً گفته ایم مقوم به هم هستند اگر پذیرش آنها هم نباشد توسعه نمی‌شود ولی کدامشان اصل در جهت گیری هستند؟ آنکه اسم تصرفی رامی سازد.

برادر سبحانی: تأثیر و تأثیر روشن نیست با چه نسبتی دارد اگر تأثیر و تأثر مطلق مراد است ما حتی در رتبه اول هم تأثیر و تأثر داریم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بله تأثیر و تأثر را همه جا دارید ولی متقوم است پیدایش امور جدید، نه تغییر یعنی خود تغییر و تغایر تغایر تعریف جدید پیدا می کند تغییر و تغایر گاهی است که اول شما برای ورود به مطلب اول می گوئید غیر قابل انکارها را که انکار و اعتراف برایش مساوی است بیان کنید مثلاً می گوئید همه اشیاء یک جور نیستند، طرف می گویند یک جور هستند می گوئید پس شما هم حرف من را دارید تأیید می کنید اگر اوبگوید نه، حرف شما را تأیید نمی کنم یعنی التزام به این که دو جور حرف است یک وقت است که ورودی بحث این طور است ولی ختم بحثان به آن مطلب نیست ختم بحثان به این است که بگوئید نفس خود تغییر را هم نمی شود ملاحظه کرد مگر در نظام ولایت هکذ ترکیب را، یعنی نمی شود دید اثر و تأثیر را مگر این که متقوم باشد به تصرف ولی متصرف

برادر سبحانی: در واقع می گوئیم آنها بستر می شوند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بستر هم بستر متقوم به صاحب بستر است نه بستر مستقل

برادر سبحانی: متقوم هستند ولی فاعلیت تأثیر مال موجود مختار است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بفرمائید که تأثیر تبعی است والا نمی توان بگوئید مرکب می شوند می گوئید نظام ولایت یک تناسباتی دارد که تناسبات تحت تصرف هستند اعم از اینکه اسماء باشند یا اعیان خارجی حال می خواهم عرض کنم که مثل اعیان خارجی مثل اسماء است.

برادر سبحانی: فاعلیت وجه الطلب در رتبه اول معنایش چه می شود یعنی در همان رتبه اول که می گوئیم

تعلقات مختلف...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی:.... می شو مثل فاعلیت سنگ بایک فرق کهدر فاعلیت سنگ رتبه اش خیلی پائین است جزویک وحدت ترکیبی نیست که منزلتش منزلت ولایت باشد مثلاً اگر سنگ یک کیول وزن دار، باید به این ده کیلو بدهید تا بعد بگوئید این باید با اسم تصرفی ترکیب شود تا در خاج اثر کند ولی در

مورد سنگ چنین چیزی نیست اگر بنا باشد سنگ در جاذبه عالی اثری داشته باشد و جاذبه به معنای متعارف عالم حتماً بر شما اثری دارد اگذ جاذبه (جاذبه) منظومه شمسی نباشد شما بدن مبارکتان این وضعیت را ندارد که بتوانید مرید باشد و نسبت به خارج ارتباط پیدا کنید این معنایش چیست حالا آیا این معنایش این است که جاذبه مکلف است، اگر جاذبه تغیر کند شما نمی‌توانید حرف بزنید و نمی‌توانید عبادت کنید.

برادر سبحانی: سوال همین است که یا فاعلیت تصرفی در آن تصور می‌کنیم که نمی‌کنیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: این معنایش همین است که تقوم را شما ملاحظه کنید یا نه؟ یعنی تقوم را بچه معنایی می‌کنید من گمان می‌کنم آن پله‌ای را که آقای میرباقری اشاره کردند دقت کنید روشن شود اینکه عرض کردیم فاعلیت و قابلیت از جهت واحد می‌تواند باشد در اختلاف جت هم می‌تواند باشد اگر در معنای تصرف کنید طبیعتاً معنای تقوم را هم تصرف می‌کنید.

برادر سبحانی: بحث ما در اختلاف فاعلیت تبعی و فاعلیت تصرفی است یعنی در فاعلیت تبعی در خدو شیعی فاعلیت فرض می‌کنیم، به آن (فاعلیت تصرفی) می‌گوئیم فاعلیت یعنی تعلق به متعدد و کثرت این مقدار مشترک هستیم اما خود این فاعلیت تبعی از خودش در اختیار جهت و تعلق خاص اراده دارد؟ یعنی وجه الطلب به این معناست که یک یا زتعلقات را بر تعلق دیگر بیشتر اهمیت یم دهد یا همه اینها در ناظم ولای تحت تصرف فاعل متصرف است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: همه اینها در یک رتبه که رفتن باید بتوانند جهت گیری را عوض کنند وقتی می‌گوئید سنگ عقیق اولین سنگی است که ایمان آورد این را چه معنایی برای آن می‌کنید؟ یک وقت می‌گوئید این معرفت را حذف کنیم، انی حرف، حرف غیر منطقی است یک وقت به این صراحت نمی‌گوئید و جسارت نمی‌کنید حد را رعایت می‌کنید این را در دستمال ابریشم می‌پیچید و می‌گوئید یک وقت کسی با جسارت برخورد می‌کند و با رکاکت می‌گوید سنگ عقیق اول ایمان آورد و بادمجان در داخل گیاهان ولایت را قبول کرد، و نمی‌دانم شاهی ریشه اش در جهنم است و خرفه چطور است، اینها مزخرف است ابدأ یک وقت است می‌آئید برای اینها یک نحوه توجیهی می‌تراشید که معنای فاعلیتی ندارد خدای متعال اینها را در یک

منزلت خلق کرده و آنها را در یک منزلت دیگر خلق رده است، عالم مراتب مختلفی دارد اینها مسانخت با مؤمنین دارند و آنها مسانخت با کفار دارند ولی اینها معنای فاعلیت نمی‌دهد، اینها چه ربطی دار به اینکه قبلاً کرده باشند. یک وقت است فاعلیت برای بعضی چیزها قائلید می‌گوئید نفرین می‌کنید، یا دعا می‌کنند می‌گوئید الخیل یا مرنی و الجلیل ینهائی سنگریزه به حرف آمده است و گفته است به رسالت تو شهادت می‌دهم، حال اگر بگوئید این سنگریزه چطور شهادت داده است حنجره ندارد و چه ندارد و حرکت مکانیکی در فضا یا باید با تغییرات شیمیایی باشد یا انرژی صوتی این طور بشد من می‌گویم شهادت داد و از این حرفها گذشت و رد شد سنگ هم بود شهادت داد.

می‌گوئید این که سنگ به گنهکار می‌گوید اگر تو بیایی در من من تورا خرد می‌کنم اینها همه مرید خدا هستند همه لشکر خدا هستند همه اینها را می‌شود توجیه کرد و گفت اینها لسان... هزار رقم می‌شود توجیه کرد باب توجیه باز است. گاهی است که چیزهای دیگر را برای هماهنگ کردن ادراکتان اصل قرار می‌دهید گاهی است که می‌گوئید خود اینها اصل هستند، ایمان اصل است، حب و بغض اصل است آن وقت می‌گوئید، درک حال، و ارتباط به ولی مافوق همه اشیاء دارند فاعلیت هم همه اشیاء دارند. آیا تعمیم اختیاری است که همه مکلفند به این معنا؟ نه انسان قدرت تمثل دارد د رتمثلش می‌توان زیر و رو کند و با کمک مولی اسم تصرفی بسازد بالاتر از آن می‌تواند با خارج و حدت ترکیبی پیدا کند یعنی خارج را هم اسماء عینی حضرت حق کند، اسماء عینی که ایشان هم در آن سهیم است یعنی محصولات کفار و تکنولوژی کفار تأثیر در نفوذ کفر در عالم و نفوذ سرپیچی و عیان خدا در عالم دارند در پاورقی می‌گویم حالا آیا ما برویم در بیابان و دست از تکنولوژی برداریم نه، ما همینها را می‌آوریم و در آنها یک تصرفات ابتدایی می‌کنیم یعنی الگوی تخصیص آنها را عوض می‌کنیم بعد تدریجاً آنها را منحل در سمت گیری خومان می‌کنیم ولی همین طوری که منحل می‌شوند هویت تکنیکی آنها هم مرتباً عوض می‌شود تا آن مرحله‌ای که هیچ چیز از تکنولوژی موجود باقی نمی‌ماند الا اینکه صورت دیگر وقانون دیگر و اکتشاف دیگر و ترکیب دیگر بشود و در غایتش اسم تصرفی در مرتبه‌مثال و عینیت خارج و نفوذ و توحید در خارج شود یعنی ع الم صورت بندگی خدا بشد تکنیکش هم خیلی خیلی قوی

تر از تکینک موجود کفار رود و همه جهات هم رساتر و بلیغ تر است و آنها هم قدرت مقابله با آن را نداشت باشند صنایع مادی و تاثیرات مادی مسلمین خیلی قویتر و برتر و بالاتر از صنایع مادی کفار شود، در نفس تاثیرات مادی آثار حسد و کثرتش بیشتر باشد نهایت این است که در سمت گیری آنها نیست بلکه آنها را مجبور کند به تسلیم شدن آمدن به این جهت.

برادر سبحانی: این شروع شد نفسی فاعل است که بروز می کند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: البته مرتبه ولایت است منزلتش منزلت تصرف انسان است، انسان غیر از ممیز است انسان غیر از ادراک کنند است انسان رتبه اش رتبه تصرف در خارج است تصرف در نظام ولای است گاه موضوع تصرف علف خوردن یا یونجه است که تبدیل به گوشت می‌شود تغییر و تاثیر پیدا می‌شود ولی وحدت و کثرت نظام را که اضافه نمی‌کند مثلاً عرض می‌کنم اگر قبلاً عنصر نظام دو چیز بود یونجه و گوشت داشتیم حالا هم یونجه و گوشت داریم یک چیز جدید و اثر جدید و کیفیت جدید پیدا می‌شود مثلاً روی این گیاه پیوند نمی‌زند تا یک گیاه جدید را تحویل دهد وضعیت ژنتیک خود گاو را عوض نمی‌کند یک چیز دیگری را تحول بدهد و لکن کسی که متصرف در نظام ولایت است یعنی اسم تصرفی که درست می‌کند همراه مولی سهمیم در وحدت و کثرت جدید می‌شود معنایش‌ای است که سرپرستی می‌کند، پس بنابراین در مورد سرپرستی این توضیح را عرض کنم تصرف در نظام معنای توسعه را می‌دهد و توسعه عین معنای سرپرستی است سرپرستی تعریف نمی‌شود گر به معنای توسعه یعنی افزایش و حدت و کثرت. تبدل موضوع از موضوعی به موضوع دیگر، حال در این توسعه‌ای که پیدا می‌شود که انسان موثر در آن است و سرپرست است آیا همه انسانها این کار را در جامعه می‌کنند یا نه، مراتبشان کاملاً مختلف است و لکن در مرتبه تبعیت نسبت به یک انسان حتماً قرار می‌گیرند می‌شو شما در مصرف کولر تاثیری در کولر نگذارید و خریدار باشید ولی باید بدانید وقتی خریدار شدید یک تعبیریش این است که می‌شوید بازار مصرف تعبیر دقیقتر آن این است که وقتی بازار مصرف شدید مروج کولر خریدن هم شده اید و مزاجتان هم عادت کرد به کولر خریدن کرده اید تبیر دیگرش

این است که شما یک فرهنگ را و یک کلمه را حمایت کرده اید و لایت را حمایت کرده اید قصه این طور نیست کفار مثل خر برای ما خر حمالی می کند و نفش را می بریم.

به شخصی گفتیم که این تکنولوژی که می آید آیا فرهنگ خودش را نمی آورد گفت یعنی چه؟ خدا به ما نفت داده است و آنها محتاج ماهستند، ما پولش را می دهیم و بروند برای ما خر حمالی بکنند خدا خلق کرده است و نفت را که داریم و اینها را خریدیم و آوردیم ما هم استفاده اش را می کنیم خدای متعال آنها را حمال ما قرار داده اند، نه این طور نیست آنها اول دل شما را می برند وعادتتان یم دهند به این خنکی مناسب با این کولری که هوای بیلاق را می آورد درمرکز کار و فعالیت شهری شما، شما قبلاً اگر می خواستید تابستان بروید بیلاق آن وقت دیگر کار و فعالیت اجتماعی نمی توانستید بکنید، درمحل کارتتان در مغازه تان و در مسجدتان و محل کارتتان هوای انجارا این طور می کند شما دلبستگی پیدا کرده اید که جمع بین دوتایش چقدر خوب است که آدم هم در شهر باشد و کارهای اجتماعی را رواج دهد و هم هوای خنک داشته باشد و لکن این ترکیبی را که دارد که شما مانوس به آن شده اید بریده از چیزهای دیگر نیست.

مثلاً حرف از یک کلمه است از یک مثاله است از یک کتاب است این طرف و آن طرف هرکدام از حرفهای یک کتاب را با یک چیز مستوری کنید آن حرف تنها به می آید که ابا معنایی ندارد لکن این حروف در ارتباط با هم یک معنای دارد، جهت دارد. اثبات و نفی می کند شما مجموعه حساسیتها و پسند هایتان مجموعه تعلقاتتان به این زنگی و تمدنی که برایتان درست می شود مجموعه اش مجموعه یک نظام را تایید می کند که مولد این است مجموعه اش کار برهان را می کن کار مغالطه را می کند در اشاعه کلم کفر یا اگر بحول الله وقوه تکنولوژی الهی پیدا شود در اشاعه کلمه توحید کمک می کند این نفوذ قدرت می آید مجموعه این تعلقات نظام علقه های شما را می سازد علقه های اجتماعی مجموعه این تعلقات او هم جمع می شود و جلوی جنگ را می گیرد جلوی بسط اسلام را می برد مهلت به بسط کفر می دهد آیا الگوی مصرف و الگوی تولید و الگوی توزیع، مناسبات خودش را می تواند نیاورد؟

شما به اینها تعلق داشته باشید و ولایت کفر حاکم نشود این طور نیست که نیست توسعه کفر یعنی وحدت و کثرت بیشتر در آن جهت و حدت و کثرتی که در جهت انکار هست حتماً محاصل می‌شود و نفوذ پیدا می‌کند و سعه قدرت برای کفر پیدا می‌شود این از تعلقات شما مؤمنین به محصولات آنها حاصل می‌شود تعلقات شما به محصولات آنها، مثل این است که یک کفه ترازوی بزرگ را به سعه یک کشور در نظر بگیرید و هر تعلق را یک سنگی در این ترازو حساب کنید خوب یک کفه راسنگین می‌کند و پائین می‌برد و کفه دیگر را بالا می‌آورد حالا خود این الگوی توزیع قدرت اقتصادی تولیدش را شما کاری به آن ندارید شما می‌گوئید هر رقم شرکتی که لازم باشد مسئله شرعیش را درست می‌کنیم این واقعیت دارد، هم شرکتهای غربی را با فقه می‌شود درست کرد و هم شرکتهای شرقی را هم تعاونیها را می‌شود با فقه متداول حوزه درست کرد و هم شرکتهای سهامی راه، الان اگر به کسی بگوئید شرکتهای سهامی و الگوی تولید و توزیع غربی را خط بزنی آنجا می‌گویند اینکه خلاف اسلام نیست در زمان مرحوم آقای بروجردی هم ایشان چنین فتوایی را ندادند شما می‌خواهید زندگی عقلان ی مردم را بهم بزنی و حال آنکه عنایت به این مطلب لازم است.

اینها این ابزار تصرفی را که درست کرده از خود سازمان مدیریت جهانشان و قوانینش گرفته تا الگوهای بزرگ تولید و توزیع و مصرفشان تا این شاخه‌های کوچش و تعاریفی را که دارد و در محصولاتش در تمام مراتب بسط نفوذ کفار هست، باز هم من عرض بکنم که ما نمی‌گوئیم یک رتبه همه اینها را به هم بریزید و بگوید همه اش را نمی‌خواهیم ولیکن بدانید که چیست تا اینکه نحوه تصرف در آن را بدانید که چیست و دنبال این باشد که تغییرش بدهید اینه بگوئید ما در جه اسلام را بکار گیریم، درست اگر در جهت اسلام به کار بگیریم که خیلی خوب است اگر این کار را بکنیم خیلی خوب است و معنایش گام زدن در سیری است که تکنولوژی را عوض کنیم ولیکن همچنین کاری را که نمی‌کنید، شما می‌گوئید کارشناس تو مدلتش را درست بکن بعد ما اسلامیزه اش می‌کنیم و با احکام و آیات و روایات آن را درست می‌کنیم و رنگش می‌زنیم تو با ضریب فنی خودت و با الگوهای خودت کار بکن بعد ما آن را اسلامیش می‌کنیم اسلامیش چگونه است؟

اسلامیش به این است و آن را اصل قرار دهید بگردید متناسب با آن و آیات و روایات موافقش و یا احکام موافقش را بیاوریم و بگوئیم درست شد.

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۸۹ (۵۳ دوره دوم)

بحث: علم، تناسبات سرپرستی، تناسبات نظام ولایت

(علم در آن جاییست که با عمل سرپرستی کردن و وحدت ترکیبی داشته باشد)

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بسمه الله الرحمن الرحيم

در جلسه قبل پس از بحث فاعلیت درباره چگونگی تکلیف و تفاوت آن با تمثیل دو احتمال مطرح شد که در این جلسه آن‌ها را بیشتر توضیح می‌دهیم. درباره تکلیف دو احتمال مطرح است، در احتمال اول یک اثر از ناظم حساسیت و قلب می‌آید یک اثر از خارج، همچنین ربط اینها هم که مربوط به قسمت مثال سازی است به آن افزوده می‌شود یعنی خود مرتبه نمونه سازی یک اثری از عالم مثال می‌آید که آن اثر ربط بین آن چیزی است که از نظام حساسیت می‌آید با آن چیزی که از خارج می‌آید، بعبارت دیگر برای عالم مثال یا ذهن یا سنجش یا عقل در تصور یک نحوه استقلالی در اثر قائل شویم و بگوئیم سه رتبه از عالم است. رتبه عالم قلب که ناظم حساسیت آن اثر را می‌آورد، عالم خارج که از این هم یک اثر می‌آید و یکی هم عالم مثال و نمونه سازی و عقل که از این هم یک اثر می‌آید، بعد فاعلیت به عنوان امر چهارم یک ترکیب می‌سازد.

احتمال دوم اینکه یک اثر از عالم قلب و یک اثر از عالم ذهن می‌آید و فاعلیت تمثلی محور ترکیب این دو می‌شود و ی وحدت ترکیبی در عالم مثال درست می‌شد که تکلیف نامیده می‌شود متناظر با همان بحثی که آقاین به نام تصور مطرح می‌کنند که در این جا سه چیز بیشتر نیست اول فاعل که ربط یا محور وحدت است و یک طرف آن خارج و یک طرف دیگر آن قلب است.

یک احتمال دیگر هم به ذهن می‌رسد که بگوئیم فقط اثر قلب و اثر خارج می‌آید و دیگر چیز سومی نیست و این دو اثر با هم ترکیب می‌شوند. در رابطه با این احتمال یا می‌گوئید فاعلیت نفس حضور دارد یا اینکه

حضور ندارد و فقط به همان اندازه ست که در اشیاء برای فاعلیت ترکیب ذکر شده است اشکال این مطلب آن است که یک فاعل دارای استمرار در این وجود ندارد. البته ممکن است بگویند همان فاعلی که در جهت بود... که اگر چنین باشد و در اینجا فعلی برای فاعل ذکر نکنیم باید تصورات جبراً حاصل شود البته نه آن جبر مطلق که قبلاً اشاره شده بلکه باید تحت قانون ترکیب شود و نباید امکان الصرف باشد و نباید فاعل بتواند به صرف تصور معامله شود، در حالیکه در بسیاری از جاها فال می‌تواند ذهن را از توجه به چیزی باز دارد یعنی تصور ارادی نه بعد از ترکیب که قبل از پیدایش ترکیب است، برای مثال انسان میل دارد به این طرف نگاه کند ولی روی خود را بر می‌گرداند و به آن طرف نگاه می‌کند و این فقط در باز داشتن چشم از دیدن نیست بلکه یم تواند از تصوراتی به تصورات دیگر توجه کند و نگذارد یک دسته تصورات پیدا شود، می‌تواند مانع از متفرق شدن ذهن شود.

بنابراین اگر فاعلیت در جهت برای ترکیب اینجا کافی بود باید فاعلیت در جهت بیاید و حساسیت خاصی را درست کند و نسبت به حساسیت، امکان پیشگیری از تصور نباشد در حالیکه انسان گاهی حساسیت نسبی به چیزی دارد و فاعلیت مانع می‌شود یعنی آن فاعلیتی را که ابتدا می‌گفتیم در جهت هست استمرار آن در همه جا هست و قدرت و نفوذ آن پیداست البته فاعلیت مطلق نیست و قابلیت و فاعلیت در نظام ولایت است و لکن امکان الصرف و قدر منع از چیزی که بنا بود محور وحدت قرار گیرد.

یک اشکال دیگر این مطلب حضور یاست که درباره مقدمات اشراف در جلسات قبل بیان شد، یعنی وحدت ترکیب پیدا کردن با فاعل که این از مطلب قبل دقیق تر است.

گاهی وحدت ترکیبی با فاعل وجه الطلب پیدا می‌کند و گاهی با فاعل در مرتبه تمثل وحدت ترکیبی پیدا می‌کند که در این صورت است که ذهن قدرت جولان و کوچک بزرگ کردن در رتبه بعد یعنی تمثل را دارد و سنخ محصولی که در اینجا هست اول با حضور فاعل و وحدت ترکیبی با آن پیدا شده و دوم اینکه خود فاعل هم در این میدان ذهن است و فاعلیت ذهنی و تمثلی است. از ابتدا تا انتهای آن چیزی که وارد میدان تمثل می‌شود میدان اص فضای تمثل است و هیچ چیز از عوالم دیگر نیست مر آنکه رنگ تمثل گرفته و اینجا حاضر

شده است آثار از قلب هم که جهت می‌دهند به تمثیل جهت می‌دهند مثل یک منظومه که در این منظومه این محور مغیر است ولی رنگ اینجا را گرفته و در معادلات اینجا آمده است و فاعلیت هم باید از ابتدا در معادلات اینجا باشد یعنی فاعلیت تمثلی، آثار خارجی هم که در اینجا می‌آید کیفیت تمثلی پیدا می‌کند و عین خود خارج نمی‌آید. متناسب با ظرف ذهنی این و ظرفیت تحرک تمثلی اش، خارج در اینجا قابلیت نفوذ دارد، برای مثال اثر نفت با همه هویتش باری کسی که سطح ظرفیت ذهنی اش سعه محاسبات فعلی را ندارد نفوذ ندارد و فاعلیت تمثیل یاش هم یک سان نیست. همین که قدرت ادراک کم یا زیاد باشد و نفوذ اراده و تصرف و تبدیل او کم یا زیاد باشد ظرفیتش در پذیرش اثر هم متلف است و ظرفیتش در محصول هم موثر است همان طور که فاعلیت هم در محصول موثر است. محصول تمثلی که پس از تبدیل به دست می‌آید یک اسم تصرفی خاصی است که قدرت تصرف در نظام ولایت را به او می‌دهد لذا اگر نماینده موال شود می‌تواند چیزی را بالا ببرد یا پائین بیاورد موضوع تصرف او نظام می‌شود و با نظام وحدت ترکیبی پیدا می‌کند به همین دلیل ولی و سرپرست رشد است، اگر تحت نظام بود و موضوع تصرفش نظام بود جزء تابعین تحت سرپرستی هاست و ممیز نامیده می‌شود که عرض شد یک مرتبه از تمیز برای حساس و متحرک بالا را ده مطرح است، البته باید ذکر کنیم که اشراف حیوان با رتبه قبلش که کیفیت نیست و جهت هست، فرق می‌کند قبل از نظام حساسیت می‌گوئید طرف ربط کافی است صورت لازم ندارد، بعد می‌گوئید چرا رجحان داد؟ آیا این سوال به معنای قانون آوردن بالای سر علیت است در حالیکه علیت متناسب با فاعلیت است، این را در صورتی مطرح می‌شود که امر عمومی فاعلیت و ولای نباشد بلکه امر عمومی شامل قانن علیت باشد که حاکمیت قانون علیت نقض شد و گفته شد که اصلاً ترکیب واقع نمی‌شود نه اینکه ترکیب برای موجود مختار پیدا نمی‌شود پیدایش ترکیب منوط به حذف قانون علیت و حاکمیت قانون فاعلیت است. فاعلیت تمثلی در اولین رتبه تصور باید باشد تا وحدت ترکیبی پیدا شود و بگوئیم تصور پیدا شد و ربط زائد هم نباید داشته باشد و الا دیگر تصور نیست بلکه تصدیق است.

اگر غیر از امکان‌الصرف امکان متعدد دیگری برابر آن باشد دیگر تصور نیست و تصدیق است و می‌گوید آیا نسبت بین این و آن را برقرار کنم یا نسبت این با آن یکی دیگر را که این در تبدیل و نمونه‌سازی است. در جایی می‌توانید بگوئید هنوز وارد آن مرحله نشده که دوراهی که مقابلش هست یکی مانع شدن فاعل نسبت به پیدایش یک کیفیت و یکی استمرار فاعلیت و پیدایش و حدت ترکیبی جدید باشد. حالا در مرتبه ذهن قلب اصل است یا فاعلیت تمثلی؟ پاسخ اینکه نسبت به صورت مثالی فاعلیت تمثلی اصل است نسبت به سنجش و ساختار و کیفیت، رتبه تمثیل اصل است و لی نسبت به جهت کیفیت که حاکم بر فاعل است و البته اگر به عجز برس حال تغییر می‌کند و همان فاعل است هرچند فعلش تمثلی است.

بنابراین از میان سه احتمال یکی رجحان دارد یعنی اینکه بگوئیم فاعلیت دخالت نکند و اثر فقط از قلب و خارج بیاید باطل است چون هم از فاعل محجوب می‌شود و اگر هم بگوئید وجود فاعل قلبی برای فعل و وحت ترکیبی کافی است و محجوب نمی‌شود آن وقت امکان‌الصرف نباید بیاید و وجود امکان‌الصرف مانع است که بگوئید این فاعل همان فاعلی قبلی است و باید نفس فاعلیت استمرار داشته باشد. این فرض هم که بگوئید فاعل باشد و یک رابطه دیگری غیر از خود فاعل بین قلب و خارج باشد نیست باطل است چون ربط زائد بر فاعل لازم است و ربط زائد بر فاعل را باید در باب تصدیق و تمثیل مورد بحث قرار داد.

سومین احتمال هم این است که خود فاعل ربط واقع شود و این فاعلیت تمثلی و استمرار همان فاعلیت درقلب است و در اینجا استمرار آن حضور فعالیت تمثلی اش هست که حضور این هم منشاء و و حدت ترکیبی است و هم می‌توان امکان‌الصرف بیاورد و هم امر زائدی که بعنوان نسبت و تناسب بین کیفیات باشد فعلاً نمی‌آورد هر چند نفس جهتی که از قلب آمده نسبتی را بین این فاعل و اثر خارجی محقق کرده، لذا می‌گوئید هرکسی ولو به یک موضوع توجه کند یک نحوه تصور خاص دارد که با ظرفیتهای مختلف ادراک با جهتگیری‌های مختلف قلبی از یک جهت هم صورتهای مختلفی پیدا می‌کنند.

برادر سبحانی: این ظرفیتهای ذهنی همان احتمال دوم را تقویت می‌کند که در اینجا علاوه بر فاعلیت یک

آثا رتمثلی هم در نفس تکلیف داریم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: فاعلیت در یک فضای تمثلی واقع می‌شود و ظرفیتها هم اثر می‌گذارند ولی اثر آنها از این قبیل نیست که بگوئید ربط زائدی دارد و فاعل این ربط را عوض می‌کند و یک ربط دیگری می‌آورد. عوض کردن ارتباطات مربوط به تبدیل است و در این جا خودش قرار می‌گیرد ولی یا خودش قوی است و در یک فضای متناسب با قوت و یا ضعیف است و در یک فاضی متناسب با ضعف که خو اینها نیز یا در جهت بندگی است و یا در جهت عصیان. بنابراین چهار فاعل را می‌تاند ببینید یکی فاعلی که خودش ضعیف است و طبیعتاً ظرفیت ذهنی و میدان جاذبه ذهنی و تمثلی اش هم ضعیف است و علاوه بر این ضعف رتبه‌ای دارد که در جهت منحرف هم قرار گرفته است. دوم اینکه جهت آن اله یاست البته قوت جهت به معنای بالا رفتن ظرفیت او نیست این متناسب با ظرفیتش خدا را بندگی می‌کند و البته رشد هم می‌کند. پس ضعف و قدرت در اینجا به صورتی است که وقتی این دو به یک چیز می‌رسند دو ادراک و تصور خواهند داشت و اگر هم رتبه آنها مساوی است اختلاف آنها از اثر اختلاف جهتشان است، البته نفس جهت الهی حامل یک قدرت بیشتری است، و این برتری برهانی و موضعی بر کفار خواهد داشت و ادنی مرتبه ایمان بر اعلی مرتبه کفر برتری موضعی دارد، اگر هر دو هم در قوت باشند اولاً با آن پائین تری از نظر قدرت تمثلی اختلاف دارند و ثانیاً از نظر جهت قدرت تمثلی اثر می‌گذارد همان طور که فاعل و رتبه اش می‌گذارد و ظرفیتها و رتبه‌ها چه در باب قلب چه در باب ذهن و چه در باب عین اثر می‌گذارند و اثر آنها هم از آن ولی بالاتر است ولی آیا می‌توانید بگوئید در اینجا یک رابطه زائد بر فاعل هست، لذا شخصی که تصور می‌کند به نظرش می‌آید عین خارج است چون خودش ربط بین خارج و جهت قلبی خودش است و به نظرش می‌آید خارج از می‌بینید ولی در قدم دوم تمثلی قدرت تبدیل دارد چون در فاعلیت تملی و حدت ترکیبی با اثر ذهن وحدت ترکیبی پیدا کرد و کیفیت تمثلی پیدا شده و آن مهم‌های که در این میدان آمد متناسب بای میدان است و فاعلیت می‌توان این را بالا و پائین و کوچک و بزرگ کند و حجم مخصوص و تاثیر و کارائی آن را عوض کند و یک جای دیری به ان دهد اگر این یک چیزی بود که هماهنگ با دستگاه تمثلی نبود قابل بالا و پائین شدن نبود، حالا این می‌آید کم و زیادش می‌کند در این کم و زیاد شدن رابطه‌های جدید برایش طرح می‌شود. اینجا فاعل و کیفیات است که نظام را به هم

می‌زند و یک نظام دیگری می‌سازد تا آن اسم یکه برای تصرف او در خارج مناسب باشد، را پیدا کند. آن نظامی را هم می‌پسندد که برای رسیدن به مقصدش مناسب باشد.

برادر سبحانی: این قدرت ذهنی که در رتبه تکلیف مطرح می‌شود ظاهراً به ظرفیت ذهنی و تمثلی فاعلیت بر می‌گردد، یعنی آنجا که قدرت ذهنی دارد مثلاً منطقی است که حتی در تکلیف هم دخالت می‌کند این آثاری است که از عالم تمثیل نسبت به تکلیف می‌آید و این غیر از فاعلیت است که امکان‌الصرف است. یک امکان‌الصرف داریم که تا حدودی روی تکلیف تاثیر می‌گذارد. این به معنای فاعلیت است اما قدرت ذهنی ربطی به فاعلیت ندارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اول که جهت ناظر به خارج است و اثرش اثر مغیر است، یعنی تصوره‌های اولیه علم بدون جهت نیست.

برادر سبحانی: بالاتر اینکه شبیه دخالت ظرفیتهای ذهنی، منطقیهای مختلف و ظرفیتهای مختلف نیز دخالت می‌کند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آن یک مطلب مربوط به مولاست که می‌گوئید همه جهت‌ها الهی است و لی وقتی می‌گوئید جهت قلبی می‌آید یعنی معنای الهی و الحادی پیدا می‌کند.

حالا علاوه بر اینکه فاعلیت در منع و عدم منع دخالت می‌کند وقتی که مانع نیست با فاعلیت تمثلی و حدت ترکیبی پیدا می‌کند و کیفیت پیدا می‌شود یا با فاعلیت قلبی؟ در فضای تمثیل هستیم که باید سنخ فعالیتها تا از سنخ مثال و نمونه باشد. اگر فاعلیت تمثلی نباشد با آن کسی که می‌خواهد وارد تغییر و تبدیل شود وحدت ترکیبی پیدا می‌کند، پس با این فاعل و حدت ترکیبی دارد و در این فضا هم هست و از قلب و از خارج هم اثر آمده است آیا زائد بر این فاعل چیز دیگری هم ربط قرار گرفته است؟

وقتی در ظرفیت بزرگتری قرار گرفت یعنی شدت تعلق بیشتر است و لکن یک رابطه خاص بین آنهاست یانه؟ فاعلیتی هم که در تمثیل واقع می‌شود متناسب با جه است ولی رابطه غیر از فاعل و جهت و اثر خارجی چیز دیگری هم وجود دارد؟

برادر سبحانی: با توجه به تعاریف قبلی و اینکه منظور از ظرفیت ذهنی فقط استعداد نیست و حتی دو منطق مختلف در تکلیف ابتدایی هم دخالت می‌کند. همانطور که می‌فرمائید دو تعریف از حلوا می‌دهد یعنی دو تکلیف است یا دو تعریف از نفت بیانگر دخالت منطق است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ظرفیت حتماً دخالت دارد و ظرفیتهای مختلف به عالم ارتباط و اختلاف دارند، اما آیا آن چیزی که درون می‌آید غیر از آن چیزی که از جهت و از خارج آمده باز ربط اضافه‌ای برای فاعلیت تمثلی هست که بتواند آن ربط را ببیند؟

بعبارت دیگر شما در تمثیل می‌گوئید من ربط را می‌بینم و می‌فهمم که این باید دورتر باشد یا نزدیکتر باشد، حالا در تصور هم ربط را می‌بیند یا نه؟ اگر با سه چیز وحدت ترکیبی پیدا می‌کند باید سه چیز مورد نظر شما قرار گیرد قبلاً اشراف به وحدت ترکیبی پیدا کردن تعریف شده است و آن وحدت اشراف را نتیجه می‌دهد. در صدیق و دور و نزدیک کردن چیزهای مختلفی را می‌بیند و از جمله چیزهایی که می‌بیند خود ربط است و ربط را به شکل دوری و نزدیکی و بالا و پائینی و اولویت می‌بیند در اینجا هم در نفس تصور یک چنین چیزی مطرح است؟

برادر سبحانی: کسی که اشراف دارد و ظرفیت و منطق خودش را می‌بیند حتماً آثارش در تکلیف را می‌بیند ولی کسی که نمی‌داند از چه ظرفیت و منطقی استفاده می‌کند...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: کسی که از منطق خودش استفاده می‌کند در ثمرات و تعاریفی که می‌دهد حتماً مختلف است و اختلافها را می‌بیند و تصویری را که نسبت به تصدیقاتش دارد و تصویری که نسبت به تعاریفش می‌دهد حتماً همین طور است و تصویری که نسبت به نفس تصورات ابتدایی دارد مورد نظرش هست، فرق بین تصور و تصدیق چیست قبل از اینکه معرف یا حجت پیدا کند؟

برادر سبحانی: ارتباط مفاهیم با یکدیگر است، آثاری را می‌بیند که ربط دو مفهوم با یکدیگر است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: این در رتبه دوم است و الا در رتبه اول در مفردات که دیگر نسبت و ارتباط را نمی‌بیند یعنی در وحدت ترکیبی نسبت آن خود فاعل است نه اینکه نسبت وجود ندارد. هرگاه که

فاعل نسبت را ندید یعنی خودش نسبت واقع شده و باخود شوحدت ترکیبی پیدا کرده است ولی هر جا که نسبت را دید یعنی یک نسبت زائد است البته فاعلیت هست و برای مرتبه بعد محور قرار می‌گیرد و لکن یک نسبت دیگر است.

حالا یک مقدمه‌ای برای بحث جدید عرض می‌کنم که اگر انسان و اسمائی که ابزار تصرف او در نظام ولایت هستند و با آن جاگاه چیزها را عوض می‌کند، ملاحظه می‌شود معنای علم در اینجا تناسبات ولایت می‌شود و طبیعی است که این علم یا الهی یا الحادی.

معنای تناسبات ولایت این است که اگر بخواهد ابزار تصرف در نظام بسازد یعنی موضوع تصرفش نظام باشد نه چیزهایی که درون نظام هستند، تصرف در چیزهای درون نظام علم نامیده نمی‌شوند. مثل تمیز حیوانات در خوردن غذا یا رجحان دادن یک چیز بر چیز دیگر، مثلاً غذا هست خطر هم هست حیوان به سراغ غذا می‌رود ولی ناگهان یک حیوان از خودش را می‌بیند و فرار می‌کند، بوی غذا او را جلب می‌کند ولی احساس خطر او را بر می‌گرداند، یا در مسیر او یک جوی آب هم هست و او هم با این مسیر آشناست و یک راه مناسب برای عبور سراغ دارد ولی اگر در آنجا خطری باشد بر می‌گردد.

اگر موضوع تصرف نظام ولایت قرار گرفت معنای سرپرستی محقق شده و در سرپرستی شریک می‌شود. اما آیا به ابزاری که می‌تواند در سرپرستی سهیم شود و وحدت و کثرت را بالا برد و پرستش مولا را گسترش دهد یعنی ابزاری که وضع دوم را ایجاد می‌کند، این ابزار ابتدا برای خود صاحب ابزار جا معین می‌کند این جای معین شده نسبت بین این شخص و مافوق و مادون او در یک نظام است. جایگاه تصرفی این را که در نظام مشخص می‌کنید و به آن رتبه می‌دهید معنایش این است که چه چیزهایی تحت سرپرستی هستند ولو اینکه این در کل نظام ولایت اثر دارد و سهم تاثیر او در کل است اما چه اندازه سهم تاثیر دارد؟ خیلی کم یا زیاد. شما می‌گوئید این سهم تاثیر دارد ولی زاید نیست یعنی در مرکب یک جایی برای آن مشخص می‌کنید، یعنی ار خواهیم برای مجموعه فاعلیتها یک منتهی ذکر کنیم ایشان دارای یک منزلت خاصی است که متناسب با اسم

تصرفی اوست و این اسم تصرفی همان تناسبات نظام ولایت است یعنی وحدت و کثرت زمان دوم با فاعلیت نظام فاعلی انجام گرفته است که هرکدام از اینها سر جای خودشان جایگاهی دارند.

حجت الاسلام میرباقری: تناسبات نظام ولایت که به همه چیز منطبق است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: فرق می‌کند یک جا تناسبات ولی و فاعل نسبت به نظام است.

حجت الاسلام میرباقری: پس تعریف به تناسبات ولایت یک تعریف جامعه ست و باید خصوصیات خاص آنها را بیان کنیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نظام ولایت و سرپرستی که دیگر شامل سرپرستی شده‌ها نمی‌شود ولو اینها فاعلیت تبعی دارند و متقوم به آنها هستند. نظام سرپرستی عالم تغییر کند غیر از نظامی است که فاعلیتهای تبعی هم جزء آن هستند. علم در آنجا که با عمل سرپرستی و وحدت ترکیبی داشته باشد که تعریف علم مطلقاً فرق می‌کند، گاهی می‌گوئید علم مطابقت با واقع است البته با توجه به اشکالهایی که قبلاً درباره آن بیان شد که آیا مطابقت صحیح است یا نه مکانیزم آن هم یک صورت می‌آید و کیف نفس می‌شود فعلاً مورد بحث نیست، یک وقت می‌گوئید علم تناسب با خارج است نه مطابقت، سوم اینکه می‌گوئید علم یک کاربرد در خارج دارد و علم نسبی است و نایزهای انسان را براساس تعاریف کاربردی حل می‌کند و علم چیزی جز مجموعه تعاریف کاربردی نیست، البته این کاربردها هم یک تناسبی دارد که آن تناسبها رشد می‌کند و لکن ربط ما به خارج به این معنا نیست که بعضی از اوصاف خارج را ببینیم و کشف کنید، یک آثاری می‌آید و یک فعل و انفعال‌هایی داریم و آثاری هم از ما در خارج می‌آید و واسطه می‌شود و تعاریف کاربردی را نتیجه می‌دهد.

یک نظر دیگر این است که تعاریف کاربردی نیست بلکه تعاریف است که متناسب با پرستش شما پیدا می‌شود. در آن تعاریف قبلی که از علم بیان شد ایمان و الحاد جایی ندارد ولی در این تعریفی که می‌گوئید متناسب با پرستش به چه معناست؟

در جهان که همه چیز خدا را می‌پرستند ولی اگر سرپرستی به دست او سپرده شد تناسبات رتبه سرپرستی اش است که یک نحو عبادت است که این عبادت برای آنکه تحت سرپرستی است ممکن نیست، نفس

سرپرستی خودش عبادت است، سرپرستی پرستش خداوند است نهایت شکل این پرستش یا حیوانی است یا ملکوتی و مافوق آن، اگر تناسب پرستش شد و این تناسب با تناسباتی که در فاعلیت تبعی است فرق کرد، خود آن یک نحو پرستش است که منسوب به کسی است که نائب است.

درباره اشیاء لفظ نائب خداوند را به کار نمی‌برید و نمی‌گوئید آنها موجب رشد و توسعه یم شوند و آنها را سهمیم در رشد نمی‌دانید و برای فاعلیت آنها سهمی در رشد ذکر نمی‌کنید ولی برای فاعلیت این سهم ذکر می‌کنید و می‌گوئید سهمیم در رشد عالم است و نائب است چون در پرستی است، عبادتش ز سنخ سرپرستی است، پس ابزارش تناسبات سرپرستی است که کیف عبادت اوست که متناسب با این گونه فاعلیت در اینگونه منزلت است، منزلت او با فاعلیت مولا روشن شده و در این منزلت یک نحو فاعلیت دارد، کیف عبادت او همان علم اوست که کیف سرپرستی اش نیز است.

این تعری که عل تناسبات سرپرستی و کیف پرستش در این منزلت است، کلاً معنای دلالتها عوض می‌و شد. اولین تقسیم آن متناسب با سرپرستی و فاعلیت، الهی والحدادی می‌و شد و بعد از آن سوال این است که حضور مولا در کجا هست، حضور مولا در خارج و ذهن و قلب هست و در همه این مراتب آیات هست و در همه این مراحل انسان به عجز می‌رسد و البته می‌تواند بر علیه عجز خود اعلام جزمیت کند، می‌تواند معجزه را ببیند و انکار کند مثلاً ماه را برای او دو نیم کنند و حتی یهودی‌ها هم ایمان بیاورند ولی او انکار کند، قدرت اعلام تجزم و انکار را در همه مراتب داراست، آیا این قدرت و فاعلیت باعث می‌شود که بگوئید آنها معجزه نیست؟ نه آنها معجزه آیت و ابزار ولایت ولی بالاتر هستند، اگر ابزار نبود که این عجز پیدا نمی‌کرد هرچند عجز خود را انکار می‌کند و خود را پست تر از حیوان می‌کند تا آنجا که خاک هم او را نفرین می‌کند یعنی همان فاعلیت و قابلیت تبعی هم که خاک دارد او را نفرین می‌کند.

حالا آیا دیگر امور اعتباری داریم؟ مگر جعل بدون مقصد ممکن است که اعتبار باشد جعل بدون غرض نیست

البته می‌توان گفت غرض با پرستش کاری ندارد این ابزار هست.

همانطور که تکنولوژی یعنی صنعت و فنون اسماء تصرف اقتصادی شماست یک اسماء تصرفی اجتماعی هم دارید، و همانطور که آثا رتکنولوژی واقعی است و جاری شما را در ناظم ولایت معی می کند قوانین ه جای شما را معین می کند، پس از این دید قانون بیع یک قانون اقتصادی نیست بلکه قانون توزیع قدرت نسبت به تسلط بر بخشی از مال است موضوع دوم آن اقتصاد است، اما موضوع اول آن توزیع قدرت است و در نتیجه یک قانون سیاسی است نهایت سیاست در باره امور اقتصادی.

همه قوانین اعم از قانون ریاضی یا اجتماعی یا مادی هیچ کدام اعتباری نیستند، شما بدون کار جمعی نمی توانید ضبط صوت بسازید و ضبط صوت سازی به استخراج انواع فلزات از معادن نیاز دارد و برای این امر یک کار اجتماعی مفصل نیاز است و هرچه پیچیده تر شود کار بیتشری می خواهد اموری که به کار اجتماعی نیاز است بدون روابط اجتماعی تحقق نمی یابد و ر هرج و مرج ساختن ضبط صوت ممکن نیست یعنی کار اجتماعی نظام می خواهد و ممکن نیست ظام آن اعتباری باشد، شما می توانید تفسیر کنید که این اعتباری و قرار دادی است و اگاین قراردادها را عوض کند قدرت تولید آنها تغییر می کند، از هر قرارداد اجتماعی هرکاری بر نمی آید و ملأ قرار داد اجتماعی سوسیالیستی یک تکنولوژی متفاوت با آنچه را که قرار داد کاپیتالیستی نتیجه می دهد، تحویل می دهد این توزیع قدرت واقعیت دارد و تناسب آن نیز واقعیت دارد و خداوند به سوپل احکام اجتماعی عبادت می شود همانطور که معصیت می شو اینها یا تناسبات پرستش دنیاست یا تناسبت پرستش خدای متعال فقط مصلت در جعل نیست، اگر در جایی زنا و فحشاء رواج یابد اقتضاء دارد و اقتضای آن با کیفیات تناسب دارد حرکت زنا همین طوری جعل نشده و کاری به اقتضاء روابط انسانی نداشته باشد، در باب بیعین عین همین است و اینها اقتضاء و تناسب دارد.

پس این که بگوئیم امور پنج دسته هستند: ۱- امور نفس الامری ۲- امور عقلی ۳- امور عقلایی ۴- امور

وهمی

این درست نیست و ما دو دسته ارتباط الهی و الحادی داریم و هر یک از این دو دسته دارای یک تقسیماتی هستند که بر حسب موضوعات دسته بندی می شود که موضوع آن اسم تصرفی یا اعیان خارجی هستند یا انسان یا اسماء تمثلی که اگر اسماء تمثلی باشن اسم یکه به وسیل آن تصرف می کنید منطوقها است و اگر انسان بود قانون هاست و اگر خارج بود تکنولوژی می شود باید دقت کرد که آیا جایی برای دوال اربع می ماند که بگوئیم دلالت یا طبیعی است یا وضع یاست یا اینکه جایی برای آنها نمی ماند؟

حجت الاسلام میرباقری: آیا اعتبار هم خودش یک امر حقیقی است و اثر دارد و به لحاظ اثرش صورت

می گیرد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اصلاً اعتبار به آن معنا اعتباری است و جود ندارد. شما برای اعتبار

معنای حقیقی قائل هستید یا نه و در رشد عالم مثل سایر کیفیات موثر است و حقیقت دارد و ابزار سرپرستی است مانند این ضبط صوت یانه؟ البته آن اشرف از ضبط صوت است، حتی قانون بین انسانها از منطق هم بالاتر است قانون نه فقط از قوانین طبیعی اشرف است بلکه رتبه آن رتبه تناسبات و لایت سیاسی و رهبری است و بعد از آن تناسبات نظام ولایت در عالم مثال است و مرتبه سوم آن تناسبات درمرحله اشیاء است و در آن قسمت که ممکن نیست دین ابتدائاً صحبت نکرده باشد و به تناسبات آن قسمت است که می توان بقیه قسمتها را درست کرد و استنباط نمود، مرحله آن اشرف از سائر مراحل است چگونه می توان گفت در آن جا عقلاء دور هم می نشینند و زندگی می کنند و ما هم امضاء می کنیم.

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۹۰ (۵۴ دوره دوم)

بحث: حال اوصاف متناسب با منزلت ولایت است

حجت الاسلام میرباقری: بسم الله جلسه قبل فرمودید انسان نسبت به حالات قلبی خودش درک دارد ولی آقایان می‌فرمایند انسان نسبت به خودش علم حضوری دارد ولی شما می‌فرمائید درک دارد اما آنقدر مشترک هستید، انسان نسبت به اوصاف خودش درک ندارد والا اگر درک داشت که عیوب خودش را می‌فهمید پس انسان نسبت به عیوب خودش واقف و بسیر نیست بنابراین نسبت به ارتباط و نظام و انگیزه هایش درک ندارد پس اسم آن تغییر کرده ولی همانطور که حضور نیست ادراکی هم نسبت به حالات نیست.

نکته دیگر اینکه می‌فرمودید مکانیزم رشد ادراک اظهار عجز است و عجز به معنای عدم فاعلیت است نه فاعلیت و بنابراین به رشد و گسترش منتهی نمی‌شود، یعنی آن طور که قبلا می‌فرمودید حتما فاعلیت لازم است عجز به معنای قابلیت محض می‌شود یا حتی اسم قابلیت را هم نمی‌توان روی آن گذاشت و بهر حال عجز منشاء رشد و گسترش نیست آن مکانیزمی که فرمودید عجز بود و عجز با فاعلیت سازگار نیست در نتیجه با ترکیب هم سازگار نیست.

یک نکته دیگر فرمودید که مراتب ولایت تابع تعلق است و مرتبه که رشد کند تعلق نسبت به مادون نیست لذا می‌فرمودید ولی اعظم نسبت به مراتب مادون هیچ نحو تعلق ندارد، اگر مقصود شما این است که مطلق تعلق را نفی کنی ترکیب و ولایت و سرپرستی هم نفی می‌شود و اگر مقصود معنای دیگری ز تعلق است روشن نیست، شما می‌فرمودید مراتب ولایت که رشد می‌کند تابع این است که تعلق نسبت به مادون نباشد و بر این اساس ولی اعظم نسبت به هیچ چیز تعلق ندارد و بهمین دلیل محال است ما آن درجه را درک کنیم و این عدم تعلق با فاعلیت ولایت سرپرستی نمی‌سازد یعنی برای ترکیب یک مرتبه از تعلق لازم است بلکه به یک معنا شت تعلق پیدا می‌شود چون گسترش ولایت برابر با گسترش تعلق است، وحدت ترکیبی فاعلیت و تعلق از

یک طرف با عجز نقص شد که فاعلیت نیست و از یک طرف با عدم تعلق که فرموده اید ۱- رشد به عدم تعلق باز می‌گردد ۲- به عجز بر می‌گردد، در حالیکه عجز با فاعلیت نمی‌سازد و عدم تعلق با تعلق داشتن نمی‌سازد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اعوذ بالله درباره علم حضوری وقتی از درک سخن می‌گوئیم یعنی چه؟ درک ربط به بالاتر یا یک نحوه ارتباط است که این نحوه ارتباط در همه مراتب عجز هم هست یعنی خود عجز هم کیفیتی از ارتباط است، عجز به معنای تسلیم شد به تصرف غیر است که شما به مسئله قابلیت هم اشاره کردید و فاعلیت آن هم یک فاعلیت تبعی یا به اصطلاح فناء است.

حالا وقتی می‌گوئیم انسان نسبت به قدرت خداوند درک دارد، قدرت یا لطف خداوند در رتبه نظام تمثلی که به اوصاف متعدد بیانی میشود در مرتبه نفس درک آن آرامشی که حال است نه توصیف از آرامش که در تمثیل است خود آرامش و اعتماد، نه توصیف و توجه به اعتماد و خود این حال اتکاء واقع شدنی است تفاوت این علم حضوری با درکی که می‌گوئیم این است که یکی (علم حضوری) تعلق به نفس است و دیگری که درک باشد تعلق به مولاتس وقتی می‌گوئید در نزد من حاضر است یعنی من هستم که کاری هستم.

حجت الاسلام میرباقری: در یک مرتبه بالاتر می‌گوئیم علم حضوری به معلول عین علم حضوری به علت است و محال است که ادراکی نسبت به معلول حاصل شود الا اینک در رتبه قبل نسبت به علت حاصل شده است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بالاتر اینکه می‌گویند آن در نزد ما حاضر است، من محور و میخ عالم هستم و خداوند هم نزد من حاضر است، اسمش این است که عین الربط به مولاست اما واقعیت اینکه می‌گویند مولا عین الربط به ماست.

حجت الاسلام میرباقری: به تعبیری دیگر شعون غائب از ذات نیستند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: این ذات است نه آن، علم حضوری این است، آن شأن این است.

حجت الاسلام میرباقری: علم شأن به ذات است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ایشان ذات است و حضرت حق شاهش است بر حسب علم حضوری این است، بر حسب آن مبنا این معنا حاصل می‌شود، ایشان عالم است و در نزد این حاضر است. تعارف نکنید و بگوئید همه چیز شأن حضرت حق است و همه چیز منحل در اوست این کوس تحقق است، ذات در خود این که همه چیز نزدش حاضر است، محقق است و حتی علم به او و خود او هم نزدش حاضر است نهایت درباره اشیا خارجی می‌گوئید صورت و خصوصیات در می‌آید و در نزد من حاضر است اما درباره خداوند جرئت نمی‌کنید این حرف را بزنید و بگوئید خداوند در نزد منح حاضر است یعنی آن ذات در نزد من حاضر است و شائن من است و آن ذات هم خود من هستم. و دسته‌ای از متصوفه این حرف را علناً می‌زنند که شما آنها را جاهل می‌دانید چون مطلب را آشکار می‌کند در علم حضوری کی عالم است؟

حجت الاسلام میرباقری: آنها ذات را خارج می‌کنند، ذات متعلق علم واقع نمی‌شود، در اینجا عالم و معلوم حضرت حق است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر معلوم و عالم یکی است ذات و شان هم یکی است، عالم این شخص است حالا می‌گوئید معلوم وصف الهی است و این یک ارتباط به مولا دارد که آن ارتباط در نزد ایشان حاضر است و ایشان عالم است و ایشان عالم است و آن در نزد ایشان حاضر است یک وقت می‌گوئید علم به ذات دارد نه علم به صفات نه علم به ربط و تعطیل می‌کنید یک وقت می‌گوئید تعطیل نیست تشبیه هم نیست تشبیه یعنی صورت مثالی نیست، تعطیل نیست هم یعنی ارتباط و تعلق هست ولی تعلق از این طرف به مولاست معنای درک از تعلق هم هیچ گونه معنای درک صورتی ندارد. البه این بر مبنای خودمان است و نمی‌توانید بگوئید از این مبنا عدول کنید برای آن صورت بان کنید ارتباط در آن جا نفس تعلق و کشش خاص و وابستگی اس و تصویف هم در جایی است که بحث علم صورتی مطرح باشد، اینجا بحث یقین است که معنای آن تعلق به ولایت غیر است.

برادر سبحانی: در مقام علم قلبی صورت قائل نیستید، آن حالی که هست حاضر است،

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر حال باشد یعنی خودش در نزد خودش حاضر است و علم به وجود ندارد و خودش نزد خودش حاضر است، البته تعریف ما از علم ربط به غیر را می‌رساند ولی این تعریف می‌گوید خودش خودش است مثل خربزه و کدو که خودش خودش است این تعریف شما اصلاً خود علم رانفی می‌کند و اگر علم و معلوم و عالم فقط خودش باشد دیگر اشراف هم ندارد یا یک عینیت اتصالی است و کثرت و وحدت را در یک مرتبه تمام می‌کنید که بساطت محض را برساند همانطور که قبلاً بیان شد و یا اگر بخواهید کثرت را برسانید نمی‌توانید کثرت را برگردانی که بساطت محض را برساند همانطور که قبلاً بیان شد و یا اگر بخواهید کثرت را برسانید نمی‌توانید کثرت را برگردانید و به وحدت منحل کنید و هرک جداگانه خودش خودش است و آنگاه چیزی هم در نزد شخص حاضر نیست و این با آن مطلبی که عرض کردیم خیلی فرق می‌کند، پس معنای درک تعلق به غیر شد.

حجت الاسلام میرباقری: شما یک اشکال کردید که این چه حضوری است اگر علم حضوری به معنای حضور خود شیئی عند نفسه باشد و یکی از انواع علم حضوری حضور عالم عند نفس است این چه حضوری است که ما از خودمان داریم که در عین حضور غافل هستیم، عرض من این است که این چه درکی است که ما از خودمان داریم؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: درک یعنی نحوه تعلق که همه اشیاء هم دارند.

حجت الاسلام میرباقری: پس بحث فقط لفظی شده و هیچ ادراکی نیست و لی ما اسمش را درک می‌گذاریم، فهمی نسبت به حالات نیست انسان فقط خودش را ملاحظه می‌کند یک نوع دریافت در خودش دارد که اگر این کار را نکند هیچ چیز دگیر نمی‌تواند اثبات کند، شما این را توصیف بفرمائید که این درک نام دارد چون ربط با مولاست که در این صورت خیلی از ارتباطها مغفول عنه است. این یافتی است که انسان از خودش دارد و حال خودش را می‌فهمد و مسرور می‌شود اگر از حال خودش درک نداشت که ابتهاج پیدا نمی‌کرد، اگر یک نوع فهم از این حال است این فهم نسبت به ارتباطها نمی‌آید یک مفهومی باید از درک بگوئیم که با آن حقیقتی که انسان می‌ابد تطبیق داشته باشد اگر طوری باشد که تطبیق نکند و یک ربطی باشد

که اسم آ، را درک می‌گذاریم و همه چیز هم درک دارد چون ربط دارد و لی این یافت و شهود و احساس باطنی که نسبت به حالات خودش دارد نه مثل از حال این احساس نسبت به خیلی از اوصاف نیست و اگر خود کیف ارتباط این احساس ادراک نیست این تعریف از درک نیست که بگوئیم مثلاً قند هم درک دارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: شما از دو موضوع جدا سوال فرمودید یکی ربط بنده با مولا و نظام ولایت که شما می‌فرمائید آیا ارتباط تعطیل است یا نه؟

حجت الاسلام میرباقری: آیا مقصود از ارتباط این است که واجب الوجود یا ممکن است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ارتباط یعنی وقتی که می‌گوئید این شیخ سخدا پرست است کنه پرستید چیست؟ وقتی می‌گوئید پرستش خداوند در انسان مفطور است و انسان غطرتاً پرستش گر است و می‌فهمد که محتاج است و بعد از آن صورت و خصوصیت می‌دهد یا اینکه می‌گوئید در حرم مطهر یک حالی برای من پیدا شد که حال وثوق و اعتماد به خدا و معصومین بود، در حین سوگند خوردن حالت باور کامل برایم پیداشد این ناش یاز دو چیز است: ۱- ربط به بیرون خودتان ۲- یک کیف حال و آنگاه ترکیب این دو چیز را که بیان می‌کنید نتیجه داد است.

حالا اینها را جداگانه ملاحظه می‌کنیم، اولاً ربط به بالاتر چگونه صورت می‌گیرد می‌گوئید تعلق است به فاعلیت مولا که این تعلق در همه اشیاء جهان وجود دارد ولی سعه این تعلق در شما بیشتر است چون رتبه ما سعه بیشتر است و نفوذ تاثیر شما در عالم از طریق می‌گذرد که نفوذ تاثیر قند از آن طریق نمی‌گذرد وقتی قند در فاعلیت و قابلیتش بخواهد اثر بگذارد و با چیز دیگری ترکیب شود صورت تمثلی ندارد و فقط اسم یا فرمولی را دارد که مولا برای او گذاشته است و بر آن اساس یا مولایش شما هستید که شرائط ترکیبی را فراهم کنید و اسم خاصی را از خدا بخواهید خدا هم امداد کند و بعد شما هم تصرف کنید و بر اساس فرمول خاصی ترکیب کنید، یا اینکه او بر اساس یک قانون با فاعلیتش عمل می‌کند و این فاعلیت تبعی دارد ولی شما یک رتبه‌ای دارید که فاعلیتشان عمل نمی‌کند مگر اینکه در شک لاسم تصرفی بیاید و در آنجا در منزلت خودش نماینده مولا شود و بعد هم تصرف کند.

بنابراین شما در جسم بودن با اجسام دیگر شریک هستید و وزن دارید ولی ۵۰ کیلو زون شما با ۵۰ کیلو وزن سنگ خیلی فاصله دارد، شما نماینده هستید و فاعلیت و تاثیرات فرق می‌کند. پس اولاً این ربط جداگانه است که در اینجا فاعلیت تبعی و تعلق به فاعلیت مولا دراد. ثانیاً یک نظام حساسیت داریم که پس از وجه الطلب حاصل می‌شود و شما بر آن اشراف ندارید بلکه مولا بر آنها اشراف دارد و اسم تصرفی مولا در شما حاصل می‌شود و از این جدولی که قبلاً عرض می‌کردیم یک خانه را انتخاب می‌کردید و در انتخاب آن صرف فاعلیت و ربط کافی بود هاست چون اگر قانون علیت بالاتر از فاعلیت باشد باید فاعلیت معلول به قانون شود ولی اگر اصل فاعلیت شد باید قانون معلل به فاعلیت شود اگر بگوئید تا فاعلیت نباشد قابلیت نیست و ترکیب هم نیست معنایش این است که قانون علیت بعد از فاعلیت است و قانون کیف فاعلیت است و دیگر شما نمی‌توانید بگوئید علتش چه بود تا قانون معرفی کند، بلکه باید بگوئید فاعلش که بود، حالا اگر فاعلیت درست شد و یک کیفیت از ارتباطاتی را که در تعلق دارد سنگین کرد حالا در رتبه تحقق باید ترکیبی باشد تا کیفیتی به نام نظام حساسیت حاصل شود یعنی تعلقهای متعدد متکثری که این آقا داشت حول یکی از آنها نظام پیدا می‌کند، هزاران وصف مورد تعلق این شخص بود وقت هم داشت ولی اشراف علمی نبود و یکی را به فاعلیتش تقویت کرد البته فاعلیت در اینجا معلل به قانون نیست بلکه قانون معلل به فاعلیت شد، وقتی یکی را برتری داد همه آن تعلقها حول این محور آمد، آیا فقط خود این فاعل آنها را حول این محور آورده است؟ نه بلکه متناسب با نظام اتم اکمل و سفارشی که این داده است با فاعلیت ترکیبی یک نظام حساسیت درست شده و شخص احساس وجد می‌کند و جد و الم چیزی نیست جز کیف ترکیبی که بین تعلقهای شما و حول محور شما و متناسب با غایت در شما حصول پیدا کرده است، پس چرا وجد و الم با هم فرق می‌کند؟ چون می‌گوئید در حالات مختلف یعنی آن محور را دارند و با یک چیزهایی برخورد کرده اند که با آن جهتگیری اش سازگار نبود و وقتی باد موافق می‌وزد خوشحال می‌شود و وقتی جائتها ریح عاصف و جاء هم الموج من کل مکان ناراحت می‌شوند والا وقتی اوضاع بر وفق مراد است یعنی در فاعلیت تمثلی و فاعلیت عینی شما علمدار میدان هستید دیگر ناراحت نیستید بلکه بهجت دارید. آن معنای کمال اشراف را میدهد و من از مبتهج بودن صحبت می‌کنم

نه مشرف بودن و خودش هم نمی‌داند چرا مبتهج است و آیا این ابتهاج خوب است یا نه، چند قدم بعد پایش به سنگ می‌خورد و برای تبدیل حال پیدا یم شود و هیچ گونه فاعلیتی هم ندارد این پیدا شدن تبدیل حال با کدام دستگاه سازگار است؟ آیا با معنای حضور می‌سازد یا با معنای اینکحه ایشان عالم است می‌سازد؟ استقرارش هم جز به ربط با مولی قابل تصویر نیست، برای اکثر مردم تبدیل حالات پشت سر هم پیدا می‌شود ولی این تبدیل به معنای اشراف آنها نیست، مثلاً خوشحال نشسته بود ناگهان یک تلفن وضع او را به هم می‌زند این چه طور حضور است.

در خدمت یکی از بزرگان بودیم ناگهان خبردادند که در شیراز مرحو ربانی شیرازی را ترور کرده اند ولی خطر رفع شده است ایشان ناگهان حالش بد شد و دچار اضطراب شدیدی شد، البته این از برکات منطبق صوری است و الا در منطق عینی که حضرت (ع) این حالات را نداشت و محکم جلو می‌رفت، روزی هم در خانه مبارک ایشان ریختند تا ایشان را برای بیعت ببرند باز چنین حالی برایش پیدا نشد و این خیلی مهم است، اینها که ارکان توحید هستند در چنین موضعی قرار گیرند خیلی سخت است ولی حضرت بنده خدا بود، در میدان جنگ صفین حضرت تشنه شدند، از ابن عباس طلب آب فرمودند ابن عباس آب آورد مقداری عسل در آب مخلوط کرد و به حضرت دادند حضرت بعد از اینکه نوشیدند سوال کرد شما در حین جنگ هم حواستان بود که این عسل کجاست، حضرت فرمودند مگر نمی‌دانی پسر عمت را هیچ چیز پر نمی‌کند.

بهر حال اگر حال آن رکون شدید نباشد انقلاب و تبدیل حالات کثرت پیدا می‌کند و تلون زیاد می‌شود و به میزانی که آن رکون و تولی به ولایت الله و ولایت اولیائه شدید باشد به همان مقدار در حالات استقرار پیدا می‌شو. استقرار یا تبدیل حال معنای اشراف بر حال را ندارد ولی وقوع حال که بعد از فاعلیت شما و فاعلیت حضرت حق نظام حساسیتان شکل می‌گیرد، انسان میلیونها تعلق دارد بعد با فاعلیتش یکی را تقویت می‌کند و مولا با توجه به تقویت شما و مصلت نظام کل عالم یک چیزی را نتیجه می‌دهد که عین همان خواسته شما نیست ولی با جهت گیری و طلب شما نسبت دارد وقتی حول محور خاص حساسیتها و تعلق شما محقق شد و در عمل فاعلیت مولا و فاعلیت شما یک نتیجه داد که حول یکی از این تعلقها سائر تعلقها شکل گرفت و بالا و

پائین شد، حالا چنین موجودی در شرائطی که موافقت نسبی با این نظام حاصل باشد حالت فرح دارد که این حالت چیزی جز وجود همان حساسیتهای خاص مرتبط با خارج نیست البته ارتباط آن به خارج از طریق ذهن است و اگر این نظام حساسیت شما در شرائطی واقع شد که با چیزی برخورد داشت تبدیل حال پیدا می‌شود البته تبدیل شما در مرتبه دوم وسوم در مرتبه‌ای باشد که وحدت و کثرت آن بیشتر شود یعنی در مرتبه ذهن اعلام عجز کردید یا در مرتبه عین اعلام عجز کردید و بعد از اعلام عجز رفعت در مقام و منزلت پیدا کردید یکی از ابتهاجها در آنجا حاصل می‌شود یعنی سیطره و وحدت ترکیب شما بیشتر می‌شود نفوذ و اراده اولیه شما هرگاه زیادتیر شود خوشحال می‌شوید و هرگاه ضیق شود ناراحت می‌شوید. این نفوذ سیطره گاهی به سنسندر جهنم من حیث لا یعلمن است و گاهی ولایت الهی به شما داده می‌شود و به منزلت بالاتر می‌روید شما اعلام عجز می‌کنید و مولا هم اعطا می‌کند نفوذ سیطره شما هم در سیاست و هم در فرهنگ و اقتصاد می‌تواند بالا رود و از گسترش و توسعه انبساط حاصل می‌شود و این انبساط خاطر شما همراه با توسعه است، البته توسعه کامل از آن یک رتبه دیگر است.

حجت الاسلام میرباقری: آقایان می‌گویند ادراک حضوری به حضور معلوم در نزد عالم باز می‌گردد و چون مخلوقات شاعن حضرت حق هستند ادراک از شاعن جز به ادراک از ذی شاعن معنا ندارد پس به حوی ذی شاعن در این ادراک درک شده است، حضرت عالی می‌فرمائید این نکته که ادراک حضور به این معنا به وجوب باز می‌گردد یعنی اینکه حضور به این معنا خودش مستقل است و ادراک به جز مستقل از این معنا وجود ندارد و مدرک باید حتماً مستقل باشد و لی این بر می‌گردد به این اینکه خودش واجب الوجود باشد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در مقام تحقق همین است، معنای قطب بودن که چیز دیگری نیست، چرا قطب نیستند، قطب همان مرکز دایره است یعنی ایشان مرکز عالم است، به قول معروف حالا اگر قبول ندارید اندازه گیری کنید.

حجت الاسلام میرباقری: اینکه آنها می‌گویند ادراک از شأن معنا ندارد و نمی‌توان از شاعن درک داشت درست است، در قدم اول ذات را مستثنی می‌کند و می‌گویند ذات اصلاً طرف ربط نیست و حتی از علم هم منزه است و علم مرتبه تعیین است و علم ذات به ذات مربوط به مرتبه احدیت است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در قدم بعد این را بریده می‌دانند یا می‌گویند علم به شاعن علم به ذی شأن رامی خواهد؟

حجت الاسلام میرباقری: بله در نهایت می‌گویند ادراک از شأن معنا ندارد الا به ادراک ذی شاعن حضرت عالی هم می‌فرمایید از شاعن غیر مستقل ادراک حاصل نمی‌شود و ادراک به ادراک از واجب بر می‌گردد و این معنایش این است که واجب در این جا حضور دارد و این خودش واجب است و این ادراک به معنای واجب الوجود بودن است که حضور به معنای استقلال است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر بگوئید این نزد این حاضر است دیگر نمی‌توانید بگوئید این درک از آن دارد، این زیر بلیط اوست ولی ربطی به علم داشتن او ندارد، مگر هر کس که زیر بلیط دیگری است علم دارد الان ما همگی زیر بلیط حضرت آیت الله خامنه‌ای هستیم حالا ایشان از هزاران مطلب که مربوط به شرائط اطراف خود ماست اطلاع دارد که ما نداریم و ارتباط ما با خود ش که باز هم ما اطلاع نداریم، اینکه بگوئید او حاضر است معنایش این است که من خودم هستم.

حجت الاسلام میرباقری: هنوز این مطلب حل نشده که حساسیتی هست و تحت نظام ولایت است، ادراک از انبساط به چه معناست؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نفس خود آن کیفیت ارتباط تعلقها به یکدیگر به وسیله مولا محاسبه شده نه به وسیله شما و شما مشرف بر آن نیستید اگر یک لیوان آب جوش روی دست شما بریزد و دستتان را کنار بکشید هنوز این سوزش آب ولیوان رانده اید ولی همین که عدم ملائمت را فهمیدید دستتان را می‌کشید در حالیکه اشرافی بر آن ندارید و علت این هنوز روشن نیست. د رحال و یافت شما یک انقلابی پیدا شد ولی علت این انقلاب و تغییر برای شما روشن نیست.

حجت الاسلام میرباقری: شما فرمودید اگر علیت را متاخر از فاعلیت بدانیم قانونبر مبنای فاعلیت معنای می‌شود، حالا معنای فاعلیت تحت تصرف هم در این قانون دخیل است یا فاعلیت متولی؟ یعنی قانون شیئی عبارت از اسماء تصرفی مولا است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بله، تناسبت تصرف مولا است، این تناسبات تصرف در یک جا علم نامیده می‌شود و در یک جا وقتی در شیئی محقق شد قانون نامیده می‌شود یعنی کیف ارتباط و کیف جریان تعلقی که در وحدت ترکیب اشیاء تابع و قانون مند هست و می‌گوئید وزن مخصوص این اینقدر است یعنی از نحوه تصرف مولا صحبت می‌کنید و این همیشه متاخر از علم است، اول ابزار تصرفی مولا است و بعد...

حجت الاسلام میرباقری: بر اساس فاعلیت، قانون فقط به فاعلیت مولا باز می‌گردد و فاعلیت این دو قانون اثر

ندارند؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: فاعلیت این تبعی و قابلیت است، اگر شیئی فاعل در نظام باشد البته در نظام فاعلیت قانونی بر رفتار انسانها حاکم است که آن یک مطلب دیگر است، اما در شیئی تبعی فاعلیت هم تبعی است و اگر نباشد کار انجام نمی‌گیرد چون به نفس فاعلیت مولا تعلق دارد.

بنابراین معنای درک و وجود حال مثل وجود اوصاف و خصوصیات اشیاء شد با این فرق که در آن جا فاعلیت تبعی محض است در وصف آهن و وب و سنگ و خاک فاعلیت تبعی محض است ولی در اینجا در همان رتبه نظام حساسیتهاش هم یک جهتی را معین کرده و یک نظام اوصاف دارد و تعلقهایش را حول یک محور نظام داده و بر اساس شاء مولا که نسبتی بین مشیت کلیه موضع گیری این هست، در او محقق کرده است و منزلتش هم منزلت چوب و سنگ و گل نیست بلکه منزلتی است که باید در اسماء تصرفی بیاید و در نظام ولایت تصرف کند.

پس اوصاف حول یک محور شکل گرفت ولی نه همان محور اولی که خودش انتخاب کرد بود و نه محور تبعی محض و نه محوری که تنها مولا معین کرده باشد، بلکه در یک محوری که فاعلیت ترکیبی است یعنی هم فاعلیت این دخیل بوده و هم فاعلیت مولا نه فقط فاعلیت تبعی محض است و نه فاعلیت مستقل از فاعلیت مولا

و نه اینکه فقط فاعلیت مولا در اینجا به صورت مستقل و مطلق است و نه فاعلیتی است که از قبیل اسماء تبدیلی باشد، ایشان با طلب خود یک محور معین کرده و مولا یک محور دیگر متناسب با فاعلیت ایشان معین فرموده و حول آن همه تعلقاتش را شکل داده است، چه کسی بر بالا و پائین بودن تعلقات مشرف است؟ مولا چون او اول کار بدیل کرده و به این جایگاه داده و تعداد تعلقاتی را تحت سیطره اش قرار داده است، پس با اسم تصرفی مولا ظرفیت و تعلقات اولیه اش درست شده و پس از اینکه شخص یکی از اینها را تقویت کرده یک محور متناسب با آن را مولا تقویت می‌کند و اینها را تبدیل می‌کند و حول آن می‌گذارد، پس اسم تصرف مولاست و مولا مشرف بر آن است و این برجایش اشرافی ندارد ولی وجود حال هست اما بر آن مشرف نیست مثل اینکه شما هزاران چیز را واجد هستید ولی مشرف بر آنها نیتید و این را خلاف واجد بودن نمی‌دانید، الان کبد بدن شما در حال فعالیت و خدمت به بدن شماست و شما دارای کبد هستید ولی واجد بودن دلیل بر مشرف بودن نیست پس چطور وقتی ناراحتی کبد پیدا می‌کنید درد آن را نمی‌شناسید و هیچ آگاهی نسبت به آن ندارید.

حجت الاسلام میرباقری: اشراف به بدن نداریم و بدن مرکب نفس است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: چون حضور مجرد لمجرد لازم و اینمتکیف به کیف تجسد هست، حاضر نیست والا این جزء بدن شماست و باید حاضر باشد و ثمرات آن هم برایتان حاضر است و مثلاً می‌گوئید امروز حال خوب نیست و دهانم تلخ است، دکتر هم می‌گوید کبد شما خوب کار نمی‌کند.

حجت الاسلام میرباقری: می‌گویند آثار وقتی به درک در می‌آید قابل حضور و فهم است و حس می‌شود ولی خودش نه.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: معلوم هم نیست چه چیزی خود آن را نگاه داشته است و به هر حال باین مطلب اشکال است.

اما ای حضوری که در باب اوصاف مجرد می‌فرمائید ما عرضمان این است که این اوصاف نه تنها حاضر نیست بلکه تفسیر از ابتهاجش راهم درست بیان نمی‌کنید تفسیر ما متناسب با مبنای خودمان است زیرا اساس حرکت در پرتش حب و بغش است شما به خدا یمتعال تعلق دارید و از التفات به غیر او فرار می‌کنید.

عرض ما این است که از هر رتبه‌ای از قرب که به رتبه دیگر برسید حتماً ابتهاج حقیقی دارید اما از یک رتبه به رتبه دیگر رفتن نیز در این صورت حاصل می‌شود که نفوذ سیطره ولایت شما گسترش یابد و وحدت ترکیبی شما بزرگتر شود چه به صورت سیاسی چه فرهنگی و چه اقتصادی، این سیاست، فرهنگ و اقتصاد کیف آن هستند و محور مطلب این است که شما در رتبه بالاتر ولایت قرار گرفته اید بنابراین معنای ابتهاج به ولایت است و همان مبنا را حفظ کرده ایم. چگونه علم را تناسبات نظام ولایت می‌دانیم و حال هم اوصاف متناسب با منزلت ولایت است که اگر شما که ولی هستید بخواهید سیطره خودتان را گسترش دهید، نظام ولایت ولیکفر هم می‌خواهد گسترش پیدا کند و محدوده شما را ضیق کند، حزن پیدا می‌شود، بالعکس ولی کفر هم می‌خواهد در منزلت حیوانی خویش گسترش یابد که هرکجا سعه نفوذ حاصل شد مبتهج می‌شود و هر جا ضیق نفوذ بود ناراحت می‌شود.

پس ابتهاج و سرور و حب و بغض را حول محور پرستش بنام اوصاف جایگاه ولایت معنا کردیم که این با درک سازگار است ولی با حضور سازگار نیست... اولین صحبتی که ما داریم این است که برای حضور هیچ یک از اوصاف حال ممکن نیست، خواهید گفت چرا؟ چون در غیر این صورت تغییر را نمی‌توانید آنجا معنا کنید، حاضر است خوب حاضر باشد چه ربط به خوشحالی دارد خوشحال مرتبط به تغییر است مرتبط به ترکیب است، در آن جا اصلاً معنا ندارد که بگوئید شما ادعا می‌فرمائید که علم حضوری، یافت حضوری را تفسیر می‌کنیم و می‌گوئیم، مشرف هستیم و نفس حالات مختلف دارد، نفس اختلاف در حالات هم نمی‌تواند داشته باشد چه رسد به اینکه بخواهید خوشحال باشد یا خلق تنگ باشد ثانیاً حال از اینجا هم می‌گذریم و نمی‌گوئیم که چون شا از زمان و مکان تفسیری ندارید نمی‌توانید اینجا صحبت را بکنید، ما در اینجا می‌گوئیم نفس حضور یعنی چه؟ که می‌گوئید خوشحالی و بدحالی حاضر است. معلل به چه می‌فرمودید به دلیل حکومت علیت بر

تفسیر شما و اینکه بنابه تفسیر شما فاعلیت درعلیت اصل نیست باید خوشحال و بدحالی را به علیت برگردانید و به قانون علیت تفسیر کنید و به قانون علیت که بر گردانید دیگر خوشحالی و بدحالی رها می‌شود سنگ و چوب را که نمی‌توانید بگوئید خوشحال است یا بدحال است چگونه می‌گوئید خوشحالم و بدحالم، اصل حضور زیر سوال می‌رود پس یک اشکال این است که تغییر را تفسیر نمی‌کنید، اشکال دوم مطلب این است که به حکم قانون علیت و سلطه اش بر تفسیرتان از حال، اصل حال زیر سوال می‌رود، خوشحالم و بدحالم ندارد، مگر اینکه بگوئید خوشحال بودن ب د حال بودن اعتباری است.

حجت الاسلام میرباقری: تلائم و عدم تلائم جبری است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: تلائم و عدم تلائم طبق قانون علیت بین آلیاژها هم هست آیا آنها را هم می‌خواهید بگوئید خوشحالند و بدحالند؟ می‌گیند فلان جسم و فلان جسم ترکیب نمی‌شوند...

حجت الاسلام میرباقری: حضرت عالی هم برای غیر انسان به نحوی درک و ابتهاج قائلید.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نهایت آن طوری که ما آنجا بیان می‌کنیم خیلی فرق دارد اما آن حالی را که آقایان می‌گویند برای سایر ممکنات قائل نیستند، تولی را که آنها دارند آنها را از حال خارج می‌کنند چون آنها مجرد نیستند، حضور مجرد برای مجرد لازم است.

حجت الاسلام میرباقری: عرفا همه چیز را در یک مرتبه از حال و ابتهاج و... در حکمت هم بعضی‌ها گفته اند و برای هیولای اولی شوق و اینها تفسیر کرده اند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خوب اگر به آن معنا برسد آن وقت اشکالات دیگری وارد می‌شود که آیا محور حالش این است که خودش حضور در نزد خودش دارد، به مع نای حضور غیر دز نزد او تا حضرت حق جلت عظمته یعنی خودش محور همه چیز می‌شود یانه؟ حال یک چیز دیگر را عرض کنم این بحث تبدیل کردن تعریف علم به نظام ولایت چیزی را در آن چیزهایی که شما... خراب نمی‌کند وحشتی از آن نداشته باشیم البته ممکن است چیزهایی جزئی از علم اصول و اینها را تغییر دهد و لکن مسائل اصلی آن را قبول دارند.

حجت الاسلام میرباقری: راجع به علم حضوری که طبیعتاً نقض می‌شود و دیگر یافت معنی نمی‌دهد و اشکال مبنائی به تغییر و علیت وارد می‌شود اما در این دستگاه هم فرض این است که برای شخص یک سری اوصاف را در مراتب مختلف و اجب است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا این اوصاف با فاعل و حدت ترکیبی دارند یا ندارند؟

حجت الاسلام میرباقری: فرض می‌کنیم دارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر وحدت دارد اولاً از آن غائب نیست به معنی غیبت خاصی که شما در علم حضوری معنی می‌کنید ولی حضوری هم به آن معنا که می‌فرمائید ندارد.

حجت الاسلام میرباقری: چه نحوه حضوری دارد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: فقط فرقی این است که صورت تمثلی که ندارد هیچ ربط کیف به فاعل هست ربط کیف به فاعل هم متناسب با منزلت ولایت است.

حجت الاسلام میرباقری: فرض این است که اینها کیف فاعل نیست اینها کیففاعل ولی است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نه اسم تصرفی ولی است کیف فاعل مادون است و حدت ترکیبی با این دارد و جزو وجود این است، اسم تصرفی آن است که مشرف است یک حرفی است ولی وصف این فاعل است یک حرف دوم است اسم تصرفی مال فاعل بالاتر است لذا من مشرف نیستیم ولی یف من اس هر چند که او این تصرف را در من کرده است چشم چشم من است ولو او عطا کرده است، گوش گوش من است.

حجت الاسلام میرباقری: چطور ربط بعضی گفته می‌شود و ربط بعضی گفته نمی‌شود یعنی ارتباط بعضی از

لذائد والمها هست و لی از بعضی از لذائد و المها یافتی هم ندارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آنکه حتماً متناسب ظرف است یعنی ظرف تعلقی قلبیتان در شما یک

منزلتی از تعلق قرار دهید همه در یک منزلت نیستند، بعد گفته اید در آن منزلت این طرف یک تابع سات که

حول یک محرو خاصی اینها آمده است شکل گرفته است که کمی و زیادی حسیتان به این است که آن

محوری که مولا قرار داده است متناسب با محور شما هم هست چه محوری باشد بعد نسبت به همان محوری

که قرار داد و حور آن اسم تصرفی که مولا دارد تعلقات شما را دور یا نزدیک قرار داد نسبت به بعضی کم توجه تر یعنی کمتر حساسیت دارید نسبت به بعضی از ابعاد سیطره آنها محدودتر هستید و نسبت به بعضی از ابعاد سیطره آنها اسم تصرفی یا اراده و فاعلیت شما ولایت شما نافذ تراست.

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۹۱ (۵۵ دوره دوم)

بحث تناسبات نظام ولایت تناسبات رتبه تصرف است

(علم در ماهیتش ابزار تصرف در نظام ولایت است)

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اعوذ بالله بسم الله الرحمن الرحيم

دومین سوالی که در جلسه قبل آقای میرباقری مطرح کردن این بود که عجز سازگاری با محور قرار گرفتن برای ترکیب اشراف ندارد و مکانیز رشد ادراک با عجز سازگار نیست و عاجز نمی‌توان فاعلیت داشته باشد بلکه اگر در همه مراتب، فاعلیت را حذف کنید قابلیت هم نمی‌تواند داشته باشد یعنی اصلاً ترکیب نمی‌شود چه رسد به این که محور قرار گیرد و اسباب تصرف داشته باشد و در نظام تصرف کند و مشرف باشد.

در پاسخ گفته شده که شخص دارای یک تکلیفی است که جهت این تکلیف از قلب و از نظام حساسیت آمده و آثاری هم از خارج آمده و فاعل هم ربط ترکیبی اینها قرار گرفته و به فاعلیت آن یک مرکبی پیدا شده که تکلیف نامیده شده است. حالا این تکلیفها متعدد یعنی تصورات جهت دار را بالا و پائین می‌کنیم تا حول مقصدی که داریم یک مجموعه بسازیم، لکن یک عبارات و کلماتی و یک اسماء تصرفی از طرف مولا آمده که بحث مفصل این بعداً خواهد آمد که خود این کلمات و ابزار و رابط مفاهمه چه کاره هستند و یک صحبت دیگر این که منحصر به این نیست که فقط کلمات که می‌آید انسان عاجز شود بلکه آیا معجز است: چه از خارج باشد یعنی کیفیات عینی همانطور که اسماء تصرفی شما هستند مولا هم در آن جا عینی دارد و کلمات هم آیات هستند، همچنین آیات روحی هم داریم که بحث آن فعلاً مطرح نیست. این شخص وقتی می‌بیند این کلمه در نظام تبدیلی اش حل نمی‌شود یا اعلام تجزم می‌کند یعنی آن کلمه را از آن سطحی که دارد تاویل مادی می‌کند و تاویل به فاعلیت خودش می‌کند و آن کلمه را از رتبه خودش به رتبه عالم حیوانیت تنزل می‌دهد، یعنی از این کلمات به نحوی استفاده می‌کند که یک حیوان بخواهد از آن استفاده کند.

گاهی یک چیز مرغوب هست که حیوان به آن می‌رسد و آن را ضایع می‌کند برای مثال یک گیاهی به نام زعفران کاشته اید که هنوز گل نداده است آن وقت یک حیوان یم آید و عوض یونجه آن را می‌خورد این گیاه برای او به اندازه یونجه هم خاصیت ندارد ولی او از زعفران به عنوان یونجه استفاده کرده است و اما عجز البته همان تجزم هم یک مرتبه از عجز است بهرحال اگر کسی اعلام عجز کرد و دید فاعلیت مولا همراه این کلام حضور دارد یعنی این کلام اثر می‌کند و این در برابر اثر احساس ناتوانی می‌کند و با این ناتوانی اش مقابله نمی‌کند بلکه تسلیم می‌شود، حالا اینجا محل اشکال و سوال است که این احساس عجز و پذیرش ناتوانی هست ولكن تعلق داشته و نسبت به خودش به فاعلیت مولا تعلق پیدا می‌کند این رفع ید از کثرت و تعلق به او چه چیزی را تحویل می‌دهد که می‌گوئیم در اینجا می‌تواند برای نمایندگی علم پیدا کند.

فاعلی و وجه الطلب با تعلق می‌آید و یک طرف را تقویت می‌کند که این قبل از نظا حساسیت اس ولی آن طرفی را که تقویت می‌کند برابر باکل وجودش یعنی عالی ترین طلبی که برابر با ظرفیتش باشد نمی‌توانسته طلب کند چون اگر می‌توانست عالی ترین مرتبه ایکه برای خودش فرض دارد و برابر با ظرفیتش است را طلب کند تعلق به اسم تصرفی مولا پیدا کرده بود که آن تعلق اصلاً جزء این تابلو نیست. مولا این را با اسمائی ایجاد کرده ولی آن اسماء برای این حاضر مورد تعلق نیستند و این اگر بخواهد طلبش برابر با تمام ظرفیت خودش باشد خودش ممکن نیست ولی اگر به ولایت مولا تعلق پیدا می‌کند می‌تواند با امداد مولا این بار یک طلب برابر با ظرفیتش بکند یعنی هرگاه به ولایت مولا تعلق پیدا کرد می‌تواند در این وضعیت به آن ظرفیت کامل خودش متعلق شود، آنگاه امداد که می‌شود این بار با اسمی که مولا او را در نظام ولایت ایجاد کرده است فرضاً اگر اسم ۲۰ باشد و این هم قدرت داشته که زا ۱ تا ۱۹ طلبهای مختلفی داشته باشد که هر کدام یا می‌گرفت متناسب با مشیت یکی دیگر غیر از آنچه را که طلب کرده بود دریافت می‌کرد. بعد از نظام حساسیتها طلب کرد و به ۱۷ را به او دادند، حالا اسم تصرفی مولا در ناظم تمثلی این برابر با شماره ۲۰ که ظرفیت اوست نازل شد است و ایشان قدرت ندارد که ۲۰ را طلب کند، اعلام عجز می‌کند و از مولا امداد می‌خواهد این بار به نسبت ظرفیتش امداد می‌شود یعنی فاعلیتتش با اتکاء به مولا قدرت ۲۰ را پیدا می‌کند و حالا دیگر می‌توان با کلام مولا ترکیب

شود و اسماء تصرفی اش می‌شود و مادام که متکی به مولاست می‌تواند ولی کلام مولا ترکیب شود و اسماء تصرفی اش می‌شود و مادام که متکی به مولاست می‌تواند ولی کلام مولا را کماهی نمی‌فهمد بلکه متناسب با مرحله‌ای که این کلام تنزل کرده و در ردیف او آمده می‌فهمد و نظام ادراک و تمثلش را متناسب با ظرفیت شماره ۲۰ که این کلام هم نازل شده و وحدت ترکیبی پیدا می‌کند.

پس عجز قبل از امداد است ولی بعد از امداد نیست بلکه از همان جهت که فاعل است قابل است و نه فاعلیتش قدرت دارد، در عین حال قدرتش مستقل به فاعلیتش مستقل از فاعلیت مولاست و نه قابلیتش اینجامرکب شد تا اینکه اسم تصرفی هم شد ولی به نمایندگی مولا توانست تمام ظرفیت خود حرکت کند، وقتی هم در قدم دوم به اسماء عینی رسید و تصرف کرد و تصرف در نظام ولایت واقع شده جایگاه او بالاتر می‌رود و به شماره ۲۱ می‌رسد حالا در این شماره دوباره نمی‌تواند به قدرت خودش با تکلیف‌ها و وحدت ترکیبی پیدا کند و باز نیاز به عجز و ابتهال و رفتن به شماره ۲۱ با امداد مولاست تا در آن جا باز بتواند ترکیب شود.

بنابراین صحیح است بگوئیم نماینده است چون ایشان متناسب با جایگاه خودش نمی‌تواند فقط به قدرت خودش تنها فاعلیت داشته باشد چون جایگاهش به وسیله اسم تصرفی دیگری درست شده که از خودش بالاتر است و وقتی طب الولایه و طلب تصرف در خودش می‌کند و از کثرتی که تعلق به غیر باشد اعراض می‌کند و به وحدتی که بالاتر از خودش است تعلق می‌یابد عملاً معنای تعلق به سرپرستی مولاست و اتکاء به مولا یک قدرتی می‌دهد که تصرف کند.

خلاصه اینکه شخص برابر با سعه ظرفیت، فاعلی ندارد مگر به امداد مولا یعنی همان طور که می‌گفتیم در نظام حساسیت فاعلیت، ترکیبی پیدا می‌شود در علم هم ولو ابزار دارد و دستگاه تبدیل و تمثل ساز دار ولی با ز عملاً با فاعلیت ترکیبی قدرت و وحدت یافتن با اسم تصرفی مولا را به دست می‌آورد و وقتی با فاعلیت ترکیبی شد هم فاعل است و هم قابل. عجز پیدا می‌کند و پس از عجز امداد می‌شود تا با آن اسم تصرفی ترکیب شود و وحدت ترکیبی پیدا کند.

آنگاه معنای عدمی بودن عجز باطل می‌شود و این سوال مهمی است که‌ای عجز معنای عدمی می‌دهد یا معنای تعلق به تولی مولا که اگر عجز را از امور تعلق به ولای ولی بالاتر معنا کنید و به معنای اعلام قابلیت از همان وجهی که فاعل است بدانید تا بتواند در فاعلیت ترکیبی باید نهایت در فاعلیت ترکیبی در باب جهت، صورت و تمثل نداشت و متناسب با مرحله اشراف نبود ولی در اینجا وضع قابلیت فرق می‌کند. آنجا محصول آن نظام اوصاف و حالات است که هر دو فاعل در آن شریک هستند ولی در اینجا محصول نفس فاعلیت و ابزارش است نه ابزار تنها بلکه خود فاعلیت هم از فاعلیت مولا متأثر شد همانطور که نسبت به فاعلیت مولا قابل بود. فاعلیت نسبت به نفس فاعلیت است نه فاعلیت نسبت به آن اسماء، که معنایش این است که ابتدا به تصرف مولا تعلق و قابلیت پیدا می‌کند بعد از آن جهت که به فاعلیت مولا متعلق شده است یعنی قابلیت، در فاعلیت خودش فاعلیت پیدا کرده است یعنی مولا تصرف کرده و فاعلیتش را بالا آورده است که حالا دیگر متناسب با تمام ظرفیت که آن اسم هم متناسب با منزلت این نازل شده قرار دارد و می‌تان با این ترکیب شود کانه قبلاً از موادی بود که قابل ترکیب با این نبود چون فاعلیت این ترکیب شود، کانه قبلاً از موادی بود که قابل ترکیب با این نبود فاعلیت استقلالی خودش بود حالا از موضع یک موادی می‌آید که قابلیت ترکیب دارد. در یک ظرف چند فلز می‌ریزند و می‌گویند این فلز با این ترکیب نمی‌شود بعد که یک تغییر در یکی از آنها صورت گرفت ترکیب شدنی می‌شوند. این ترکیب هم جز با امداد مولا ممکن نیست در وقتی که می‌خواهد متناسب با ظرفیت باشد که نتیجه این ابتهاج است.

ابتهاج یا انبساط به معنای نفوذ فاعلیت در نفس نظام شد و در و حدت و کثرت یعنی توسعه بیشتر نظام نماینده شد و همراه با سعه ظرفیت برایش انبساط حاصل می‌شود. حالا یک تحول دیگر هم داریم که سعه ان باعث اضطراب است نه ابتهاج و آن از تجزم می‌آید، اگر این به فاعلیت خودش از اعلام عجز و ناتوانی اعراض کرد و این هم وحدت و کثرت وسعه در مرتبه می‌آورد و لکن نه سعه‌ای که متناسب با سطح انسان و ظرفیت او باشد بلکه یک حیوانی می‌شود که در موضع حیوانیت سعه پیدا می‌کند چون بین این حیوان و ظرفیت او که در سطح انسانی است خیلی فاصله است و این باعث اضطراب می‌شود، برای کفار توسعه و شرح صدر حاصل

می‌شود ولی شرح صدر لکفر اضطراب اور است و آرامش و اطمینان ندارد این نه تنها آرامش ندارد بلکه نمایندگی او هم در شکل حیوانات و پائین تر است این نمایندگی در توسعه دارد ولی در توسعه حیوانیت و البته در سطح کل نظام هم متناسب با این سیر آن سعه حیوانی که باید پیدا شود به دست این پیدا می‌شود.

حالا سوال این است که آیا عجز به این معنا در همه مراتب هست؟ در اینجا معنای فاعلیت این است که در برابر تصرف مولا عاجز است. حالا اگر آیه‌ای متناسب با ولایت الهی بود و این اعراض کرد از این آیه هیچ استفاده‌ای نمی‌کند یا یک نحوه جواب خواهد داد؟ البته ساکت نمی‌ماند و یک نحوه موضع گیری خواهد داشت ممکن است از آن استفاده حیوانی کند تا به عینیت برسد آن عینیت مادی که این کافر به آن دلبستگی پیدا کرده و منشأ استقرارش شده است، اگر کافر روز مین که می‌ایستاد زمین تکان می‌خورد و زلزله می‌شد دیگر قدرت فعل نداشت اگر هیچ چیز برای کافر آرامش نداشت و عدم استقرار در همه مراتب جاری بود این دیگر در همان نفس حیوانیتش هم نمی‌توانست کار کند. اگر حیوان وقتی سراغ غذا می‌رفت غذا ناگهان تبدیل به آتش می‌شد و سراغ آب می‌رفت آب هم همینطور مضر می‌شد و همه چیز در حال اضطراب باشد کارکردن محال می‌شد، این که می‌گوئید کافر طررف حیوانیت می‌رود یعنی متعلقش و آن یزی که به آن تعلق پیدا کرده است یک نحوه استقراری دارد هر چند این استقرار برای حیوانات خوب باشد، اگر استقرار حیوانی را نگاه کنید می‌بینید این عاجز است از آنکه هیچ آیه‌ای را نپذیرد و همه آیات هم معجز هستند آیات یکهدر جهان مادی هست کافر آنها را قانون مندی می‌نامند به خود کافر رمعجز است، آیاتی که در انفس او هست نیز نسبت به خودش معجز است، نشانه عبارت از برهانهای عینی ذهنی و قلبی هستند و اسماء تصرف یمولا در مراتب مختلف معجز هستند و شما که رتبه بالاتر از کافر دارید در مفاهمه در هر رتبه‌ای که کافر هست اگر دست روی آیات بگذارید آن کافر عاجز می‌شود و حداقل از مراتب را او نمی‌تواند انکار کند تجزم را در مرتبه حیوانیت می‌آورد شما هم در هما مرتبه به او حمله کنید و آیات را به او نشان دهید در اینجا دیگر او نیم تواند حد اقل آیات را انکار کند و نپذیرد زیرا عاجز است که حداقل آرامش را نپذیرد و از همان حداقل هم بر واسطه دارید و می‌توانید با او مفاهمه کنید پس شما یک لسان مفاهمه با هر یک از مراتب مادون خود دارید کما اینکه

می‌تانید در جمیع مراتب به مافوق خودتان اتکاء کنید هرچند که احاطه ندارید ولی نسبت به مادون احاطه پیدا می‌کنید، شما نماینده مولاه هستید و سرپرست رشد او یم شوید، او انکار می‌کند و شما بیان می‌کنید حالا آیا می‌تواند مطلق آن را انکار کند مثل کفاری که در برابر انبیاء قرار می‌گرفتند؟ بله ولی و استیقنتها انفسهم یقین دارند که خلاف می‌کنند پس اتمام حجت بالمره قطع شدنی نیست و در همه مراتب حجت است البته آن طرف اختیار دارد و می‌تواند بگوید هیچ قرار و آرامشی ندارم ولی خودش می‌داند که اگر هیچ قراری نداشت همین سخن را هم نمی‌توانست بگوید.

بعد از این باید دیدی آیا تناسبات نظام ولایت که گفته شد معنای علم و تقسیم بندی آن را تا چه مقدار تغییر می‌دهد؟ در یک قسمت می‌گوئید یک مناصبی را در نظر بگیرید آنگاه هر منصبی متناسب با جایگاهش ابزاری دارد. برای مثال شما می‌گویید اگر فرمانده نیروی هوایی باشد هواپیمای فانتوم زیر دست اوست و اگر فرمانده نیروزی زمین باشد تانک زیر دست اوست و اگر فرمانده پیاده نظام باشد دارای تفنگ است. آنگاه اگر فرض کنیم نسبت تاثیر هواپیما بیشتر باشد می‌گوئید نسبت تاثیر آن ۱۱ و نسبت تاثیر تانک ۵۰ و تفنگ ۱۰ است. پس دو نحوه معرفی ممکن است اول اینکه صاحب منصبها را به ابزارشان بشناسید دوم اینکه ابزارها را به صاحب منصبها بشناسید، یعنی هم می‌توانید بگوئید تناسبات نظام ولایت تناسبات رتبه تصرف است و علم به این معنا ابزار تصرف در نظام ولایت شد و آن کسی که ابزارش بالاتر است ظرفیت و سعه تأثیرش هم در نظام بالاتر است، اینجا منصب را به ابزار بیان می‌کنید و برعکس آن هم می‌توان گفت آن ابزاری بالاتر است که ولی آن در رتبه بالاتر و تصرف بزرگتر قرار دارد، البته یک نسبتی هم بین این علوم یا این ابزارهاست و اگر تناسبات را به شکل ابزار ملاحظه نکنید و بلکه تناسبات را برابر با کل نظام بدانید اینها به صورت ارتباطات مقوم به به ولایت دیده می‌شوند که ولایت نیز مقوم به اینهاست، آنگاه هم تناسب در جهت را در اینها می‌بینید و هم تناسبات در زمان و مکان را بنابراین نیم توان گفت علم ماهیچ ربطی به علم مولا ندارد بلکه اگر نماینده مولا هستید علم شما در ج هت آن کل است و در منزلت خودتان هم متناسب با آن جهت هست مولای شما علم بر کل دارد و ابزار تصرف در کل را دارا است و شما ابزار تصرف بر بخش خاص را دار هستید، شما مقوم به او

هستید و او هم در سعه متقوم به این است که بسترش وجود داشته باشد و فاعل تبعی داشته باشد یعنی این صلوات خدا بر نبی اکرم (ص) ست که شما را برای او خلق می‌کند کما اینکه او هم به لسان همه شما خداود را بندگی می‌کند و هم در ذکر گفتن و حالات شما شریک است و هم در شفاعت و پذیرفته شدن حالات شما شریک است و هم در ایجاد و سعه شما شریک است او به لسان ولایت و سرپرستی خداوند را عبادت می‌کند، شما هم به مادون خودتان تعلق ندارید بلکه تعلق شما به ولی است و فاعلیت شما با قابلیت توأم است و یک فاعلیت ترکیب یاست یعنی تعلق شما به ولایت مولا در خودتان است و تصرفتان به معنای اطاعت از مولایتان است، تصرف در مادون را دوست داریدولی برای و جه او دوست می‌دارید نه برای وجه خود ماده آن سوالی که آقای میرباقری فرمودند ممکن نیست تعلق بریده باشد تعلق به کدام وجه، تعلقی که نسبت به تصرف در مادون است خدا را از طریق تصرف در مادون می‌پرستند نه اینکه مادون را می‌پرستد و پرستش او تصرف در مادون است خدار می‌پرستد و به دلیل همین پرستش است که یتیم و اسیر و فقیر را اطعام یم کند و هیچ جزائی را از آنها اراده نمی‌دلتش به دنبال تشکر آنها نیست خود اینها را هم به یک معنا نیم بیند پرستش مولا را می‌بیند و به همه زبانها و حرکات اشتیاق به مولا دارد، اگر چیزی را به دست کسی امانت دهند و این امانت متعلق به یک شخص بزرگی باشد او این امانت را بسیار عزیز می‌دارد ولی نه از جهت خود امانت بلکه از جه آن کسی که او را امین دانسته و این امانت را به اوسپرده است ا هم دنبال تحصیل رضایت ولی خودش است، اگر نظر او از مولا برگردد و به خود امانت توجه کند این توجه به مولا نیست.

برادر نجابت: سوال این بود که تصرف تعلق می‌خواهد و این عینی و واقعی است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: تعلقش تعلق طریقی است یا تعلق موضوعی؟ اینها فرق دارند زیرا گاهی در چیزی تصرف می‌کنید و همان هم مورد نظر شماست و گاهی چیزی را برای چیز دیگری درست می‌کنید که اگر آن مقصد نبود به این نگاه هم نمی‌کردید.

برادر نجابت: تعلق در زمانی که می‌خواهد تصرف توسعه یابد هست وی ک پله بالاتر از اینکه برای خدا

هست حالا می‌توان گفت تعلق بریده یم شود...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: قبل از آن باید بریده شود و اگر انقطاع حاصل نشود و شما بخواهید از جانب حضرت حق تصرف کنید بلکه خود آن موضوعیت داشته باشد هم منزلت متصرف فیه خودتان یم شوید.

برادر نجابت: این مطلب درست است ولی می‌خواهیم تفسیرمان هماهنگ شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اول رفع تعلق می‌شود بعد دوباره تعلق به پیدا می‌کند و از تصرف او برای تصرف می‌آد.

برادر نجابت: اگر بگوئیم تصرف تعلق واقعی می‌خواهد دلیل این صحبت این که چگونه ما می‌گوئیم عینیت اعتقاد ساز است، ما از آنها استفاده می‌کنیم اما تعلق به آنها نداریم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نه تعلق دارید و تعارف می‌کنید که می‌گوئید تعلق نداریم وقتی از موضع مولا تصرف می‌کنید که معنایش این است که مسخر شما باشد نه حاکم بر شما، آنگاه نمی‌تواند بر شما تأثیر بگذارد، اصل مطلب این است که مسلمین برای این در عالم ذهن اثری قائل نیستند و می‌گویند عیبی ندارد که انسان ده چیز را جدا دوست داشته باشد، به عبارت دیگر به نظر ما منزلت شرک را می‌پذیرند و بعد مشرک می‌شوند نه اینکه موحد هستند، اگر او حدی از مردم را پیدا کرددی که این را نپذیرفت تصرف در این او را اذیت نمی‌کند.

برادر نجابت: آنگاه منجر به این می‌شود که در مسائل روحی و جهتی افراد دخالت کنیم و به تکنولوژی دست نزنیم و خلاصه تفسیر ما طوری نباشد که بگوئیم اگر واحدی از مرد تحت تاثیرش قرار نگیرد....

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: تحت تاثیر که قرار نگیرد او را هم نمی‌تواند تحت تاثیر قرار دهد مگر اینکه ابزارش را داشته باشد عرفای فعلی نمی‌توانند این ضبط صوت را تغییر دهند اگر دلباخته آن نشوند هیچ تأثیری روی آنها نگذارد اما آنها اهل اجتماع نیستند.

اگر شما بگوئیم می‌خواهیم این را منحل کنیم در حین انحلال باید تعلق به تغییر این داشته باشید به نحوی که پرستش خدا واقع شود و این یک تعلق مادی نیست.

برادر نجابت وقتی حجت عالی می‌فرماید رشد در این است که انسان اصلاً تعلق نداشته باشد باید همین تعلق را هم نفی کرد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در یک رتبه می‌خواهد تبدیل کند که اینجا احساس عجز کرده و به طرف مولا برگشته و تعلق به تصرف مولا در خودش پیدا کرده است آنگاه می‌تواند به فاعلیت خودش تصرف کند اینجا دیگر تصرف می‌کند چون تعلق دارد که این را کیف عبادت کند یعنی متعلق او این است که این را کیف عبادت کند، آن تعلق از بین رفت و حالا تعلق به کیف عبادت دارد دیگر نمی‌توان گفت تعلق به این دارد. برادر نجابت: این باز تعلق است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: این تعلق به این دارد که همه عالم را الهی کند حالا چه چیزی در این هست؟ اول خود تعلق بدون کیفیت نیست و تعلق کیف دارد یعنی عبادت بدون کیفیت محقق شدنی نیست و این به معنای عجب به کیفیت نیست.

برادر نجابت: این معنای نفی تعلق نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: تعلق به اینکه عالم کیف عبادت شود حتماً در یک عارف هست و در نبی اکرم (ص) نیز هست. معنای گسترش عالم که ما می‌گوئیم ولایت متقوم به کثرت بیشتر است کما اینکه کثرت بیشتر هم متقوم به ولایت است. این معنای تعلق طرفینی را می‌رساند نهایت یکی از آنها تعلق تصرفی و یکی تعلق تبعی است.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی جاذبه مکانی فرع بر جاذبه زمانی است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر در رتبه اول که اعلام عجز می‌کند تعلق را رفع نمی‌کند معنایش این است که به خود آن کثرت، تعلق پیدا کند و این تعلق حیوانی است که بیشتر معنای تعلق به مکان را دارد لذا استقرار ندارد و مرتب به هم می‌زند و زمانی را که این می‌طلبد مرتباً خودش را در مکان پائین تر تنزل می‌دهد فرق بین اضطراب و گسترش آن با اطمینان و گسترش رضا چیست، هر دو توسعه پیدا می‌کند ولی در توسعه یکی به جهت است و در دیگری اضطراب است.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی در هر دو بالا صاه تعلق به کیفیت‌ها نیست چون نسبت تاثیر اینها در مقصد نهایی مطلوب است و منشأ جاذبه است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: منشأ فاعلیت است یا منشأ تحقق؟ یک فاعلیت تبعی خاک و سنگ دارند و یک فاعلیت پست تر از تبعی داریم که فاعلیتی از کفار است که به کثرت واقع می‌شود و یک فاعلیت اشرف داریم که فاعلیت ملکوتی و الهی است. این به دلیل اینکه نفس فاعلیت خودش را مورد توجه قرار داده و نه فاعلیت مولا، فاعلیت خودش را پست کرده به عبارت دیگر انسانی که مده را انتخاب کند ماده حاکم بر او خواهد شد به نحوی هم حاکم می‌شود که به نظر می‌رسد قانون مندی ماد بر او حاکم است چون بر فاعلیت او حاکم شده است، آن چیزی که فاعلیت تبعی است بر فعل و گسترش و تصرف مسلط شده است، اینکه اشیاء مادی را اله خودش قرار داده است نازل از اشیاء مادی قرار می‌گیرد و حکومت ماده و سرمایه بر او واقعی خواهد بود و او هم محکوم مادتس و لایت اجتماعی او هم تابع ماده است و این از اضطراب جدا شدنی نیست، آنگاه ملاحظه این مطلب در لسان فلسفی این است که اسماء تصرفی اش می‌خاهد حول محور فاعلیت خودش شکل گیرد که چون با حقیقتش نمی‌سازد استقرار ندارد اگر فاعل خودش مقصد خودش باشد حرکت محال است ولی در اینجا می‌گوئیم فاعلیت حول محور خودش می‌چرخد و عدم استقرارش هم از همین است و مرتب شکسته می‌شود فاعلیت نسبت به منزلتش حیوانی شده است. این تحقق استمراری ندارد و امتداد زمانی اش شکسته می‌شود ولی فاعلیت او مطلقاً شکسته نمی‌شود و شما که می‌خواهید بگوئید مطلقاً فاعلیت نخواهد بود به دلیل این است که می‌خواهید قانون را حاکم بر فاعل کنید نه اینه قانون را به تناسب فاعلیت معنا کنید.

حجت الاسلام میرباقری خود این نمی‌تواند طرف فاعلیت واقع شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در صورتی نمی‌تواند که فاعلیت بر قانون حکومت نداشته باشد، شما قانون علیت را برابر با فاعلیت می‌دانید و اگر حکومت دارد باید تناسب فاعلیت را ذکر کنید، که تناسب این مرتبه زوال پذیری و شکست خوردن است چون با جهت فاعل اتم نمی‌سازد در منطق شما نظام ولایت اصل شده نه نظام علیت لذا فاعلیت بالا در شکسته شدن فاعل پائین حکومت دارد نه علیت.

حجت الاسلام میرباقری: می‌فرمودید تعلق به خود معقول نیست و اتصال محض حرکت را نفی می‌کند و وحدت ترکیبی فاعلیت و تعلق است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در مقدمات مطلب آن را عرض می‌کردیم و از خود قانون علیت برا نفی علی استفاده یم کردیم ولی در اثبات که در نظام ولایت صحبت می‌کنید دیگر فاعلیت به جای علیت به رسمیت شناخته اید و در این صورت باید تناسبات فاعلیت را ذکر کنید.

حجت الاسلام میرباقری: در عین حال می‌گوئیم فاعلیت یک انسان در یک ظرف خاص بیش از این نیست و این منافات با فاعلیت ندارد که بگوئیم تناسبات فاعلیت اقتضاء نمی‌کند که به خودش تعلق گیرد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اینکه می‌گوئید اتصال مطلق یا انفصال مطلق لازم است در صورتی است که علیت ع ام باشد و تعیم علی تا فاعلیت باشد، اما اگر تعمیم فاعلیت تا علیت باشد این نمی‌تواند با فاعل بالاتر نبرد کند و شکسته می‌شود ولی فاعلیت در میزان کم می‌تواند داشته باشد و پائین ترهم می‌رود.

حجت الاسلام میرباقری: بنابراین اینکه عشق نسبت بخود تعلق نمی‌گیرد درست نیست و می‌تواند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: با این فرق که عشق به نظام فاعلیت می‌شود و در منزلتی که در نظام فاعلیت دارد عشق می‌تواند به خود باشد و اگر منزلت حیوانی بود و به خودش برگشت آنگاه تحت اعمال فاعلیت ما فوق شکسته می‌شود و استقرار ندارد و این شکسته شدن دائمی است یعنی همانطور که می‌گوئید ماهیتاً مرکب است ماهیتاً این نحوه فاعلیت شکسته شدنی است و در اضطراب است و نحوه فاعلیت او فاعلیت مضطرب است نه اینکه اضطراب زائد بر او عارض و شد کما اینکه برای فاعلیت بالاتری که متناسب با فاعلیت مولاست نحوه آ، متناسب با ابتهاج است آنگاه فاعلیت مضطرب نسبت به فاعلیت مبهتج زوال پذیر اس و منحل می‌شود و در مسیر حذف شدنی است البته ممکن است کسی هم ادعا کند صورت برزخی این به شکل عذاب ظاهر می‌شود که فعلاً به این بحث کاری نداریم.

پس تا اینجا علم به معنای تناسبات نظام ولایت شد و یک تقسیم کلی برای آن بیان شد که اگر این تقسیم

الهی باشد که زمان آن در نظام برابر با رشد است و اگر الحادی باشد زمانش برابر با سقوط است. یک تناسبات

التقاطی هم داریم که به ذهن می‌آید منطق اصالت حس تناسبات الحادی است در فصل مفاهمه و منطق تجریدی یک منطق التقاطی است و با بخشی از این وبا بخشی از آن هماهنگ است و منطق ولایت منطق الهی و تمسک به مولاست.

حالا این تقسیم که علم در ماهیتش ابزار تصرف شد و در ماهیت آن چه تصور و چه تصدیق جهت دار بودن هست در جلسه بعد باید دید ایا نظام ولایت که شد آیا جامعه عبادتها اجتماعی اصل نمی‌شود؟ ظاهراً باید جامعه اصل شود و آنگاه در نظام ولایت اجتماعی باید دید جای کلمات و قوانین و برهان و استدلال و تکنولوژی کجاست و چه نحوه دسته بندی برای آنها مطرح است

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۹۲ (۵۶ دوره دوم)

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

بحث: توسعه فاعلیت و طلب برابر با مکانیزم جریان عجز است

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اعوذ بالله... بسم الله الرحمن الرحيم...

توضیحات مختصری پیرامون بحث جلسه قبل عرض می‌کنیم. ظرفیت در نظام فاعلیت تعیین می‌شود و یک جایی ه به عبد داده می‌شود که این جا هم دارای فعلیت تعلقیه است و هم تحقیقیه هم اینکه فاعلیت دارد و فاعلیت آن در مرتبه وجه الطلب است.

فرضاً اگر ظرفیت آنچهارده اشد وجه الطلب او هرگز نمی‌تواند چهارده واقع شود بلکه وجه الطلب او در این فاعلیت ابتدایی در یکی از مراتب دیگر مثلاً فاعلیت ده واقع می‌شود البته علت اینکه نمی‌تواند فاعلیت چهارده واقع شود را بعد بیان خواهیم کرد. حالا فرض کنید فاعلیت ده را انتخاب کرد و مولا هم متناسب با مشیت او به او هشت را دارد آن وقت تمام تعلقاتش حول محور هشت نظام پیدا می‌کن کانه یک عینک شماه هشت و یک چنین دیدی پیدا می‌کند و نظم حساسیتها و اوصافش این گونه می‌شود. بعد بهطرف تکلیف می‌آید و یک جهت گیری که از این به بعهد آن را شماره می‌نامیم اتخاذ میکند ارج هم هست اما ا خارج از زاویه عینک هشت می‌تواند ببیندنه بیشتر و نه کمتر، البته فاعلیت او هنوز استمرار دارد و می‌تواند جلو او را بگیرد که نبیند یعنی استمرار فاعلیت و امکان الصرف هست ولی اگر صرف نکرد و رویش را برنگرداند بصورت هشت می‌بیند حالا آیا این نسبت به همه اشیاء هست حتی کلماتی را که مولا برای تصرف و فاعلیت در سرپرستی این آورده است یا اینکه فقط نسبت به اعیان خارجی است؟

به نظر ما کلماتی را که مولا برای ارشاد و سرپرستی به وسیله انبیاء می‌فرستد آن کلمات در رتبه ایشان حتماً باید نمود چهارده داشته باشد، یعنی نه هشت را داشته باشد و نه همان وزنی را که نزد خود مولا دارد اگر

آیه قرآن آنطور که حقیقتش هست بر کسی غیر از نبی اکرم (ص) نازل شو او ذوب خواهد شد و هر کس به حسب ظرفیت می‌تواند استفاده کند ولی بر حسب ظرفیت که می‌آید در ابتدا اثرش مثل اثر اشیاء خارجی که تحت تسخیر شماسست، نیست و مثل انسانهای دیگر و کلمات دیگران که تحت تسخیر شماسست، نیست، این کلمات و آوا متناسب با ظرفیت شما فشار چهارده را دارند البته تنازل پیدا کرده ولی نه کمتر از سطح فطرت شما، رتبه شما هم که فعلاً هشت است و علت این راهم بعد عرض می‌کنم. شما می‌آیید و تکلیفهای شماره هشت را حول آن طلب و تصرفی که دارید و می‌خواهید هماهنگ کنید و این کلمه را هم معنای هشت کنید ممکن نمی‌شود.

مثال ساده اینکه لاستیک و چرخ تراکتور را نمی‌توان به پیکان بست، بالعکس خودتان هم نمی‌تواند کلمه مولا را محور قرار دهید و همه چیزها را حول آن سازماندهی کنید چون همه اجزاء پیکان را هم نمی‌توان دور چرخ تراکتور قرار داد و آن را محور گذاشت نه این تکلیفها قابلیت دارد که حول محور آیه قرار گیرد و نه‌آیه را می‌تواند برگرداند این عدم سازگاری که بدلیل حضور مولا در عالم تمثل و در مثابیل فاعلیت شما هست یعنی همانطور که برای شما استمرار فاعلیت هست و امکان الصرف دارید و می‌توانید رویتان را برگردانید یا برنگردانید از آن طرف مولا هم حضور استمرار فاعلی دارد و همراه کلمه اش هست این ناسازگاری را مورد دقت قرار دهید، عربها که از بیان حروف قرآن عاجز نبودند بلکه اینکه یک جمله و یک آیه بیاورند که مرادی را برساند و در این مرتبه از عرفان باشد عاجز بودند، شما هم آن معنایی را که یک آیه می‌رساند نمی‌تواند تحت سیطره خودتان بیاورید، اگر تحت سیطره شما مبیاید یعنی اینکه مفهوم واقعی آیه در رتبه شما این شود که طلب و فاعلیت شما در امور اصل باشد در حالیکه آیه برای این نازل نشده ودعوت به مولا می‌کند نه دعوت به شما.

حالا این ناتوانی شما به معنای تعلق به فاعلیت مولا نسبت به فاعلیت خودتان شد یعنی اگر فاعلیت عوض اینکه به طرف درست کردن یک نمونه و مثال بیاید به طرف فاعلیت خودتان برگردد، معنای برگشتن و تصرف چیست اینکه زورش به خود فاعل نمی‌رسد، یعنی اینکه فاعلیت شما متعلق فاعلیت مولا شود و وجه الطلبش فاعلیت مولا قرار گیرد. معنای اینکه وجه الطلب فاعلیت، فاعلیت مولا قرا گیرد چیست؟ یعنی اینکه فاعلیت

قرار بگیرد نسبت به آن فاعلی که شما را چهارده قرار داده است تا فاعلیت تعلق به نظام فاعلیت مولا پیدا نکند نمی‌تواند چهارده شود، وقتی فطرت و فاعلیت برابر می‌شوند که فاعلیت شما منحل در فاعلیت کسی شود که شما را در چهارده قرار داده است و راضی شود این حالت رضا که دیگر هرچه اوبخواهد این هم می‌خواهد. اللهم ارزقنی ایمانا تباشر به قلبی و یقیناً صادقاً حتی اعلم انه لن یصیبنی الا ما کتبت لی ورضنی من العیش همان چیزی را بخواهم که تو می‌خواهی. اگر در رتبه خودش چنین چیزی حاصل شد نتیجه اش این است که فاعل با زور چهارده می‌آید و البه در اینجا نباید گفت فاعلیت خودش است فاعلیت در اینجا در نفس وجه الطلب، فاعلیت ترکیبی شده است نه در ثمره اش که ناظم حسایستها باشد، چون فاعلیت به خود فاعلیت تعلق پیدا کرده است نهایت فاعلیت عبد به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش، فاعلیت عبد تعلق پیدا کرد و شخص طلب کرد فاعلیت مولا را نسب به نفس طلب و فاعلیت خودش، اینجا به نمایندگی اوست که رتبه اش در خود فاعلیت چهارده است و برابر با تمام ظرفیتش است، ظرفیتش از اسماء تصرفی مولا بود و چون فاعلیت متکی به او شد حالا با ظرفیت چهارده می‌آید و آن کلمه هم در ظرفیت چهارده نازل شده بود ولی در اینجا دیگر عجز نیست بلکه می‌گوئیم وحدت ترکیبی پیدا کرد نهایت به اتکاء فاعلیت مولا و حول محور سرپرستی مولا الان متصرف در مادون شده ولیکن این تصرفش در مادون یکتصرف اتکایی است یعنی در نفس فاعلیت تبعی است هر چند نسبت به غیرش تصرف است. فرقی با فاعلیتهای تبعی دیگر چیست، آنها فاعلیتهای تبعی محض بودند ولی این تصرفی در غیر و تبعی در خود فاعلیت است. حالا که این کار انجام شد با اسم تصرفی و وحدت ترکیبی پیدا می‌کند و تصرف می‌کند تا به تصرف در عینیت برسد و صحیح است بگوئیم نماینده مولا است.

حالا بخش دوم بحث جلسه قبل مطرح می‌شود که کفار که تجزم می‌ورزند و در فاعلیتشان تعلق به فاعلیت مولا ندارند، چگونه خواهند بود. درباره آنها باید گفت عین همان چیزی که گفتیم علم برای همه مراتب عمومی است و به معنای ابزار تصرف است و تصرف و یقین را هم عام کردیم و گفتیم در همه مراتب هست نهایت هر مرتبه حسب رتبه خودش لذا معنای علم هم از آن وضع قبل خارج شد، چگونه می‌گفتیم هیچ رتبه‌ای نیست که از یقین خالی باشد یعنی هیچ رتبه‌ای نیست که از نظام اوصاف نباشد یا ابزار نداشته باشد و نسبت به آن که

فاعل است نیابت و تصرفی دارد حتی اگر کافر هم باشد یک رتبه از یقین را دار است و بدون یقین محض هیچ استقراری وجود ندارد و اگر همه مراتب یقین را بهم بریزید برای مثال اگر در هنگام راه رفتن مرتب زلزله بیاید دیگر نمی‌توان راه رفت و این تنها راه رفتن نیست که به یک آرامشی نیاز دارد بلکه همه شئون حیات شما به آرامش نیاز دارد و اگر همه آرامش‌ها بهم بریزد اصلاً حیات برای کسی باقی نمی‌ماند. اگر وضع جاذبه و هوا و سایر چیزها به هم بریزد استقراری نمی‌ماند تا حیات باشد.

کفار مضطرب و خالی از آرامش هستند اما یک رتبه از آرامش را ندارند و رتبه نازله آن را دارند اما رتبه ملکوتی آرامش را ندارند اما نمی‌شود که رتبه حیوانی آرامش را هم نداشته باشند و اگر رتبه حیوانی آرامش را هم نداشته باشند که دیگر استقرار ندارند یعنی کفار هم یقین و عجز را در مراتب نازله دارند هر چند نسبت به مراتب عالی‌تر تجزم داشته باشند. تجزم و انکار و عدم نازله دارند هر چند نسبت به مراتب عالی‌تر تجزم داشته باشند. تجزم و انکار و عدم تسلیم در یک مراتبی هست ولی در تمام مراتب که کفر نمی‌ورزند تا دیگر هیچ قراری برای آن‌ها نماند، آنها قانونمندی را می‌پذیرند و قانون را انکار نمی‌کنند و همان جاست که شما می‌توانید دست روی همان چیزها بگذارید و آنها را به سکوت بکشانید، روی برهان نظم یا قانون علیت دست می‌گذارید و او دیگر نمی‌تواند از این‌ها هم دست بردارد و اگر بخواهد از این‌ها هم دست بردارد دیگر هیچ چیز برایش نمی‌ماند، کفار در ادنی مرتبه عجز خود را قبول دارند، حالا آیا کیفیت آن عجزی را که قبول می‌کنند چگونه است باید دقت کرد.

حجت الاسلام میرباقری: آنها ثبات در تمثل را مطلقاً انکار می‌کنند، آن اثبات چه ربطی به قانون علیت

دارد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بنا شد ابتدا ببینیم اگر پرستش برای غیر خدا باشد چگونه می‌شود، گفتیم عشق به خود ممکن نیست و مبداء حرکت واقع نمی‌شود حداقل بر اسا برهان منطق ولایت این گونه است و وقتی عشق به خود نشد عرض کرده ایم یک فعلیت تعلقیه وی ک فعلیت تحقیقیه در تعلق هست و یک فاعلیتی که موجب ترکیب شدن می‌شد. حالا آن عشقی که در وجود کفار هست که به محصول اسماء تصرفی

مولا دارند برای مثال عشق به لذائذ دنیا دارند که لذائذ دنیا یعنی اینکه یک تغییر حالتی در خودش شود، می‌گوئیم در قدم اول عشق به چه چیز دارد که لذائذ است، می‌گوئید عشق دارد که از میوه‌ها و رفاه‌های دنیوی لذت ببرد من می‌گویم این همان میل ترکیبی است که در فاعلیت ترکیبی می‌گفتیم نهایت در اینجا منزلت تصرفی آن نحوه فاعلیت را می‌خواهد، این مطلب مانع از فعلیت تعلقیه که علت حرکت بود، نیست چون فاعلیت در کیفیت موثر است یعنی فاعلیت شما در کیف جریان تعلق تصرف می‌کند نه در حقیقت تعلق یعنی به یک معنا مجبور به یک عمل هستید و جبر در تحقق ممتنع است چون بدون فاعلیت نمی‌شود ولی کیف آن به دست شماست و اگر کیف جریان تعلق هست یعنی کیف پرستش به دست شماست و طریق پرستش به دست شماست که در طریق هم می‌توان چیزهایی را که مولا قرار داده، قرار داد که آن کلمات وحی و ائمه طاهرین و نحوه سرپرستی و ولایت خودش است، و هم می‌توان حیوانیت را طریق قرار داده و مثل شغال زوزه بکشد، آیه مبارکه می‌فرماید عبادت اینها در اطراف کعبه چیزی جز یک سروصداهایی مانند حیوانات نیست اینها مانند ملک و انسان که خدا را عبادت نمی‌کنند. خوب اگر فاعلیت را در توسعه نظام ولایت ولی توسعه مادی و حیوانی قرار داد در توسعه حیوانی هم عجز هست ولی نه عجز متناسب با فطرت این را به صورت انسان خلق کرده بودند و تمسک به فاعلیت مولا هست نه تمسک در نفس فاعلیت خودش که فاعلیتش ملکوتی شود تمسک به فاعلیت مولا در منزلت فاعلیت حیوانات که توسعه حیوانیت و پستی و بعد از ظرفیت خودش را نشان می‌دهد.

پس عجز نیست و تجزم در رتبه تمثل و منزلت انسانیت است و عجز در نفس همان تمثل است اگر تمثلش حیوانی و مادون آن باشد. اگر اسم تصرفی او از قبیل توسعه گسترش حیوانیت باشد منزلت او به نحوی است که تمسکش به اسماء تصرفی مولا در توسعه حیوانیت شده است، تلاش هم می‌کند و سیر و تعلق هم دارد و علمش هم مناسبات نظام ولایت نامیده می‌شود ولی مناسبات نظام ولایت در منزلت پرستش دنیاست و آئین دنیا پرستی دارند آنها متدین بهدین دنیا پرستی هستند و دین پست تر از حیوانات را دارند و علمشان هم همان تناسبها را دارد یقین آنها هم به یک بیان گفته می‌شود اتخذت الهه هواه و کان امره فرطا در منزلتی که در کیف

فاعلی دنیا را انتخاب کرده ولی در خود دنیا پرستی اش یله و رها نیست و نظم و قانون مندی می‌خواهد و مولا را در آنجا قبول دارد ولی در چهره ماده و ماده پرست است، کفار در ماده پرستی در حال پرستش مصنوعات خداوند هستند و طریق رشدشان را همان اسماء تصرفی قرا می‌دهند ولی نازل ترین اسماء تصرفی که صالح برای پرستش خداوند از سوی انسان نیست خوک می‌تواند این گونه خدا را بپرستد این حیوان با شهوت خودش در اکل وش رب و جفت گیری خدا را می‌پرستد و این حرکتش یک فاعلیت تبعی است.

حجت الاسلام میرباقری: این همان است که هیچ حمدی واقع نمی‌شود الا برای خدا نهایت رتبه آن فرق می‌کند و آخرش هم نتیجه بگیریم که این خداوند را در این رتبه پرستش می‌کند یک لذت در منزلت حیوانی هم در جهنم به او بدهند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: توسعه حیوانیت توسعه بعد است این مثل خوک نیست تکلیف نداشته باشد، بلکه در آنجا هم در نظام ولایت تصرف می‌کند و توسعه می‌دهد نهایت بعد را توسعه می‌دهد و باید عذاب بکشد چون فراغ از فطرت ایجاب می‌کند در عالم آخرت هر لحظه احساس خلاء کند.

اگر کسی رتبه خودش را بالا بداند و بعد از آن رتبه سقوط کند این نمی‌تواند با کسی که از رتبه خودش خبر ندارد یکسان باشد پسر شاه معدوم ایران که الان در خارج است در حال آزار کشیدن است که چرا سلطان نیست ولی صدها میلیون جوان هم سن او هستند ولی اصلاً به فکر سلطان بودن نیستند بلکه به فکر کار و زندگی خودشان هستند ولی اصلاً به فکر سلطان بودن نیستند بلکه به فکر کار و زندگی خودشان هستند مثلاً اگر نجار است می‌گوید هنوز مزد کار دیروز خود را نگرفته ام یا مثلاً نانواست و فکر پخت نان است اما پسر شاه خائن در فکر این است که آخر به سلطنت ایران می‌رسد یا نه، حالا هر چند هم به او بگویند محال است که ملت ایران رژیم شاهنشاهی را بپذیرند ولی باز ته ذهن او این فکر هست، خوب این مال فراغ از منزلت است البته منزلت توهمی نه فطری و الا فراغ از منزلت فطری خیلی سخت است منزلت فطری یعنی اینکه وزن مخصوص این فرد برای این رتبه ساخته شده است و حالا به آن پائین سقوط کرده است معلوم است شدید ترین عذابها را می‌شکد البته به فاعلیت خودش آن پائین رفته و دیگری به او ظلم نکرده است برای مثال چیزی

که وزن مخصوص آن گاز است اگر آن را زیر دریا ببرند خیلی فشار به او می‌آید یعنی خلاء از جایگاه و پائین آمدن را کم ندانید.

وقتی می‌گیرند منزلت مؤمنین را در آخرت به آنها نشان می‌دهند حتی مؤمنین هم خیلی غصه دار می‌شوند که ما می‌توانستیم آنجا باشیم. البته هیچ کس جز معصومین بر همه منازل بهشت اشراف ندارد ولی مؤمنین منزلت اصلی خودشان را می‌بینند که بنا بوده در آنجا باشند و حالا نیستند و آنجا در دست یک عده دیگری است. برای مثال اگر طوری باشد که بفهمد آن حوریه بسیار کم نظیر دست یک مؤمن دیگری است اینجا دست روی غیرت می‌گذاریم که آن غبطه حقیقی را تا حدی تصور کنیم والا ما که از عالم معنا ادراکی نداریم، اینکه ببینید منزلت شما بوده که هفته‌ای یک روز به آن رتبه از حظ وادراک در خدمت معصومین برسید و لی حالا در آن منزلت نیستید و پائین تر هستید، این به یک معنا سوختن است این اختلاف در مراتب استحباب است چه رسد در مراتب حیوانیت که در آنجا آتش تطلع علی‌الافهده برایش هست و مغز جانش را می‌سوزاند، هم بر او احاطه دارد و انواع زهرها را به او می‌خوراند چون انواع زهرها را در دنیا پراکند است و انواع دردهای متناسب با زهرها را می‌شکند ضرر کلمات فاسد در جامعه که بعداً در بحث ابزار سرپرستی بیان می‌شود خیلی بیشتر از ضرر مار و عقرب هاست و طبعی است که عذاب شخص نیز خیلی سخت است.

بنابراین اشکال اول بر شناخت که عدم حضور بود بر طرف شد و اشکال دوم که درباره عجز بود نیز برطرف شد و اشکال سوم هم که در معنی تجزم بود که این تجزم عشق به خود به صورت مطلق است یا اینکه در کنه عشق به مولا است و در صورتش هم به اسماء تصرفی مولا است نه به فاعلیت مولا در خودش که رتبه ملکوتی است.

بعد از این سراغ بحث دلالت می‌آئیم و اینکه اگر علم در اینجا به معنای تناسبات ولایت شد که الحادی، اسلامی و التقاطی خواهد داشت اولاً رابطه اش با نظام ولایت چیست چون دیگر به شکل فردی و ملاحظه نمی‌شود، آنگاه آیا می‌توان گفت منطق: آله قانونیه تعصم مراعاتها الذهن عن الخطاء فی الفكر، یا اینکه اصلاً فکر

جدای از نظام جامعه معنا ندارد و زبان و سایر ابزارها نیز اصل می‌شود یا اینکه ولایت اصل می‌شو یعنی عکس آن چیزی که مادیون در شناخت می‌گویند.

حجت الاسلام میرباقری: پرستش هم به معنای حرکت فاعلی می‌شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: حرکت را توصیف جدید کرده اید و قید به آن زده اید یک قید در بحث زمان به حرکت زده اید و آن را فعلیت تعلقیه و فعلیت تحقیقیه کرده اید و وجود تعلق را در آنجا پذیرفته اید. در رتبه دوم قید زده اید و گفته اید بدون فاعلیت محال است، قید دیگر را در آنجا پذیرفته اید. در رتبه دوم قید زده اید و گفته اید بدون فاعلیت محال است، قید دیگر در رتبه سوم این است که فاعلیت و تعلق با یکدیگر ترکیب می‌شوند و طلب را نتیجه می‌دهند در رتبه چهارم طلب الولایه می‌شوند و در رتبه پنجم هم قید زده اید و گفته اید طلبی که طلب تصرف در نظام ولایت باشد که این را هم قید زده و گفته اید طلب تصرف در نظام ولایت در فاعلیت خودش باشد و اگر در فاعلیت بیاید معنای پرستش را می‌دهد اما اگر نخواهد در فاعلیت خودش تصرف کند و بخواهد با فاعلیت خودش در آن اسمائی که مولا درست کرده تصرف کند و در نتیجه تنزل کند؟ آنگاه می‌گوئید پرستش نکرد. معنای پرستش شد طلب تصرف در فاعلیت خود و اینکه شاء شما حول محور شاء او باشد این معنی پرستشی و به معنای رضوان است، یعنی می‌خواهد رضا یاو محور نفس رضای خود باشد. شما برای پرستش و سجود چه معنایی اتم از رضوان دارید، در معنای معرفتی و عرفانی اشی از منطق تجربیدی پرستش را چطور معنا می‌کنند؟

قبلاً گفته ایم در باب حرکت، فاعل و شئون چطور می‌شود که در آنجا خود معنای حرکت حذف شده است، بعد گفته ایم اگر هم علی فرض حرکت واقع شود حرکتی کی برای کی است که بهجت ذات به ذات شده است، هرچند که ذات چون واجد است حرکت در آن ممنوع است حالا پرستش در عرفان چه معنایی دارد؟

پرستش نفس حال است و حال هم متصل به فاعل و فاعل هم فاعل حق فاعل الهی خودش هست و خودش؟ این در پرستش متمسک به مولا می‌شود تا اینکه او در نفس فاعلیت و در طلب این دخالت کند به

عبارت دیگر این محور قرار گرفتن غیر در طلب این معنای پرستش است، یعنی تمام تمایلات دیگر شما حول این تمایل شکل می‌گیرد این همان معنای سجد و خضوع مض است و به یک معنا فناست.

در باب معرفت ما عرض می‌کنیم احدیت مفهومی نتراشید، علت را یک مفهومی می‌دانید که معنای همان احدیت است ولی اسمش رانمی آورید، وقتی کفار در باب تحلیل خدا پرستی از دیدی مادی خودشان صحبت می‌کنند می‌گویند اینها یک چیزی می‌تراشند و مطلق سازی می‌کنند، به نظر مانه عجب به مفاهیم صحیح است که یک مفهوم را بر همه مفاهیم عام بدانیم و نه تردید و شک را عام کردن بلکه تناسب هر مفهوم در جای خودش نسبت به سایر مفاهیم که وحدت ترکیبی مفاهیم می‌شود وقتی می‌گوئید مفهوم علیت عام است یعنی فراگیر است و همه جا وجود دارد می‌گویم معنای احیت هم که چیزی غیر از این نبود. احدیت که می‌گوئید دو بردار نیست و همه جا هست مگر غیر از این است.

برادر نجابت: این همان اصالت شک است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نه، اصالت شک، زمانی است که هرج و مرج در مفاهیم را بپذیرید یعنی اصالت شک باطل است همان طر که عجب به مفاهیم باطل است، عجب و شک هر دو باطل است. خود این که شما می‌گوئید این مطلق است یا نه، آیا این را متناسب با ترکیب می‌گوئید یا نه؟ یعنی اگر بگوئید تجزیه و ترکیب مطلقاً وجود ندارد، درست نیست بگوید هیچ تجزیه‌ای چه در مفاهیم و چه در خارج واقع نمی‌شود الا برای ترکیب، مثلاً در خارج تجزیه یم کنید و این قند را جدا می‌کنید چون می‌خواهید این با بدنتان ترکیب شود، تجزیه هیچ گاه مقصد نهایی واقع نمی‌شود. در مفاهیم هم همینطور است و تجزیه برای ترکیب است، در غایت هم در مطلق صوری همین طور واقع می‌شود، و ممکن نیست که تجزیه را فقط برای تجزیه جلو ببرد بلکه به لحاظ یک کیف ترکیبی انجام می‌دهد، حالا ما می‌گوئیم همین را در مقدماتش هم لحاظ بفرمائید.

برادر صادقی: در بعضی از حرکات این معنا برای پرستش وجود ندارد مثل آن حرکاتی که فاعلیت خودش را

اصل قرار می‌دهد و تسلیم نمی‌شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بفرمائید در رتبه انسانی و تصرف انسانی نیست و لذا به او نام کافر می‌دهید.

برادر صادقی: پرستش عمومیت دارد و نمی‌توان گفت پرستش نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: پرستش متناسب با ظرفیت است که لقب پرستش می‌گیرد شما اگر بخواهید نماینده مولا شوید حق نمایندگی این است که در ظرفیت خود بخواهی که او در فاعلیت تصرف و سرپرستی کند و شما تصرفی را که در نظام سرپرستی او می‌کنید به اکتفاء او و برای او باشد یعنی برای آنچه که او می‌پسندد و شاء او حاکم بر شاء شما باشد، امام اگر در مقابل قدرتی که داری کفران ورزیدی و فاعلیت خودت را تهذیب نکردی و به او واگذار نکردی و راضی به رضای او نشدی و خودت اعلام تجزم کنی، الین تجزمی را که اعلام می‌کنی معنای کفران است، یکی از کلمات او با کلمات شما سازگار نیست و شما می‌گوئید سازگار است البته در همان رتبه یک پرستش دارد و نمی‌توان پرستش را از اصل حقیقت عالم برداشت، عالم غایت خواه است و مجبور به این است، من که نمی‌توانم یک کاری کنم که مخلوق خدا نباشم و غایت نداشته باشم.

معنای پرستش انسان، پرستش در فاعلیت است ولی پرستش عمومی که بدون آن سنگ روی سنگبند نمی‌شود ولو از انسان پذیرفته نیست و هرکس غیر از سلام بیاورد از او قبول نمی‌شود همچنین گفتیم که کفار در مادون انسانیت عجز دارند مانند عجزی که نسبت به قانون دارند، یعنی آن کسی که به اصطلاح دنیا را می‌پرستد در یک صفحه در کنه دنیا پرستی اش این مثل آهن و خاک و فلز که یل ترکیب دارند این کافر هم میل ترکیب شدن با اینها را دارد، در یک صفحه دیگر می‌گوئید در عین حالیکه توسعه در خود این را می‌خواهد ولی پست تر از این است، اما در قدم اول می‌گویید این عاجز است و نسبت به قوانی پله ورها نیست و نمی‌تواند بگوید من هیچ قانونی را به رسمیت نمی‌شناسم، ایشان مجبور است که قانون جاذبه زمین را به رسمیت بشناسد و لذا برابر همین هم تسلیم شده و می‌گردد ماده پرست هستم، او نمی‌تواند بگوید گرایش به هیچ چیز ندارم و می‌گوئید ماد گرا هستم یعنی طلب می‌کند ولی از چی طلب می‌کند؟ (گفت این بدبخت از نعمت مولا

می خورد ولی میگوید می خواهم بروم از طویله و آخور حیوانات بخورم) و مجبور استت که برای این قوانین تقدیس و احترام هم قائل باشد و نمی تواند قوبل نداشته باشد و لی معنای پرستش خدا نیست وماده را طریق گرفته و فاعلیتش هم مادی شده است کانه فاعلیتش آثار ماده را متصرف در خودش قرار داده است یک وقت می گوئید فاعلیت حضرت حق در نظام عالم متصرف در خودم قرار می دهم و یک وقت می گوئید خواص میوه ها و مزه های آنها را متصرف در خودم قرار می دهم که این هم متصرف در فاعلیت خودش قرار داده ولی نه اینکه آیات کتاب و طریق آن یعنی ائمه طاهرین را انتخاب کند بلکه به آیاتی متمسک شده که برای حیوانات قرار داده اند البته در حیات حیوانی هم توسعه خواهد داشت.

حجت الاسلام میرباقری: حضرت عالی با عرفا در این قسمت موافق هستید که این خدارا می پرستد ولی خودش نمی فهمد و پرستش برای غیر خد محال است که واقع شود پرستش هم بدون فاعلیت محال است پس پرستش هم همین است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نه ببینید اینکه حرکت جز به طرف مشیت خداوند نمی تواند واقع شود مطلبی است که حتی احدی از متکلمین هم با آن مخالف نیست چون اگر به طرف غیر مشیت خداوند هم واقع شود معنایش این است که حرکت لغو و خلق مخلوق لغو ممکن است در حالیکه محال بودن این را همه متکلمین قبول دارند، یعنی نمی شود که یک پدیده ای حادث شود و شما بگوئید خالق ندارد یا خلق آن لغو است اما چند قید به این حرکت اضافه می شود تا ب آنجا می رسد که حرکت یا برای تصف در خود واقع می شود آن هم تصرفی تولی به ولایت والی بالاتر یعنی مولا در سرپرستی نسبت به فاعلیت و شاء خودش که معنای پرستش همین است ومادون این ملوط با شرک است. یعنی رضوان رتبه پرستش است و مادون آن بارذائل نفسی همراه است که این را هم عرفا قبول دارند، یعنی مادون آن پرستش متناسب با این رتبه نیست.

حجت الاسلام میرباقری: پرستش هست فقط هم پرستش خداست چون محال است پرستش برای غیر خدا واقع شود، چیزی در عالم نیست که خودش رکن باشد تا ما آن را بخواهیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: موضوع کفر و پرستش چیست؟ اگر موضوع پرستش تولی مولا در نفس ولایت خود شد برای کسیکه منزلتش نیابتی است لقب پرستش باید داد اگر موضوع آن خارج از این باشد چون بنا شده مافهیم مطلق نداشته باشیم برای کسیکه منزلتش منزلت نیابت است دیگر نیابت نیست و کفران در نیابت کرده است.

بندگی را گاهی به معنای عام می‌گیرید و گاهی تناسب هرشیی را به حسب خودش می‌گیرید و می‌گوئید از مادون رضا فران است تا می‌رسد به این که نسبت به آیات کتاب اعلام مقابله می‌کند یعنی در نظام سرپرستی خودش رانازل می‌کند شما می‌گوئید به آخری هم که می‌رسیم موجود است و متغیر و علت غایی دارد؟ می‌گوییم بله ولی این چه ربطی دارد به آن مطلبی که ررض کردیم به لحاظ فطرت خودش اگر بگوئی خودش خودش نیست که پس کافر هم نیست و اگر خودش خودش است کافر هم هست، در این رتبه نمی‌توان گفت فطرتش رها شده و لذا اعداب می‌کشد چون فطرتش همان فطرت انسان است و تکالیف انسان را دارد و در مرتبه حیوان آمده است.

حجت الاسلام میرباقری: این با وحدت ترکیبی نمی‌سازد که اگر جای او عوض شد باز همان باشد، معنای این اطلاق ظرفیت در همه شرائط است یا همان امر ثابتی که جریان پیدا می‌کند این احدیت ظرفیت است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: وقتی در رتبه حیوان پائین آمد آیا در سعه دنیا متصرف است یا نه؟
حجت الاسلام میرباقری: ولی دیگر آن انسان نیست یعنی چه فرقی می‌کند مؤمنی که فطرتش را در مسیر بندگی خالص به کار گرفته با این کافر؟ نمی‌توان گفت ظرفیتش همان سات محال است یک ظرفیت درد و وضعیت برابر باشد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: توپ فوتبال را اگر زیر آب ببرید چرا فشار می‌آورد که بالا بیاید آیا اطلاق ظرفیتی پیش می‌آید؟ چرا سنگ در هوا نمی‌ماند، نمی‌شود وقتی به بالا رفت تبدیل به یک چیز دیگر شود؟

حجت الاسلام میرباقری: ولی قطعاً دیگر همان نیست، سنگی که روی زمین است با سنگی که وسط آسمان است یک فرقهایی دارد، یعنی دو وحدت ترکیب دارند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: معنای وحدت ترکیب را طوری مطلق نکند که تناسبات خود وحدت ترکیبی هم رها شود و گفته شود این سنگ را که بالا انداختیم یک چیز دیگری می‌شود که اصلاً پائین هم نمی‌آید، این جور نیست، این معنای تعمیم‌علیت است.

حجت الاسلام میرباقری: بهر حال یک فرقهایی دارند، توپ را بالا بیاندازیم می‌خواهد پائین بیاید و اگر پائین بیاندازیم می‌خواهد بالا بیاید، اگر فرق نداشت باید در هر دو مورد پائین بیاید، حتماً یک تفاوتی در ظرفیتش پیدا می‌شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: تفاوت داشتن و انحلال خواص قبل در خواص فعلی به معنای اعدام خواص قبل نیست.

یکی از بحث‌های قبل این بود که آ [خاصیت‌های گذشته انحلال و اعدام پیدا می‌کند یا در وحدت ترکیب تجدید هظور دارد یعنی حضور عینی همان‌ها به شکل انحلال در وحدت ترکیبی جدید، بر این اساس دیگر اینکه کفار هم مثل حیوانات بی تکلیف نیستند باطل می‌شود، یعنی این شخص کافر است و صورت بزخی اش هم شکل حیوانات شده است و لکن فطرت این به نحوی بوده که نباید تا اینجا بیاید. برای مثال که این فقط یک مثل است اگر از عالم امشاج چیزی درست نشود مگر در رتبه نیابت در عالم آنگاه در عالم امشاج انسان درست شده و این شایسته تصرف در نظام ولایت است، بعد می‌گوئیم این مسئله هم درست نمی‌شود مگر تولی به ولایت ولی اعظم باشد و موضوع تصرفش تصرف در خودش باشد، حالا کسی که یک چنین بافتی دارد حق ندارد آن پائین برود.

حجت الاسلام میرباقری: ولی اگر رفت فرق می‌کند، همانطور که می‌گویند اگر... یک مدتی زیر دریا باشد خاصیت فیزیکی و شیمیایی آن عوض می‌شود وزیر آب می‌ماند، یعنی گیاهان از آن تغذیه می‌کند و همین هوای درون توپ جزء بدن گیاهان می‌شود و ته دریا می‌ماند یا ماهیها از آن تغذیه می‌کنند و در دریا رفت و

آمد می‌کنند و دیگر خواصش را از دست می‌دهد یعنی اصلاً جزء بدن ماهی می‌شود و بالا نمی‌آید و منحل در یک ترکیب دیگر می‌شود درباره کافر هم میگویند قرن‌ها در جهنم می‌ماند دلیل برای خلود در عذاب نداریم، خلود در جهنم هست ولی خلود در عذاب را نفی می‌کنند و می‌گویند هیچ آیه و روایتی هم نیست که بگوید همیشه در عذاب هستند ولی خالدین در جهنم را قبول داریم ولی خاصیتش را از دست می‌دهد و در همان جا در منزلت حیوانی لذت می‌برد منحل می‌شود و این با وحدت ترکیبی هم سازگار است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: چند اشکال در این است، اول اینکه آیا در تغییرات صورت قبل در صورت جدید اعدام می‌شود و هیچ چیز از آن باقی نمی‌ماند یا همه آن هست ولی با وحدت جدید و اگر همه اش باقی است تناسبش چگونه است؟ حال اگر خلود در جهنم هست اصل عذاب اینها را چگونه ثابت می‌کنید؟ این بحث شأن و ذی شأن است و چه ربطی به عذاب دارد.

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۹۳ (۵۷ دوره دوم)

فلسفه اصالت مبانی نظام ولایت

بحث: فرق نیابت معصوم با نیابت غیر معصوم

(در باب معصومین ابتدائاً به فاعلیت مولا می‌باش ولی در غیر معصوم ابتدائاً تعلق به کثرت است)

حجت الاسلام میرباقری: بسم الله الرحمن الرحيم

در بحث قبل فرمودید در ترکیب سه یا چهار چیز در تکلیفات داریم آیا این در ثمره بحث هم اثری دارد، یعنی

خود فاعل رابطه بین اثر خارجی و قلبی است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اعوذ بالله بسم الله الرحمن الرحيم

ثمره اش در آنجا که فاعل راجد او ربط راهم جدا ببینیم این است که فاعل رابطه را می‌بیند و این جزء اسماء تصرفی فاعل است، اما در آن جا که خود فاعل رابطه باشد جز اسماء تصرفی مولا می‌شود مثلاً ممکن است برای فاعل این بحث بیان شو که بدانکه اسان را قوه ایست دراکه که در آن منقش گردد صور اشیاء چنانچه در آئینه در اینجا چون خودش را نمی‌بیند ربط را حذف می‌کند و به نظرش می‌آید عین آنچه را که در خارج است ملاحظه می‌کند، به هر حال ثمره اش این است که به یک اشکال مقدر پاسخ داده می‌شود و آن اشکال اینکه فرق بین آنجایی که رابطه ست مثل تصدیق با تصور چیست؟

و اما در ادامه بحث قبل مختصری پیرامون فاعلیت در وجه الطلب و نظام حساسیتها حول آن که درک نسبت به بالاتر و ارتباط به مولا هم هست عرض می‌کنیم.

در این قسمت یک سوال مطرح است در که در وجه الطلب به تمام ظرفیت فاعلیت نیست؟ در پاسخ باید گفت در باب معصوم هست، اگر ابتدائاً تعلق به کثرت نباشد و تعلق به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش سبقت بر تعلقش نسبت به سایر اشیاء داشته باشد که رتبه اش رتبه اسمی است و محال مشیه الله و محل ظهور فاعلیت

و مشیت خداوند متعال باشند باید تعلقشان به فاعلیت مولا باشد و بعد از تعلق به فاعلیت مولا و از طرف مولا به خواست خود مولا کثرت ارتباطی را بخواهند که منحل در وحدت کلمه تعلق به او باشد و شدت قرب آنها به خداوند مبدأ پیدایش همه کیفیاتی می‌باشد که بهان کیفیتها خدا را بپرستند و با آن کیفیتها بندگی کنند پس در باب معصومین، باید از ابتدا فاعلیت و ظرفیت برابر باشد یعنی فاعلیتشان معلق به فاعلیت خداوند باشد که این رتبه عصمت است که ذاتا و اساسا با سایر مراتب فرق می‌کند و هیچ مرتبه دیگری در این رتبه واقع نمی‌شود و همه کثرتها از شئون عبادت آنها می‌شود و در طاعت آنها منحل می‌شوند.

و اما در غیر معصومین که دو چیز هست: اول تعلق به کثرت که بنابر بحث قبل تعلق به کثرت، فاعلیت نسبت به کثرت را لازم دارد چون تعلق بدون فاعلیت نیست و فاعلیت هم بدون تعلق نیست پس تعلق به فاعلیت در کثرت مولا، فاعلیت کثرت است که اینک موضوع تعلق کثرت است، در رتبه‌ای که عجز پیدا می‌کند تعلق به رفع ید از کثرت و رفع ید از فاعلیتی که موضوع کثرت است پیدا می‌کند، بلکه تعلق به رفع ید از فاعلیتی که موضوع کثرت است پیدا می‌کند بلکه تعلق به رفع ید از فاعلیت و تعلق پیدا می‌کند و در نتیجه به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش تعلق پیدا می‌کند و پس از تصرف مولا در فاعلیت بنابرخواست مولا و مشیت او در مادون خودش تصرف می‌کند و بعنوان ید مولا متصرف در غیر است و محورحب او فاعلیت خداست و بخاطر خدا م یخواهد که اینها به چه شکلهایی واقع شوند، معجب به صوم و صلاتش همینست چه رسد به اینکه معجب به رفتار غیر عبادی یا معجب به اشیاء دیگر باشد بلکه می‌گوید الله اکبر لا اله الا الله و چیزهای دیگر را کنار می‌گذارد، تعلق به اشیاء اله‌های مختلف رانشان می‌دهد تعلق به اشیاء یعنی اینکه برای رفع عطش آب را اصل بدانید و بگوئید غیر از آب چیز دیگری رفع عطش نمی‌کند، دنبال یک چیز هستی که جایگزین آب کنی نه اینکه بگوئی خدا رفع عطش می‌کند در دعا می‌خوانید الحمد لله الذی سقائی گاهی می‌گوئید خداوند آب را خلق کرده که با آن رفع عطش کنم این یک رتبه است، گاهی کنه سقایت و رفع عطش را حمد خدا می‌دانید.

بهرحال وقتی تعلق به فاعلیت مولا در فاعلی خودش پیدا می‌کند یعنی تعلق به عدم فاعلیت نسبت به کثرت و تعلقی که موجب آن کثرت باشد، پیدا می‌کند، حالا می‌خواهیم بگوئیم این امر برا یغیر معصومین در ابتدای کارم مکن نیست، غیر معصوم از ابتدا او پیش از عجز نمی‌تاند بهر حال ما در دار ابتاء و امتحان و تکلیف هستیم یعنی حداقل از نظر منطقی و فلسفی هم که بخواهیم بحث کنیم یک مراتبی رای فاعلیت هست و یکی از مراتب هم این است که از عجز محجوب باشد فاعلهایی که از این مطلب عاجزند فاعلیتی را که می‌خواهند نسبت به فاعلیت نیست و علقی که دارند برای رفع خود تعلق که نیست، قبل از عجز و قبل از ادراک ناتوانی و قبل از اینکه فاعلیت مولا بیایدو بخواهد اینها را سرپرستی کند، چنین است، شاید هم بتوان گفت یک رتبه فاعلیت جماد است و یک رتبه فاعلیت حیوانی است والا معنا ندارد که بگوئید در منازل تعلق به کثرت نداشته باشند، تازه وقتی هم که تصرف مولا در فاعلیت خودش را می‌خواهد باز رتبه‌های مختلفی است.

در عجز و در عالم تبدل که معنای تبدل، و حدت تریکی داشتن کیفیت است، این فاعل مسلط بر این است که این را پاره پاره کند و از این تکلیف به یک تکلیف دیگر بچسباند و سنگین و سبک کند و بالا و پایین بیاورد، چون هیچ یک از تصویرها نباشد که بسیط نباشد زمانی هم که به عجز رسید و از مولا درخواست رفع تعلق می‌خواهد گاهی فقط رفع تعلق از مرتبه مادی را می‌خواهد یعنی می‌خواهد به امور دنیایی تعلق نداشته باشند. برای مثال اسماء تصرفی مولا در شکل آیات مبارک برای ارشاد این یعنی به گوشش برسد و بیاید در عالم تمثیل و ایشان هم احساس عجز کرده از اینکه آنها را تابع ظرفیت خودش کند حالا گاهی است که خود کتاب هم غیر از اینکه در ظرفیتهای است که خود کتاب هم غیر از اینکه در ظرفیتهای مختلف معانی مختلف دارد، خودش هم دارای معنای مختلف است و صحبت از هفتادبطن هم نیست بلکه به عدد ادراکاتی در عالم برای موحدین ممکن است مرتبه داشته باشد و گاهی در هر ظرفیتی که می‌آید هفتاد بطن دارد که یکی اش این است که قطعاً خداوند شرک بالله و کفرو معصیت را نمی‌پذیرد حالا بعضی آیات مشعر به این است که عده‌ای بخاطر بهشتعبادت می‌کنند و اینها را در نکرده است، بعضی وقت احساس عجز می‌کنند در همین رتبه می‌خواهند که بهشتی و یا اینکه جهنمی نشوند و بعضی دیگر مراتب بالاتری را خواهند.

پس ظرفیت هر یک از اینها در غیر معصوم با اسماء تصرفی مولا درست شده و آنگاه تمام ظرفیت می‌شوند که رفعتعلق از تمام تعلقها و کثرتهاشان بشود و تعلق به فاعلیت مولا پیدا کنند و از طرف مولا و حدت ترکیبی به تعلقها پیدا کنند یعنی تصرف کنند در اینها و این پس از ناتوانی فاعلیت ممکن می‌شود این ناتوانی فاعل بدون عجز ممکن نیست.

اگر عجز را از شئون اشراف بدانیم درباره کسی که ظرفیتش ظرفیت تعلق به کثرت است و نه درباره ائمه طاهری که خلق آنها از ابتدا این گونه نبوده است که تعلق به غیر خدا داشته باشند و ابتدائاً در حالی ایجاد شده اند که تعلق به خدای متعال داشته باشند، و کنتم انواراً فجعلکم بعرضه محققین آنها اول ما خلق الله بودند خیال ننید در عالم ذر و در عالم امشاج نبی ارکم ص با دیگران مساوی بودند جمع کنید بین روایات را در این باره کار اجتهادی کنید یک جای دیگر می‌فرماید اول ما خلق شدیم و هیچ چیز دیگر نبود، نمی‌فرماید اول ما عبدالله البته اولین عبادت کنندگان اینها بوده اند ولی آنها اولین مخلوق هستند بعد در مرتبه‌ای که متنازل شده اند همه با همدیگری مساوی شده اند کما اینکه نبی اکرم (ص) در شکل انسان دیده می‌شود ولی این مطلب نای رتبه ایشان در عالم کون نیست ه ایشان خودشان واسطه در نزول وحی بر جبرئیل بودند، در حدیث شریف کساء می‌فرماید آسمان و زمین و هرچه در آنهاست به خاطر وجود پنج تن خلق شده است، خوب جبرئیل هم از آنهاست که به خاطر آنها خلق شده است، لذا ظاهر مطلب این است که حضرت صدیقه طاهره نمی‌فرماید جبرئیل آمد و گفت خداوند چنین می‌فرماید بلکه می‌گویند وقتی پدرم این چنین فرمود خداوند هم این طور به جبرئیل فرمود، کانه خودشان شاهد در قول خداوند تبارک و تعالی به ملائکه یا نزال کننده قول خداوند هستند یا اینکه خودشان قول خداوند تبارک و تعالی یهستند. ظاهر حدیث این است که می‌فرمایند خداوند به جبرئیل چنین فرمود و قضایای آنجا را تعریف می‌کند قبل از اینکه جبرئیل بیاید و بعد می‌فرماید جبرئیل آمد و اجازه گرفت و برای ما تعریف کرد. البته عیبی ندارد که در عالم ذر هم نبی اکرم (ص) با همه در صورت مساوی حاضر شده باشد مثل عالم دنیا که صورت ایشان مثل صورت بقیه انسان ها بود و

دشمن هم می‌توانست به ایشان سنگ بزند کسی که همه اعمال زمین و آسمان دستش هست برای کندن خندق کارگری می‌کردند.

پس حساب آنها جداست این تعبیر بزرگ و حقیقی و مضامین عالی زیارت جامعه کبیره که درباره آنها هست که ما آن وقتی که فکر می‌کنیم چیزی فهمیده ایم هنوز هیچ چیز نفهمیده ایم وفائیلین به آن کلمات خوب می‌دانند یعنی چه فقط ترجمه کافی نیست اگر هر یک از این کلمات که مشعر به همه کلمات باشد آن وقت معنایش چه می‌شود؟ به این صورت که هریک از این کلمات تصیف بقیه کلمات باشد و مجموعه این کلمات درباره یک مجموعه از افراد می‌باشد، ای کلمات درباره افراد و اولیا و اشخاص مختلفی نیست که توصیف‌ها هم از همدیگر جدا باشند بلکه اوصافی هستند که وحدت دارند البته وحدت متقوم به کثرت است، این اوصاف را به هر تعبیری که بگوئید آن وقت معلوم می‌شود فهم این زیارت آن چنان که هست مخصوص اهلس یعنی خود معصومین است البته فهم نازلش برای دیگران هم هست همه از خیراتش مستفیض می‌شوند هم آن کسی که اینها را تک تک و جدا جدا می‌بیند از این زیارت منتفع می‌شود تا آن کسی که چهار یا پنج قسمت را باهم می‌بیند هم کسی که بیشتر آن را با هم ببیند و لکن ما ادراکی از حق مطلب نداریم پس غیر از آن دسته که لا یشائون الا ما یشاء الله و از ابتدای خلق فاعلیتشان فاعلیت خدای متعال است فاعلیت حضر عیسی در هنگام تولد خیلی پائین تر از فاعلیت نبی اکرم (ص) است او در ابتدای تولدش به نبوت خودش شهادت می‌دهد خوب این خارج از ادراک ماست کودک باید مدتها بگذرد تا بتواند مطالب ساده توجه کند و این از طریق علم تدریجی الحصول ممکن نیست که تا آخرش تدریجی است و عوض می‌شود و میدان تصرفش اگر خیلی هنر کند تمام این عالم ماده است البته هیچ کس هم نیست که میدان تصرفش همه عالم ماده باشد چه اهل عرفان یا فقه یا صنعت باشد آنگاه کل این عال دنیا نسبت به برزخ مثل انگشتر در دل صحرا است، حالا این چه ربطی دارد با کسی که متصرف در کل تاریخ است و همه تاریخ از شئون تصرفی او دارای حیات شده و به تعبیری نور است و تحقق همه اشیاء به اوست.

در غیر معصومین حتماً تعلق به کثرت هست و از شئون عالم ماده تعلق به کثرت است و شاید در عالم ملکوت هم یک نحوه کثرت باشد ولی از قبیل کثرت مادی نیست الا آنها هم اذکار مختلف دارند و آزمایش می‌شوند و علم و جهل در آنجا هست و جناب ادم آنها را تعلیم کرده است از خداوند سوال کردند که چرا می‌خواهند انسا را خلق کنید که خونریزی و فساد می‌کند، اینها کاشف از این است که در آن جا یک نحو کمال و قص متناسب با بحث خودش مطرح است، آنها عصیان این سنخی ندارند که اهل عذاب شوند ولی برایشان کمال هست و همین که خود جبرئیل اجازه می‌گیرد که زیر عبای پیامبر بیاید دلیل این است که او مشتاق کمال است، نبودن عصیان یک صحبت و وجود کمال یک صحبت دیگر است، بهر حال کاری به اینها نداریم وای مطلب را به صورت احتمال عرض کردم.

بعد از عجز رفع تعلق از کثرت پیدا می‌شود و طبیعتاً خود تعلق و فاعلیت ترکیب شده و به فاعلیت مولا در فاعلیت خودشان تعلق پیدا می‌کنند، ولی قبل از عجز کسی که موضوع تعلق و فاعلیتش تصرف در کثرت است نمی‌تواند متعلق به رفع آن کثرت باشد که تمام ظرفیتش است، تمام ظرفیتش که یکی از اسماء تصرفی حضرت حق است یعنی فاعلیت خدای متعال در این مرتبه است، فرض کنید طبق آن مثال فاعلیت حضرت حق را در مرتبه چهارده داشته است، حالا اگر بخواهید بگوئید فاعلیت در رتبه چهارده به تمام ظرفیت از ابتدا در وجه الطلب وجود دارد معنایش این است که رفع ید از چهارده و تعلق به تصرف مولا در منزلت چهارده داشته باشند نه تعلق به کثرت که این خلاف فرض است، فرض این است که تعلق به کثرت و فاعلیت در کثرت دارد تا وجه الطلب ایجاد می‌شود. و اما درباره تفاوت منطقی این با معصوم کانه ما دو نحو موجود داریم یکی تعلق به کثرت و فاعلیت در کثرت دارد تا بیاید در مثال رفع ید از کثرت کند که معنای عجز است، و یکی دیگر از ابتدای امر تعلقش به کثرت نیست بلکه تعلقش به فاعلیت مولاست، بنابراین ابتلاء و امتحان به این صورت که برای ما مطرح است برای آنها مطرح نیست.

برای مثال ما هرگز تعلق به اکر و شرب بول و غائط پیدا نمی‌کنیم، البته آنها تعلق به سرپرستی ما دارند که نفوذ مشیت الله درماست اما تعلق به کثرت ندارند، آنها که متعلق به فاعلیت حضرت حق هستند یعنی اسم

تصرفی مولا در کل هستند و اگر این طور نشد اسم تصرفی مولا در کل نمی‌شود و خودش از قبیل سایر اسماء می‌شود، اگر او را از منزلتش پائین تر بیاورید آیا مولا دیگر اسم تصرفی برای تصرف در کل دارد یا نه؟ اسم تصرفی برای نفوذ مشیت در کل آنها هستند او اسم اعظم فاعلیت خدای متعال در عالم است و نمی‌شود که این اسم تعلق به غیر خدا داشته باشد فرض ابتلای او یک چیز دیگر است و بین خودش و خدا یک طریقی هست ولی از این سنخ ربطها نیست و ما هم بر آن احاطه پیدا نمی‌کنیم.

برادر سبحانی: اگر مطلق تعد به کثرت نفی شود فاعلیت معنا نخواهد داشت.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: پس فاعلیت خدا را چگونه تفسیر می‌کنید؟ در یک خطبه حضرت علی (ع) طاوش را توصیف می‌کنند و بعد می‌فرمایند من از توصیف طاوش خسته شدم و نتوانستم آن طور که خلق شده آن را وصف کنم، تو که می‌گویی خدار توصیف کن اول بیا جبرئیل را برای من توصیف کن علم ما از قبیل اسماء تصرفی سیطره در مادون خودمان است.

برادر سبحانی: پس همین تعلق به مشیت را هم نباید بگوئیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ان را هم اگر خودشان فرموده بودن ماهیچ چیز نمی‌فهمیدیم، آن را هم چو جزء اسماء تصرفی خودشان است ما در منزلت تصرفی خودمان می‌گوئیم والا معنای آن را ما نمی‌فهمیم، شما نسبت به بالاتر فقط صرف ربط را می‌توانید ببینید و از ابتهاج تعلق به آنها یک انبساطی برایتان حاصل شود یعنی ادراک از افاضه آنها داشته باشید والا احاطه ندارید، اگر آنها تحت احاطه شما در آیند یعنی آنها متصرف فیه شما شده اند در حالیکه شما فقط می‌توانید در مادون خودتان تصرف کنید شما قدم به میدان یک قهرمان کاراته نمی‌گذارید با اینکه می‌دانید قدم او یک متر و نیم بیشتر نیست و مثل خودت است، احاطه بر این در زورمادی برای شما مشکل است، حالا چگونه می‌شود کسانی را که آسمان و زمین در قبضه قدرت آنهاست دنیا در دست آنها مثل یک قطره آب است که هرگونه بخواهند می‌چرخانند، تحت احاطه ذهنی مادر بیایند، این انانیت نفس است که هرکس خواست می‌تواند ادعا کند.

در مجموع دعاها و آیات و هدایت از طرف خداوند دانسته شده است، الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله این را مثلاً در هنگام مشرف شدن در آستان مقدس امام رضا (ع) می گوئید، یک صحبت است که عقل حالت میزان یا مصباح یا مفتاح داشته باشد بله، عقل برای کافر که اکل و شرب حیوانی دارد حتماً میزان است و شما هم منطقی به هان شکل حیوانی به آن برخورد می کنید تا بر او غلبه کنید و او را به اسکات بکشانید چون او برای طریق پرستش خودش همان طریق حیوانات یعنی ملائمت و منافرات با امور مادی را مشناسد و لذا دنبال قانون حاکم بر آن است و تلیم قانون علیت است و وقتی دست روی قانون علیت می گذارید تسلیم شما می شود ولی برای یک شخص بالاتر میگ وئید علی (ع) میزان الاعمال است یک جای دیگر هم نقش عل نقش مفتاحی است و آن احکام عملیه است، می گوئید اینکه نماز صبح دو رکعت باشد و دوسجده داشته باشد می توان اسم آن را این گذاشت که به اعتبار یا به جعل مولاتس ولی قبول دارید که در اینجا عقل شما خاصیت این را نیم فهمد یعنی عقل مفتاح است و خاصیتش این است که شما را به درخانه ائمه طاهرین برساند.

یک جاهم عقل مصباح است یعنی در سعه ظرفیتهای مختلف یک چیزهایی از حکمت را نشان می دهد یک جا هم باید گفت که نور مصباح و شد و مصباح خود معصومین باشند، آنجا که علی (ع) میزان است باید گفت این دیگر مصباح نیست و حد اقل اینکه به تبع علی (ع) باشند.

یک جای دیگر هم خود این حجاب می شود، یعنی اگر در برابر مولا به این اعتماد کنند حجاب است، در آنجا دیگر این عقلی که بخواهد روبروی ایمان بایستد تاریکی است نه نور. حالا گر می گوئید به حسب ظروف مختلف می توان مفاهیم مختلفی را به سنجش نسبت داد، به این بر می گردد که اصلاً آن نحوه تعبیر درست نیست و باید گفت این قدرت سنجش اگر به مولا تکیه کند و این قدرت فاعلیت در نفس سنجش تبدیل به قدرت قابلیت از مولا و فاعلیت به فاعلیت شود و از مولا قبول کند و در آن جهتی که قبول کرده فاعلیت کند، آنگاه ابزار تصرف در غیر شده و جزء عمل خدا می شود و آنگاه است که ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان است. حالا این تعبیر درست است یا آ؟ اینکه بهقابلیت سنجش را به خود مولا تسلیم کرده و می گوید هرگونه که شما

تصرف کنید و شما در سنجش اصل هستید، بعد به عنایتی که خداوند می‌کند متصرف در مادون اس و این می‌شود ما عبد به الرحمن و علم نیز کیف عبادت و پرستش می‌شود. و اگر روابط سرپرستی را محکم ندانید الا به سرپرست و قانونمند و قانون را اصل ندانید و اینها را ابزار تصرف او بدانید و بگوئید سرپرست اصل است، سرپرست امروز با این ابزار تصرف می‌کند و پس از رشد کردن آن ابزار قبلی دیگر به درد من نمی‌خورد. برای مثال اگر برای ما هرکدا یک دانه شیشه و پستانک بیاورند و بگویند با اینها شیر بخورید آیا اینها ظرف مناسبی برای غذا خوردن ماست یا اینکه این زشت است، اگر بخواهند برای شما شیر بیاورند می‌گوئید بهتر است در لیوان باشد و می‌گوئید شیر به تنهایی برای نهار کافی نیست ولی برای کودک یک ساله هم این ظرف شیشه و پستانک خوب است و هم غذای خوبی است که شیر باشد و آب هم به آن اضافه کنند چون قدرت جذب این مایع را به خوبی ندارد.

بنابراین اول اینکه باید معلوم را پس از علم دانست یعنی معلوم تحت سیطره شما و پس از علم است، البته سوال این است که آیا کل معلومها را می‌گوئید؟ فعلاً همان معلوم هایی که تحت سیطره شماست، دوم اینکه ابزار تصرف خودتان را حاکم بر آن بدانید حالا چگونه است که همیشگی بودن ابزار را درست نمی‌دانید ولی قواعدی را که مولا برای سرپرستی شما در زمان خاصی قرار داده است، این قواعد را از خود مولا شریف تر می‌دانید؟ کانه قبول نداریم که بک عرفتک و انت دللتنی بلکه می‌گوئید بالقانون عرفتنک و لولا القانون ما عرفتک البته این سوال مطرح است که خود معرفت به قانون از کجا پیدا شد؟ اگر چیز محکم دیگری دارید که منتهی الیه تعلق قرار گیر اشکال پیدا می‌شود.

بهرحال فلسفه و قدرت سنجش وقتی قابل تعرض است که شایستگی داشته باشد کیف پرستش قرار گیرد، اگر از کسی سوال کنند آیا ادراک رشد می‌کند؟ می‌گوید بله رشد دارد. حالا این رشد وقتی که از یک کیفیت به کیفیت دیگر حرکت می‌کند کیف پرستش آن عوض می‌شود و مبنای در رشد قرب است یا اینکه مبنای رشد آن بعد است یا اینکه نه قرب اس و نه بعد؟ اگر مبنای رشد ادراک قرب باشد و رشد آن تبدیل شدن کیف

پرستش باشد طبیعی است که دیگر قانون اصل نمی‌شود بلکه مولا اصل می‌شود که اولی به تصرف در او و در قوانین رشد است.

ضمناً این تعبیری که دارند که علم ظاهر به نفسه است و مظهر لغیره یعنی چه؟ ظاهر به نفسه یعنی واقع به نفسه؟ ظاهر یعنی چه و منهای ربط آ به غیر معنای ظهور چیست؟ ظهور را منهای ربطش به غیر معنای وجود می‌گیرید یا به معنای وقوع؟ چون در علم می‌خواهیم ربط به غیر را درست کنیم. می‌گویند ذاتی علم ظاهر بودن است یعنی اینکه یک واقعیت یمانند واقعیت سائر اشیاء دارد همه اشیاء ظاهر و واقع هستند مگر شیئی غیر ظاهر هم دارید.

برادر صادقی: علم جدای از نفس نیست، علم حضوری در نفس است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: برای خود علم ظاهری قائل هستید یا می‌گوئید ظاهر به نفس عالم است؟ بعنا یکی از اوصاف برایش خصوصیت و وجودی قائل هستید یا دیگر وجود مستقلی قائل نیستید؟ اگر جود مستقل نداشته باشد که مسئله حل است، کیف نفس که تعریف علم نشده و من عرض می‌کنم جهل هم ظاهر لنفسه است، سرورو هم ظاهر لنفسه است بخل هم ظاهر لنفسه است، اگر غرضات این است که اوصاف لنفسه است و ذی وصف است که همه اوصاف چنین است علم چه خصوصیتی دارد که می‌گوئید ظاهر لنفسه و مظهر لغیره است و در تعریف خود علم نه در تعریف عالم، علم چه کیفی است که چنین خصوصیتی دارد. می‌گوئید معنون این عنوان قائم به ذات عالم است می‌گویم از قبیل سائر اوصاف است پس همه اوصاف ظاهر لنفسه است، خصوصیت خاص آن چیست؟ می‌توان گفت اینجا دیگر حد اولیه است و سوال نکنید. اینکه می‌گوئید علم نور است نور به چه معناست آیا غرض شما از نور یک جریان و یک میدان مادی خاص است که در اشیاء وجود دارد؟ از این تعاریف جا نزنید، سعی کنید معنایی اینها روشن شود. معنای ظهور چیست که ظاهر لنفسه است، آیا معنایش این است که خلقتش دست خودش است؟ ظاهر یعنی چه و اشیاء غیر ظاهر کدام هستند.

برادر صادقی: به آن ادراکی بر می‌گردد که در نفس عالم حاصل می‌شود یعنی آن ادراکی که نسبت به سایر اوصاف دارد آگاهی است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: این ادراک یا این آگاهی یا معرفت یا شناخت که بهر حال اسم آن ممکن نیست تعریفش چیست؟ اگر تمام اوصاف ظاهر باشند و ظهور برای نفس باشد آنگاه اشکال دوم پیدا می‌شود که پس غیبتی نسبت به اوصاف نیست. آیا این مظهر لغیر هم هست که مظهر آن در افراد مختلف ظهور متلفی داشته باشد برای مثال در شب تاریک شما بعضی چیزها را از دور می‌بینید که این یک رتبه از دیدن است در روز روشن هم می‌بینید و این هم یک رتبه دیگر از دیدن است، از نزدیک هم می‌بینید که این هم یک رتبه از دیدن است حالا بگوییم غیر مختلف بوده یا ظهور این لغیر مختلف است و بعد بگوئیم ربطش مختلف است.

حجت الاسلام میرباقری: اگر ما علم را اسماء تصرفی بدانیم، قانون اشیاء به اسماء تصرفی بر می‌گردد و دیگر قانون در رتبه بعد از اسماء تصرفی معنا پیدا می‌کند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: قانون یعنی آن چیزی که با شما در تصرف صحیح است بعد از شما هست، یعنی قانون ضبط صوت بعد از مخترعش است، بر خلاف قانون سنگ و چوب و امثالهم که البته در اینجا قانون فقط مال فاعل تنها نیست بلکه مال نظام فاعلیت است ولکن قانون سنگ و چوب و جاذبه و چیزهایی که در حیظه تصرف شما نیست به فاعل بالاتر بر می‌گردد. آنکه استمرار دارد مثل قانون تبخیر آب که صد سال پیش و یا هزار سال پیش هم بوده و بعد هم خواهد بود، این هم یک رتبه از فاعلیت است که نسبت به کل دنیای ماده است و بالاتر از آن هم چنین فاعلیتی هست که آن فاعلیت بالاتر نیز متهم دارد در اینکه آثار از پائین بیاید با جهتی که از نظام حساسیت شما آمده است آنگاه با فاعلیت شما ترکیب می‌شود و یک تکلیف پیدا شود پس نظام فاعلی سهیم است ولی هنوز علم نامیده نمی‌شود و فقط تکلیف است، بعد می‌آید و فاعلیت می‌کنید و برای بردست کردن یک نظام تمثلی زیر و رو می‌کنید. در اینجا کلمات مولا حضور دارد و این کلمات مختلف است اعم از رتبه کلمات تشریحی که برای هدایت شماست تا رتبه آثار اشیاء خارجی که همگی در آنجا حضور دارند. شما می‌آید و از کلماتی که در منزلت انسانی است تبعیت می‌کنید یعنی اعلام عجز می‌کنید و بر

می‌گردید برای بار بعد با کلمات مولا و حدت ترکیبی پیدا می‌کنید و روابط انسانی را درست می‌کنی و در رتبه بعدش باز برایتان عجز پیدا می‌شود این رتبه رتبه تصرف در خارج است که قوانین عینی مولا در این بخش هم شما را به عجز می‌کشاند همان گونه که قوانین تشریحی مولا شما را در کمالات به عجز می‌کشاند، در آنجا هم می‌پذیرید وبعد با وحدت ترکیبی که با کلمات مولا پیدا کرده اید ابزار جدید دارید پس اولاً خود عجز عمومی است و برای کافر و مسلم هست نهایت گاهی نسبت به عبادت ملکوتی عاجز هستید و به کسانی که مولا آنها را در نحوه پرستیدن خودش موضوع قرار داده، تمسک دارید که آنها عبارت از اسماء خاصی است که با آنها تکلم می‌کنید یا حالات خاصی است که به آنها مبتهل می‌شوید و وجود معصومین (ص) است که به آنها متمسک می‌شوید این طریق پرستش ملکوتی و فوق آن است که متناسب با ظرفیت انسان است که دارای فاعلیت نیابتی است، از این فاعل نیابتی عبادت مادون ملکوت پذیرفته نیست فاعلی که باید نظام ولایت را توسعه دهد و به او خواص همه عالم را داده اند اگر سراغ مادون برود مضر به نظام ولایت است، یعنی وقتی سراغ حیوانیت رفت و حدت ترکیبی قبلی خود را از دست نمی‌دهد و فقط خصلت یک حیوان را ندارد بلکه خصلت همه حیوانات را دارد، اگر خصلت همه حیوانات را داراست در نتیجه در نظام ولایت مولا حیوانیت را سعه می‌دهد.

پس برای کافر عجز نسبت به قانون است یعنی آنها خدا را در شکل حیوانات و در پست ترین شکل ممکن می‌پرستند، در اینجا معنا ندارد که بگوئید با این پرستش مشغول تسبیح و تحمید است بلکه متمسک به عقل شده و بقول آن بزرگوارا مثل شغال مرغ می‌خورد نه آدم ا مثل حیوانات و بلکه بدتر است، شما ملاحظه کنید این معادلات کنیز که علت نشر ربا در سطح جهان شده خیلی ضرر عظیمی دارد. همین مارکس هم در حدود نیم قرن بر نیم از دنیا مسلط شد و چقدر انسان‌ها را تلف کرد و بدتر از این هم در غرب است که این فلسفه حسی چکار می‌کند و چقدر فسا و قتل و ظلم هست که ریشه آن به فلسفه مادی بر می‌گردد و پرستیدن در شکل حیوانات است.

در این پرستش در شکل حیان عجز هست ولی عجز به شکل حیوانات است، تلائم و تنافر و پرستش به

شکل حیوانات است که دیگر پرستش انسانی و ملکوتی نیست.

حجت الاسلام میرباقری: اگر قانون متأخر از انسان است چگونه است که هر پدیده‌ای را نمی‌توان به هر طرف هدایت کرد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی حالا که قانون مصنوع شده می‌گوئید آن را از نظام فاعلیت تحت اراده یک فاعل بی‌اوریم در حالیکه مشیت حضرت حق و تناسب آن با هم هست و خلاصه نظام فاعلیت است که بر پیدایش یک پدیده حاکم است، پس اگر بگوییم قانون ابزار تناسبات نظام فاعلیت در مرتبه‌ای است که در قانون مندی تحقق پیدا می‌کند، بعبارت دیگر یک اسماء تمثلی تصرفی قائل باشیم و یک اسماء تصرفی عینی و هردو آنها را تابع نظام فاعلیت بدانیم نه‌فاعل خاص جدا آنگاه می‌توان گفت در عین حال که این قوانین و علوم مادی هستند متأخر از فاعلند و نسبتی بین فاعلیت حضرت حق و فاعلیت این فاعل که به صورت مادی فعالیت می‌کنند انجام گرفته است.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی می‌فرمائید همانطور که تحقق اشیاء بعد از طلب است کیفیت تغییر و تبدیل نظام حاکم بر آنها هم در رتبه بعد از طلب است، یعنی تحقق نظام عینی عالم متأخر از طلب ولایت از جانب مولاست و آن طلب است که شکل این را معین می‌کند این خودش متقوم به نظام ولایت و نظام طلب است و در نتیجه قانونش هم متقوم به اوست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: برهمین اساس هم نه فقط علیت در رتبه قبل از اسماء تابع فاعلیت است بلکه در هم جا علیت بعد از فاعلیت است و نظام ولایت اصل می‌شود در آن نام مهم این جمله آمده که قوام و برپائی وحدت‌ترکیبی به نظام ولایت استوار یم گردد. در بحث عرفانی اش هم می‌گوئید شفاعت به شما قبول می‌شود بکم فتح الله و بکم یختم امور به شما واقع می‌شود، وقتی به معصومین می‌گوئید خداوند از شما شروع می‌کند و به شما ختم می‌کند دیگر نمی‌گوئید به قانون شروع می‌کند.

حجت الاسلام میرباقری: اگر با دید علت و معلولی قانون را صال بگیریم به این بر می‌گردد که حتی مشیت خدا را هم حاکم ندانیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بله بر اساس آن بیان مشیت تحت قانون قرار می‌گیرد و دست خداوند مغلول به قوانین یم شود ظلم نمی‌کند غیر از این است که مغلول باشد، بعضی‌ها هم از این طرف افراط می‌کنند و خیال می‌کنند اگر مغلول نشد یک خدای دیکتاتور می‌شود و باید یک کاری کرد که مقید شود، در نتیجه می‌گویند طبق حکمت عمل می‌کنند و حکمت راهم به قانون تفسیر می‌کنند و می‌گویند نظام علت و معلولی بر همه چیز حاکم است.

حجت الاسلام میرباقری: جوهره اش به این باز می‌گردد که ما رابطه اشیاء را یک به یک بدانیم یا نه، ار رابطه یک به یک باشد همان است که ما جعله الله المشمشه اما اگر فاعلیت را در کنه آن بردیم باید از یک طرف هیچ ارتباط معین یقائل نشویم، یعنی اگر بگوئیم مشیت مطلق است باید بگوئیم نه تنها ارتباط یک به یک نیست که ارتباط یک به دهم نیست اطلاق مشیت حضرت حق و اینکه به هر کجا می‌خاهد می‌برد همان طور که از آن طرف یک به یک کردن جبر است تقیید هم اگر بزنیم اطلاق مشیت را تقیید زده ایم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: شما یک مفهومی را آورده اید و و حالا می‌خواهید این مفهوم را نسبت دهید و مطلش کنید ما می‌گوئیم خود این مطلق سازی مفهوم روی چه پایه‌ای است؟

حجت الاسلام میرباقری: یعنی ملاحظه رابطه یک به یک در خود مفهوم رامی فرمائید که اگر مطلق نباشد چنین است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: شما می‌گوئید من می‌خواهم پایم را روی این سنگ محکم بگذارم و خدا را اثبت کنم، می‌گویم در میان ممکنات چه سنگ محکمی است که از واجب هم محکمتر باشد و این دیگر چه سنگ محکمی است؟ شما می‌گوئید اگر عقل نتواند پایش را روی یک چیزی بگذارد چگونه اثبات کند؟ عرض می‌کمیک وقت در رتبه اش پائین و برای کودک می‌گوئید خوب عیب ندارد که بچه را تشویق کنید تا راه بیافتد، ولكن شما و این مفاهیم به چه چیز استقلرار دارید در حالیکه جزء ممکنات هستید، در نزد نفس خودتان این را از خداوند محکم تر می‌دانید و می‌گوئید می‌توان به آنتکیه کرد یا اینکه می‌گوئید استحکام همه

چیز به خداست، بعبارت دیگر را به خدا می‌شناسید یا خدا را به عدل می‌شناسید؟ عدل که چیزی ندارد جز اینکه تناسبات فعله جلت عظمته باشد که این را در آینده توضیح می‌دهیم.

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۹۴ (۵۸ دوره دوم)

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

بحث: فرق نیابت معصوم با نیابت غیر معصوم

(ولایت مبنای پیدایش جامعه)

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اعوذ بالله بسم الله الرحمن الرحيم

چند مقدمه برای واضح تر شدن تناسبات ولایت و بحث عجز عرض می‌کنم تا مقدمه بحث ولایت اجتماعی و

بحث فلسفه دلالت باشد که از شئون بحث فلسفه دلالت، مسئله دلالت و الفاظ آن است.

حالا ببینیم آیا ممکن است که همه محکوم یک حاکم باشند، عبارت دیگر آیا می‌توان گفت برای همه اعم

از نبی اکرم (ص) که سی کائنات است و دیگر مکلفان باید یک حکم باشد؟ قبل از آن عرض می‌کنیم که بر اساس

بحث خودمان محال است که کثرت متقوم به وحدت و وحدت متقوم به کثرت پیدا شود ولی مراتب نداشته

باشد، نظام داشتن مراتب داشتن لازمه وحدت است، اگر همه مساوی باشند ما سوال می‌کنیم آیا همه مساوی و

جدا جدا هستند که منجر به اصالت شیی شود و اوصاف را هم از یکدیگر جدا کنیم تا هیچ فرقی بین آنها نباشد

و بعد وصف زائد بر ذات هم نداشته باشند و یک ذات بشود که باطل است و قبلاً بیان شده که اگر بگوئید نظام

نباشد آیا می‌گوئید اختلاف و ترکیب هم نباشد یا باشد؟

اگر می‌گوئید اختلاف و ترکیب نباشد آیا تعدد هم نباشد که اگر تعدد نباشد معنایش وجود یک ذات بسیط

است، و اگر بگوئید چنین چیزی موضوع بحث ما نیست معنایش این است که مرکب باشد و وحدت ترکیبی

داشته باشد و کثرتش متقوم به یک و یک آن متقوم به کثرت باشد که در این صورت نمی‌شود که نظام نداشته

باشد، اگر نظام نداشته باشد نه وحدت مفهومی صحیح می‌شود و نه تعدد مفهومی بلکه باید در همه جا ترکیب

مفهومی باشد، در پاورقی این یک مثال عرض می‌کنم. دیگر اشتراک لفظی درباره مفاهیم اساسی و فلسفی که می‌خواهد مبین عالم باشد، وجود ندارد و اشتراک معنوی هم کنار می‌رود.

مفهوم بسیط و بساطت مفهومی هم کنار می‌رود یعنی هم مفهوم مطلق کنار می‌رو هم مفهوم متعدد چه تعدد آن تعدد صوری باشد و چه تعدد مفهومی، آنگاه ترکیب مفهومی جای آن می‌آید. بنابراین دیگر صحیح نیست که بگوئید امر ثابت و امر متغیر، این مربوط به آنجاست که بحث تعدد مفهومی است که ثبوت راجد او حرکت راهم جدا می‌گیرد، در اینجا بعد می‌گوئیم که نظام ولایت عین همان امر ثابت بوده و جهت ثابت است.

به خود بحث بر می‌گردیم اصل موضوع این است که می‌خواهید مراتب مختلف داشته باشد و اگر نباشد وحدت ترکیبی به دست نمی‌آید و نظام درست نمی‌شود. این مطلب را در مثالهای کوچک هم می‌توان بیان کرد. مثلاً اگر بگوئید همه رهبر باشند اصلاً معنای رهبری از بین می‌رود یا باید اینها را منفصل و جدا کنید یعنی می‌گوئید هرکس برای خودش رهبر باشد و به محدوده دیگری کاری نداشته باشد یا اینکه بین آنها اختلاف می‌شود این یک اراده دارد او یک اراده دیگر دارد. اگر بگوئید ترکیب فاعلیت باشد معنای نظام مراتب تعدد بردار می‌شود. پس این چه فرقی است که یک نفر بگوید چرا نبی اکرم (ص) یک قانون داشته باشد و من هم یک قانون دیگر داشته باشم، این مطلب موضوعاً چرا بردار نیست، عالم نظام دارد و هرج و مرج نیست و کسی که محور کل کائنات در همه زامنهاست و اسم تصرفی خداوند در همه کائنات است و اسم اعظم است باید یک نفر باشد و نمی‌شود صد تا اسم اعظم باشد. تمام احکامش در باب عجز هم که یک طرف کافر محض است و یک طرف اظهار عجز نبی اکرم (ص) نسبت به حضرت حق جلت عظمته است در هر کجا مفهومش باید متناسب با همان جا باشد. عجز کافر باید برابر قانون ماده باشد و مثل گاو حرکت کند و بلکه بدتر از گاو حرکت کند و تابع قوانین و آثار ماد باشد، وجود مبارک ایشان هم تابع حضرت حق و محل مشیت اوست، این اشتراک مفهومی نیست که عجز بین نبی اکرم (ص) تا کافر یا اشتراکی لفظی است یا اشتراک مفهومی است، نه در هر کجا متناسب با همانجا معنی دارد ولی نه معنائیکه متعدد پاره کند و هر یک را جدا سازد بلکه معنائیکه در عین

کثرت تقوم به وحدت دارد. این اول که نظام وسیستم و مجموعه و وحدت ترکیبی وجود ندارد مگر اینکه در آن اختلاف مراتب قائل باشید و اختلاف مفاهیم هم متناسب با آن باشد، درعین حال این اختلاف باعث پاره شدن و جدا شدن آنها از هم نباشد بلکه ترکیب مفهومی باشد.

مطلب دوم اینکه چرا فاعلیت عباد برابر ظرفیتشان در ابتدای کار عمل نمی‌کند؟ قبلاً هم در این باره عرض کرده ایم و الان هم توضیح می‌دهیم و یک اشاره‌ای هم به مرتبه و لاه و ولی اعظم می‌کنیم ابتدا ببینیم تعلق عباد به چه چیزهایی بود؟ تعلق به کثرت بود البته کثرت تا پایان کار، پس یک فعلیت تعلقیه داشتیم و یک فعلیت تحقیقیه، در فعلیت تعلقیه فقط دامنه اش عدد چهارده را که برای الان مثال زدیم، نبود بلکه از چهارده هزار هم بالاتر بود و جمیع مراتب رشدی که برای این ممکن است، بود اما یک فعلیت تحقیقیه هم داشتیم که مال چهارده بود که الان در نظام ولایت ایجاد کرده اند، اما آیا این فعلیت تحقیقیه اش جدای از نظام بود یا ربط و تعلق (چون ربط بدون معنی تعلق معنا نمی‌شد) به کلیه نظام عالم داشت بر همین اساس هم می‌گفتیم این در هر قدم که منزه شود و پاک شود و معنای رفع تعلق پیدا کند هنوز رفع تعلق از همه پیدا نکرده است و به میزانی است که فعلی و تحت تصرف اوست ربط پیدا کرده است ولی بندهایی که بالای سراو آمده بعضی از آنها خارج از فاعلیتش است ولی تعلق دارد، یعنی تعلق هست و فاعلیت نیست چون در نظام فاعلیت آمده و یک نسبت تاثیری داشت و لی وابستگی تام به همه عالم داشت، البته فاعلیت دیگران هم بود یعنی عدد این در یک نظام فاعلیت چهارده است نه جدای از نظام فاعلیت و در یک نظام تعلقات تعلق این هست، فاعلیتش محدود به چهارده ولی تعلقاتش به کل عالم ربط دارد.

بر این اساس فرق او با ولی اعظم الهی این است که کل تعلقات مادون او هستند و او هیچگاه از ناحیه فاعلیتهای دیگر تحت فشار قرار نمی‌گیرد، یعنی اگر درون این عدد چهارده بود مادون او کل تاریخ همه عوالم است و مافوق او خدای متعال است بنابراین دررفع تعلق در رتبه عجز که میرسیم برای این بنده رفع تعلق در ظرفیت مثلاً دوازده است اما برای معصومین می‌گوئید رفع تعلق از تمام تاریخ می‌شود، فرق این را می‌خواهم عرض کنم گرچه در آنجا معنای غرور به قدرت و رفع تعلق نیست در این که هست فرق دارد، محدوده مادون

این چهارده را می‌گیرد در حالیکه تعلقات بسیار زیادی او را احاطه کرده اند و لکن مادون معصوم همه تاریخ را می‌گیرد و یک فاعلیت یعنی خدای متعال مافوق اوست.

حالا درباره غیر معصوم گفته بودیم ظرفیت او چهارده است ولی فاعلیت باز برابر با کل ظرفیت نیست چون اگر فاعلیت روی موضوع خود فاعلیت بیاید و به رفع ید از فاعلیت، تعلق پیدا کند و ترکیب بین فاعلیت و قابلیت بشود در ابتدای کار معنایش این است که ابتدائاً فاعلیت نباشد و برای مادون عرض کردیم این سیر جلو می‌رود تا زمانی که به نخواستن فاعلیت می‌رسد یعنی خواستن تصرف و سرپرستی مولاه در فاعلیت خودش و هرگاه شد تعلق به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش، موضوع فاعلیت نفس فاعلیت خودش قرار گرفته است، یعنی فاعلیتش خواسته که نسبت به خواست مولا قابل شود و از طرف مولا در مادون فاعل شود، اگر چنین شد و به تصرف مولا درباره خودش تعلق پیدا کرد برابر ظرفیت یعنی چهارده می‌شود چون به همان اسمی تعلق پیدا کرده که خودش با آن اسم ایجاد شده است یعنی فاعلیت و سرپرستی مولا در خودش، این برای ماکه معصوم ذاتی نیستیم در ابتدا ممکن نیست چون یک مختصر غرور و عجز لازمه سیر ماست و ما درون وحدت ترکیبی و نظام ولایت هستیم نه رهبر آن، ولی برای رهبر هم درست نیست که در رهبری اش رهبر نباشد، او اسم تصرفی و اسمی است که خدای متعال ولایت ربوبیه اش را به وسیله او بر همه عالم جاری می‌کند، رتبه اش نسبت به کل عالم رتبه وحدت است و قوام وحدت ترکیبی عالم به اوست و نمی‌توان او را مثل سایرین دانست، اگر از ابتدا برای ما رفع تعلق باشد یعنی تعلق به فاعلیت مولا در فاعلیت خودمان داشته باشیم معنایش این است که در منزلت خودمان معصوم از خطاء باشیم اگر چنین باشد معنایش این است که نسبت همه فشارهایی که بر ما می‌آید احاطه داشته باشیم، فشارهایی که از ناحیه تعلقات و فاعلیتهایی که در نظام عالم وجود دارد، اگر مادر منزلت حکومت بر منتهجه عالم باشیم از هیچ فاعلی متاثر نمی‌شویم، و هیچ تعلق بر ما اثر نمی‌گذارد و تحت سیطره نفوذ ماست یعنی مادر دنیا رکن باشیم و قوام همه چیز به ما باشد در حالیکه چنین نیست و بالعکس این است.

می گوئید طبیعی است که این طور نیست و این در نظام یک جایگاه خاصی دارد که چهارده است در نتیجه فاعلیتش در ابتدای کار در فاعلیت خودش بر علیه تمام فشارها نیست و ابتدائاً به این چهارده تا که مادون خودش است تعلق دارد، البته نه تا عدد چهارده و یکی از این عددها فاعلیت خودش است و تعلق به رفع فاعلیت خودش نیست که برابری تام با ظرفیت خودش داشته باشد، در مرتبه عجز که رسید از تصرف در کلمات مولا عاجز می شود کلمات مولا از چه قبیل هستند؟ کلمات تشریحی مولا آمده و متناسب با ظرفیت ایشان ه صورت چهارده منعکس شده است و ظرفیت چهارده هم ظرفیت تمام وجود این است و این به مان دلیل که نمی توانست بر خودش مسلط باشد و از ابتدا خودش را به مولا بسپارد در این جا هم احساس ناتوانی می کند که با قدرت خودش کار کند پس از این احساس ناتوانی و ظهور آن و در صورت عدم کفران، ولایت مولا در خودش متعلق خواهد شد متعلق شدن یعنی رفع ید از کثرت، این بار با قدرت مولا در ظرفیت خودش عمل می کند یعنی وحدت ترکیبی پیدا می کند.

در اینجا باید دید آیا معنای اینک از مولا می خواهد تا در فاعلیتش تصرف و سرپرستی کند رفع ید مطلق از کثرت است تا بگوئیم دیگر وحدت ترکیبی رها شد یا اینکه می خواهد مولا او را در این سرپرستی کند که تصرف او در کل اینها چگونه بشد که مولا می خواهد عبارت دیگرگاهی فاعلی ترکیبی را در محصول می بینید و گاهی در نفس فاعلیت فاعلیت ترکیبی را می بینید فاعلیتی که به فاعلیت مولا متعلق شده است از قبیل فاعلیت تبعی که به دلیل نازل بودن مرتبه اش ذاتا تابع قرار گرفته، نیست همچنین از قبیل فاعلیتی که در رتبه اتم است و ظرف مشیت است نیز نمی باشد بلکه این یک رتبه دیگر است. بنابراین تعلق به اینکه مولا فاعلیتش را در امور کثیر و کثرت قرار دهد چگونه ای که خودش می خواهد یعنی به قابلیت فاعلیت داشته باشد و از همان جهت که قابل است فاعل باشد می واهد فاعلیت مولا در فاعلیت خودش قبول کند و قبول فاعلیت مولا در فاعلیت خودش ا رفع فاعلیت و تبدیل شدنش به فاعلیت تبعی خیلی فاصله دارد، این درخواست واسطه فیض شدن نسبت به کثیر است.

حالا وقتی می گوئید از طرف مولا فاعل در غیر شود یعنی چه؟ یعنی اینکه تعلق دارد که غیر را الهی کرده و واسطه نفوذ مشیت خدا در غیر شود حالا عین همین را در رتبه ولی اعظم نگاه می کنید در آنجا می گوئید کثرت ارتباطی را می خواهد که به همه زبانها خدا را بپرستند که منحل در لمة تعلق به باشد. معنای تعلق ولی اعظم به جلت عظمته چیست؟ آیا اگر می خواهد به همه زبانها خدا را بپرستند کیفیت پرستش را نیز خودش معنی می ند معنای صدق که می خوانید قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعلنی من لدنک سلطانا نصیرا در این رتبه چیست؟

این است که کیف فاعلیترا نیز همانطور کند که خدای متعال می خواهد و کیف پرستش را نیز مین طور شما می گوئید نبی اکرم (ص) به هم هشئون و به همه مراتب می خواهد خداوند را بپرستد و خداوند هم بر او صلوات می فرستد و همه جموجودات را برای او خلق می کند تا او به همه لسانها خدا را بپرستد ولی نحوه پرستش را چگونه می گوئید؟ وقتی نحوه پرستش خداوند متعال تعیین کند به معنای نفوذ مشیت الهی در جمیع مراتب خواهد بود یعنی تولی به ولایت ربوبیه در همه مراتب که این معنای کثرت دارد، تولی به ولایت ربوبیه در جمیع مراتب یعنی واسطه فیض شدن در تمام مراتب هستی از جهت قابلی اش و از جهت فاعلی اش هم پرستش به همه زبانهاست همانگونه که خدا می خواهد. پس از جهت فاعلی اش پرستش است ولکن سنخ پرستش او سرپرستی است و نمایندگی مولا در تصرف در همه اینها ست، شکل عبادتش سرپرستی و واسطه در ربوبیت بودن است.

شما می گوئید می خواهم خداوند را بهمه زبانها بپرستم از اینجا علت خلقت همه اینها شده که خداوند همه اینها را به طفیل وجود او خلق کرده است، بعد حالا چگونه به وسیله اینها خدا را می پرستد؟ یک تحلیل ساده این است که یکی می گوید یا الله یکی می گوید یا رب یکی تصادف رده یکی بدهکار است دیگری آبرویش در خطر است و همه اینها به لسانها مختلف خداوند را می خوانن و این به لطف معصومین است که اینها بتوانند خدا را بخوانند و بعد هم برای آنها می کنند.

یک رتبه دیگر اینکه وقتی میگوئید به همه زبانها می‌پرستد کیف پرستش را خود این پرستنده معین می‌کند یا از خداوند می‌خواهد که در فاعلیت او تصرف کند و کیف پرستش را او معین کند. می‌گوئید صدق در پرستش این است که کیف آن را نیز خدا معین کند کهدر این صورت نفوذ اراده خدای شود.

تولی به ولایت ربوبیه یعنی خواستن اینکه مشیت خدا در همه عالم و در همه کثرت واقع شود و این خواستن بزرگترین عبادت است خواستن و پرستش که نفس خود آن پرستش تولی به ولایت اله ید رهمه مراتب عالم باشد یعنی به وسیله سرپرستی در همه کائنات خداوند را می‌پرستد و به این وسیله که مجرای سرپرستی در همه کائنات می‌شود خداوند را در همه مراتب کائنات می‌پرستد، انگاه بین ایشان و خدای متعال نباید چیزی واسطه باشد چون ایشان محور وحدت ترکیبی عالم است و منزلتش منزلت و حدت است اگر بعد از ایشان ه یکی دیگر باشد معنایش این است که ایشان محور نیست و او محور است در اینجانبس ایجادحضرت حق در او توسعه سرپرستی و صلوات خدا بر اوست و ایجا دیگر نفس ایجاد است و واسطه ندارد، از کی طرف هم نفس تعلق این به خواست و ربوبیت خداوند متعال حالت او با خداست که برای ماقابل ادراک نیست و نمی‌شود که قابل ادراک باشد می‌فهمیم که شاء خداوند همان ایجاد تغییر در ظرفیت مبارک ایشان است محال است مشیت الله و خداوند مرتبا در ایشان ایجاد قرب می‌کند و ایجاد قرب هم همان ایجاد وحدت و کثرتی است که همه اش متناسب با نفوذ مشیت الهی و ابتهاج به جلت عظمته است.

بنابراین اشکال برطرف شد که تعلق به وحدت به معنای حذف مطلق کثرت است بلکه تعلق به ربوبیت الهی و کثرت سرپرستی در همه مراتب را می‌خواهد و تولی به ولایت الهیه است و نفوذ ولایت الهی را در همه مراتب می‌خواهد که معنای قرب همی است ابتهاج الحادی هم به معنای نفوذ توسعه اراده حیوانی است و ابتهاج الهی نفوذ این است که فاعلیت حضرت حق باشد و این در خاطر شما هم که باشد ابتهاج می‌آورد و در اوصاف روحی هم ابتهاج می‌آورد و در خارج ه که باشد ابتهاج می‌آوردن و در کل عالم یک عبادت خاصی که برای تولی به ولایت ربوبیه حاصل می‌شود انزجار نیز از عصیان نسبت به خدا و مقابله او در هم مراتب پیدامی شود.

بنابراین بحث که بای مقدمه بحث جامعه و فلسفه دلالت باشد ولایت در پیدایش کثرت اصل است. از یک طرف در ابتدا بحث می‌گفتید کمال یافتن شما در پیدایش کثرت اصل است و حالا می‌گوئید تولی هب ولای الله در پیدایش کثرت اصل است یعنی خواستن نفوذ مشیت الهی و ظهور آن در همه مراتب بالاترین عبادت است و معنای تولی به ولایت این است که مبنای پیدایش جامعه ولایت است نه اینکه یک جامعه‌ای جدا داریم و انسان جداگانه مدنی بالطبع خلق شد یا اینکه انسانها محتاج هستند و برای رفع حوائج مادیشان در هم جمع می‌شوند و بعد از آن حکومت لازم درند اگر رتبه انسان ترهب خلافت الهی است نمی‌شود این خلافت بدون جامعه واقع شود، شما می‌خواهید خدا را به معامله هایتان بپرستید، به تکلم کردن خدا را بپرستید به همکاری در توسعه ولایت الهی در عالم خدا را بپرستید و ولایت اصل در پیدایش کثرت است ومبداء آن سرپرستی و ربوبیت حضرت حق است و بعد از آن مرتبه ولایت ولی اعظم است، بدیهی است که یک تفاوت مهمی در همه شئون پیدا می‌شود. حالا آیا فقط علم است که جزء مناسبات و ابزار تصر فاست یا هر قانونی از قانونها یعنی رابطه علیت در آب و خاک و رابطه علیت در مفاهیم و رابطه علیت در مفاهمه و رابطه علیت ودر حالات همگی ابزار نظام ولایت هستند نهایت گاهی به آن ابزار تمثلی می‌گوئید و گاهی می‌گوئید ابزار عینی است و گاهی می‌گوئید اینها که ولایت تبعی دارند ابزار ولایت ربوبی هستند و خدای متعال عالم را برای سرپرستی خلق کرده و احتیاجاتی که شما به اب و نان و مسکن دارید اینها بزار سرپرستی شما است و این سبت و رابطه‌ای که بین شما و آب و خاک و هوا و سنگ و گیاه است هم گی ابزار سرپرستی است و همه فاعلیتهای تبعی از یک جه تصرف در آنه به فاعلیت شما بر میگردد که از آنها کتاب و قلم و ضبط صوت می‌سازید و در آنها سهم تاثیر دارید ولی در آنجاهایی که سهم تاثیر ندارید همین طور نیست چگونه می‌گویید این اسم تصرفی من است و چگونه می‌گویید این تکنولوژی اسم تصرف آن ولایتی است که این تکنولوژی محصول آن است، اسمان و خورشید و ستارگان هم اسم تصرفی برای سرپرستی است نهایت یک منزلی از آن هست که از حیطه تصرف بشر خارج است ویک منزلی از آن تحت تصرف شماست، یک قسمتهایی از آن هست که در ولایت شما درون حوزه تصرف نیست و یک قسمتهایی از آن تحت تصرف است.

حالا گر ولایت را در پیدایش جامعه اصل بدانیم این مفاهیمی که داریم از چه دسته مفاهیمی هستند؟ آیا ربطی به جامعه ندارند؟

حجت الاسلام میرباقری: این مطلب که می‌فرمائید ولایت اصل در پیدایش جامعه است روشن نیت یعنی مثلاً جامعه خلق شده برای اینکه ابزار ولایت باشد یا نه افراد برای اینکه بتوانند تولی به ولایت ربوبی داشته باشند به‌صورت اجتماعی زندگی کنند؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: گاهی شما یک رشد و کثرت و وحدت بیشتری برای یک نظام قائل می‌شوید که از شئون رشد کردنش خلق بشر و حجر است حالا این بشر در رتبه منزلت خلافت است البته نه خلافت در منزلت تصرفد عالم ملکوت بلکه در منزلت تصرف در عالم ملک که باید ولی و سرپرست خلق و شد، حالا این سرپرست به تنهایی می‌تواند نفوذ مشیت الهی را در همه شئون عالم جریان دهد؟ فرض کنید اگر یک نفر انسان خلق شده بود که این بشر می‌توانسحمد و ثنای الهی را در شکل شعر خیلی خوب بگوید و یک حالات روحی متناسب با این حمد و ثنا هم داشته باشد حالا گر بنا باشد درست کردن ضبط صوت هم مثل گفتن شعر باشد آیا او به تنهایی می‌تواند ضبط صوت درست کند؟ نه نمی‌تواند مگر اینکه قدرت معجزه داشته باشد والا به صورت عادی بخواهد به کیف اعمالش خدا را بپرستد ممکن نیست اگر تصرف در کون نداشته باشد و الا اگر تصرف در کون داشته باشد و به‌صرف اینکه بخواهد بشود حرف دیگر است، ولیاگر بخواهد با ذوب آبن و پتروشیمی و دیگر دستگاه‌ها کار کند ممکن نیست حالا اگر بنا باشد به هم شکلها خدا را بپرستد گسترش نظام ولایت در شک عقود و ایقاعات و روابط اجتماعی همه مشغول پرستش باشند، تولی به ولای بدون پیدایش کثرت انسانها ممکن است؟ نه.

اگر بنا شد نفوذ مشیت در همه کیفیتها ظاهر شود حتما کثرت انسانها را لازم دارد و نظام خلافت اجتماعی هم می‌خواهد و نظام رفتارهای اجتماعی هم در شکهای مختلفی که در جامعه قابل تصور است ممکن نیست الا به اینکه جامعه‌ای خلق شود. حالا من سوال می‌کنم از طریق این انسانها یک نفوذ قدرتی پیا می‌شود یعنی عینیت به کشلهای مختلف تبدیل می‌شود و همانطور که می‌گوئید معاملات مختلف صور عینی مختلف نیز

پیدامی کنید، صور مختلف مفهومی هم پیدا می‌شود صور مختلف تعلق روحی هم پیدا می‌کند معنای توسعه ولایت الهی همه را می‌پوشاند.

گاهی می‌گوئید خداوند انساها را خلق کرده و جماعت زیادی از زن و مرد خلق کرده است و اینها را هم امتحان می‌کند تا هرکس به تناسب اعمالش پاداش بگیرد اگر از خوبی و بدی سوال کنند می‌گویند خوبی و بدی اولنی و مهمترین قسمتش این است که او خدا را بپرستد و درپاره از امور که انبیاء آمده اند اطاعت کند و در بقیه حوائج هم آزاد است که هرگونه خواست مل کند و از جمله حوائج انسان نظم است ون نباید هرج و مرج باشد سوال می‌کنیم که آیا آن نظم موضوع امر و نهی خداست یا نه؟ می‌گوئید هرکجای آن بود عمل کنید و هر قسمتش نبود خودتان یک نظمی ایجاد کنید. آن بنده خدا می‌گفت شما کته یم خورید ؟ گفتیم چطور؟ گفت این کته یک تاریخی دارد.

اول مردم برنج را باشلتوک و پوست آن می‌خوردند بعد پوست آن را می‌جویدند و دور می‌ریختند آنقوت به فکر افتادن یک نحوی پوست این را بگیرند و بخورند و در نهایت این کته‌ای به دست آمد که شما می‌خورید حالا این چه ربطی به ادیان دارد؟ انسان در جریان رشد حوائجش که معنوی است و بعد از این عالم باقی می‌ماند یاز به معلم و استاد دارد چون احاطه بر آنها ندارد و احکام توقیفیه است ولکن در بقیه امور ربطی به دین ندارد و حتی نباید اینها را هم اصل زندگی ود گذاشت رفع حاجت است و البته در یک قسمت از همینها هم عدل و ظلم را معنا کرده است و سعی کنید به آنها مقید باشید، یک قسمت را هم امضاء کرده اند و لی امضاء شارع نیست و این خود انسانها بوده اند که درست کرده‌اند، خداوند حکومت را امضاء کرده است ولی درباره کیف حکومت نظر نداده است و اینک شما بر ضد دموکراسی صحبت می‌کنید این ربطی به ادیان ندارد، عقلای عالم حکومت فردی درست کرده اند و با یک مشلاتی برخورد کرده اند، البته همه اینها هم ناشی از سوء غرض آن حاکم نبود بلکه اشراف بر همه امور برای حاکم ممکن نیست در نتیجه آمدند کارها را تقسیم کردند و مشخص کردن هر نفر از بالا تا پائین چه کارهایی بکند تا اینکه در نهایت برای کارشان نظام درست

کردند و بعد گفتند چگونه بهتر است که این آقا بر نظام مسلط باشد و تمایل عمومی به سوی او باشد که راه این امر انتخابات است.

حالا یک وقت درباره جامعه این گونه صحبت می کند یک وقت کمی بهتر از این صحبت می کند و می گوید انسان مدنی بالطبع است و بهمین دلیل خداوند قوانین مدنیت برای او فرستاده است و شاخصه کسی که پیاده کننده این قوانین است را ذکر کرده تا قوانین در جامعه پیاده شده و نظم حاکم گردد.

یک وقت صحبت دیگری مطرح است که جامعه یعنی کثرت تابع مشیت و فاعلیت حضرت حق است و تحت نفوذ او پیدا شده و جامعه تابع نظام ولایت است و صلاً قوام عالم به ولای است و ربوبیت اصل در پیدایش کثرت است، اگر ربوبیت و سرپرستی اصل است در جامعه هم باید همین تفسیر را بیان کنید البته متناسب با خودش و از معنای قوانین کمی فرق می کند.

اگر گفتیم نظام سرپرستی گسترش می یابد و متناسب با آن همانطور که تلفن پیدا شده انسان پیدا شده است وقتی تلفن پیدا شد بی سیم و ماهواره نبود که لازمه این پیدایش این امور بود توسعه ولایت الهی هم در یک مرحله پیدایش انسان بوده است و همه اینها از شئون پرستش حضرت حق است و با معنایی که برای پرستش شد همه اینها شئون تولی به ولایت الهیه است و طلب بسط نفوذ خداوند در ع الم است که در این رتبه معصومین از طاغوتها و از کسانی که به دنبال حیوانی کردن ولایت هستند بیزار هستند.

حالا آیا مفاهیم هم مثل همین اسماء تصرفی هستند و قوانین هم مثل اسماء تصرفی اند یا اینکه بعضی از قوانین مثل بعضی از مفاهیم و بعضی از تعلقات روحی رفتارهای عین مال رتبه بالاتر و ولایت است که شما اسمش را بداهت میگذارید. چگونه می گوئید قوانینی هست مثال آب و خاک که در آنها فاعلیت تبعی است و لی بعد می گوئید باید با فاعلیت شما از اینها تلفن و ضبط صوت بیرون آید که در درست شدن تلفن و ضبط صوت سهیم هستید ولی در آب و خاک می گوئید این مربوط به ولی بالاتر از شماست. حالا آیا در همه شئون عین همین وجود دارد یعنی قوانین ابزار سرپرستی هستند ولی قوانین در مراتب مختلف قبی، ذهنی و عینی که بعضی از آنها مربوط به رتبه بالاتر هستند و دیگر می توان گفت عالم اقتضاء منسوب به ولایت ولی اعظم است،

حالا رابطه آن با فاعلیت شما و تولی به ولای شما چیست؟ رابطه اش این است که شما با نازلترین فرد قدرت مفاهمه داشته باشید و بتوانید او را به اسکات بکشانید یا اینکه معنای ولایت شما هم محدود به همان است؟ لوازمی که می‌توانید کار کنید به چه معناست اگر ولایت اجتماعی تان رشد کرد ادبیات هم حتماً فرق می‌کند ولی آیا می‌توان از نازلترین مرحله ادبیات تا عالی ترین آن سیر کرد؟ بله به شرط تسلیم بودن به ولایت ولی اعظم در هر رتبه کلمات چگونه هستند؟

اینها مربوط به مباحث آینده هستند و ظاهر مطلب این است که مناسبات نظام ولایت چه در آن قسمتها که سابق بر علم است و جزء اسماء تصرفی ولی بالاتر است که شما هم یک نسبتی به آن دارید ولی نه نسبت به تولی به اصل آن بلکه نسبت به توسعه آن و ثمراتش در نظام فاعلیت دخالت می‌کنید همانطور که ولی شما هم در گسترش وجود دارد در بعضی دیگر هم که علم شما سابق بر معلوم است وجود دارید و عین همین در کلیه قوانی جاری است و نظام ولایت اصل می‌شود، اگر نظام ولایت اصل شد آیا مفاهیم و دلالت و فلسفه دلالت به ولایت باز می‌گردد یا به خود موضوعات؟ طبیعی است که به ولایت باز می‌گردد.

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۹۵ (۵۹ دوره دوم)

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

بحث: نفوذ مشیت و توسعه پرستش مبنای پیدایش کثرت است

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اعوذ بالله... بسم الله الرحمن الرحيم

بحثی را که عرض می‌کنیم درباره آگاهی از اولیاء نعم است که در جلسه قبل بیان شد و سپس ادامه بحث شناخت مطرح یم گردد.

در جلسات قبل عرض شد که یک تعلق به کثرت داریم و یک فاعلیت که بعنوان فعلیت تحقیقیه و فعلیت تعلقیه بیان شده بود فعلیت تعلقیه عبارت از تعلق به جمیع مراتب کمال بود یعنی به همه مراتب کمال میل دارد و این میل فعلی است اما همه مراتب کمال فعلی نیست بلکه بهر میزان که به او افاضه شود وحدت ترکیبی پیدا کرده و کمال بدست می‌آورد لازمه این انتقال هم فاعلیت است چون اگر این میل نباشد یا فاعلیت نباشد ترکیب نمی‌شود.

حالا می‌گوئید نبی اکرم (ص) ابتدائاً میل به کثرت ندارد، پس چه رقم میلی دارد که می‌تواند با عالم ترکیب شده و محور عالم قرار گیرد؟ در جواب چند وجه عرض شد یکی اینکه کثرت را می‌خواهد ولی نه به معنای کثرت مراتب کمال بلکه به معنای کثرت ارتباط بامولا، یعنی کیفیتها برای ایشان لسان پرستش هستند. دوم این کثرت خواستن از قبیل کثرت خواستنی که بعضی یا کل یا یکی از آنها جهت قرار گیرند، نیست بلکه محور پرستش خداوند است و برای پرستش خداوند لسانها مختلف را می‌خواهد یک وجه دیگر این است که ابتدائاً این طور نمی‌خواهد، او کثرت تفضل خداوند را می‌خواهد یعنی استمرار فیض و قرب دائم التزاید حضرت حق را می‌خواهد و زیادی لطف خداوند و قرب او را می‌طلبد و این استمرار افاضه تعلق، به فاعلیت دائمی مولاست البته فاعلیت دائم التزاید که مرتب افزایش می‌یابد.

یک وجه دیگر آنکه او به ایجاد حضرت حق تعلق دارد و خودش واسطه در ایجاد قرار میگیرد و کثرت ایجاد یا می خواهد.

بنابراین نوع کثرت او با این کثرتها فرق می کند، در اینجا صحیح است که بگوئیم برابر با تمام ظرفیت است و ظل و تعلق به فاعلیت مولا تعلق دارد و فاعلیت مولا به تمام ظرفیت در او منعکس می شود.

اما درباره فاعلیت بندگان در مراتب نازلتر اولیاء نعم که می گوئیم تعلق به کثرت دارد و مثلاً ظرفیتش چهارده است او می تواند یکی از اعداد را از یک تا دوازده طلب کند و مولا هم متناسب با مشیت یک عدد دیگر را محور قرار می دهد که البته متناسب با طلب این نیز هست، آنگاه نظام حساسیت درست می شود و تکلیف و تبدیل حاصل می شود آنگاه برابر کلمات مولا اظهار عجز می کند و به طرف مولا بر می گردد یعنی تعلق به فاعلیت مولا در خودش پیدا می کند و این بار به قابلیت قبول فاعلیت می کند و در نظام وحدت ترکیبی خودش مثل اسم تبعی می شود، البته فاعلیت او اسم تبعی می شود و فاعلیت او به فاعلیت ابزار نفوذ مولا در رتبه چهارده می شود و چون ابزار نفوذ مشیت مولاست در تمام ظرفیتش است از جمله با اسمی که متناظر به رتبه چهارده بوده وحدت ترکیبی پیدا می کند چون فاعلیت کنونی او فاعلیت مولاست و برابر با تمام هستی اش و برابر با آن اسم تصرفی است که مولا به وسیله آن او را ایجاد کرده است.

در قدم اول نمی تواند این طور باشد چون اصل فاعلیت و تعلق او نقض می شود ولی درباره نبی اکرم (ص) می گوئیم با اصل فاعلیت و تعلقش نقض نمی شود چون سنخ خلقت او تعلق به فاعلیت است چگونه این فرد بعد از سیر کردن به یک منطقه ای می رسد او از ابتدا این گونه خلق شده که تعلق به فاعلیت مولا دار ولی آیا تعلق او به یک سنخ فاعلیت است یا کنه تعلق او تعلق به شاء است و شاء متکثر تعلق به تکثر دارد؟ شما اگر بگوئید من همه دستورات شما را اطاعت کنم کنه دوست داشتن و دستورات من درباره صد هزار چیز است و شما همه صد هزار تا را دوست دارید و اطاعت می کنید، پس تعلق به فاعلیت به معنای بساطت نیست مگر اینکه فاعلیت را بسیط بدانید، تعلق به فاعلیت مولا، تعلق به وحدت را نشان می دهد یا تعلق به کثرت یا تعلق به وحدت و کثرت را؟ تعلق به هر چیزی که او قرار می دهد لا یشائون الا ما یشاء الله خواست او را می خواهد و درخواست او

فقط یکی نیست، اگر خواست او افاضه هست حتماً کثرت دارد، کثرت همراه افاضه دائم التزاید است نهایت نه از سنخ کثرتی که حجاب شود بلکه کثرتی که منحل در وحدت کلمه تعلق به اوست خداوند عطا می‌ند ولی نه عطایی که به آن مغرور شوند بلکه عطائی که وسیله بندگی او شود، عطایی که واسطه در لقاء باشد نه واسطه در حجاب، خداوند نمی‌خواهد بنده اش را از خودش محجوب کند یا از رحمتش محجوب کند، خداوند برای شما نعمت می‌فرستد شما هم می‌توانید چشم خود را بسته و به مسبب الاسباب توجه نکنید و می‌توانید از دریچه آن نعمت، رحمت خداوند را ببینید آن نعمت را دوربین و تلسکوپ کنید و انعام خداوند را ببینید و می‌توان گفت اصلاً کلمه دوربین و تلسکوپ صحیح نیست و این اصلاً غیر از رحمت خداوند چیزی نیست، این کثرت کثرت حجاب نیست بلکه کثرت لقاء است، چون کسی که موجد را نمی‌بیند و کثرت به صلوات و انعام و افاضه ندارد بلکه رتبه و اسباب را می‌بیند برایش حجاب است.

حالا در یک قدم بالاتر عرض می‌کنیم آ بحثها مال رتبه وحدت ترکیبی بود و شما در رتبه نظام فاعلیت هستید. در اینجا اسم تصرفی شما بعد که بامداد مولا می‌آید و وحدت ترکیبی درست می‌کنید و اسم تصرف درست کرده و در عالم متصرف می‌شوید و وحدت ترکیبی با خارج از خودتان هم پیدا می‌کنید یعنی خارج متصرف فیه شما می‌شود مثل اسم تصرفی و تکلیف که در تبدل مورد تصرف شما قرار می‌گرفت، اکنون اشیاء خارجی مورد تبدل قرار می‌گیرند و آنجا تبدیل به یک ابزار برای پرستش مولا می‌شوند و نفوذ شاء خداوند در خارج را می‌آورند در یک رتبه نفوذ شاء او را در ذهن آورده اید و در عالم مثال پرستش ذهنی خداوند را واقع ساخته اید و حالا پرستش در عالم خارج را مشخص کرده اید.

حالا چه چیز قانونمندی است، ضبط صوت فرمول دارد که اگر الهی درست شده باشد البته الان صنایع موجود در نظام‌های الحادی درست شده است اما اگر در نظام الهی درست شده بود به آنها اسم عینی پرستش خدای متعال می‌گفتیم یعنی ابزار پرستش در عینیت که البته این فرمول و قانون دارد، قانون در این رتبه که تابع فاعل است، چیست؟ وسیله تصرف است، فرمول وسیله تبدیل است مانند اسماء همانطور که بیان شد علم کاربردی است و قوانین را که شما ایجاد می‌کنید ابزار تصرفتان در عینیت است و در عینیت که مرتبه تحقق

خارجی آن است می گوئید قانونمندی است، چه قانونی دارد و چه شکلی است؟ جواب می دهید کیف آن کیف پرستش من و کیف پرستش نظام فاعلیت در این منزلت است، من عرض می کنم کیف پرستش از ناحیه شماسست ولی از ناحیه خداوند چیست؟ می گوئید وسیله اعطاء است یعنی قانون و قانونمند یک نسبتی به شما دراد و یک نسبتی هم به موجودش دارد، نسبت او به موجود همان طریق افاضه رب است و در نظام فاعلیت که ملاحظه کنید می گوئید وحدت ترکیبی اگر فعلیت تعلقی اش اضافه و امداد نشود تحقق نمی یابد و پس از افاضه و امداد است که محقق می شود، حالا در این منزلت که اسم تصرفی شما در خارج بود آیا افاضه لازم ندارد؟ چرا حتماً افاضه می خواهد پس قانونمندی ایجاد شده با افاضه رب است و خود قانونش هم در عالم تمثیل با افاضه ایجاد شده است و این افاضه همان افاضه قدرت پرستیدن است و نفوذ مشیت الاهی بر این شد که با این زبان هم بتوانیم او را بپرستیم، بنابراین قانون، ابزار پرستش و وسیله پرستش حضرت حق شد و از وسیله تعلق بیرون آمد از تعلق به کثرت خارج شد و وسیله پرستش حضرت حق شد، حالا آیا این معنای کثرتی ندارد و می خواهد یک دانه باشد یا میل به افاضه دائم التزاید دارد؟ قطعاً میل به افاضه دائم التزاید دارد یعنی فاعلیت دائمی حضرت حق و کثرت ایجاد حضرت حق، نه وحدتی که در آن کثرت نباشد و نه و حدت به معنای بساطت.

بنابراین میل اوب ه حضرت حق میل به نزول دائمی حضرت حق است که مرتباً لطف و عنایت کند و او را به خودش نزدیکتر کند و به زبانها متعددی به او اذن پرستش بدهد و او را مجرا و نفوذ مشیت خودش قرار دهد.

بنابراین قانون در یک رتبه اسم تصرفی است که در این رتبه ابزار سرپرستی است اگر که متصرف فیه شما انسانها باشند شما در جامعه قانون می گذرانید و می گوئید ابزار را اداره و تنظیم امور است یا اختیاراتی که به وسیله آنها اداره شکل می گیرد و توزیع اختیارات نیز برای نظم جامعه است، اگر از علت ضرورت نظم سوال کنند می گوئید برای ارتقاء وجدان بشری در هر م رحله یک قانون متناسب می گذاریم تا تدریجاً در بسرت قوانین برای افراد رشد حاصل شود در عرفان هم می گوئید برای سیر این عبادت و بعد آن عبادت را انجام بده، پس قانون یک جا ابزار سرپرستی است.

در یک جای دیگر قانون ابزار اعطاء و تصرف است اشیاء متصرف فیه شما شدند و قانون ابزار تصرفی است که شکل این را برگرداند و آن را زمینه سرپرستی و پرورش و وسیله اعطا کند، اگر ابزار تصرف در انسانهاست به معنای ابزار سرپرستی آنهاست یعنی کسانی که خودشان می‌خواهند در نظام سرپرستی متصرف باشند اگر بالا بروید موجد هست و قانون وسیله افاضه اوست.

خوب ما به آب مسکن و غذا و دارو و غیره نیاز داریم، شما یک وقت برای کسی صحبت می‌کنید همان طور که اما جعفر صادق (ع) به یکی از افراد می‌فرماید این چیست که آن را می‌کوبی؟ عرض می‌کند هلیله است، اما می‌فرماید انسان به این نیاز دارد و خداوند هم آن را ایجاد کرده است، آنگاه از این رابطه به اثبات وجود خداوند می‌پردازند، یک وقت هم انسان در حال ثناگویی خداوند است و می‌گوید خدا هر چه را که من نیاز دارم تو عطا می‌کنی، یک وقت در یک پله بالاتر عرض می‌کنند خدایا ما به هیچ چیز احتیاج نداریم جز به تو، یک وقت می‌گویید هلیله یا آب نعمت خداوند متعال است یک وقت آن را طریق افاضه به خودتان می‌بینید و یک وقت آن را ابزار سرپرستی می‌بینید اینکه شما نیاز دارید و این هم نیاز شما را برطرف کن، این جریان رشد نیازها در حقیقت جریان رشد سرپرستی است. یک کودک هیچ گاه نیاز به تلفن یا تلکس نارد و یا حداقل خودش را محتاج این امور نمی‌داند ولی شما خودتان را محتاج می‌دانید چون برای تصرف یک ابزار خاص لازم دارید و نیاز همراه بالا آمدن شما در نظام ولایت رشد می‌کند و در جریان رشد نیازها و برطرف شدن آنها تا آنجا که هزاران بعد دیگر که الان مورد نظران نیست، منکشف شود روشن است که ما چون به یک چیزهایی نیاز داریم احساس نیاز در رابطه با آن هم نداریم و اگر خیلی از چیزها رامی فهمیدیم شدیداً دنبال التماس برای کسب آنها می‌رفتیم ابتدا این نعمتها ظاهری را که مثلاً سلامت تک تک اعضاء بدن اعم از دست و پا و چشم و گوش و تمام قوایم و ارکان بدنمان رانمی شناسیم ولی همین که مریض شدیم یا مثلاً اگر دندان درد گرفتیم سر و صدا راه می‌اندازیم.

درباره اینها یک چیزهایی می‌فهمیم اما یک دسته از نعم باطنی هست که اصلاً حواس درک آن را نداریم و در آب و هوای برزخ است که حواس درک آن را پیدا می‌کنیم، الان در این اتاق امواج رادیو تلوزیونی هست ولی

ابزار حس آنها را ندارید همین طور حواس فهم یک سری از نیازها را ندارد، اگر حواس درک اینها پیدا شد برطرف کننده آنهم ایجاد می شود شدت تعلق شما به فاعلیت ایجادی حضرت حق پیدا می شود. در پیدایش نیاز و ابزار رفع آن است که شدت تعلق شما به فاعلیت مولا در قرب حاصل می شود.

حالا در ادامه مطلب اول اگر کسی بگوید نبی اکرم (ص) اسم تصرفی خداوند در کل عالم است، چگونه گفتید یکفاعلیت تصرفی و یک فاعلیت تبعی داریم که این فاعلیت تبعی تعلق به تصرف در خودش دارد و تعلق به فاعلیت دارد، اگر خود نفس اسم را نگاه کنید و بگوئید این اسم تصرفی به فاعلش تعلق دارد و در عین حال که وحدت و کثرت را از منزلت فاعلش دارا است ولی وحدت و کثرت را باید در رابطه بین او و خالقش ملاحظه کنید و بگوئید تعلق به کثرت قرب و کثرت افاضه دائم التزاید دارد آنگاه خودش به فاعلیتش محل مشیت می شود نسبت بهمه عالم، و به قابلیتش تعلق به مولا دارد نمی گوئید چون فاعلیت دارد و با دنیا ترکیب می شود پس تعلق به دنیا دارد بلکه می گوئید اسم تصرفی مولا نسبت به همه و واسطه در جریان مشیت است.

و اما در مباحث بعد باید ببینیم اصولاً دامنه مفاهیم تا کجاست و مفاهیم ابزار دست شما برای اندازه گیری و تصرف در کل عالم است یا اینکه با آنها در مادن خودتان تصرف می کنید؟ شما نسبت به امور عالم برزخ خیلی از حواسها را ندارید، البته این ادراکاتی که دارید یک دسته بندی برای آن می کنید ولی این طور نیست که اینها را به عالم نسبت دهید، متصرف فیه شما تحت اختیار شماست، شما از جهان جدا نیستید و درعال خیال زندگی نمی کنید بلکه شما در متصرف فیه خودتان تاثیر دارید. این طور هم نیست که تصدیقها و اعتقادهای شما مثلاً تکبیر گفتن شما عین تکبیر گفتند علی بن ابیطالب (ع) باشد میگوئید در قدر متیقن باهم مشترک هستیم که هر دو میگوئیم الله اکبر تفسیر این را هم گفته اند الله اکبر من یوصف ولی حالا واقعا کدام یک از شما می توانید بگوئید تکبیری که من می گویم عین همان تکبیری است که علی بن ابیطالب حتی احدی از بهترین عرفای ما هم چنین غلطی نمی کند بلکه می گوید من به اندازه فهم خودم تکبیر می گویم ما از همان این یوصف هم بالاتر از فهم خودمان چیزی نیم فهمیم بعضی وقتها می گویند خدارا اثبات کنیم مثل اینکه می خواهند یک خدایی بتراشند و بعد آن را بپرستند شما که اثبات کننده خداوند نیستید، شما در تصرف

نسبت به مادون می‌توانید صحبت از فهم بکنید ولی در مورد خودتان التماس می‌کنید که الله ارزقنی ایماناً تباشربه قلبی اگر آنطور باشد که دیگر احتیاج به التماس کردن ندارد و می‌رفتید فلسفه و استدلال آن را یاد می‌گرفتید و ایمان کامل به دست می‌آوردید، اینکه می‌گویند فلسفه ایمان ساز نیست به چه دلیل است؟ فلسفه مسکت صم است نه مغنی دوست، یعنی جلو تصرف او را می‌گیرد البته در خود آن دشمن هم نمی‌تانید ایجاد ایمان کنید که ایمان به فاعلیت خود او و لطف مولا احتیاج دارد. فلسفه مسکت خصم است، پس یک بحث خواهیم داشت که وضعی مفاهیم چگونه است.

در جلسه قبل عرض کردیم ک جامعه از لوازم ولایت است، نه اینکه ولایت از لوازم جامعه کما اینکه عده‌ای گمان کردند، اینها خیال می‌کنند انسان مدنی بالطبع است و به زندگی اجتماعی مفظور شده و سرشت و فطرت او این گونه است مثل بعضی از حیوانات که زندگی گروهی دارند و بعضی دیگر که زندگی فردی دارند، حالا یک حیوان هم باشد که با هم همکاری می‌کنند و چون لازم با هم زندگی کنند نیاز به نظم و قانون و رئیس دارند چون فطرت اساس جمع شدن آنها به دور یکدیگر است یک پایه مهم بحث شناخت روی بحث جامعه ست مبانی انسان شناسی آن اجمالاً بیان شده و حالا مبانی جامعه شناسی آن را ذکر می‌کنیم. در این قسمت یک عده هم گفته اند انسان کمال طلب است و همه موجودات عالم به طرف کمال هستند و بالاترین آنها انسان یعنی خلیف ا... است و چون کمال می‌خواهد و به‌صورت فردی به آن نمی‌رسد باید با هم همکاری کنند و برای این همکاری رئیس و نظم می‌خواهند ولی در اینجا هم کمال هرکس به عهده خودش است. شما یک حوائج جمعی دارید که در آنها به همدیگر هستید، اگر کتابخانه‌ها نباشد و آثار تجارب دیگران منتقل نشود شما نمی‌توانید تهذیب کنید البته کمالات متعددی داریم کمالات مادی و معنوی که در کمالات معنوی محتاج انبیاء هستید و در کمالات مادی محتاج تجارب و ابزار. به‌رحال در جامعه است که می‌توانید به کمال برسید.

یک صحبت دقیقتر اینکه کمالات در وحدت و کثرت حاصل می‌شود و وحدت و کثرت جزء به اجتماع حاصل نمی‌شود و تعلق به کثرت و کمال نظام می‌آورد و ولی سرپرست رشد این کثرت و جهت آن است، در اینجا کمال هست ولی کمالات جدا گانه در شئون مختلف نیست بلکه کمال در تکنولوژی با کمال ورعی و

ذهنی همه با همدیگر دیده و ولی را مسلط بر جامعه می‌بیند که آن ولی جامعه را به طرف مال اداره کند، یعنی بر اسا یک استراتژی و یک محور تبدیل به سیاست گذاری بپردازد و سپس برنامه ریزی کند و جامعه را به طرف کمال برد.

صحبت دقیقتر از همه این حرفها این است که اصلا جامعه مرتبه بعد از ولای است و ولایت مقدم است ظاهرا مطالب مذهبی مشعر بهمین امر است غیر از اینکه با برهان اثبات شده که نظام فاعلیت و وحدت و کثرت می‌خواهد، اول فاعلیت نظام می‌خواهد دوم این نظام، وحدت و کثرت می‌خواهد و گسرتش نفوذ پرستش حضرت حق و مشیت او ایجاب می‌کند پیدایش انسان و جامعه را.

در متون مذهبی آمده که اول ما خلق الله العقل اول ما خلق الله نوری کنت نبیاً و آدم بین الماءو الطین، لولاک لما خلقت الافلاک ماخلفت الا لا جلکم اینها مشعر بر این است که اصل خلقت مراتب مادون به تبع مراتب مافوق است یعنی عین نفوذ مشیت خدای متعال و توسعه پرستش او برابر با ایجاد جامعه و رشد است یعنی برای سرپرستی ایجاد کردن و جه غایی داشتن در ایجاد، نه اینکه ایجاد کنند تا نیکوکاران را به بهشت و بدکاران را به جهنم ببرد بلکه برای سرپرستی و ربوبیت و لطف کردن ایجاد کرده است. بنابراین نظام ولایت طریق افاضه فیض ربوبی به عالم است یعنی در یک منزلت ابزار سرپرستی خداوند و طریق رساندن فیض به ممکنات را ملاحظه می‌کنید و می‌بینید که این نظام است که هم در ایجاد و هم در سرپرستی و رشد اصل است.

حالا اگر چنین باشد که جامعه به دلیل ولایت لازم شده است آیا ادراک مستقل از ولایت است؟ اگر انسان اصلاً در جامعه نباشد ادراکاتش مثل الان است که در جامعه است یا اگر ارتباطش به ولی قطع باشد، جناب آدم که علم الادم الاسماء کلها اگر ارتباط او با نبی اکرم (ص) قطع بود می‌توانست اسماء را تعلیم کن یا ظاهراص طبق آن روایت شریف که از جناب مبارک امیر المؤمنین صلوات الله علیه رسیده که فرمودن، اگر شیطان می‌دید آن چیزی را که خداوند در آن قرار داده هکه از نورش چشمها خیره شده و نفسها از بوی عطرش بند می‌آید حتماً سجده می‌کرد و این نور نبی اکرم (ص) بود. رحمتی که خداوند در آنجا قرار داده یعنی مقام

خلافت مطلق شایستگی ارتباط او به این اسم شریف و نور عظیم است که اسماء را تعلیم داده و استاد ملائکه می‌شود.

اگر ارتباط به نظام ولایت اصل شد منزلت ادبیات کجاست؟ اگر سه نظام فرض کنیم، نظام حساسیتها، نظام فکر و نظام عمل، این تقسیم به که فعلاً مبانی آن مورد بحث نیست آیا در متون مذهبی هست یانه؟ بحث نیت و اوصاف مربوط به آن در مذهب است، در مورد فکر و تفکر و همچنین اوصاف نسبت به عمل هم مطالبی داریم، حالا اگر در جامعه چنین چیزی را فرض کنیم نظام تعلقاتی که به اعتبارات و توزیع قدرتهای سیاسی هست نفوذ مشیت و فاعلیت و قدرت تصمیم گیری هست، در جامعه یک تمایلات و تعلقاتی در یک جهت هست که شکل نظام پیدا کرده است و بالاتر اینکه یک ولی هست و حول آن ولی یک تعلقاتی جمع شده است، پوسته اش آن سازمان و روحش تعلقات عمومی به آن ولی است و در انقلاب وقتی تعلقات مردم به طرف امام خمین (ره) شد شاه هنوز سر کار بود و اختیارات قانونی هم داشت ولی تعلقات او از او کنده شده و به طرف امام بود، در نتیجه او هیچ کاره بود او دستور حکومت نظامی می‌داد امام می‌فرمود غیر قانونی است مردم هم شهید می‌شدند ولی نظم او را نمی‌پذیرفتند نافرمانی عمومی به یک بلوغی رسیده بود که حاضر بودند جان خودشان را بدهند ولی تحت فرمان او فرار نگیرند، امام می‌فرمود من به اتکاء شما مردم دولت معین می‌کنم آنگاه رئیس دولت به مدرسه رفاه می‌رفت هر اقا خود را به یک وزیر می‌داد و آن شخص در کشور می‌توانست کار یک وزیر را انجام دهد. این قدرت و نفوذ مشیت و فاعلیت یک مطلب است البته ساختار و سازمان و پوسته و قالب و نظام و اسم تصرفی دارد که بعداً بحث می‌شود این یک دسته از تعلقات که حول محور تصمیم گیری و تصرف در یک وجه یعنی وجه وب عد سیاسی قرار می‌گیرد.

یک ارتکازات و پذیرفته شده‌هایی دارید که این پذیرفته شده‌ها نسبت به یک کیفیتهای تمثلی است و این کیفیتهای تمثلی در علائم خاصی ظاهر شده و واسطه بین شما و دیگر افراد می‌شوند یعنی شما یک مفاهیم دارد که همان اسماء تصرفی و نظام تمثلی شماست و یک ابزار برای مفاهیم که این ابزار و علائم چه صوتی باشد به وسیله تلفظ و چه کتبی و چه به گونه‌های دیگر بهر حال علائم خاصی است که برای مفاهیم استفاده

می‌کنید، منزلت این علائم مفاهمه منزلت عالم مثال است، پس منزلت هنر خصوصاً هنرهای اجتماعی در تولید و رواج آن شریک است و به عنوان وسیله ارتباط اجتماعی‌قرار می‌گیرد در تمثیل است، آن تکلیف و تبدیل ذهنی و آن عجز و تعلق به فاعلیت ذهنی و آن نظام تمثلی حاصلش هست درباب تمثیل به نظام اجتماعی تبدیل شده و به دیگران منتقل می‌شود و ابزار تصرف شما در تمثیل دیگران است، این یک واسطه‌ای دارد که همین ادبیات و هکلمات و لسان محاوره است همان طو رکه یک اسماء عینی هم دارید که نام آن تکنولوژی است هر سه اینها اجتماعی هستند.

انشاء الله در جلسات آینده پیرامون اینها بیشتر توضیح می‌دهیم و ربط این قوانین که عرض شد با بداهت و استدلال را بررسی می‌کنیم.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

بسمه تعالی

فلسفه اصالت تعلق

جلسه: ۹۶ (۶۰ دوره دوم)

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اعوذ بالله بسم الله الرحمن الرحيم

این بحث را که در ادامه بحث شناخت شناسی عرض می‌کنیم بحث بسیار مهمی است. بصورت کلی و اجمالی عرض می‌کنیم شناختی که از قبیل وحی است با شناخت ما بسیار تفاوت دارد، آن شناخت مربوط به مرتبه‌ای از ولایت است که برای احدی از بندگان ممکن نیست الا به انتخاب خود خداوند. و انتجیکم و اختارکم و نظائر این، یعنی فاعلیتی که در آن انجام می‌گیرد از این قسم نیست و فاعل آن خود خدای متعال است برای مقصدی نه نیابت خاص باشد توضیح بیشتر پیرامون این مطلب را بعداً متناسب با مرحله بحث خواهیم داشت ولی در این مرحله همین اندازه کافی است.

اما درباره شناخت تدریجی ما باید گفت که در این شناخت اختلاف هست بلکه به یک معنا رشد آن آگاهی در مذاکره و تبادل و اصطکاک و تضارب افکارهاست، و وضع این فقط به یک انسان تنها تمام نمی‌شود بلکه انسان جامعه و ولی جامعه هست.

اصل بحث

بنابراین فعلاً در قدم اول از علم یک تعریف جدید ارائه کردیم که با تعاریف متعارف فرق داشته.

۱- قولهای مختلف نسبت به جامعه

حالا می‌خواهیم ببینیم آیا معنای جامعه هم همان چیزی است که در اذهان است که قولهای مختلفی در رابطه با آن است.

الف - منشاء پیدایش جامعه بر اساس مدنی بالطبع بودن

یکی اینکه انسان مدنی بالطبع است و وقتی خلقت انسان اینگونه بود که بالطبع مدنی باشد یک نیراهیی را احساس می‌کند که جز در جمع حل شدنی نیست چون فطرتاً می‌خواهد در جمع باشد و نبودن او در جمع

خلاف فطرت و تمایلات فطری است، او یک نیازهایی حس می‌کند که فقط در جمع رف می‌شود و آنگاه نظر و حکومت و امثالهم از تبعات این می‌شود. شاید بتوان این احتمال را تقویت کرد که لازمه نظر کردن اصالت ماهیت به جامعه این باشد که بگوئیم اسنان مدنی بالطبع است چون ماهیت‌های مختلف را نگاه می‌کند و یک از اوصاف ماهیت انسان که مقو ذات اوست اجتماعی بودن و نیاز داشتن او به جمع است. آن وقت باید گفت در ذات انسان تنفر از تنهایی و تمایل به زندگی جمعی نهفته است.

حالا آیا بر این اساس می‌توان گفت جامعه خودش بغیر از تک تک افراد چیز دیگری است؟ نه، جامعه چیزی غیر از تک تک افراد نیست، یک افرادی جدا جدا هستند که فطرتاً محتاج به یکدیگرند و میل به هم دارند، اما این میل آنها را مثل ترکیب‌های انحلالی ترکیب می‌کند؟ مثل آنجا که یک قند درون چایی حل می‌کنید، در این ترکیب‌های انحلالی ترکیب می‌کند؟ مثل آنجا که یک قند درون چایی حل می‌کنید، در این ترکیب نمی‌توان یک جارا دست گذاشت و گفت اینجا چایی است یا اینجا قند است چون منحل در آن شده است، اما آیا در جامعه انسانها منحل می‌شوند و یک چیز دیگر درست می‌شود؟ نه بنابر مبنای اصالت شیئی انسانها منحل می‌شوند و یک چیز دیگری درست می‌شود؟ نه بنابر مبنای اصالت شیئی انسانها منحل در یکدیگریند نمی‌شوند، انسانها مکلفند ولی چیز جدیدی پیدا نشده که بگوئیم او مکلف است بنابر اصالت شیئی تک تک افراد از یکدیگر جدا هستند و هرکدام تک تک مکلف هستند گار که تکلیف را بپذیریم والا تکلیف داشتن با اصالت شیئی سازگار نیست و برای اثبات تکلیف عدول از این مبنا لازم می‌آید، یعنی اگر امورات به ذات بازگشت کرد و ذاتیات است که عمل می‌کند و لوازم ذات تخلف بردار نیست باید علیت حاکم بر فاعلیت شده و فاعلیت متناسب با آن فطرت و سرشت و ذات باشد و ایجاد دیگر جای سوال و تکلیف نیست، حالا گرچشم پوشی کنیم و بپذیریم که مکلف است ولی اینکه مرکب می‌شو به چه معناست؟ بگذریم از اینکه آنها درباره خود ترکیب و تغییر هم نمی‌توانند نظری داشته باند.

بر اسا این نظر اولین نیاز انسانها احتیاج آنه به یکدیگر است و نایز ثانی آنها این است که اگر بخواهند با هم باشند باید نظر داشته باشند و لازمه بقای اجتماع، نظر و حکومت است.

طبیعتاً این مبنا نمی‌تواند تعریف حسن و قبح و نقض و کمال را بگونه‌ای بیان کند که نظام ولایت سرپرستی این امر باشد و ولی به صورت حاکمیت دارد که نظارت کند یعنی نظم هست و ولی باید نظارت کند تا کسی در آن اخلال نکند، حوائج انسانها و نان و آب آنها هم از جامعه تامین شود.

ب - منشاء پیدایش جامعه بر اساس کمال طلبی

در یک نظریه دیگر که کمال طلبی را علت پیدایش جامع می‌داند می‌گوید کما لدر همه اشیاء علت حرکت و تغییر است و انسان نیز چنین است اما انسان به تنهایی نمی‌تواند به همه کمالات دست پیدا کند، انسانی که بای علم خود را از انبیاء بگیرد و در مذاکره و صحبت با عقلاء فهم خود را بالا ببرد، بعلت کمال طلبی است که وارد جامعه می‌شود، اگر او در شئون مختلف به دنبال استاد است نمی‌تواند تکی زندگی کند. ظاهراً این نظریه و این احتمال هم به اصالت وجود نزدیک تر است و ظاهراً این بحث کمال طلبی در زمانهای قبل هم مطرح شده بوده است و قبل از صدرالمتألهین نیز ذکر کمال طلبی برای جامعه شده است، در اینجا هم تک تک انسانها دنبال کمال هستند و چون کمال خاهی آنها در زندگی اجتماعی بهتر تامین یم شود به اجتماع و جامعه روی می‌آورند، البته در اینجا هم یک وحدت ترکیبی جدید نمی‌تواند برای جامعه قائل شد، چون این کمال طلبی هم نظامی پیدا نمی‌کند و برای تک تک انسانها و اشیا اگر یک نخ تا آخر بکشد هر کدام تک تک برای خودشان یک کمال دارند بعد این کمال طلبی در جامعه می‌آید و از دیگران بهره‌ای می‌گیرد مثل ماست که از یک مغازه می‌خرد در حالیکه این معنای سرپرستی اجتماعی نیست بلکه سرپرستی فردی است.

یک استاد اخلاق هست که برای این فرد به تنهایی یک نسخه می‌دهد و او را پرورش می‌دهد و برای دوست همین فرد یک نسخه دیگر می‌دهد و جمع بین کار اینها هم نیست، به این فرد می‌گوید تو زیاد روزه بگیر اما به او می‌گوید تو زیاد نماز بخوان، جدا جدا سرپرستی می‌کند همانطور که اگر به مغازه خیاطی برود و لباس بخواهد برای این یک لباس و برای او یک لباس دیگر می‌دوزد و معنا ندارد که بگوئید همه لباسها را به یک اندازه بدوزد چون وضعیت جسمانی افراد دیگر فرق می‌کند و علاوه بر آن یکی این رنگ را می‌پسندد و یکی آن

رنگ دیگر را هر کدام جدا جدا است و برای هر کدام می توان کمال و نقص فرض کرد و چه بسا چیزی که برای یکی از آنها کما لاست برای دیگری نقص باشد و بالعکس.

در اینجا بیشتر بحثهایی که پیرامون کمالات اخلاقی در وضعیت فعلی جامعه بیان می شود روی همین کمال و سرپرستی فردی است نه اینکه از جمع و فعالیت جمع صحبت کنند بلکه اگر یک فرد تحت سرپرستی افراد متعددی در آید ناراحت می شوند و می گویند خوب نیست انسان متلون باشد و هر روز یک کاری کند، تلون رسوخ را زا بین می برد و باید سعی کرد یک استاد اخلاق خوب داشت بر همین اسا می گویند در ابتدای سیر و سلوک تماس داشتن با اساتید مختلف خوب نیست چون اینها اثر می گذارند یعنی فرضا ص شما مشغول روزه شده اید یک نفر می گوید اگر فلان کار نیک را انجام دهی ثواب آن خیلی از روز بیشتر است در نتیجه شما در روزه گرفتن سست می شوید، یا نماز می خوانید یک نفر می آید یک حرف می زند شما سست می شوید این آثار افراد نيسک است والا صحبت های نامربوط که خیلی آثار بدی دارد.

البته ما فعلا سعی نداریم که صحت و غلط مبنای آنها را بررسی کنیم بلکه می خواهیم یک مقایسه مختصر انجام بگیرد تا بعدا با ریشه بعضی از شبهات آشنا باشید و الا اثبات هر مطلب که هر کدام چه نظر خاصی دارند یک کار بسیار مفصل و گسترده است که ما فعلاً دنبال آن نیستیم اما آثارش را قدم بعد نشان می دهیم که آیا می توان گفت عرفان فعلی جامعه ولایت الهی را در عینیت جاری می کند؟ آیا رفتار معصومین صلوات الله علیهم همین طور است که این آقایان بیان می کنند یعنی اگر معنای رشد برای جامعه نبود با بودن آن چقدر فرق دارد؟

ج - منشاء پیدایش جامعه بر اساس وحدت ترکیبی

مرحله سوم که به مبنای آنها ربطی نداشت این بد که بگوئیم وحدت ترکیبی، یعنی یک فعلیت تحقیقی داریم یک فعلیت تعلقی که در فعلیت تعلقی طلب مراتب کمال در موجود مرکب از جمله انسان و اشیاء دیگر هست و این از مسئله کمال خواهی بالاتر است چون با دیگران ترکیب می شود حالا می خواهید بگوئید از طریق آثارش ترکیب میشود یا اینکه خوشان یک ترکیبی پیدا می کنند ولی بهر حال این به صرت کلی میگوید وحت و کثرت

باید بیشتر شود و اگر وحدت و ثکرت اندام جسمی انسان بیشتر نمی‌شود باید از طریق دیگر این وحدت ترکیبی جدید منحل شود، حالا آیا از طریق مطالب ذهنی اینها با یکدیگر اتصال پیدا می‌کنند یا از طریق ثمرات عینی شان فعالیت‌های آنها به یکدیگر مربوط می‌شود یا از طریق فعالیت‌های روحی شان به هم ارتباط پیدا می‌کنند، اینها فعلاً مورد نظر نیست ولی خود بحث وحدت ترکیبی و فعلیت تحقیقی و تعلق و اثبات نظام داشتن جامعه و وحدت ترکیبی کل و اینکه ولایت از شکل یک چیز ثانوی در اید و جزء المركب نظام شود و بعد از جزء شدن حداقل این است که تقوم وحدت و کثرت اجزاء به کلاست و تقوم کل به اجزاء، اینها مورد نظر است و این مطلب در بحث ولایت از آنها خیلی محکم تر است، یعنی حکومت بحث وحدت متقوم بهکثرت است و افراد و مردم هم کثرت متقوم به وحدت هستند، حالا ربط بین اینها از طریق اثار و عملکرد روحی، ذهنی یا عینی یا غیر آن باشد فعلاً مورد نظر نیست، همین قدر بدانیم که وحدت ترکیبی قدرت بیشتری برای بحث نظام وکل و مرکب و جایگاه حکومت دارد ولی اثبات نمی‌کند جامعه پس از ولی قرار دارد کانه جامعه را همدریف ولی قرار می‌دهید چون می‌گوید متقوم به یکدیگر هستند.

د- ولایت زیر بنای کثرت و نظام است

اما گر کسی بگوید در نظام ولایت و وحدت و کثرت حول محور ولایت و در آن جهت و متناسب با آن جهت انجام می‌گیرد. ۱.

برادر صادقی: در معنای سرپرستی، سرپرستی شوند هم هست و سرپرستی بدن آن معنا ندارد.

۱- بلکه به دلیل اینکه تعلق ولی اعظم الهی به ایجاد دائم التزاید و افاضه حضرت رب است و خود ولایت واسطه در ایجاد در اتم مراتب است نه فقط واسطه در تغییر جهت و کیفیت است رتبه نظام ولایت سابق بر جامعه است و پیدایش جامعه از شئون ولایت است بعد هم پیدایش انسان از شئون آن سات. در اینجا دیگر نمی‌گوئیم نظم و حکومت یکی از حوائج است بلکه می‌گوئیم سرپرستی و افاضه و لطف است و از ابزار لطفش این احکام و قوانین است، قوانین حسی، ابزار لطف خدای متعال است و قوانین اجتماعی و قوانینی که برای رابطه خودش یا بندگان قرار داده از الطاف خدای متعال است و همه اینها طریق رساندن نعمت است و بخاطر لطف کردن و سرپرستی ایجاد فرموده است به تبعیت لطف به ولی اعظم و قرب اوست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در سرپرستی یک وقت فرد اتم یعنی شخص نبی اکرم (ص) را ذکر می‌کنید که خداوند او را ایجاد کرده و امو محور است و بقیه به طفیل او درست می‌شود همان طور که ممکن است به طفیل شما ضبط صوت درست شود چون این یک کیفیت جدید است ولی این به حول و قوه شما درست نشده ولی به هرحال این از اشياء تصرفی شماست که با امداد رب درست شده است، ولی جهت آن چیست، آیا توسعه ملکوتی ایجاد می‌کند یا توسعه حیوانی، و در توسعه ملکوتی هم آیا تکنولوژی هست یا نه؟ اینها یک مباحث دیگری است؟

آنچه را که در اصل بودن سرپرستی می‌گیریم‌ای است که ابتدا ولی اعظم خلق می‌شود و بعد به طفیل او برای او لوازمی را خلق می‌کنند از جمله انسان‌ها را.

برادر صادقی: بنابراین باید بگوئیم اصالت ولی نه اصالت ولایت

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ولایت یعنی سرپرستی خدای متعال نسبت به نبی اکرم (ص) و بعد هم نظام ولایت مطرح می‌شود چون به فرد تمام نمی‌شود البته در نظام مراتب محفوظ است رتبه نبی اکرم (ص) رتبه اتم و محل مشیت الهی است و رتبه دیگران نازلتر از آن است.

۲- اولین خصلتهای جامعه کدام است؟

حالا اگر جامعه تابع ولایت باشد باید دید اولین خصلتهای جامعه کدام است؟ ابتدا برای معرفی اولین دسته بندیها جامعه و مراتب آن یک مثال عرض می‌کنیم. شما یک مقیاس برای سنجش قدرت در حرکت‌های

۱- قبل از ورود به متن بحث یک مطلب دیگر عرض کنم این حرفی که بازرگان از روی نادانی می‌زد و اشکال می‌گرفت که چرا امام خمینی (ره) می‌گوید ما برای اسلام هستیم در حالیکه ما خیال می‌کردیم اسلام برای ماست، او نمی‌فهمید که واقعاً ما برای اسلام هستیم او خیال می‌کرد خداوند یک عده ای را خلق کرده و حالا باید یک برنامه ای برای ایشان بگذارد نه اینکه اول بگوید برای یک رشدی یک نحوه پرستشهایی لازم بوده و به خاطر واقع شدن آن پرستشها این انسانها خلق شده اند و اگر آن پرستشها نبود این انسانها برای چه خلق بشوند قل ما یعبود بکم ربی لولا دعائکم اگر این پرستش شما نبود برای چه شما را خلق کنند.

مکانیکی و نقل و انتقال درست می‌کنید و می‌گوئید اگر ۷۵ کیلو در زمان یک ثانیه یک متر حرکت کند یک اسب نامیده می‌شود. بعد می‌گوئی فلان ماشین ۱۰ اسب قدرت دارد حالا یک ماشین با قدرت ۱۰۰ اسب هست و شما می‌خواهید ۱۰۰ اسب با آن حمل کنید می‌گویند این ممکن نیست چون توانایی این یک ظرفیتی دارد، کلمه ظرفیت روی توان و مقدار قدرت او می‌رو، ظرف به معنای ظرف و مظروف مصطلح برای اکل و شرب نیست بلکه ظرف به معنای حد مقاومت ثانایی و مرز قدرت است از این مثال همین کلمه ظرفیت را می‌خواستیم، حالا اگر بگوئیم یک فعلیت تحقیقه و یک فعلیت تعلقیه داریم.

الف - ظرفیت توسعه تمایلات اجتماعی در جامعه

حتما یک ظرفیت توسعه تمایلات یا تعلقات در هر جامعه‌ای داریم، شبیه مسئله سعه صدر و نظام حساسیت و نظام اوصاف در فرد، یک ظرفیت توسعه تمایلات اجتماعی داریم یک حدی از قدرت در مسیر سرپرستی دارد چگونه کودک نمی‌تواند یک سنگ یک کیلویی بلند کند ولی یک بچه دوساله می‌تواند و یک بچه پنج ساله یک سن چهار کیلویی را هم بلند می‌کند و یک مرد ۲۵ ساله می‌تواند یک وزنه پنجاه کیلویی را بلند کند. جامعه هم همینطور است و ظرفیت توسعه و تمایلات به حسب مراتب رشد است یعنی به حسب همان وحدت و کثرت آنها پشتوانه دارند و اگر آن پشتوانه نباشد آن کار انجام نمی‌گیرد.

ب - ظرفیت گسترش قابلیت اجتماعی

بنابراین ابتدا یک ظرفیت توسعه تمایلات داریم بعد یک ظرفیت قابلیت اجتماعی داریم که غیر از تمایلات اجتماعی است ظرفیت گسترش قابلیت اجتماعی یعنی چه؟ قابلیت به معنای فاعلیت تبعی بود. در اینجا مسئله قبول ولایت و پذیرش دارای یک ظرفیتی است که این ظرفیت در جامعه زیربنای خیلی از چیزهاست.

ج - ظرفیت قدرت عملکرد اجتماعی

در سومین قسمت ظرفیت فاعلیت اجتماع داریم که در اینجا فاعلیت تصرفی است آن قبلی فاعلیت تبعی بود. حالا هر یک از اینها پایگاه یک اموری می‌شوند یعنی این مجموعه‌ای که جوهره یا حقیقت اوصاف جامعه از نظر مراحل رشد بدان باز می‌گردد و می‌گوئید قدرت عمل فلان برخوردار هستند. پشت سر این می‌گویید

وضعیت روانی آنها هم توسعه یافته است نسبت به راه خودشان هرچند این راه باطل باشد، برای مثال شما گار مشاهده کردید نظم کفار یک نظم عمومی شده است ممکن نیست که شدت روحی پشت آن نباشد، ولی آیا تک تک افراد آنها ریاضت کشیده اند تا به آن نظم رسیده اند مثل عرفای ما که ریاضت می‌کشند و به نظم می‌رسند؟ نه این طور نیست بلکه در آنجا طفل در یک شرایط خاصی رشد می‌کند که تحرک او به صورت منظم رشد می‌کند. ممکن است بگوئید خود او از این نظم چندان منتفع نمی‌شود عرض می‌کنم اتفاقاً شدت روحی متناسب با حرکت در آن جامعه پیدا می‌کند و سرعت فعالیت جامعه شان زیاد می‌شود. ۳

حالا مهم این است که ببینیم جامعه چه تاثیری در پرورش انسان دارد، این جامعه یک چنین عناصری را پرورش می‌دهد نه اینکه لازم است آنفرد مهذب باشد و تصمیم به تهذیب گرفته باشد و غیر از این را دور می‌اندازد. عنصری که بخواهد در این جامعه فعالیت کند و عضو باشد تبدیل به یک مهره از این نظام می‌شود و مجبور است این گونه فعالیت کند و همانطور که می‌گویید برای ساختن یک ماشین احتیاج به مواد اولیه مناسب است برای ساختن یک نظام اجتماعی هم به عناصر پرورش یافته مناسب با آن نظام نیاز داریم و نظام پرورشی شما باید همان کار را کند.

بنابراین سه نوع ظرفیت داریم: ۱- ظرفیت توسعه تمایلات اجتماعی ۲- ظرفیت گسترش قابلیت اجتماعی ۳- ظرفیت قدرت عملکرد اجتماعی. البته این سه مطلب غیر از سیاست، فرهنگ اقتصاد است و سیاست فرهنگ و اقتصاد از آثا راین سه ظرفیت است. ما یک تقسیم بندی به سه داریم که بعداً بیان می‌شود، یک

۳- من یک نفر از بزرگان را دیدم که به ژاپن رفته بود و از نظم و نظافت آن ها خیلی متعرف شده بود و از آن جا تعریف می کرد او می گفت من در فروشگاه های آنجا انگشت روی زمین کشیدم هیچ گرد و خاکی نداشت. قطار آنها هم روی ثانیه حرکت می کرد و راه آهن آنجا هم یک نظم خاصی داشت که هنگام حرکت باید از همان واگن مخصوص خودت سوار شوی و در واگن هم تقریباً مقابل همان مکانی بود که از قبل معین شده بود. من خدمت ایشان عرض کردم پناه به خدا می بریم از کفری که در آنجا هست چون اینها که عارف نیستند و این نظم آنها بیهوده نیست و ی پشتوانه خاصی دارد یعنی یک شدت عظیمی در این جامعه هست و یک مناسباتی هم همراه آن شدت است تا ثمره آن پیدایش چنین حرکتی باشد که آنها هم مانند کامپیوتر منظم باشند، این به آن شدت بر می گردد.

مسئله مهم اینکه این سه یعنی سیاست، فرهنگ و اقتصاد چه ربطی به فلسفه دارد؟ در اینجا می‌خواهیم همین ربط را ملاحظه کنیم، آن سه در این سه منعکس است و وضعیت جایگاه تمایل اجتماعی عین نظام تعلقات اولیه و نظام حساسیت است. ولی جهت می‌دهد و اگر جامعه در حال رشد نبوده و هنوز در مراحل ولایت قبل باشد این را نمی‌پذیرد و قابلیت و فاعلیت تبعی ندارد.

- اشاره اجمالی به ربط جامعه شناسی و تاریخ

در اینجا یک اشاره‌ای به ربط جامعه شناسی و تاریخ می‌کنیم ولی وارد بحث تاریخ شناسی و جریان تاریخ نمی‌شویم چون باید ابتداص جامعه را تعریف کرد و ربط بین انسان و جامعه را ملاحظه نمود آنگاه سراغ تاریخ رفت. یک طفل در مراحل مختلفی قرار می‌گیرد در یک مرحله تکلیف ندارد مگر یک حدود بسیار کم و فقط یم توان یک جهتگیری‌هایی برایش معین کرد. خوب حالا یک بچه خوب پنج ساله با یک بچه بد پنج ساله چه فرقی دارد؟ یک بچه خوب می‌تواند مثلاً دوازده امام را نام ببرد و به بچه‌های هم سن خودش احسان کند و حیائاً بی‌ی از سور کوتاه قرآن را حفظ باشد البته این بچه بازی هم می‌کند، می‌گوئید به این بچه یاد بده که خداوند دنیا را برای لهُو بازی نیافریده است، می‌گویم این کار ممکن نیست. می‌گوئید عبارت بلند را که مربوط به یک عارف است به بچه یاد بده می‌گویم اصلاً خواستن این قبیل مسائل از او درست نیست و باید یک چیزهایی از او خواست که متناسب با مراحل رشد او باشد. از مسلمین صدر اسلام چیزی را متناسب با مراحل رشد او باشد.

از مسلمین صدر اسلام چیزی را متناسب با مراحل رشد آنها بود خواسته اند نه بیشتر، لطفی که نسبت به آنها در مراحل رشد برای آنها قابل درک بود، من نمی‌خواهم مثال نور و ظلمت را که خیلی فاصله دارد بیان کنم ولی شما نگاه کنید نبی اکرم (ص) پس از پیروزی خانه ابوسفیان را خانه امن قرار می‌دهد در حالیکه ۸۴ جنگ علیه پیغمبر کرده است، آنگاه آنها مدتی بعد خانه صدیق طاهره (س) را به عنوان یک خانه امن برای سکونت عادی هم قبول نکردند، آنها می‌فهمیدند که اگر کسی با پیامبر جنگ و دعوا داشته باشد پیامبر هم با او جنگ نمی‌کند، اصلاً پیامبر که با زن دعوا نکرد و اینها محبت پیامبر نسبت به دشمن خودش را هم می‌دیدند، حالا ممکن است بگوئید آنها مطالب عرفانی اسلم و ولایت اجتماعی آن را نمی‌فهمیدند ولی به هر حال یک

قسمتهایی از آن بود که می‌فهمیدند، آنها در یک پذیرش و قابلیت اجتماعی بودند و روی آن به فاعلیت خودشان متنسک شده بودند یعنی فاعلیت تصرفی آنها تبعیت از کفر را متصرف فیه خودش قرار داده بود و در ظاهر اسلام آورده بودند قلب آنها دنبال نبی اکرم (ص) نبود.

- توضیح بیشتر قابلیت اجتماعی

درباره قابلیت اجتماعی بیشتر توضیح می‌دهم، این سه مطلب یعنی تمایل، پذیرش و تصرف با هم اساس امور اجتماعی را نشان می‌دهد البته دقیقتر این است که بحث را روی جریان رشد و ظرفیت بیاوریم اما خلاصه آن همان تمایل، پذیرش و تصرف است، جهتی را که ولی برای رشد می‌گیرد مثل فاعلیت انسان است در جهتی که میگیرد و اگر تمایلهای حول آن فاعلیت بیایند و ولایتش را بپذیرند اولین قدم آن باید در پذیرشهای آنها ظاهر شود، امام امت ره جهتی را مشخص می‌کرد مانند مقابله با استکار عین همان جهت تهذیبی که در نفس بعد از عجز حاصل میشود ولی همین جهت را نسبت به کل می‌گیرد، حالا مقابله با استکبار جهتی است که از طرف ولی آمده است اما مولی علیه در یک شرائط و وضعیتی قرار دارند که یا فاعلیت تصرفی شان را به نفع این ولایت بکار می‌گیرند یا بکار نمی‌گیرند، اگر بکار گرفتند باید وضعیت پذیرش اجتماعی عوض شود یعنی باید فاعلیت تبعی عوض شود، فاعلیت تبعی قبل مربوط به نظام طاغوت بوده حالا باید فاعلیت تصرفی را برای عوض شدن آن پذیرش قبلی بکار گیرند، من یک مثال می‌زنم اگر زن بگوید من قبلاً لباس مد می‌خواستم حالا هم لباس مد می‌خواهم، بچه هم گفت من قبلاً فلان وسیله مال کفار را می‌خواستم حالا هم می‌خواهم، مرد هم بگوید من قبلاً فلان ابزار را می‌خواستم حالا هم می‌خواهم، کاسب گفت من قبلاً فلان نحوه معامله می‌کرده ام و چک و سفته بوده است حالا هم باید باشد، عال گفت من قبلاً فلان ارتکازات را داشته ام حالا هم همان را می‌خواهم و اگر به آنها دست بخورد دنیا آخر می‌شود، با اینکه همه علماء هم قائل به رشد ادراک هستند و قبول دارند که متیقن‌ها و بدیهی‌های قبلی هم در ادراک قویتر تعریف دقیقتر پیدا می‌کند ولی متنسک می‌شوند و میگوئید بحث زمان و مکان و بحث ولایت مطلق و انقلاب فرهنگی نباید باشد ام احمینی (ره) علوم انسانی دانشگاه را به طرف حوزه فرستاد ولی حوزه مثل سابق گفت کلیاتی که درباره علوم عقلی و نقلی است به

عهده من باشد ولی در علوم تجربی ولو اداره و مدیریت باشد به عهده آنها باشد، خوب این همان چیزی است که قبلاً هم بود و تغییر نکرد، اینکه فاعلیت تبعی نداشته است و با فاعلیت خودش در ارتکازات سابق تصرف نکرده و جهتی را که ولی داده در کار خودش پیاده نکرده است و به فکر نیفتاده که چرا استکبار بر مسلمین حاکم شده و مسلمین در موضع ضعف قرار گرفته است، بعضی از آنها هم اشکال می‌گرفتند که چرا جنگ می‌کنید و می‌گفتند چره اسلام درد نیا جنگ طلب معرفی شده و ما باید آن را صلح طلب معرفی کنیم، اسلام که با مردم دنیا دعوا ندارند و با همه می‌سازد، با علم همه که جنگ ندارد و بناید با علم جنگیدی زیرا جاهل دشمن علم است. وقتی پذیرش عمومی نباشد ولایت چه کند جز اینکه جام زهر بنوشد ایشان تمام وسائلی که ممکن بود پذیرش عمومی را تغییر دهد به کار گرفته وعده‌ای هم که صحبت ایشان را پذیرفته اند رشد کرده اند چه آنها که شهید شدند چه آنها که زنده ماندند ولی جامعه چگونه شد؟ جامعه در چنین شرائطی بهیک عجزهایی طبیعتاً برای رشد مبتلا می‌شود.

۳- تناظر تقسیمات انسان در تقسیمات جامعه

به نظر من آن سیری را که قبلاً عرض کردیم که از یک طرف جهت و از یک طرف آثار عینی می‌آید، در جامعه نیز عین همین محقق است یعنی از یک طرف جهت رهبری می‌آید و از یک طرف آثاری که از عملکرد اجتماعی ماست.

و همان پیدایش تکلیف و تبدل و عجز نیز در اینجا هست نهایت در یک شکل بزرگتری، اگر بخواهیم تحلیل کنیم آنجا که حضرت امام (ره) دانشگاه را به طرف حوزه فرستادند همان جایی بود که جهت می‌دادند و آنجایی که طلب یاری می‌رکدند حالت عجز ایشان بود تا آنجا که جام زهر را سر کشیدند یعنی آنجا که خطاب می‌کردند اندیشمندان دست ما را بگیرد و از این بیچارگی نجات دهید و به دنیا می‌فرمودند که متفکرین مسلمان نظام اقتصادی اسلام را تشریح کنند یعنی برای پیدایش تمثیل عمومی و پیدایش نظام ارتکازات عمومی و پیدایش آن چیزی که در رتبه قابلیت اجتماعی از مناسبات ولایت است، دچار مشکل هستیم و لذا تصرف ما در عملکرد عینی با مشکل روبروست، و سبحان الله از مقدسین آنها از این که کفر مسلط بر اسلام شود

نمی‌ترسند بلکه از این می‌ترسند که به ارتکازات آنها در بخش اصول اعتقادات دست بخورد، مگر اصول اعتقادات کفر صحیحی است و توحید و نبوت معاد را قبول دارد؟ اگر دوران بین یکی از این دو باشد که یا قدرت استکبار حاکم شود یا ارتکازات متناسب با درگیری با آنها را پیدا کنیم، اگر وضع سابق حوزه محفوظ بماند باید سلطه کفار بر مسلمین را بپذیرید، این چه نحوه طرفداری از دین است، این وفای به پذیرفته شده‌های خودتان است نه وفای به خداوند، در این مرحله از رشد که کفار وسائل ارتباط جمعی درست کرده و صدایشان را تا درون خانه ما می‌رسانند قدرت اینکه بیایند و تناسب اجتماعی را در همه شئون بگونه‌ای در دست بگیرند که تمایلات ما را نسبت به کالاها و مفاهیم و ولایت به طرف خودشان بکشند حالا در چنین وضعی آیا موقع تعصب نسبت به ارتکازات گذشته است؟ این چه رقم احترام خدا را نگه داشتن است که حتی در منزلت دفاعی هم قدرت دفاعی را نداشته باشیم چه رسد به تهاجم، طوری از خدا احترام کنیم که نتوانیم از او دفاع روحی و ذهنی و عینی کنیم معنای این پذیرش سلطه و هجوم کفار است، این مسئله جاهل متنسک همین است که روی پذیرفته شده‌ها اجتماعی قبل تعصب سخت دارد انسان باید دنبال این باشد که دنبال ولی از تعلق نسبت به وضع قبل کنده شود و از آن وضع خارج شده و به وضع جدید وارد شود دشمن آمده و می‌خواهد به دین حمله کند و ب اید جلو او را گرفت مگر اینکه از روی جسد ما عبور کند تا حیاتی هست باید مولا را یاری کرد.

پس این مسئله قابلیت‌ها اجتماعی زمانی گسترش می‌یابد که آن ظرفیتش متناسب با ظرفیت تمایل اجتماعی باشد و تنسک یک نحوه خمود است که یک نحوه شرک خفی است که در نامه هم ذکر شده که این شرک خفی دامنه پرورش شرک جلی می‌شود و حیات انسانی و ملکوتی را ضایع می‌ند و علاوه بر این یک نحوه خمود هم هست خمودی که قدرت رویارویی با طرف مقابل را ندارد، و مرتب سعی می‌کند نظام تعاریفش را حفظ می‌کند و قدرت عوض کردن تعاریفش که در حقیقت ابزار مقابله اش هست ندارد و می‌ترسد دنیا آخر شود، این نه فقط تعلق به آن چه که بوده هست عدم پذیرش ولایت نیز هست وظیفه ولی نیز بیش از جه دادن نیست چون نظام کار می‌کند نه شخص ولی تنها، نظام ولایت اجتماعی است که باید ظرفیتش در این سه

مرحله بالا باشد تا بعد بتواند در سیاست و فرهنگ و اقتصاد میدان داری کند. اگر مردم تولی به ولایت الهی نداشته باشند کار پیش نمی‌رود، امام درباره ضرورت زمان و مکان در اجتهاد صحبت می‌کردند آن وقت حتی دوستان اما در حوزه نیز می‌گفتند ما صحبت امام را نمی‌فهمیم و شاید این صحبت از روی مصلحت باشد امام بر سر متحجرین و مقدس مآبها فریاد می‌کشید آنها این را توجیه می‌کردند و اگر سرد دانشگاه نیز داد می‌زد آن را هم یک نحو دیگری تأویل می‌کردند یعنی همه صحبت‌های امام را در قالب پذیرفته شده‌های اجتماعی خودشان تأویل می‌کردند و در شکل قابلیت یا ارتکازات اجتماعی که جوهره اش به این باز می‌گردد که فاعلیت تبعی شان تابع یک ولی دیگری است و از این تبعیت نمی‌کند لذا تصرف آنها هم متناسب با آن نحوه ولایت است.

بازاری بود می‌خواست معاملاتش هتل همان زمان طاغوت باشد و خودش از شرکتهای خارجی خرید کند و الی آخر، البته هیچ کدام در صحت کار خودشان شک نمی‌کردند و می‌گفتند ما وجوه شرعی آن را که می‌دادیم مثل زمان مرحوم آیت الله بروجردی، مگر مال مادر آن زمان حرام بود، نه فقیه شک می‌کرد که بگوید اگر در نظام فاسد و اضطرار بود حلال و حالا حرام است مراجع فتوا بدهند و بگویند چون در زمان طاغوت بود مضطر الیه شما همین بود و کار دیگری از دست شما بر نمی‌آید و به همین دلی حلال بود اما الان که نظام الهی است آن نحوه معاملات باطل است و هر معامله‌ای که این حکومت اجازه می‌دهد صحیح است نه فقیه این فتوی را می‌دهد و نه فیلسوف می‌گفت اصول اعتقاداتی که از عینیت بریده باشد و به عینیت منتهی نشود کارائی ندارد و باید در این زمان به دنبال یک اصول اعتقادات دیگری بود که ربط بین اعتقاد و عمل را مشخص کند و نه عالم تجربی و حسی چنین حرفی را می‌زد.